عبادت در اسلام

مؤلف: دکتر یوسف قرضاوی
مترجم: محمد ستاری خرقانی



عبادت در اسلام

مؤلف:
دکتر یوسف قرضاوی

ترجمه:
محمد ستاری خرقانی

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحيم

شرح حال مؤلف

یوسف عبدالله القرضاوی در سال 1926 در یکی از روستاهای حرمۀ محله الکبرای استان غربی مصر، در خانواده‌ای متدین و بی‌آلایش به دنیا آمد.

کودکی: 2 سال بیشتر نداشت که پدرش از دنیا رفت و عمویش سرپرستی او را به عهده گرفت. در سن 5 سالگی به منظور حفظ قرآن کریم به مکتبخانه‌اش فرستادند. و در 7 سالگی برای تحصیلات جدید وارد دبستان شد. صبحها به دبستان می‌رفت و عصرها به مکتبخانه، و پیش از آنکه به سن 10 سالگی برسد، حافظ کل قرآن کریم شد. وی از کودکی به تیزهوشی معروف گردید. هر چیزی را که یکبار می‌خواند به حافظه‌اش سپرده می‌شد. در همان دوران کودکی بخاطر اینکه قرآن را خوب تلاوت می‌کرد. اهالی روستا «استاد یوسف» صدایش می‌کردند.

تحصیلات: در سن 12 سالگی دورۀ ابتدائی را به پایان رسانید. بی‌صبرانه در انتظار روزی بود که وارد دانشگاه «الأزهر» شود، و دانشمندی بزرگ گردد. در شهر طنطا دوره‌های دانشسرای مقدماتی و دانشسرای عالی دینی را گذرانید. و برای ادامۀ تحصیل به قاهره رفت، و به دانشکدۀ اصول دین راه یافت. و در سال 3-1952 به اخذ دانشنامۀ لیسانس با درجۀ ممتاز موفق شد.

سپس در رشتۀ دبیری دانشکدۀ زبان عربی ثبت نام کرد و از آنجا نیز به دریافت لیسانس با درجۀ ممتاز نائل گردید. در سال 1957 به مؤسسۀ تحقیقات و مطالعات زبان عربی، وابسته به جامعۀ کشورهای عربی وارد شد. و دیپلم عالی زبان و ادبیات عربی دریافت داشت. در همین سالها دورۀ سه سالۀ دکتری دانشکدۀ اصول دین را نیز با موفقیت گذرانید. و در سال 1960 به پایان رسانید و به آماده ساختن رساله‌اش پیرامون زکات در اسلام پرداخت، ولی پیشامدهایی چند باعث تأخیر آن شد، و اوضاع مصر رو به وخامت گذاشت. تا بالآخره 13 سال بعد، یعنی در 1973 دکترای خود را با رتبۀ عالی گرفت.

مسئولیت‌های اداری: دکتر قرضاوی در سال 1951 سرپرستی امور دینی وزارت اوقاف مصر در رابطه با خطابه و تدریس و سرپرستی مساجد، و سردبیری انجمن ائمهٔ جماعات را عهده‌دار گردید، و در سال 1959 در ادارهٔ کل فرهنگ اسلامی الأزهر مشغول به کار شد و مطبوعات و انتشارات را زیر نظر گرفت. و به پاسخگوئی سؤالات و شبهاتی که از طریق جرائد و غیره پیرامون اسلام مطرح می‌گردید، پرداخت و در برنامه‌ریزی دفتر هنری ادارهٔ دعوت و ارشاد شرکت جست. در سال 1961 برای مدیریت یک مدرسهٔ علوم دینی نوبنیاد به کشور قطر دعوت شد. و این مدرسه را طبق اصولی‌ترین و جدیدترین مبانی علمی و تربیتی پایه‌گذاری کرد. و بصورت یک مدرسهٔ نمونه در منطقهٔ خلیج فارس درآورد. و طلاب علوم دینی از اطراف و اکناف کشورهای عربی و اسلامی به این مدرسه روی‌آوردند. تا اینکه دانشکدهٔ علوم تربیتی قطر تأسیس شد و به عنوان استاد و رئیس گروه مطالعات اسلامی به آن دانشکده منتقل گردید، و تا به امروز، جهاد و رسالتش را در همهٔ دانشهایی که بتوانند در تحقیقات علوم اسلامی بکار آیند، علاقمند بود. دانشکدهٔ اصول دین را به همین جهت بر دیگر دانشکده‌ها ترجیح داد که دانشکدهٔ تفسیر و حدیث و عقاید و فلسفه و تاریخ و اخلاق اسلامی بود. اما، دانش‌پژوهی او در محدودهٔ علوم اسلامی متوقف نمانده و همواره اصرار داشته است که در ادبیات تاریخ، فلسفه، علوم تربیتی، روانشاسی، جامعه شناسی، اقتصاد و مکتبهای فکری معاصر نیز صاحبنظر باشد، و کتابخانهٔ شخصی وی کتابهای مرجع همه این علوم را در بردارد.

فعالیتهای سیاسی و اجتماعی: استاد در کنار همهٔ این اشتغالات علمی و اداری، از مسائل اجتماعی نیز هیچگاه برکنار نبوده است. از همان سنین نوجوانی که به دبستان می‌رفت، با قلب و اعصاب و عقل و زبان و قلم و نظم و نثر خویش در صحنهٔ فعالیتهای اجتماعی حضور داشت، و با سرودن قصیده‌های شیوا و ایراد خطابه‌های مؤثر، دانشجویان را به تظاهرات بر علیه ستم و دیکتاتوری تشویق می‌کرد، وی مسئول انجمن دانشجویان نهضت اسلامی در دانشکدهٔ اصول دین و سایر دانشکده‌های دانشگاه الأزهر بود، و در نبرد کانال سوئز بر علیه استعمار انگلیس در کادر فرماندهی اکیپهای دانشجوئی الأزهر

عضویت داشت. استاد در این مسیر دعوت و مبارزه، انواع اذیت و آزار را متحمل گردید. در سال 1949 در روزگار حکومت فاروق زندانی شد.

همچنین در دوران حکومت جمال‌عبدالناصر دوبار در سال 1954 و 1962 به زندان رفت. شاید تنها عامل پیوند عمیق، آگاهانه، زنده و مستقیم او با واقعیات و حوادث کشور و میهن گستردهٔ عربی و اسلامی‌اش، ارتباط دیرینهٔ او با جمعیت اخوان المسلمین بوده باشد، که وی را از فضای شعر و ادب، که به آن سخت گرایش داشت، به فضای دوست و حرکتی فراگیر در جهت تکوین و تربیت نسلی اسلامی که اسلام را درست بفهمد و به درستی به آن معتقد باشد، و در راه آن جهاد کند، انتقال داد. وی در نوجوانی تحت تأثیر مکتب اخوان‌المسلمین و شخصیتهای بارز آن قرار گرفت. بزرگترین شخصیتی که در زندگی فکری و روحی تحت تأثیر او قرار گرفت، پیشوای شهید، حسن‌النباء، مؤسس بزرگترین نهضتهای اسلامی در قرن بیستم، بود. وقتیکه استاد در 1965 از زندان آزاد شد، حکومت نظامی وقت او را از ارتباط گرفتن با مردم از طریق سخنرانی و تدریس ممنوع گردانید، و ابزار دیگری بجز قلم، برای او باقی نماند. ناگزیر، افکار خود را در قالب سلسله مقالات و کتابها و رساله‌ها در اختیار مردم گذاشت. استاد قرضاوی جایگاه و منزلت ویژه‌ای در دلهای بسیار از جوانان کشورهای عربی و اسلامی دارد، و بسیارند کسانی که پیوسته چشم انتظار انتشار کتابهای تازهٔ او و مطالعهٔ مقالات و شنیدن سخنرانی‌های او هستند. استاد دکتر یوسف قرضاوی در کنفرانسها و سمینارهای علمیری، اسلامی در کشورهای اسلامی و غربی نیز شرکت فعال داشته و دارد، که از آن جمله، سمینار تشریع اسلامی در لیبی، اولین کنگرهٔ تاریخ در بیروت، جشنوارهٔ تعلیماتی جامعهٔ دانشمندان هند، و کنفرانس جهانی اقتصاد اسلامی در مکه مکرمه، کنفرانس فقه‌اسلامی در ریاض، کنفرانس دعوت اسلامی در مدینهٔ منوره، و کنفرانس سالانهٔ اتحادیه دانشجویان مسلمان در امریکا را می‌توان نام برد.

کارهای هنری و شعر: نخستین نوشتهٔ استاد، یک نمایشنامهٔ منظوم به نام «یوسف صدیق» بود که به تقلید از نمایشنامه‌های لیلی و مجنون و کلئوپاترای احمد شوقی

نگاشت، و در آن هنگام دانش‌آموز سال اول متوسطه بود. دکتر یوسف قرضاوی را همهٔ مردم بعنوان خطیب، نویسنده و دانشمند می‌شناسند، اما کمتر کسی او را بعنوان شاعر می‌شناسد. در حالیه وی زندگی را از نوجوانی با شعر آغاز کرده، و در بین دوستان و همدوره‌هایش بعنوان «قرضاوی شاعر» معروف است. ابیات زیر نمونه‌ای از اشعار او است:

قالوا: إلى السجن! قلنا: شعبه فتحـــت ليجمعونا بهـــا فـــيالله إخوانـــا!

قالو: إلى الصور! قلنا: الطـــور مـــؤتمر فيه نقـــر مـــا يخشـــاه أعـــدانا!

فهن المصـــلى، نربـــى فيـــه أنفســـنا! وهو المصيف، نقوى فيه أيـــدانا!

استاد در همهٔ زمینه‌های شعری سروده‌هایی دارد، بجز مدیحه‌سرایی که نوعاً با تملق و چاپلوسی و شخص‌پرستی سروکار دارد، و با طبیعت و منش او سازگار نیست. روح بزرگ وی بعنوان مرد علم و عمل و اندیشه و دعوت اسلامی در اشعارش متجلی است. اشعار استاد با روانی و اصالت و صداقت و احساس و سبک داستانی، آنچنان تأثیر و نفوذی دارد که اگر اندکی به شعر و ادب می‌پرداخت، شاعری کم‌نظیر و زبانزد خاص و عام می‌گردید. اما و بعکس، شعر و شاعری را ترک گفته، و یکسره به نویسندگی در موضوعات گوناگون اسلامی روی‌آورده، و گنجینه‌های پرارزشی را از فرآورده‌های دانش و اندیشهٔ اسلامی به امت اسلامی تقدیم کرده، که راه رهایی و خوشبختی را برای نسلهای حال و آیندهٔ مسلمانان جهان روشن گردانیده است.

کتابها و مقالات

1- قطوف دانية من الكتاب والسنة. در سال 1951 تألیف شده و تاکنون 2 مرتبه به چاپ رسیده است.

2- الحلال والحرام فيالإسلام. در سال 1960 به دستور رؤسای الأزهر تألیف گردید تا به زبان انگلیسی و زبانهای دیگر ترجمه شود. این کتاب در جهان اسلام مورد قبول همگان قرار گرفت و تاکنون در قاهره و دمش و بیروت 10 مرتبه به چاپ

رسیده است و به چند زبان از جمله اردو ترکی و فارسی ترجمه شده و منتشر گردیده است.

3- العبادهٔ فی‌الإسلام. در سال 1961 تألیف شده و تاکنون 4 مرتبه به چاپ رسیده، و اینکه ـ بحمدالله ـ ترجمهٔ فارسی آن در دسترس شما است.

4- الناس والحق. در سال 1966 تألیف شده و تاکنون 3 مرتبه به چاپ رسیده و به زبانهای ترکی و فارسی ترجمه شده و منتشر گردیده است.

5- مشکلهٔ الفقر وکیف عالجها الإسلام. در سال 1967 تألیف شده و تاکنون 2 مرتبه به چاپ رسیده و به زبانهای اردو و فارسی ترجمه شده و منتشر گردیده است.

6- الإیمان والحیاة در سال 1969 تألیف شده و تاکنون 5 بار به چاپ رسیده است و به فارسی نیز ترجمه شده و منتشر گردیده است.

7- فقه الزکاة. در سال 1969 در دو مجله منتشر گردیده، و اثر مهمی در فقه مقارن و حقوق تطبیقی است که به شایسته‌ترین وجهی به بررسی همه جانبهٔ «زکات در اسلام»، در پرتو قرآن و حدیث، و با مراجعهٔ دقیق به منابع معتبر فقهی هریک از مذاهب مشهور اسلامی، پرداخته است.

8- شریعة الإسلام خلودها وصلاحها للتطبیق فی کل زمان ومکان. در سال 1972 منتشر گردیده است.

9- الخصائص العامة للإسلام. در سال 1977 منتشر گردیده است.

10- السیر فی‌القرآن. نمونه‌ای از تحقیق موضوعی در قرآن است، که به فارسی نیز ترجمه و متن و ترجمه تاکنون چندین‌بار به چاپ رسیده است.

11- عالم وطاغیة. یک نمایشنامهٔ تاریخی است که در سال 1966 نوشته شده و تاکنون 2 بار به چاپ رسیده و به ترکی و فارسی ترجمه شده است.

12- هدی الإسلام. مجموعه‌ای از فتاوای استاد، و راه حلهای اصیل اسلامی برای مشکلات مسلمانان معاصر است.

13- غیرالمسلمین فی‌المجتمع الإسلامی، در سال 1977 منتشر گردیده است.

14- الحلول المستوردة وكيف جنت على أمتنا. در سال 1971 تأليف شده و به ترکی ترجمه شده است.

15- الحل الإسلامی فريضة و ضرورة. در سال 1974 منتشر شده است.

همچنین استاد دکتر یوسف قرضاوی در تألیف بیش از 20 جلد کتاب درسی در رابطه با توحید، فقه، تفسیر، حدیث، جامعه‌شناسی اسلامی، فلسفه، اخلاق و غیره، طبق برنامهٔ وزارت آموزش و پرورش قطر، همکاری مؤثر داشته است.

استاد دکتر یوسف قرضاوی برای کنفرانسها و سمینارهای مختلف علمی و اسلامی نیز مقالات تحقیقی متعددی تهیه کرده است که به صورتهای گوناگون انتشار یافته‌اند. همچنین، روزنامه‌ها و مجلات متعددی مستمراً نشر مقالات استاد را بر عهده داشته و دارند که الأزهر، نورالإسلام، منبرالأسلام، الدعوة، در مصر، و حضارةالإسلام، در دمشق، و الشهاب والمسلم المعاصر، در لبنان، و البعث الإسلامی، در هند، و المجتمع والوعی الإسلامی، در کویت، و الدوحه در قطر، از آن جمله‌اند.

«اقتباس از کتاب شعراء الدعوة الإسلامية فی العصر الحديث ج 3، ص5-46. بیروت، مؤسسه الرساله، 1398 هـ ق ـ 1978 م».

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦ مَآ أُرِيدُ مِنۡهُم مِّن رِّزۡقٖ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطۡعِمُونِ ٥٧ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلۡقُوَّةِ ٱلۡمَتِينُ ٥٨﴾

(الذاریات/ 56- 58).

«جن و انس را نیافریدم مگر برای آن که مرا عبادت کنند و از آنها روزی [و استفاده] نمی‌خواهم و خوراک نمی‌طلبم، همانا خداوند، روزی دهندۀ نیرومند استوار است».

مقدمۀ مؤلف بر چاپ دوم

ستایش از آن خداوند است، او را می‌ستاییم و از وی یاری می‌طلبیم و از آفات نفسانی و انحرافات عملی خویش به او پناه می‌بریم و بر پیامبر خداص و یاران و نزدیکانش درود می‌فرستیم.

این، چاپ دوم کتاب من «العبادة فی الإسلام» است که پس از پیدایش و اصلاح و توسعه، به شکلی غیر از شکل نخست که تاکنون با آن عرضه می‌شد، در آمده است.

این کتاب، متضمن تحقیقی راجع به احکام فقهی عبادت نمی‌باشد و این موضوع در کتاب دیگری بنام «تیسیر الفقه» که از خداوند متعال توفیق تکمیل و اتمامش را می‌خواهم، بررسی شده است، بلکه بحثی دربارۀ حقیقت عبادت و ارزش و اسرار آن و به عبارت دیگر، بحثی دربارۀ فسلفۀ عبادت از نظر اسلام می‌باشد.

اگر بخواهیم منظور خود را با یک واژۀ اسلامی اصیل بیان کنیم، باید بگوییم که، هدف ما از این مباحث، فقه عبادت می‌باشد. فقه به مفهومی که در قرآن و سنت بکار رفته است یا به معنای اصطلاحی رایج آن که عنوانی است برای شناخت اصول و شرایط و احکام ظاهری و جزئی عبادت. چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿قَدۡ فَصَّلۡنَا ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَفۡقَهُونَ﴾ (انعام/ 98).

«آیه‌ها و نشانه‌ها را برای کسانی که فقه (درک) می‌کنند مشخص نموده‌ایم».

و نیز می‌گوید:

﴿لَهُمۡ قُلُوبٞ لَّا يَفۡقَهُونَ بِهَا﴾ (اعراف/ 179).

«آنان دلهایی دارند که بوسیلهٔ آن، فقه دریافت و فهم نمی‌کند».

و نیز می‌گوید:

﴿لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوۡمَهُمۡ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ﴾ (توبه/ 122).

«تا در دین تفقه نمایند و تا پس از بازگشت قوم خود را بیم دهند».

همچنین قول پیامبرص:

«مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ»

«اگر خداوند بخواهد به کسی خیر برساند، او را در دین، آگاه (فقیه) می‌گرداند (یا به او آگاهی و فقه دینی می‌بخشد».

اما من این کلمه را از ترس این‌که مبادا به مفهوم اصطلاحی تلقی و فهمیده شود بکار نبردم زیرا که منظور من این نیست، کلمهٔ فلسفه را نیز دوست نداشتم. بنابراین ترجیح دادم که عنوان کتاب را «عبادت در اسلام» قرار دهم.

عبادت یک موضوع فرعی و حاشیه‌ای زندگی نیست بلکه اولین اصلی است که خداوند بخاطرش کتابها نازل کرده و پیامبرانی را برانگیخته است و از همین رو، خطاب به پیامبر خود، حضرت محمدص فرموده است که:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ﴾ (انبیاء/ 25).

«و هیچ رسولی را پیش از تو نفرستادیم مگر آنکه به او وحی می‌کردیم که معبود [راستینی] جز من نیست، پس مرا بپرستید».

و اولین شعار و پیام هر دعوت الهی این بوده است که:

﴿أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ (نحل/ 36).

«خدا را عبادت کنید و از طاغوت دوری گزینید».

و

﴿ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓ﴾ (اعراف/ 65).

«خدا را عبادت کنید که جز او معبودی برای شما نیست».

خداوند این حقیقت را در آخرین کتاب خود (قرآن) در آخرین دعوت و رسالت الهی (اسلام) بوسیلۀ آخرین فرستاده‌اش محمدص نیز مورد تاکید قرار داده، آشکارا اعلام نمود که مقصد نهایی از آفرینش انسانهای مکلف، شناخت و عبادت خداوند پرودگار جهانیان است و این راز آفرینش انسان، موجود ناطق، اندیشمند و انتخابگر می‌باشد.

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾ (الذاریات/ 56).

اما مردم [حتی مسلمانان] عبادت را مورد ستم قرار داده، آن را در برداشت و نگرش و ارزیابی و عمل از چهره و محتوای حقیقی خارج نمودند.

بنابراین می‌بینیم که گروهی از مردم به عبادت، همچون یک هدف قابل توجه نمی‌نگرند، بلکه آن را صرفاً ابزاری برای اصلاح نفس و پیرایش و پرورش درونی تلقی می‌کنند، و نه تنها به عنوان وسیله و بالاترین ابزار اصلاح و تربیت، بلکه در سطحی که در صورت امکان قابل جایگزینی به وسیلۀ روشها و عواملی که از سوی برخی ملتها یا دولتهای غیر مسلمان مطرح و معمول گردیده است، بدان اهمیت می‌دهند.

عده‌ای دیگر که به ارزش و منزلت عبادت معترف و معتقد هستند، آن را در جهتی نادرست قرار داده و برای کسی غیر از پروردگار و آفریننده و نظام دهنده و هدایت کنندۀ جهان انجام می‌دهند و با خداوند [یا غیر از او] معبودهای دیگری می‌گیرند یا این که گروههائی از مردم، یکدیگر را پروردگار و معبود خویش تصور می‌کنند تا آن جا که در میان مسلمانان این روزگار هم آلودگی به این گمراهی را می‌بینیم. بعضی از آنان برای غیر خدا تعظیم می‌کنند یا غیر او را تقدیس می‌نمایند و یا از غیر خدا می‌هراسند و برای او قربانی می‌کنند و به فرمانش گردن می‌نهند.

گروه دیگری از مردم، به منزلت و نقش عبادت ایمان داشته آن را در جهتی که شایسته است قرار می‌دهند اما خداوند را از طریقی که خود فرمان داده و مقرر نموده است،

عبادت نمی‌کنند و به روشها و شکلهای عبادی تعیین شده پایبند نمی‌باشند. در نتیجه راهی غیر از راه خدا و شیوۀ پیامبرص در پیش گرفته خود را به سختی افکنده از راه راست منحرف شده، عبادات را در نتیجۀ پیروی از مسلکهای ناصحیح، در میان بدعتها و انحرافات موروثی فرو برده و چهرۀ آنها را دگرگون ساختند و از روش اصلاحی و سامان‌بخشی دین خود در زمینۀ عبادات غفلت ورزیدند. زیرا اسلام کجروی‌ها و انحرافات تحمیل شده بر عبادت را اصلاح نموده پیرایه‌ها و اضافات نادرست آن را از میان برده و برای آن اصول و پایه‌هایی براساس میانه‌روی و درست‌اندیشی قرار داده است.

دستۀ دیگری را می‌بینیم که معنی عبادت را [که خداوند آن را مقصود آفرینش محسوب نموده است] ناقص و نارسا فهمیده‌اند. در نظر این عده دایره شمول عبادت، از شعائر و آیین‌های معروفی چون نماز، روزه، زکات، حج، ذکر، تلاوت و دعاهای مربوطه فراتر نمی‌رود و بدلیل همین برداشت ناقص، کوتاهیهای خود نسبت به دیگر اوامر و نواهی و احکام اسلامی را که تمام عرصه‌های زندگی را در برگرفته‌اند، بگردن نمی‌گیرند. با وجود آن که عبادت [بگونه‌ای که قرآن و سنت مطرح نموده و سرآمدان امت دریافته‌اند] تمامی دین و زندگی را شامل می‌گردد.

بدین سبب وظیفۀ خود دانستیم برداشتهای غلط و مفاهیم اشتباهی را که در زمینۀ عبادت براندیشۀ بسیاری از مسلمانان امروزی حکمفرما گردیده است، تصحیح نموده، افکار انحرافی را که بعضی‌ها می‌خواهند در ارتباط با ارزش و منزلت عبادت اسلامی به مغز مسلمانان فرو کنند، طرد نماییم و مفهوم حقیقی، دایره شمول و حکمت تشریع عبادت و اصلاحات و راهنماییهای اسلام در مورد آن را روشن کنیم و معلوم داریم که چه کسی را باید بپرستیم، چرا بپرستیم به چه وسیله‌ای و چگونه بپرستیم؟

در ضمن، تحقیقی راجع به اسرار و آثار عبادات بزرگ اسلامی که تحت عنوان «شعائر اسلامی» شناخته می‌شوند و در اصطلاح فقهی نام «عبادات» به خود گرفته‌اند، انجام داده‌ایم.

کتاب را با فصلی دربارهٔ بهترین روش آموزش عبادات در آیین‌های مزبور که از جمله مبانی اسلام شماریده می‌شوند، به پایان برده‌ایم.

شاید توانسته باشم با تدوین این کتاب، مقصود خویش را نمایان ساخته، حجاب از روی این جنبهٔ اساسی و مهم اسلام بزرگ برگیرم. اسلامی که خداوند آن را برای ما تکمیل نموده و بوسیلهٔ آن موهبتش را بر ما تمام کرده و آن را دین ما قرار داده است.

از خداوند می‌خواهیم که این کتاب را مایهٔ بهره‌مندیی من و ناشر و خواننده‌اش گرداند و لغزشهای فکری و قلمی احتمالی مرا مورد عفو قرار دهد و ما را توفیق اخلاص در عبادت و پیروزی از شریعت و عروج در پله‌های راهروان پیشگام و سیر به سوی مقامات ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥﴾﴾ مرحمت نماید که او شنوای اجابتگر است.

دوحه، اول ربیع‌الأول 1391

یوسف القرضاوی

نخستین وظیفه انسان، در هستی

چرا بوجود آمده‌ام؟ مأموریت من در هستی چیست؟ رسالتم در این زندگی کدام است؟ این سؤالی است که هر انسانی باید از خود بپرسد و مدتی برای جستجوی پاسخش بیاندیشد.

هر جهلی [هرچند پی‌آمدهای بزرگی داشته باشد] قابل گذشت است، ولی جهل انسان نسبت به راز هستی و هدف زندگی و رسالت نوعی و شخصی خود در این کرهٔ زمین را نمی‌توان کوچک شمرد.

بزرگترین عیب و ننگ برای موجودی عاقل و با اراده [انسان] این است که زندگی را با بی‌خبری بگذراند، همچون حیوانات بخورد و بهره‌مند باشد، نه به سرانجام خود بیاندیشد و نه چیزی از حقیقت وجود و طبیعت اطراف خویش بداند، تا آن که بناگاه مرگش فرا رسد و بدون هیچگونه آمادگی قبلی، با سرانجامی ناشناخته مواجه شده گرفتار حاصل بی‌خبری و ناآگاهی و انحراف در طول زندگی کوتاه یا دراز مدت خود گردد... در چنین موقعی که ندامت سودی نمی‌بخشد و گریزگاهی وجود ندارد، پشیمان گردیده و آرزوی نجات می‌کند!

بنابراین هر انسان عاقلی لازم است که قبلاً توجه نموده از خویشتن بپرسد که: برای چه آفریده شده‌ام؟ و هدف از آفرینش من چه بوده است؟

پرسش‌های همیشگی

پیش از آن‌که کسی به این سؤال پاسخی بدهد یا بگیرد، بلکه قبل از طرح آن، می‌باید دو سؤال دیگر از خود بکند تا پاسخ مزبور، برایش روشن گردیده و حقیقت با وضوح کامل (و بدون هیچ ابهام و پوشیدگی) آشکار شود.

سؤال اول این است که: من کیم و از کجا آمده‌ام؟ بعبارت دیگر چه کسی پدیدم آورده است؟

و سوال دوم این که: پایان کار من چیست و پس از مرگ به کجا می‌روم؟

بعضی از متفکران، این پرسش‌ها را با کلمات مختصر از کجا؟ به کجا؟ و برای چه؟ مطرح نموده‌اند.

اینها سه سؤالی هستند که در تمام مدت اندیشه و تفکر با انسان بوده، پیوسته همراهش مانده و بر او فشار آورده و پاسخی مناسب می‌طلبند. پاسخی که بدون آن، وجود انسان و جایگاه و رسالت او در هستی، معلوم و مشخص نخواهد گردید، چیزی که معلوم نباشد چیست؟ برای چیست و از کجا و متوجه به کجاست، چگونه می‌توان قابل تشخیص باشد؟

پرسشهای فوق، پرسشهای جاودانی هستند که تمام فلسفه‌های شرق و غرب در یافتن پاسخی برای آنها کوشیده‌اند و اگر نکوشند، فلسفه محسوب نمی‌شوند.

ـ از کجا؟ ـ به کجا؟ ـ برای چه؟

من انسان، از کجا آمده‌ام، چه کسی مرا و نیز این جهان بزرگ پیرامون مرا آورده است؟

من پس از وجود یافتن در این عالم به کجا خواهم رفت، این هستی نیز به کجا خواهد رفت و پس از این صفحات از کتاب زندگی، چه چیزی قرار دارد؟

چرا من در این جهان آفریده شدم؟ آیا در این جا مأموریت بخصوص و رسالت ویژه‌ای دارم؟ این رسالت و آن مأموریت چیست؟

از کجا؟

سؤال اول، همان نقطهٔ اساسی نزد مادیگران است که جز به آنچه برخورد و تماس مستقیم با حواس داشته باشد، ایمان ندارند. آنها که ندای فطرت را در سینه‌های خویش خاموش ساخته و با منطق عقلی مغزهای خویش مقابله نموده با تعصب عجیبی اصرار می‌کنند که این جهان و هرکه در آن می‌باشد، خودبخود پدید آمده و با همهٔ نظم و استحکامی که دارد، نتیجهٔ تصادف کون است!

ولی کسانی که ندای فطرت را می‌پذیرند، اعتراف دارند که خود و جهان پیرامونشان، پروردگار بزرگی دارد که دلهایشان با تعظیم و امید و خشوع و توکل و استمداد، به سوی

او توجه می‌نماید. این چیزی است که در ژرفای وجود خویش احساس می‌کنند و همان دینی است که در این بیان قرآن کریم مورد اشاره قرار گرفته است:

﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ (روم/ 30).

«پس روی [دل] ات را با حقّ گرایی تمام به سوی این دین بگردان. از فطرت الهی که مردم را بر اساس آن پدید آورده است [پیروی کن]. آفرینش خداوند دگرگونی نمی‌پذیرد. دین استوار این است. ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

این صدای فطری، ممکن است در اوقات آسایش و فراغت آدمی، خاموش گردد یا صاحب آن بطور عمدی مغلوبش سازد، اما هنگامی که حوادث تلخ و رویدادهای جدی، انسان را با گرفتاریهای سخت مواجه می‌کنند و امیدش از مردم اطراف خویش قطع می‌گردد، این صدا، همراه با روی آوردن به خدا و تضرع و خشوع امید و پوزش طلبی در برابر او، آزاد می‌گردد.

مردی از امام جعفر صادق / دربارۀ خدا پرسش نمود، جواب داد: آیا سوار کشتی نشده‌ای؟ گفت: چرا، گفت: آیا هیچ اتفاق افتاده است که باد شدید تعادل شما را بهم بزند؟ گفت: آری گفت: طوری بوده است که امیدت از همۀ دریانوردان و ابزار نجات بریده شود؟ گفت: آری. گفت: پس از آن در قلبت خطور کرده است که کسی هست که در صورت اراده می‌تواند نجاتت بدهد؟ گفت: آری، گفت: آن، همان خداست.

آیات بسیاری از قرآن مجید بر این حقیقت اشاره دارند:

﴿وَإِذَا مَسَّ ٱلۡإِنسَٰنَ ضُرّٞ دَعَا رَبَّهُۥ مُنِيبًا إِلَيۡهِ﴾ (زمر/ 8).

«و زمانی که به انسان بلا و مصیبتی رسید به طرف پروردگار خود بازگشته و دعا می‌کند (و رفع آن مصیبت را از او می‌خواهد)».

﴿وَإِذَا غَشِيَهُم مَّوۡجٞ كَٱلظُّلَلِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ﴾ (لقمان/ 32).

«و هرگاه که (دریا طوفانی شود) موجی مانند کوهها آنها را فرو گیرد (در آن حال) خدا را با عقیدهٔ پاک و اخلاص کامل می‌خوانند».

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِي ٱلۡبَحۡرِ ضَلَّ مَن تَدۡعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُۖ﴾ (الإسراء/ 67).

«و چون در دریا به شما خوف و خطری رسد در آن حال به جز خدا همه را فراموش می‌کنید».

دکارت می‌گوید: «من با درک نقص وجودم، هستی ذات کاملی را احساس می‌کنم و خود را ملزم به این عقیده می‌بینم که دریافت مزبور را، آن ذات کامل آراسته به تمام صفات کمالی که خداوند می‌باشد، در نهاد من کاشته است».

از آن‌جا که شعور مزبور زاییدهٔ فطرت اصیل انسانی می‌باشد، ایمان به نیروی مافوق طبیعت و برتر از اسباب طبیعی، واقعیت مشترکی میان همهٔ انسانها از نقاط مسکونی و نژادها و اقوام گوناگون و مراحل تاریخی مختلف می‌باشد.

برگسون، فیلسوف فرانسوی می‌گوید: «ممکن است گروههای انسانی فاقد علم و فنون و فلسفه یافت شوند، اما هرگز گروهی فاقد دین پیدا نشده است».

ارنست رنان، در تاریخ ادیان می‌نویسد: «هرچیزی امکان دارد پس از مدت معینی از میان برود و حتی ممکن است از کاربرد عقل، صنعت و دانش خودداری شود، اما نابودی دیانت امکان ندارد. دین بعنوان دلیل نادرستی مذهب مادی، که می‌خواهد اندیشهٔ انسانی را در تنگناهای پست زندگی زمینی محصور نماید، باقی خواهد ماند».

اگر منطق فطرت، نه بعنوان وجدان صرف یا عقل محض، بلکه آمیزشی از هر دو، راه بسوی خدا می‌برد، عقل و خرد نیز ایمان به خدا را ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌بیند تا بوسیلهٔ آن بتواند هستی انسان و جهان و زندگی را توجیه نماید. زیرا که عقل بدون هیچ آموزش و اکتسابی به قانون علیت، همچون دیگر بدیهیات ابتدائی ایمان دارد و بدین جهت نمی‌تواند کاری را بدون فاعل و چیزی را بدون سازنده تصور کند.

قانون علیت، همان اصلی است که آن عرب با سادگی تمام در پاسخ به پرسش راجع به خداوند، بدین‌گونه مطرح ساخته می‌گوید: «پشگل شتر، دلیل وجود شتر است و جای

پا، نشانهٔ راهسپار؛ حال چگونه می‌تواند تصور نمود که آسمانهای گردان و زمینی که دارای گذرگاه‌هاست و دریاهای پرموج دلیل وجود خداوند نباشند؟»

دانشمند طبیعی معروف، اسحاق نیوتن می‌گوید: «دربارهٔ آفریگار شک نداشته باشید، زیرا که قابل تصور نیست که اساس و زیربنای این هستی تصادف محض باشد!»

هرچه آگاهی انسان از شگفتیهای هستی و زیبایی و استواری آن افزایش می‌یابد، در صورتی که به اطلاعات سطحی اکتفا نکرده باشد، ایمانش نسبت به وجود آفریدگار و حکمت و عظمت و صفات کاملی او زیادتر می‌شود. «اسپنسر» در این زمینه از قول «هرشل» چنین گفته است: «هرچه دامنهٔ علم گسترش یابد، دلایل محکم برای وجود خالق ازلی که توانائی بی‌نهایت دارد، افزایش پیدا می‌کند. بنابراین، زمین‌شناسان و ریاضی‌دانان و کیهان‌شناسان و فیزیک‌دانها در استحکام بخشیدن به بنیاد علم که همان بنیاد عظمت خداوند یگانه است، شرکت نموده‌اند».

باز می‌گوید: «دانشمندی که به قطرهٔ آبی می‌نگرد و می‌داند که از اکسیژن و ئیدروژن آنهم با نسبت معینی ترکیب شده است که اگر اندک تغییر می‌نمود، بجای آب، چیزی دیگری پدید می‌آمد، بیشتر و عمیقتر از کسی که آن را جز یک قطرهٔ آب ساده‌ای نمی‌بیند پی به قدرت و عظمت آفریدگار خواهد برد. همینطور دانشمندی که تکه‌ای برف و زیبائی هندسی و انشعاب دقیق آن را مشاهده می‌کند، بهتر از کسی که آن را جز قطرهٔ باران منجمد شده‌ای تصور نمی‌کند، جمال و حکمت دقیق آفریننده را درمی‌یابد».

فرانسیس بیکن هم می‌گوید: «اطلاع اندک و ناچیز فلسفی، عقل آدمی را به الحاد می‌کشاند ولی پیش رفتن و تعمق در آن، اندیشه‌ها را به ایمان رهنمون می‌گردد. برای این که اندیشهٔ انسان در برخورد علل و اسباب ثانوی پراکنده، توقف نموده از آن فراتر نمی‌رود، اما اگر ژرف اندیشی کرده ببیند که حلقه‌های زنجیر علتهای متعدد چگونه بهم می‌پیوندند، چاره‌ای جز اعتراف و تسلیم به خدا نخواهد داشت».

آنچه ذکر شد، گواهی کسانی است که در دانشهای جهان، استوار و در اعماق آن غوطه‌ور بوده‌اند، شواهد و نمونه‌هایی در تأیید ایمان به خدا! اما شک و الحاد از کسانی

منشأ می‌گیرد که تنها پوسته‌هایی از علم را شناخته یا فلسفهٔ ناچیزی خوانده‌اند. همانطور که بیکن اظهار داشته است.

ایمان به خدا فقط یک غریزه فطری نمی‌باشد بلکه یک ضرورت عقلی نیز هست. در غیر اینصورت، یعنی عدم چنین ایمانی، سؤالی که از طرف قرآن بطور تعجب‌آمیزی مطرح گردیده بی‌جواب خواهد ماند!

﴿أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ۝٣٥ أَمۡ خَلَقُواْ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ﴾ (الطور/ 35- 36).

«آیا این خلق (بدون خالق) از نیستی صرف به وجود آمدند؟ یا خود خالق خویشند؟ یا آن که آسمانها و زمین را این مردم آفریدند؟ (معلوم است که آنها از هیچ پدید نیامده‌اند؟ خودشان هم آفرینندهٔ خود نیستند و هیچ کدامشان نیز در هیچ زمانی دعوی آفرینندگی زمین و آسمانها را ننموده‌اند! در این صورت آفریننده کیست؟))».

برای این سؤال جز یک پاسخ که انسان [بخودی خود] نمی‌تواند پاسخی جز آن داشته باشد، وجود ندارد همانگونه که مشرکان هم اعتراف داشته‌اند:

﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡعَلِيمُ﴾ (الزخرف / 9)

«اگر از مشرکین بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است البته جواب دهند: خدای مقتدر و دانا آفریده است»

مقصد کجاست؟

پرسش دوم این است: به کجا؟... مادیگران پاسخی به این سؤال می‌دهند که انسان کرامتمند را به حضیض حیوانیت فرو می‌کشد. آنها دربارهٔ سرانجام انسان پس از رخت کشیدن از دنیای گذرا با کامل راحتی و سادگی می‌گویند: به فنا و نیستی مطلق! زمان او را (انسان را) هم مانند میلیونها جانور دیگر بکام خود فرو می‌کشد و جسد مزبور را به

عناصر نخستین تجزیه می‌نماید و آن را به صورت خاکی در می‌آورد که بوسیلۀ باد به هر سو پراکنده می‌گردد.

تمام داستان انسان و زندگی او از نظر اینها بدین ترتیب است که: «رحم‌ها بیرون می‌دهند و زمین می‌بلعد» نه ابدیتی وجود دارد و نه پاداش و کیفری، در این چشم‌انداز، کسی که بالاترین خوبیها را انجام داده با آن که همۀ بدیها را مرتکب شده است، یکسان می‌باشد: کسی که عمر خود را در خدمت مردم و برخلاف شهوات خویشتن سپری ساخته است همانند کسی است که همۀ زندگیش را بکام شهوات و هوسها و بر ضد مردم گذرانیده است. در این برداشت آن‌که حیات خویش را فدای راه حق نموده با کسی که زندگی دیگران را قربانی راه باطل و تجاوزات خود گردانیده، مساوی قلمداد می‌شود.

اگر چنین باشد، وجه تمایز انسان با دیگر پدیده‌های روی زمین کدام است؟ و چرا تمام پدیده‌های پیرامون وی تحت فرمان و تسخیرش قرار گرفته‌اند و از مواهبی برخوردار گردیده است که هیچ موجودی غیر از او دارا نمی‌باشد؟ و اگر سرانجام او از هم پاشیدن و نابودی است، این احساس کمال و جاودانگی که وجودش را فرا گرفته است چه رازی دارد؟

اما مؤمنان می‌دانند که به کجا می‌روند، آنها می‌فهمند که برای این دنیا آفریده نشده‌اند بلکه این دنیاست که برای آنها آفریده شده است.

آنها در می‌یابند که برای زندگی جاوید در دنیای پایداری آفریده شده‌اند و در طول زندگی این دنیا فقط صلاحیت و آمادگی لازم برای جهان دیگر را کسب نموده، توشۀ مورد نیاز آن‌جا را برگرفته و از پله‌های کمال معنوی و روانی بالا می‌روند تا شایستۀ ورود به جایگاه پاکیزه‌ای شوند که جز پاکان را امکان ورود بدان نیست، و در آن‌جا که از طرف گماشتگان و کارگزاران خدا به آنها گفته می‌شود:

﴿سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡ طِبۡتُمۡ فَٱدۡخُلُوهَا خَٰلِدِينَ﴾ (زمر/ 73).

«سلام بر شما باد. پاک بوده‌اید [و خوش باشید]. جاودانه به آن درآیید».

عقل آدمی نمی‌تواند به آفریدگار دانای حکیمی که این جهان را به نیکوترین شکلی ساخته و برای هر چیزی در آن، اندازه‌ای قرار داده و هر پدیده‌ای را میزان و حسابی نهاده است، ایمان آورد و سپس معتقد شود که جریان این زندگی تمام خواهد شد، چپاولگر، چاپیده، دزد، دزدی خود را انجام داده و قاتل خونخوار به آدمکشی پرداخته و دست عدالت خداوندی از این مجرمان، انتقام نخواهد گرفت و ضعیف ستمدیده‌ای را که یاوری جز خدا و پناهی جز آسمان نداشته است، یاری نخواهد نمود و شخص نیکوکاری را که با ستم و بدخویی مردم مواجه گردیده است پاداش نخواهد داد! این کار بیهوده‌ای است که از آفریدگار چنین هستی متنوعی به دور است و تصور باطلی است که بنیان آسمانها و زمین بر قاعده‌ای خلاف آن استوار گردیده است. قرآن این حقیقت بزرگ را چقدر جالب توضیح می‌دهد:

﴿أَفَحَسِبۡتُمۡ أَنَّمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ عَبَثٗا وَأَنَّكُمۡ إِلَيۡنَا لَا تُرۡجَعُونَ ١١٥ فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡحَقُّۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡكَرِيمِ ١١٦﴾ (مؤمنون/115-116).

«آیا پنداشته‌اید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و بسوی ما باز نمی‌گردید؟ خداوند، فرمانروای حقیقی، منزه و بلند پایه‌تر از این است. هیچ خدایی جز او نیست. پروردگار عرش بزرگوار است».

﴿أَيَحۡسَبُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَن يُتۡرَكَ سُدًى﴾ (القیامه/ 36).

«آیا انسان گمان می‌کند که بیهوده و بیکاره رها خواهد شد؟».

﴿أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجۡتَرَحُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن نَّجۡعَلَهُمۡ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَوَآءٗ مَّحۡيَاهُمۡ وَمَمَاتُهُمۡۚ سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ ٢١ وَخَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّ وَلِتُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ﴾ (الجاثیه/ 21- 22).

«آیا کسانی که مرتکب بدیها شدند، خیال کرده‌اند که همانند ایمان آورده‌گان درستکار قرارشان می‌دهیم و زندگی و مرگشان با آنان یکی است؟ چه بد قضاوتی می‌کنند. خداوند، آسمانها و زمین را بر پایهٔ حق آفریده و هدف این بوده است که هرکسی به سزای اعمال خود برسد، بی‌آن که به کسی ستم روا داشته شود».

﴿وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا بَٰطِلٗاۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنَ ٱلنَّارِ ٢٧ أَمۡ نَجۡعَلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَٱلۡمُفۡسِدِينَ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَمۡ نَجۡعَلُ ٱلۡمُتَّقِينَ كَٱلۡفُجَّارِ﴾ (ص / 28-27).

«آسمانها و زمین را از روی باطل و بیهوده‌کاری نیافریدیم، این پندار کسانی است که کفر ورزیده‌اند، پس وای بر کافران از آتش جهنم. یا پنداشته‌اند که اشخاص با ایمان را همچون تباهکاران روی زمین قرار خواهیم داد یا تقواپیشگان را همچون زشتکاران محسوب خواهیم داشت؟».

﴿وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا لَٰعِبِينَ ٣٨ مَا خَلَقۡنَٰهُمَآ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٩ إِنَّ يَوۡمَ ٱلۡفَصۡلِ مِيقَٰتُهُمۡ أَجۡمَعِينَ﴾ (دخان/ 40- 38).

«و آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است، به بازی نیافریده‌ایم، آنها را جز به حقّ نیافریده‌ایم ولی بیشترشان نمی‌دانند. به راستی روز قیامت میعاد همگی آنان است».

چرا انسان آفریده شده؟

اما سومین سؤالی که انسان باید آن را از خود بپرسد [پس از دریافتن این که او مخلوق و پروردهٔ آفریدگار و پروردگاری است] بطور ساده این است که:

ـ برای چه در این دنیا آفریده شده‌ام؟ و چرا از پدیده‌های دیگر ممتاز گردیده‌ام؟ و در پهنهٔ زمین، چه مأموریتی دارم؟

پاسخ سؤال فوق از نظر مؤمنان آماده و آسان است: هر سازنده‌ای، راز صنعت خویش و انگیزهٔ دادن شکل خاصی به آفریدهٔ خویش را بخوبی می‌داند، خداوند تعالی سازندهٔ انسان و آفریننده و گردانندهٔ کار اوست. پس باید از او بپرسیم که: پروردگارا، این انسان را برای چه آفریدی؟ آیا او را صرفاً برای خوردن و آشامیدن پدیده آورده‌ای؟ آیا برای بازی و بیهوده‌گری؟ آیا هدف از خلقت او آن بوده است که فقط روی زمین راه برود و از نتایج خاک بخورد و دوباره به خاک برگردد و قضیه تمام شود؟ آیا برای این آفریدی که فاصلهٔ کوتاه میان تولد و مرگ را با رنج و سختی بگذراند؟ در این صورت حکمت ویژگیها و نیروهای عقلی، ارادی و روانی که به انسان بخشیده‌ای چیست؟

خداوند در کتاب جاودان خود در پاسخ به سؤال ما بیان می‌فرماید که انسان را برای جانشینی در زمین آفریده است. این از وضعیت آدم و آرزویی که فرشتگان نسبت به منزلت وی داشتند، آشکار می‌باشد:

﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَـٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗۖ قَالُوٓاْ أَتَجۡعَلُ فِيهَا مَن يُفۡسِدُ فِيهَا وَيَسۡفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحۡنُ نُسَبِّحُ بِحَمۡدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَۖ قَالَ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾ (بقره/ 30).

«و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: در زمین جانشینی قرار می‌دهم، گفتند: آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد می‌کند و خون می‌ریزد؟ در حالی که ما با ستایش تو تسبیح می‌کنیم و تقدیست می‌نماییم؟ گفت: من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید».

اولین مسأله در این جانشینی آن است که انسان پروردگار خویش را بطوری بایسته و شایسته بشناسد و عبادت کند. خداوند در آخرین آیهٔ سورهٔ طلاق می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ وَمِنَ ٱلۡأَرۡضِ مِثۡلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ ٱلۡأَمۡرُ بَيۡنَهُنَّ لِتَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ وَأَنَّ ٱللَّهَ قَدۡ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عِلۡمَۢا﴾(طلاق/ 12).

«خداوند کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز امثال آنها را و فرمان را میان آنها نازل کرد تا بدانید که خداوند بر هر چیزی قدرت و احاطهٔ علمی دارد».

در این آیه شناخت خدا، مقصود آفرینش آسمانها و زمین قرار داده شده است.

همچنین می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۝٥٦ مَآ أُرِيدُ مِنْهُم مِّن رِّزْقٍ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطْعِمُونِ ۝٥٧ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلْقُوَّةِ ٱلْمَتِينُ ۝٥٨﴾

(ذاریات/ 58-56).

«جن و انسان را جز برای عبادت خودم نیافریدم، از آنان هیچ روزی‌ای نمی‌خواهم و نمی‌خواهم که به من خوراک بدهند، خداوند است که روزی دهنده است [همان] توانمند استوار».

و در احادیث قدسی آمده است:

«يا عبادي! إني ما خلقتكم لأستأنس بكم من وحشة ولا لأستكثر بكم من قلة ولا لأستعين بكم من وحدة على أمر عجزت عنه ولا لجلب منفعة ولا لدفع مضرة وإنما خلقتكم لتعبدوني طويلا وتذكروني كثيرا وتسبحوني بكرة وأصيلا».

«بندگان من، من شما را برای این نیافریدم که بوسیلهٔ شما از وحشت تنهائی خارج شوم یا کمبودی را از خود برطرف سازم و یا در کاری که در آن فرومانده‌ام، یاری بجویم یا سودی را جلب و زیانی را دور سازم، تنها برای این آفریدم تا مرا عبادت بسیار و ذکر فراوان و تسبیح هر صبح و شام کنید».[1]

کسی که هستی پیرامون ما را به دقت بررسی کند می‌بیند که هر چیزی برای چیز دیگری زندگی و فعالیت می‌کند، ما مشاهده می‌کنیم که آب بخاطر زمین است و زمین

1 - این حدیث در مصادر معتبر حدیثی پیدا نشد.

برای گیاه، گیاه برای جانور (حیوان) و حیوان برای انسان، اما سؤال این است که انسان برای کیست؟

پاسخی که فطرت بدان می‌خواند و همۀ پدیده‌ها در سطوح مختلف هستی بیانگر آن می‌باشند، این است که: انسان برای خداست... برای معرفت او، عبادت او... برای قیام به حق او، شایسته نیست که انسان از آن چیز دیگری از پدیده‌های زمین یا آسمانها و در خدمت آن باشد، زیرا که همۀ دنیاهای بالا و پایین، همانگونه که خود شاهد است تسلیم او بوده، در خدمت وی عمل می‌کنند و چگونه می‌شود انسان، در اختیار و خدمت آنها قرار گیرد؟

بدین سبب، عبادت انسان برای نیروها و مظاهر کوچک و بزرگ و پست و عالی طبیعت مانند، خورشید ماه، ستارگان، رودخانه‌ها، گاوها، درختان و غیره برخلاف جریان طبیعی بوده سقوط بزرگی برای او محسوب می‌گردد!

پس، آدمی بنابر حکم فطرت و منطق آفرینش فقط به خدا تعلق دارد و نه غیر او، و برای پرستش انحصاری او پدید آمده است نه پرستش انسان، سنگ، گاو، درخت، خورشید یا ماه و هر عبادتی برای غیر خدا صرفاً از فریب شیطانی که دشمن انسان است ناشی می‌شود.

ندای نخستین در دعوت الهی

﴿ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓ﴾ (اعراف/ 59).

«خدا را بپرستید، معبودی غیر از او وجود ندارد».

انحصار عبادت، عقل و در سینه‌اش قلب طپنده قرار داده شده است، این پیمان هم با قلم قدرت خداوندی در فطرت بشری نقش بسته و در طبع اصیل انسان کاشته شده است.

﴿أَلَمۡ أَعۡهَدۡ إِلَيۡكُمۡ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ أَن لَّا تَعۡبُدُواْ ٱلشَّيۡطَٰنَۖ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ۝٦٠ وَأَنِ ٱعۡبُدُونِيۚ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ ۝٦١﴾ (یس/ 61- 60).

«ای آدمیان، مگر به شما سفارش نکردم که بندۀ شیطان نباشد، او دشمن آشکار و مسلم شماست و مرا بپرستید که این راه راست می‌باشد؟».

این پیمان میان خداوند و بندگانش، همان است که قرآن، با اعجاز و بلاغت ویژه‌ای آن را ترسیم نموده است:

﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ ۛ شَهِدۡنَآ ۛ أَن تَقُولُواْ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنۡ هَٰذَا غَٰفِلِينَ ١٧٢ أَوۡ تَقُولُوٓاْ إِنَّمَآ أَشۡرَكَ ءَابَآؤُنَا مِن قَبۡلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةٗ مِّنۢ بَعۡدِهِمۡۖ أَفَتُهۡلِكُنَا بِمَا فَعَلَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ﴾ (اعراف/ 173-172).

«و هنگامی که پروردگارت، فرزندان آدمیان را از پشت آنان (یا پشت سر آنان) فرا خواند و بر وجود خودشان گواه گرفت، ....

ـ آیا من پروردگار شما نیستم؟

ـ گفتند: چرا! گواهی می‌دهیم!

تا روز قیامت نگویید بی‌اطلاع بودیم، یا این که بگویید، ما فرزندان و جانشینان کسانی بودیم که مشرک بودند! آیا بخاطر کارها و عادتهای بیهودۀ آنان ما را هلاک می‌سازی؟»

بنابراین شگفت‌آور نیست که بزرگترین هدف بعثت پیامبران و فرستادن رسولان و فرودآوردن کتابهای مقدس، یادآوری این پیمان دیرینه به مردم و زدودن غبار فراموشی، شرک یا تقلید از روی فطرت باشد و نخستین دعوت و رهنمود هر پیامبری این است که:

﴿ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓ﴾ (اعراف/ 59).

«(ای مردم،) خدا را عبادت کنید، معبودی جز او نیست».

نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، شعیب و هر پیامبری که به سوی قوم دروغ پندار و گمراهی برانگیخته شد، همین دعوت را فریاد نموده و به قوم خود اعلام داشت.

خداوند می‌گوید:

﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ (نحل / 36).

«و در میان هر امتی، رسولی برانگیختیم که خدا را بپرستید و از طاغوت، کناره گیرید».

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ﴾ (انبیاء/ 25).

«هیچ پیامبری را قبل از تو نفرستادیم مگر به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست. پس مرا بپرستید».

همچنین در جای دیگر پس از بیان ماجرای جمع کثیری از پیامبران می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُونِ﴾ (انبیاء/ 92).

«این است امت یگانۀ شما و من پروردگارتان، پس مرا بندگی کنید».

چنانکه فرموده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًاۖ إِنِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ ۝٥١ وَإِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱتَّقُونِ﴾ (مؤمنون/ 52-51).

«ای رسولان، از [خوراکیهای] پاکیزه بخورید و کار شایسته انجام دهید. به راستی که من به آنچه می‌کنید دانا هستم. و این است امّتتان که امّتی یگانه است و من پروردگارتان هستم، پس از من پروا بدارید».

عبادت وظیفۀ همه است

خداوند به پیامبر خود محمدص چنین دستور می‌دهد:

﴿وَٱعۡبُدۡ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأۡتِيَكَ ٱلۡيَقِينُ﴾ (حجر/ 99).

«پروردگارت را عبادت کن تا به یقین دست‌یابی. (یعنی تا زمان مرگ)».

همچنانکه خدای متعال از قول گروهی گفته است:

﴿وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ ۝٤٦ حَتَّىٰٓ أَتَىٰنَا ٱلۡيَقِينُ﴾ (مدثر / 47-46).

«و روز جزا را دروغ می‌انگاشتیم تا آن که به یقین رسیدیم (و یقین همان مرگ است)».

پس تکلیف و احترام عبادت، تا هنگامی که به پروردگارش ملحق شود، بر پیامبرص لازم است، یعنی با اوج‌گیری روح و پیوند نیروها و احساسات به خدا نیز از عهده‌اش ساقط نمی‌گردد، بطوری که حتی در بیماری مرگ خود هم، پرستندۀ خدا بود.

دربارۀ مسیح بن‌مریم نیز که پیروانش او را به مقام خدایی رسانده‌اند، می‌گوید:

﴿لَّن يَسۡتَنكِفَ ٱلۡمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبۡدًا لِّلَّهِ وَلَا ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ٱلۡمُقَرَّبُونَۚ وَمَن يَسۡتَنكِفۡ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَيَسۡتَكۡبِرۡ فَسَيَحۡشُرُهُمۡ إِلَيۡهِ جَمِيعًا ۝١٧٢ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَيُوَفِّيهِمۡ أُجُورَهُمۡ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضۡلِهِۦۖ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسۡتَنكَفُواْ وَٱسۡتَكۡبَرُواْ فَيُعَذِّبُهُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ (نساء / 173-172)

«مسیح، هرگز از بندگی خدا امتناع نورزید، فرشتگان مقرب نیز همینطور. هرکسی از بندگی خداوند امتناع و سرکشی نماید، در نزد او به همراه دیگران جمع خواهند شد، از این میان کسانی را که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام داده‌اند، پاداش کامل داده از فضل خود بر پاداش آنان می‌افزاید، و کسانی را که امتناع و استکبار ورزیده‌اند، به عذابی دردناک دچار می‌کند و یاور و مددکاری جز خدا نخواهند یافت».

قرآن در یکی از بیانات خود، منظره‌ای از روز قیامت را به ما نشان می‌دهد. در آن جا، خداوند از مسیح راجع به نسبتی که به او داده‌اند و دروغی که بسته‌اند، می‌پرسد و او با ادب بندگی و در حالی که خود را از کار آنان تبرئه می‌نماید، پاسخ می‌دهد:

﴿وَإِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ءَأَنتَ قُلۡتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيۡنِ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ قَالَ سُبۡحَٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أَقُولَ مَا لَيۡسَ لِي بِحَقٍّۚ إِن كُنتُ قُلۡتُهُۥ فَقَدۡ عَلِمۡتَهُۥۚ تَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِي وَلَآ أَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِكَۚ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ١١٦ مَا قُلۡتُ لَهُمۡ إِلَّا مَآ أَمَرۡتَنِي بِهِۦٓ أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمۡۚ وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ﴾ (المائدة/ 117- 116).

«و چون خداوند فرماید: ای عیسی بن مریم، آیا توبه مردم گفتی که مرا و مادرم را به عنوان دو معبود به جای خداوند گیرید؟ گوید: تو را به پاکی یاد می‌کنم، مرا نسزد چیزی بگویم که سزاوار من نیست. اگر آن را گفته باشم، بی گمان آن را دانسته‌ای. آنچه را که در ذات من است، می‌دانی، و آنچه را که در ذات [مقدّس] توست نمی‌دانم. بی گمان تو خود دانای رازهای نهانی. به آنان مگر آنچه را که مرا به آن فرمان داده بودی، نگفته‌ام، [گفته‌ام] که خدا، پروردگار من و پروردگارتان را بپرستید و تا زمانی که در میانشان بودم بر آنان گواه بودم، آن گاه چون مرا برگرفتی خودت بر آنان نگهبان بودی و تو بر همه چیز گواهی».

انجیل متی دربارهٔ مسیح می‌گوید که: ابلیس ملعون خواست او را بیازماید. بدین‌منظور وی را به کوه بلندی برد و همهٔ ممالک و عظمتهای دنیا را به او نشان داد و گفت: اگر مرا سجده کنی، همهٔ اینها را به تو می‌دهم. مسیح بی‌درنگ جواب داد: دور شو ای شیطان، خداوند فرموده است که: «فقط برای پروردگارت سجده کن و تنها او را بپرست!»

پس همهٔ ادیان به عبادت خداوند یکتا فرا می‌خوانده‌اند و جملگی پیامبران در عبادت او پیشقدم بوده‌اند.

و در نتیجه، عبادت خداوند یگانه، اولین رسالت و مسئولیت انسان در دامن هستی می‌باشد و تمام ادیان آسمانی بر این موضوع تصریح نموده‌اند.

مفهوم واقعی عبادت در اسلام

مفهوم لغوی عبادت

قاموس می‌گوید: عبدیت، عبودیت و عبادت: فرمانبرداری.

در صحاح چنین آمده است: اصل عبودیت، خضوع و فروتنی است و تعبید یعنی کوچک و بی‌مقدار شمردن.

مثلاً گفته می‌شود: راه معبد و شتر معبد یعنی: قطران مالیده، نرم و هموار شده.

عبادت یعنی: فرمانبرداری و تعبد یعنی: پرستش، برحسب اشتقاق چند معنی پیدا کرده است: ﴿فَٱدۡخُلِي فِي عِبَٰدِي ٢٩﴾ یعنی داخل شو در گروه من. سپس معنی تازه‌ای بدان افزوده است و آن عبارت است از: ولاء.

در مخصص ج 13 ص 96 چنین آمده است:

«اصل عبادت، خواری و فروتنی است (تذلیل) همانطور که می‌گوید: طریق معبد، بخاطر کثرت پای کوبیدن بر آن و «عبد» نیز بخاطر فروتنی در برابر مولای خود، از همین ریشه گرفته شده است».

عبادت و خضوع و تذلل و اطاعت از نظر معنی به هم نزدیکند.

گفته می‌شود: فلانی برای فلانی تعبد کرد، در هنگامی که برای او اظهار کوچکی نماید. و هر خضوعی که بالاتر از آن قابل تصور نباشد، عبادت نامیده می‌شود، خواه از روی فرمانبرداری باشد یا غیر فرمانبرداری، و هرگونه اطاعت از خدا براساس خضوع و فروتنی، عبادت می‌باشد.

عبادت نوعی خضوع و فروتنی است که هیچ‌کس غیر از بخشندۀ بالاترین انواع نعمتها مانند حیات، شعور، شنوایی و بینایی شایستۀ آن نیست.

در لسان می‌گوید: «اصل عبدیت، فروتنی و اظهار خواری است...» و در حدیث ابوهریره آمده است که، «هیچکدام از شما به غلام خود نگوید: عبد من، بلکه بگوید: پسر من یا دختر من» و این بخاطر نفی بزرگی طلبی و نسبت دادن عبودیت آنها به خود

می‌باشد زیرا فقط خداوند شایستهٔ این عنوان و هم او پروردگار تمامی بندگان و غلامان است.

بعضی‌ها نیز «عبادت» را از آن خدا قرار داده‌اند ولی «عبدیت» و غیره را هم برای خدا و هم برای دیگران قابل اطلاق می‌دانند.

ازهری گفته است: «جز بر کسی که خدا را می‌پرستد گفته نمی‌شود: «عبادت کرد» و هرکسی غیر او را عبادت کند، زیانکار است. به غلامی هم که مولایش را خدمت می‌کند، نمی‌گویند: «عَبَدَهُ» (عبادتش کرد)».

لیث گفته است: به مشرکان گفته می‌شود: «عبدة الطاغوت» و به مسلمین گفته می‌شود: «عبادالله وتعبدون الله» و «عابد» یعنی «موحد»

باز در لسان می‌گوید: «تعبد». یعنی پرستش و «عبادت»، یعنی اطاعت همچنین: «معبد» یعنی اظهار کوچکی و «تعبید» یعنی کوچک شمردن.

«شتر معبد» یعنی شتر رام شده و «راه معبد» یعنی راهی که از آن آمده و رفت شده و هموار گردیده است.

استاد ابوالأعلی مودودی، با تکیه بر کاربرد لغوی مادهٔ «ع ب د» معتقد است که مفهوم اصلی عبادت، اعتراف آدمی به برتری و چیرگی کسی و چشم‌پوشی از حریت و استقلال خویشتن و خودداری از هر گونه مقاومت و سرپیچی و تسلیم در برابر او می‌باشد. حقیقت «عبدیت» و «عبودیت» این است. به همین دلیل نخستین چیزی که با شنیدن واژهٔ «عبد» و «عبادت» در ذهن یک عرب مجسم می‌گردد، همان تصور عبدیت و عبودیت است و با توجه به این که وظیفهٔ حقیقی عبد، اطاعت از مولای خود و پذیرش دستورات او می‌باشد، بطور حتمی در پی تصور مزبور، تصور اطاعت به ذهن می‌آید.

پس از آن اگر بنده به تسلیم از روی فرمانبرداری و فروتنی در برابر مولای خویش اکتفا ننموده در ضمن به برتری و عظمت او نیز عقیده داشته قلبش مالامال از احساس تشکر و سپاس نسبت به نعمتها و امدادهایش بوده، در تمجید و تعظیم و تشکر و بجای آوردن آداب بندگی برای او مبالغه نماید؛ همهٔ اینها باهم، پرستش و بندگی نامیده

می‌شوند. این برداشت با معانی بندگی منطبق نمی‌شود مگر هنگامی که فقط سر بنده در مقابل اربابش خاضع بوده، قلب او نیز خضوع داشته است[1].

نظر استاد این است که اصل معنی عبادت، همان اذعان همه جانبه و خضوع کامل و فرمانبرداری مطلق می‌باشد که یک عنصر عاطفی تازه بدان افزوده شده است. بدین ترتیب گذشت از عبودیت سر و گردن، عبودیت قلب نیز در آن جلوه‌گر می‌شود و مظهر این عنصر همان پرستش و بجای آوردن رسم بندگی است.

شیخ محمد عبده در تفسیر المنار، ضمن توضیح آیهٔ

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ (فاتحه/ 5).

از سورهٔ فاتحه چنین می‌گوید:

«عبادت چیست؟» می‌گویند: «اطاعت توأم با نهایت خضوع». هر عبارتی معنی مورد نظر را به روشنی تمام برای اندیشه‌ها آشکار و نمایان نمی‌سازد که قابل توجیه و تأویل نباشد. بسا می‌شود که چیزی را از روی بعضی لوازم و جوانبش تفسیر نموده حقیقت را با نشانه‌های نامشخص آن مورد شناسایی قرار می‌دهند. بلکه گاهی به یک تعریف لفظی بسنده کرده آن کلمه را با چیزی که به مفهومش نزدیکتر باشد، بیان می‌دارند. از جملهٔ این موارد، عبارت فوق است که با آن، معنی عبادت را تشریح نموده‌اند و خالی از نوعی اجمال و سهل‌انگاری نیست.

ما هنگامی که در آیات قرآن و شیوه‌های لغت و کاربرد عربها برای واژهٔ «عبد» و مفاهیم شبیه و نزدیک بدان، همچون: خضع، خنع، اطاع و ذل، کاوش می‌کنیم، در می‌یابیم که هیچ یک از این الفاظ نمی‌توانند با «عبد» برابری نموده در مکان و موقعیت آن قرار گیرند. بنابراین: گفته‌اند که: واژهٔ «عباد» از عبادت گرفته و بیشتر به خدا نسبت داده شده است و واژهٔ «عبید» انتسابش به غیر خدا زیادتر است برای این که از ریشهٔ «عبودیت» بمعنی غلامی گرفته شده است. بر این پایه، عبادت و عبودیت از یکدیگر متمایز می‌شوند.

۱- المصطلحات الأربعة فی القرآن/ ص۹۷.

در این جا بعضی از دانشمندان گفته‌اند که: عبادت در لغت جز برای خدای تعالی نمی‌باشد ولی کاربرد قرآن با این برداشت مغایر دارد.

شیخ در پایان توضیحات خود می‌گوید:

«عاشق در بزرگداشت و تعظیم معشوق و خضوع برای او از اندازه در می‌گذرد تا آن جا که خواستهٔ خود را در خواستهٔ او فنا کرده، اراده‌اش را منوط به ارادهٔ وی قرار می‌دهد، با این حال خضوع مزبور، عبادت حقیقی نامیده نمی‌شود. بسیاری از مردم در تعظیم سرکردگان و پادشاهان و فرماندهان، زیاده‌روی می‌کنند در نتیجه از آنان، نسبت به رهبران مزبور، اطاعت و خضوعی می‌بینی که در عابدان زاهد، مشاهده نمی‌کنی، عابدان معمولی که سهل است!... ولی عربها این خضوع را عبادت نمی‌خوانند.

پس عبادت چیست؟

روشهای صحیح و کاربرد واضح عربی نشان می‌دهند که عبادت نوعی از خضوع در نهایت درجهٔ آن و ناشی از یک آگاهی و اعتقاد قلبی نسبت به عظمت و سلطهٔ معبود است که ماهیت و منشأ آن دریافت نمی‌شود. هرچه از او بفهمد. نارساست زیرا که او محیط و مافوق درک او می‌باشد. بنابراین، اگر کسی به بالاترین حد اظهار کوچکی و خواری در برابر یک زمامدار برسد، تا وقتی که سبب کوچکی، فروتنی و خضوعش ترس از ظلم یا امید به مرحمت او باشد؛ گفته نمی‌شود: «عبده» یعنی پرستید او را، هرچند که خاک پایش را ببوسد، مگر در مورد کسانی که فرمانروایی و رهبری را یک نیروی آسمانی و غیبی بپندارند که خداوند به زمامداران افاضه نموده و آنان را برای چیرگی بر دیگر مردمان برگزیده است، زیرا که عنصر آنان از همه پاکتر و جوهر وجودشان ارجمندتر است. اینها همان کافران و ملحدانی هستند که شاهان و زمامداران را خدا و پروردگار خویش تلقی کرده و بطور حقیقی آنها را عبادت می‌نمایند.

شیخ محمد عبده، عامل تمایز عبادت از دیگر انواع خضوع، فروتنی و تسلیم را همچون لغت دانانی که عبادت را بالاترین درجهٔ فرمانبرداری و خضوع می‌دانند؛ درجهٔ خضوع و فرمانبرداری نمی‌داند بلکه به ریشهٔ این خضوع و تسلیم توجه دارد. اگر ریشه و

علت آن یک امر سطحی و ظاهری مانند حکومت، قدرت و غیره باشد، عبادت بشمار نمی‌رود و اگر ریشه‌اش عقیده به عظمت و قدرت ادراکی و حسی ویژه‌ای برای زمامدار باشد، عبادت محسوب می‌گردد[1].

عبادت از نظر دین، خضوع و محبت است

ابن‌قیم از دیدگاهی عمیقتر و گسترده‌تر به عبادت می‌نگرد. او مفهوم عبادت را به عناصر ساده‌اش تجزیه نموده، در کنار معنی اصلی لغوی [غایت خضوع و فرمانبرداری] عنصر جدیدی را که در اسلام و ادیان دیگر اهمیت بزرگی دارد، نشان می‌دهد، عنصری که عبادت، [بگونه‌ای که خدا می‌خواهد] بدون آن تحقق‌پذیر نیست و آن عبارت می‌باشد از «حب» عبادتی که خداوند آن را هدف آفرینش و انگیزش رسولان و انزال کتابهای آسمانی معرفی نموده است، بدون این عنصر عاطفی وجدانی، وجود پیدا نمی‌کند.

برای توضیح این مطلب می‌گوید:

«دین متضمن مفهوم اظهار کوچکی و فروتنی است، گفته می‌شود: «دنته فَدانَ» یعنی: خوار نمودم او را پس خوار شد. و نیز می‌گویند: «یدین‌الله ویدین‌لله» یعنی: برای خدا بندگی و اطاعت و خضوع می‌کند. پس دین خدا یعنی عبادت و فرمانبرداری و خضوع در برابر او».

«ریشهٔ مفهوم عبادت، خواری است. گفته می‌شود: «طریق معبد» موقعی که راه با قدمها کوبیده و هموار شده باشد. اما عبادت مطلوب دین، در برگیرندهٔ معنی خواری و محبت باهم است و متضمن نهایت کوچکی در برابر خدا با نهایت بندگی نسبت به او می‌باشد. آخرین درجهٔ محبت تتیم (بندگی) است و اولش علاقه بخاطر دلبستگی به محبوب، سپس التزام، است به جهت متوجه گردیدن دل به سوی او، سپس شیفتگی

۱- ولی این محدودسازی، علاوه بر مخالفتش با دلالت مورد اتفاق کتب لغت، با ظاهر سخن خدای تعالی نیز که از قول فرعون و هارون می‌گوید، مغایرت دارد ﴿أَنُؤۡمِنُ لِبَشَرَيۡنِ مِثۡلِنَا وَقَوۡمُهُمَا لَنَا عَـٰبِدُونَ﴾ (المؤمنون/ ۴۷) طبری می‌گوید: منظورشان این است که آنها مطیع و ذلیلشان هستند، فرمانشان را می‌برند و به ایشان فروتنی می‌کنند و عربها هرکسی را که برای پادشاهی فروتنی کند، عباد او می‌نامند.

(عزام) که عبارت است از محبت پیوند خورده با دل و آخرین درجه‌اش تتیم. گفته می‌شود: تیم‌الله، یعنی خدا را پرستید. بنابراین متیم یعنی پرستندۀ محبوب»

«و کسی که در عین این که احساس کند برای انسانی خضوع می‌کند، پرستندۀ او نیست. مانند آن است که کسی یا چیزی را دوست داشته باشد اما برای آن تواضع نکند. چنانکه شخصی فرزند و رفیقش را دوست می‌دارد و با وجود این، هیچ‌یک از آنها را در عبادت خدا شریک نمی‌سازد بلکه می‌خواهد که خداوند در نزد او از هرچیزی محبوتر و بزرگتر باشد. اصلاً محبت و خضوع تام جز برای خدا سزاوارتر نیست و هر محبتی برای غیر خدا فاسد و هر تعظیمی جز به دستور او باطل است.

خدای تعالی فرموده است:

﴿قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ وَإِخۡوَٰنُكُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ وَعَشِيرَتُكُمۡ وَأَمۡوَٰلٌ ٱقۡتَرَفۡتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٞ تَخۡشَوۡنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرۡضَوۡنَهَآ أَحَبَّ إِلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٖ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦ﴾ (توبه/ 24).

«بگو: اگر پدران، فرزندان، برادران، همسران، خویشاوندان، دارائیهای گرد آمده، تجارت و سوداگری آسیب‌پذیر و خانه‌های دلپسند از نظر شما از خدا و رسول او و جهاد در راهش محبوبترند، منتظر باشید تا خدا امر خویش را بیاورد».

با این توضیح ژرف راجع به معنی و حقیقت عبادت، در می‌یابیم که برای عبادت دو چیز ضروری است.

اول، پایبندی به آنچه که خداوند بصورت امر و نهی و حلال و حرام تشریع نموده و توسط پیامبرانش ابلاغ گردیده است، این چیزی است که عنصر اطاعت و خضوع در برابر خدا را عینیت می‌بخشد و کسی که از پذیرش فرمان خدا سر پیچیده از پیروی راه و پایبندی به شریعت او استکبار ورزد، بنده و پرستندۀ خدا نیست، هرچند که او را خالق و رازق خویش بداند و بدین امر اعتراف نماید. چنانچه مشرکان عرب نیز چنین اعتقاد و اعترافی داشتند ولی قرآن، با وجود این اعتراف، آنها را بندۀ مطیع و مؤمن خدا محسوب

نکرده است. بنابراین، خضوع بصورت اقرار به ربوبیت و خضوع به شکل مددجویی هنگام سختی و گرفتاری کافی نیست و خضوع بصورت تعبد و تسلیم و تبعیتی که در خور مقام الوهیت باشد، لازم است و تنها با این شرط است که معنی ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ﴾، تحقق می‌پذیرد.

زیربنای خضوع برای خداوند متعال را آگاهی به یگانگی و چیرگی او بر هر چیز و کسی تشکیل می‌دهد، زیرا که همگی بنده و آفریدهٔ او بوده تحت قدرت و حاکمیت مطلقه‌اش قرار دارند.

قرآن کریم در این باره می‌گوید:

﴿وَلِلَّهِ يَسۡجُدُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا وَظِلَٰلُهُم بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ ۩ ١٥ قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ قُلِ ٱللَّهُۚ قُلۡ أَفَٱتَّخَذۡتُم مِّن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ لَا يَمۡلِكُونَ لِأَنفُسِهِمۡ نَفۡعٗا وَلَا ضَرّٗاۚ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُ أَمۡ هَلۡ تَسۡتَوِي ٱلظُّلُمَٰتُ وَٱلنُّورُۗ أَمۡ جَعَلُواْ لِلَّهِ شُرَكَآءَ خَلَقُواْ كَخَلۡقِهِۦ فَتَشَٰبَهَ ٱلۡخَلۡقُ عَلَيۡهِمۡۚ قُلِ ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ ٱلۡوَٰحِدُ ٱلۡقَهَّٰرُ﴾ (رعد/ 16-15).

«هر آن که در آسمانها و زمین وجود دارد با سایه‌اش، هر صبح و شام، خواسته و ناخواسته بندگی خدا را بجا می‌آورد. بگو: پروردگار آسمانها و زمین چه کسی است؟ [در پاسخ آنان] بگو: خداست. بگو: آیا به جای او دوستانی گرفته‌اید که برای خودشان [هم] اختیار سود و زیانی ندارند؟ بگو: آیا نابینا و بینا برابر است؟ [هرگز.] آیا تاریکیها و روشنی برابر است؟ آیا شریکانی برای خداوند قایل شده‌اند که همچون آفرینش [ها] بر آنها مشتبه شده است؟ بگو: خداوند آفریننده همه چیز است و او یگانه قهّار است»

اساس خضوع برای خداوند یگانه مقتدر همان شعور درونی نسبت به نیاز و نقصان کسی است که سود و زیان، مرگ و زندگی، خلق و امر و ملکوت همهٔ پدیده‌ها در دست اوست، کسی که اگر چیزی را اراده نموده به او بگوید: «باش»، وجود خواهد یافت، احساس ناتوانی در برابر منشاء و دارندهٔ همهٔ توانها، احساس نادانی[1] در مقابل کسی که علمش بر هر چیزی احاطه دارد، احساس فقر و بی‌چیزی در برابر مظهر تمام داشتنها و بی‌نیازی‌ها و خلاصه احساس عبودیت مطلق مخلوق فانی فقیر در مقابل ربوبیت آفرینشگر ازلی و ابدی مالک هر چیز و گردانندهٔ هرکار و جریانی!

هر چه شناخت آدمی نسبت به خود و پروردگارش فزونی یابد، این احساسات وضوح و قوت افزونتری پیدا می‌کنند. در نتیجه اعتمادش به خدا و جهت‌گیریش به سوی او توکلش بر او و فروتنی‌اش در برابر وی و استمدادش از او و درخواست و نیایش و انابه‌اش بیشتر و قویتر می‌شود. اگر هم ارزش خود و مقام پروردگاریش را درک نکند، این احساسات در او نمی‌میرند بلکه منحرف و دگرگون می‌شوند و او به ناگزیر خدایی می‌جوید تا به او روی آورد و خضوع نماید، هر چند که خود این را نفهمد و اسمش را خضوع و تسلیم نگذارد و مقصود خویش را خدا و معبود نخواند.

دوم این‌که: این التزام و پایبندی از دلی سرشار از محبت خدا برخیزد، زیرا که در هستی چیزی دوست داشتنی‌تر از خدا وجود ندارد، برای این‌که او صاحب فضل و احسان است و انسان را که چیزی نبود، آفرید و همهٔ پدیده‌های زمین را بخاطر او ایجاد نمود، نعمتهای ظاهری و باطنی خود را برایش کامل گردانید و او را در بهترین شکل و ترکیب و توازن پدید آورد و بر بسیاری از مخلوقات خود بزرگی و برتری بخشید. از طیبات و نعمتهای پاکیزه به او روزی داد.

۱- انسان از راز و حکمت حوادثی که در حال حاضر برایش اتفاق می‌افتند ناآگاه است و نمی‌داند که آینده چه چیزی برایش تدارک دیده است؟ و فردا چه روی خواهد داد؟ کی خواهد مرد؟ کجا می‌میرد؟ پس از مرگ چه پیش خواهد آمد؟ و بسیاری از این قبیل موضوعات.

او را سخن گفتن آموخت و در زمین جانشین ساخت و از روح خویش در او دمید و فرشتگان را به سجده‌اش واداشت. با این همه چه کسی از خدا دوست‌داشتنی‌تر است؟ و اگر انسان خدا را دوست ندارد، پس چه کسی را دوست بدارد؟

اساس محبت خداوند متعال را آگاهی از فضل و نعمت و نیکی و رحمت او و احساس جمال و کمالش تشکیل می‌دهد.اگر کسی احسان را دوست دارد، صاحب و بخشندۀ آن اوست و اگر زیبائی را دوست دارد، مصدر زیبائی اوست و اگر کسی طالب کمال است، کمال حقیقی جز در خدا متصور نیست و اگر کسی خود را دوست می‌دارد، بداند که آفریننده و پدیدآورنده‌اش خداوند می‌باشد.

کسی که خدا را بشناسد، دوستش می‌دارد و به اندازۀ درجۀ شناخت خویش محبت پیدا می‌کند. به همین دلیل محبت پیامبرص نسبت به خدا از همه زیادتر بود زیرا که معرفت بالاتری نسبت به او داشت و نماز مایۀ آرامش وی بود زیرا که عالم ارتباط مستقیم قلبی با خدا می‌بود، دردعایش از خداوند شوق دیدار و لذت تماشای وجه الهی را می‌طلبید و هنگام قضاوت میان بازماندن در دنیا و یا پیوستن به پروردگار خویش می‌گفت: دوست گرامی و بلندمرتبه را برمی‌گزینم!

غزالی در رد نظریۀ علمای کلام یا برخی ازآنان که گمان کرده‌اند، محبت حقیقی از طرف بنده نسبت به خدا قابل تصور نیست و گفته‌اند که: معنی حبّ خداوند فقط کوشابودن در اطاعت او می‌باشد و حقیقت حب جز نسبت به همجنس و شبیه امکان ندارد، پاسخ مفصلی داده[1]و در کتاب «الإحیاء» خود با بیان این که شایستۀ محبت کامل با تمام اشکال و علل و شرایط آن، تنها خداوند یگانه است، برای محبت پنج علت برشمرده است، بدین‌ترتیب:

1- دوست داشتن آدمی وجود و کمال و پایداری خویش را.

۱- هم چنانکه علامه ابن قیم نیز به آن پاسخ گفته و در کتاب «روضه المحبین» خویش، با بیش از هشتاد طریق، نادرستی عقیده‌شان را آشکار نموده است.

2- دوست داشتن کسی که در استمرار وجود و بقاء و رفع خطرات مؤثر می‌باشد و نیکی نموده است.

3- دوست داشتن کسی که به مردم نیکی می‌کند هر چندبه خود فرد نیکی ننموده باشد.

4- دوست داشتن چیزی که در ذات خویش زیباست. یک پدیدهٔ ظاهری باشد یا باطنی.

5- دوست داشتن کسی که با انسان رابطه‌ای نهانی دارد.

هنگامی که این شرایط در کسی فراهم گردید خواهی نخواهی محبت دوبرابر می‌شود همانطور که اگر انسان فرزندی زیباروی، نیکخوی، دانشمند، عاقبت‌اندیش و نیکوکار داشته باشد، واجد نهایت محبوبیّت خواهد بود و شدت محبت پس از گردآمدن این ویژگیها، به شدت و قدرت خصلتهای مزبور بستگی خواهد داشت. اگر این ویژگیها در بالاترین درجهٔ کمال قرار داشتند محبت مربوطه نیز دارای بالاترین درجه خواهد بود.

غزالی به تفصیل بیان داشته است که اجتماع تمامی این شرایط و عوامل محبت و کمال آنها جز در خدای تعالی قابل تصور نیست، پس محبت حقیقی نیز شایستهٔ کسی غیر از خداوند متعال نمی‌باشد.

در این جا مجال بازگفتن توضیحات غزالی نیست. بنابراین به گوشه‌ای از سخن وی دربارهٔ سبب اول محبت اکتفا می‌کنیم که می‌گوید:

«سبب و علت اول، یعنی حب انسان نسبت به خود و بقا و کمال و پایداری وجود خویش و تنفر از هلاکت و نابودی و کمبود و موانع کمال، خصلت طبیعی و فطری هر موجود زنده‌ای است که پیوسته با آن همراه است و همین خود، مستلزم نهایت محبت نسبت به خدای تعالی می‌باشد».

«زیرا هر کسی خود و پروردگار خود را بشناسد، درمی‌یابد که وجود او از ذات خودش نیست بلکه وجود ذات او و استمرار هستی و کمال وجودش از خدا و در جهت ارادهٔ خدا و متکی به خداست. ایجادکننده، هستی‌بخش، تکامل‌دهندهٔ وجود او از طریق

پدیدآوردن صفات کمال و اسباب نیل بدانها و هدایت به طرز استفاده از اسباب مزبور، خداست. وگرنه هیچ بنده‌ای بخودی خود، وجود ندارد بلکه نابودی و عدم صرف است. و اگر فضل و مرحمت خدا نباشد، بلافاصله هلاک می‌شود و در صورتی که خداوند تکمیل خلقت او را نخواهد، وجودش ناقص خواهد بود. خلاصه این که در هستی، به جز خداوند قیوم که پاینده ذات خویش بوده تمام چیزهای دیگر قائم بدو می‌باشند، چیزی که متکی بر خود باشد، وجود ندارد. بنابراین اگر شخص عارف خود را، که وجودش از دیگری گرفته شده است دوست بدارد، حتما هستی دهنده و استمرار بخشندۀ وجود خود را نیز در صورتی که وی را پدید آورندۀ برپا دارندۀ قائم برخود بداند، دوست خواهد داشت. اگر او دوست نداشته باشد، بخاطر این است که خود و پروردگار خود را نشناخته است. زیرا که محبت نتیجۀ معرفت است، با نابودی آن، نابود و با ضعف و قوتش، قوی یا ضعیف می‌شود. از این جاست که حسن بصری/ گفته است: هر کس پروردگارش را بشناسد، دوستش می‌دارد و هر کس دنیا را بشناسد در آن زهد می‌ورزد.

چگونه می‌توان تصور نمود که انسان خویشتن را دوست بدارد ولی خدایی را که دوام وجودش وابسته به او است، دوست نداشته باشد. بدیهی است که شخص آفتابزده وقتی که سایه را دوست می‌دارد، درختانی را که سایه به آنها مربوط و وابسته می‌باشد نیز دوست می‌دارد. هر آنچه درجهان هستی وجود دارد، نسبت به قدرت خدا همچون سایه نسبت به درخت، و روشنائی نسبت به خورشید است. همه موجودات نشانۀ قدرت خدا و هستی آنها تابع هستی اوست، همانگونه که وجود نور، تابع خورشید و وجود سایه، تابع درخت می‌باشد».

بنابراین محبت خداوند برای هر کسی که خود و پروردگار خود را شناخته باشد، لازم است.

اما باید دانست که ادعای محبت خدا بدون تحقق بخشیدن به عنصر (شرط) اول یعنی پیروی و پایبندی به محتوای رسالت پیامبران خدا، خطرناک است و منجر به گمراهی می‌شود. مانند روش یهودیان و مسیحیانی که با وجود انحراف از احکام کتابهای آسمانی

و دعوت پیامبران خدا، گفتند: ما فرزند و رفیق او هستیم و سخن را از جایگاه و محتوای اصلی آن خارج نموده از راه مستقیم روی گردانیدند.

بنابراین تحقق دو عنصر و شرط، همراه با یکدیگر، در عبادت ضروری است: «نهایت خضوع برای خدا» و «نهایت درجهٔ محبت برای خدا» چنانکه ابن تیمیه / بیان داشته است.

اشتباه دو گروه از فهم عبادت

بیان فوق دربارهٔ عبادت، اشتباه دو گروه را تصحیح می‌کند:

اول گروهی که در اظهار محبت آنچنان زیاده‌روی کرده‌اند که خود را به نوعی حماقت و ادعایی مغایر با شرط عبودیت که بنده را بناحق در سلک ربوبیت قرار می‌دهد، گرفتار ساخته‌اند.

مثلاً یکی از اینها را می‌بینی که ادعاهایی فراتر از مقام پیامبران و رسولان، مردم عادی که هیچ! دارد، یا از خدا چیزی می‌طلبد که در خور هیچ‌کس، حتی پیامبران نیست! ابن تیمیه می‌گوید:

«این پدیده‌ای است که بسیاری از شیوخ (یعنی بزرگان تصوف) در آن فرو غلتیده‌اند و علت آن، ضعف تحقق عبودیتی است که پیامبران بیان نموده، حدود آن را با امر و نهی خود معین کرده‌اند بلکه می‌توان گفت که علت آن، ضعف عقلی است که بنده، واقعیت خویش را با آن در می‌یابد. وقتی که عقل ناتوان گردید و آگاهی دینی کاهش پذیرفت و در نفس آدمی، محبت بی‌جهت و ناآگاهانه‌ای وجود داشت! حماقت نفس آدمی گسترش می‌یابد، همانگونه که انسانی با وجود حماقت و جهل خویش در محبت یک فرد پیش می‌رود و همین باعث انزجار محبوب از او و حتی تنبیه وی می‌گردد.

بسیاری از سالکان مدعی محبت خدا، کارهایی ناشی از جهل نسبت به دین در پیش گرفته‌اند کارهایی از قبیل بیرون رفتن از حدود خدا و زیر پا نهادن حقوق او و به خود بستن دعوی‌های باطل و بی‌اساس. مانند سخن بعضی از آنها که: «من از آن مریدی که

احدی را در جهنم گذاشته، ترک نماید، بیزارم» و دیگری گفته است: «هر یک از مریدان من که احدی از مؤمنان را درجهنم ترک کند مورد تنفر من است».

اولی مرید خود را مسئول درآورد همهٔ جهنمی‌ها از آتش قرار داده و دومی مریدش را مأمور جلوگیری از دخول اهل کبائر به جهنم کرده است.

بعضی دیگر از آنان می‌گویند: چون روز قیامت فرا رسد، خیمهٔ من روی جهنم برافراشته می‌شود تا هیچ‌کس در آن وارد نشود، و نمونه‌هایی از این سخنان از برخی شیوخ معروف نقل می‌شود، حال یا چنین مزخرفاتی را گفته‌اند و یا بر آنان دروغ بسته شده است.

نظیر این چیزها در حالت هستی و غلبهٔ فناء که قوهٔ تشخیص انسان از کار می‌افتد و یا آنقدر ضعیف می‌شود که انسان نمی‌داند چه می‌گوید، به وقوع می‌پیوندد[۱]. بدین جهت که بعضی از آنها پس از بخود آمدن از آن گفته‌ها استغفار می‌کنند ولی آن شیوخی که در استماع قصاید مملو از حب و شوق و ملامت و نکوهش و شیفتگی، زیاده‌روی می‌کنند، هدفشان همین چیزهاست. برای این که اینگونه عوامل، هر احساس عاطفی را به هر صورتی که باشد، در دل برمی‌انگیزد. و به همین دلیل، خداوند امتحانی برای آزمایش دوستداران خود قرار داده و گفته است:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾ (آل عمران/31).

«بگو (ای پیغمبر): اگر خدا را دوست می‌دارید مرا پیروی کنید که خدا شما را دوست دارد».

بنابراین کسی جز آنان که پیرو رسول خداص می‌باشند، دوستدار خدا نیست، پیروی از رسول خداص نیز فقط با تحقق بندگی و عبودیت، انجام‌پذیر است و حال آن که بسیاری از مدعیان محبت از آیین و روش پیامبرص خارج می‌شوند و حالتهایی را ادعا

۱- ملاحظه می‌کنید که ابن تیمیه این اشخاص را با وجود اهمیت حرفهایشان، تکفیر ننموده، با توجه به حساسیت و بزرگی تکفیر، چنانکه در کتاب جداگانه‌ای توضیح خواهیم داد و این عمل را به عذر غلبه احوال بر وجود آنان نسبت داده است.

می‌کنند که این بحث گنجایش ذکر آنها را ندارد. حتی یکی از آنان، برداشته شدن تکلیف و حلال شدن حرام برای خود و چیزهای دیگری مخالف شریعت و سنت رسولص و پیروی از او را مدعی می‌گردد.

خداوند، اساس محبت خود و رسولشص را جهاد در راه او قرار داده است. جهاد در برگیرندهٔ کمال محبت نسبت به چیزهایی که خدا خواسته است و کمال تنفر از آنچه که او نپسندیده است، می‌باشد. به همین جهت دربارهٔ ویژگی دوستداران و محبوبان خود گفته است:

﴿أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖ﴾ (مائده/ 54).

«بر مؤمنان فروتن و بر کافران درشتخویند، در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌هراسند».

بنابراین محبت این امت نسبت به خدا از محبت پیشینیان و بندگیشان از بندگی آنها کاملتر بوده است. کاملترین افراد این امت نیز اصحاب محمدص می‌باشند و هر کسی به آنان شبیه‌تر باشد در این زمینه کاملتر است»[1].

دوم کسانی که در فهم حقیقت عبادت به خطا رفته‌اند.

این گروه خیال می‌کنند که محبت با ادب بندگی منافات دارد و با ترس و خوف بنده در برابر خدا نمی‌سازد و چنین می‌پندارند که محبت از سوی مخلوق نسبت به خالق امکان ندارد و وظیفهٔ او تنها فرمانبرداری و خضوع است.

اما حقیقت آن است که محبت منافاتی با ترس و خوف ندارد و خوف چنانکه ابن تیمیه گفته است[2] لازمهٔ محبت می‌باشد، برای این که نزد قلب سلیم، چیزی شیرین‌تر و گواراتر و مطلوبتر و بهتر از حلاوت ایمانی متضمن بندگی و محبت خدا و اخلاص

۱- العبودیة، ص ۱۲۸-۱۳۱.

۲- العبودیة، ص ۱۴۰.

عقیده برای او، وجود ندارد و این مقتضی گرایش دل به سوی خداوند و بازگشت آن با خوف و رعب و هراس به سوی اوست. چنانکه فرموده است:

﴿مَّنۡ خَشِيَ ٱلرَّحۡمَٰنَ بِٱلۡغَيۡبِ وَجَآءَ بِقَلۡبٖ مُّنِيبٍ﴾ (ق/ 33).

«کسی که در نهان از [خداوند] رحمان بترسد و با دلی توبه کار پیش آید».

چرا که دوست دارنده، از نابودی مطلوب یا نرسیدن به مقصود خویش هراسان می‌باشد و بنابراین، بندۀ دوستدار خدا حالتی میان بیم و امید خواهد داشت، همچنانکه می‌گوید:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا﴾ (اسراء/ 57).

«کسانی که [کافران] آنان را [به نیایش] می‌خوانند، [خود] هر کدام که نزدیک‌ترند، به سوی پروردگارشان وسیله [تقرّب] می‌جویند. و به رحمت او امید می‌دارند و از عذابش بیمناکند. بی گمان باید از عذاب پروردگارت بر حذر بود».

ابن قیم در چند جای رسالۀ «العبودیة» تأکید می‌کند که محبت جزء جدانشدنی حقیقت عبودیت است، او می‌گوید: «لفظ عبودیت دربرگیرندۀ کمال محبت می‌باشد. به دلی که پرستندۀ محبوب باشد، می‌گویند: قلب متیم، و تتیم یعنی تعبد، تیم‌الله، یعنی خدا را عبادت کرد و این در صورت کامل خود برای ابراهیم و محمدص حاصل گردید».

در جای دیگری می‌گوید:

«دین حق، همان تحقق بخشیدن به عبودیت خدا به تمام معنی می‌باشد و مفهومش حصول کامل محبت خداست. به میزانی که عبودیت کامل گردد، محبت بنده نسبت به خدا و محبت پروردگار نسبت به بنده‌اش نیز کمال می‌پذیرد و نقصان آن، کاهش این را در پی خواهد داشت. بدین ترتیب تا وقتی که محبتی برای غیر خدا در دل باشد، عبودیتی نیز برای غیر خدا وجود خواهد داشت و اگر عبودیتی برای غیر خدا باشد، محبتی نیز متناسب با آن، برای غیر خدا موجود خواهد بود.

هر محبتی که به خاطر خدا نباشد، نادرست و بی‌پایه است و هر عملی که در جهت نزدیکی به او نباشد، باطل است، زیرا که دنیا ملعون و پدیده‌های دنیوی در صورت عدم تعلق به خدا منفور می‌باشد و چیزی متعلق به خدا نتواند بود مگر آن که مورد پسند خدا و رسول خداص قرار گرفته و مشروع باشد.

همچنین هر عملی که مقصود از آن غیرخدا و یا مخالف احکام خدا باشد، از آن خدا نیست. اصولاً هر چیزی برای آن که متعلق به خدا و در جهت او باشد، مستلزم این دو ویژگی است:

یکی این که برای خدا باشد و دیگر این با محبت خدا و رسولص بسازد و این همان است که واجب و مستحب نامیده می‌شود.

برخی از گذشتگان، منکر حقیقت محبت نگردیده و تنها ادعای محبت و زیاده‌روی در این دعوی را تا آن جا که شایستۀ مقام بندگی و جلال پروردگاری نباشد، مردود شمرده‌اند. چنانکه در سخنان منقول از دسته اول که قبلاً اشاره کردیم به چنین ادعاهایی برمی‌خوریم.

بعضی از علمای کلام، محبت را در حق خدا جایز نمی‌دانند و آنچه را که در کتاب و سنت در این مورد آمده است. به چیزهایی از این قبیل توجیه نموده‌اند که: منظور از آن، اطاعت است. زیرا بندگی فقط با اظهارکوچکی و خضوع در برابر خداوند متعال امکان‌پذیر است و نه چیز دیگر».

ابن قیم در پاسخ گروه فوق پس ازگوشزد این که دوستی و محبت خدا، همان حصول عبودیت اوست، می‌گوید:

«گروهی به خاطر منحصر پنداشتن بندگی در خضوع و خواری بدون محبت و اعتقاد به این که در محبت نوعی گرایش به خواهشهای نفسانی یا اظهارخضوعی غیرقابل پذیرش مقام ربوبیت وجود دارد، به خطا رفته‌اند. از ذوالنون[1] نقل شده است که وقتی نزد

۱- ذوالنون مصری، یکی از عارفان و عابدان و زاهدان معروفی است که در باره زهد و احوال قلبی سخن بسیار دارد نامش ثبان بن ابراهیم از اهالی مصر و نژاد نوبی است و به سال ۲۴۵هـ در مصر درگذشت.

او از مسأله محبت سخن رفت، گفت: از این مسأله گفتگو نکنید تا نفوس آن را نشنوند و مدعی نگردند.

بعضی از اشخاص اهل معرفت و دانش نیز از همنشینی با افرادی که بدون داشتن خوف، دم از محبت می‌زنند، اکراه ورزیده‌اند، و برخی هم گفته‌اند که: هر کس خداوند را فقط با محبت بندگی کند، زندیق است و هر که با امید خالی بندگی کند، مرجئی[1]، و آن که با خوف تنها بندگی کند، حروری[2]، و کسی که بندگیش همراه با محبت و خوف و امید باشد، مؤمن یکتاپرست می‌باشد.

هر آنچه که این اشخاص را وادار نموده است تا پرستندۀ خدا با محبت صرف را با زندقه و بی‌دینی متهم نمایند، بلندپروازی کسانی است که سرانجام کارشان در ادعای محبت خدا منجر به تصور حالتی از پیوند با خدا می‌شود که در آن حالت تکالیف شرعی در مورد او لغو و بی‌فایده می‌گردند و خیال می‌کنند که در اثر کثرت و مداومت عبادت پروردگار به یقین رسیده‌اند و پس از یقین هم که چیزی مطرح نیست! بنابراین، امر و نهی از ایشان برداشته شده و شرابخواری و ارتکاب معاصی برایشان جایز می‌گردد!!

اینها دسته‌ای هستند که امام غزالی درموردشان می‌گوید: «در وجوب قتل این گروه تردیدی نیست... و کشتن یک چنین کسی از کشتن صد کافر بالاتر است زیرا که زیانش به دین بزرگتر می‌باشد و توسط او، بابی از بی‌بند و باری گشوده می‌شود که قابل بستن نباشد. ضرر این بالاتر از کسی است که به طور مطلق طرفدار بی‌بندوباری است. زیرا حرف او به خاطر کفرش، شنیده و پذیرفته نمی‌شود اما این یک دین را به وسیلۀ دین ویران می‌سازد و بپندار خود، کاری جز تخصیص یک حکم عمومی (با اختصاص دادن

١- مرجئه: فرقه‌ای که گویا عقیده داشته‌اند که با وجود ایمان، گناه نمی‌تواند ضرر و آسیبی داشته باشد همانگونه که با وجود کفر، نیکی وطاعت فایده‌ای ندارد.

٢- حروریه: منسوب به حروراء، موضعی در عراق که علی ע در آن جا با خوارج پیکار کرد. منظور از حروریت در این جا غالیان و افراطیانی هستند که مسلمان را در صورت ارتکاب گناه کبیره، تکفیر می‌کنند.

همهٔ تکالیف به کسانی که فاقد درجهٔ دینی او هستند) انجام نداده است و چه بسان گمان کند که فقط ظاهر او آلوده به گناه می‌گردد و باطنش پاک و مبراست!»[1].

علی‌رغم این که غزالی در تکفیر این گروه مدعی، توقف نموده بعد از وی کسانی همچون ابن حجر هیثمی مکی بر او خطا گرفته و کفر اشخاص مزبور را به خاطر انکار مسلمات و ضروریات دین، قطعی دانسته‌اند[2].

در این رابطه است که ابن تیمیه ضمن بیان حقیقت عبودیت به ذکر ضوابطی که بنده را در حد خود حفظ می‌کنند و مانع از انحراف می‌گردند، توجه نموده تحت عنوان «حجة الله» چنین می‌گوید:

«فقط آن کسی بندهٔ خداست که با خرسندی خدا، خرسند و با خشم او خشمگین شود، آنچه را که خدا و رسولﷺ دوست می‌دارد، دوست و آنچه را که خدا و رسولﷺ دشمن می‌دارند، دشمن بدارد و با دوستان خدا دوستی و با دشمنان او، دشمنی کند. این چیزی است که ایمان را کمال می‌بخشد». چنانکه در حدیث آمده است:

«مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَأَبْغَضَ لِلَّهِ وَأَعْطَى لِلَّهِ وَمَنَعَ لِلَّهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ الإِيمَانَ»[3].

و نیز فرموده است:

«أَوْثَقَ عُرَى الإِيمَانِ، الْحَبُّ فِي اللَّهِ، وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ»[4].

همچنین در صحیح آمده است: که «اگر در کسی سه چیز بود، مزهٔ ایمان را چشیده است: خدا و رسول خدا نزد او محبوبتر از دیگران باشند و فقط کسی را که خدا دوست

۱- فیصل التفرقة بین الإسلام و الزندقة.

۲- به تحفه المحتاج بشرح لمنهاج، کتاب الرده، ج ۳ مراجعه کنید.

۳- معنی: کسی که برای خدا دوست بدارد، برای خدا دشمنی ورزد، برای خدا بخشش کند و برای خدا دست نگاهدارد، به کمال ایمان دست یافته است. روایت از ابوداود با سند خود، نگاه کنید به سلسلة احادیث صحیح، شمارهٔ ۳۷۹.

۴- به روایت احمد و طبرانی، حدیث خوبی است. معنی: دوستی و دشمنی ورزیدن در راه خدا، یکی از محکمترین دستگیره‌های ایمان است.

دارد، دوست بدارد و از بازگشت به معصیتی که خداوند او را از آن نجات داده است گریزان باشد، به گونه‌ای که از افتادن در آتش اکراه دارد»[1].

چون کسی در دوست داشتن و دوست نداشتن، تابع پروردگار خویش است. زیرا که خدا و رسول برای او محبوب‌تر از دیگران بوده، مخلوقات را هم تنها به خاطر خدا دوست می‌دارد و این حاصل کمال محبت وی نسبت به خدا می‌باشد، برای این که دوست داشتن محبوب نشانهٔ کمال محبت محبوب است. پس اگر کسی پیامبران و اولیای خدا را به خاطر قیام آنان به رضای خدا دوست بدارد و نه چیز دیگر، در واقع آنها را برای خدا دوست داشته است.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ (مائده/ 54).

«خداوند جمعیتی را خواهد آورد، که دوستشان دارد و آنها هم او را دوست دارند، پیش مؤمنان خاضع و پیش کافران سرسخت می‌باشند».

و به همین منظور گفته است:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾ (آل عمران /31).

«بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد».

زیرا که پیامبرص جز به آنچه که موردپسند خدا باشد، فرمان نمی‌دهد و جز مطلبی را که خداوند می‌خواهد، اظهار نمی‌دارد.

پس بدین‌ترتیب، کسی که خداوند را دوست می‌دارد، باید از رسول خداص پیروی کند و آنچه را که بیان می‌دارد تصدیق نموده و به دستوراتش گردن نهاده و به شیوهٔ

۱- «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فيه وَجَدَ حَلَاوَةَ الإِيمَانِ مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْه ممَّا سِوَاهُمَا، وَمَنْ أَحَبَّ عَبْدًا لاَ يُحِبُّهُ إِلاَّ للَّه، وَمَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ، كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ». روایت مسلم و بخاری از قول انس.

رفتارش اقتدا کند. کسی که چنین کند بر طبق رضای خدا عمل نموده و مورد علاقه و محبت خداوند قرار خواهد گرفت.

خداوند برای اهل محبت خویش دو نشانه قرار داده است: پیروی از پیامبرص و جهاد در راه خدا.

به دلیل این که جهاد، شکل واقعی تلاش در جهت حصول چیزهای مورد پسند خدا از قبیل ایمان و عمل صالح و طرد چیزهای نامطلوب در نزد خدا مانند کفر و فسق و گناه می‌باشد. بدین جهت فرموده است:

﴿قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ وَإِخۡوَٰنُكُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ وَعَشِيرَتُكُمۡ وَأَمۡوَٰلٌ ٱقۡتَرَفۡتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٞ تَخۡشَوۡنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرۡضَوۡنَهَآ أَحَبَّ إِلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٖ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦ﴾ (توبه/ 24).

«بگو: اگر پدران، فرزندان، برادران، همسران، اقوام، اموالی که اندوخته‌اید، تجارتی که از کساد و زوالش می‌ترسید و مسکنهای مطلوب و مورد علاقهٔ شما، برایتان از خدا و رسولص وجهاد در راهش محبوبترند، منتظر باشید تا خدا، امر خود را بیاورد».

این وعده به کسانی داده شده است که نزدیکان و دارائی خود را بیشتر از خدا و رسولص و مبارزه در راه خدا دوست می‌دارند. از قول پیامبرص نیز در «صحیح» روایت شده است که: «قسم به آن که جانم به دست اوست، هیچ یک از شما ایمان نخواهد داشت مگر هنگامی که مرا بیشتر از فرزند و پدر و همهٔ مردم دوست داشته باشد»[1].

۱- «وَالَّذی نَفْسی بِیَدِهِ لاَ یُؤْمنُ أَحَدُکُمْ حَتَّی أَکُونَ أَحَبَّ إِلَیْه منْ وَالده وَوَلَده وَالنَّاس أَجْمَعینَ. و فی الصحیح إن عمر بن الخطاب قال: یَا رَسُولَ اللَّه لأَنْتَ أَحَبُّ إِلَیَّ منْ كُلِّ شَیْء إلاَّ منْ نَفْسی. فَقَالَ النَّبیُّ ρ: «لاَ وَالَّذی نَفْسی بیَده حَتَّی أَکُونَ أَحَبَّ إِلَیْکَ منْ نَفْسکَ» . فَقَالَ لَهُ عُمَرُ فَإِنَّهُ الآنَ وَاللَّه لأَنْتَ أَحَبُّ إِلَیَّ منْ نَفْسی. فَقَالَ النَّبیُّ ρ: «الآنَ یَا عُمَرُ».

همچنین روایت شده است که عمربن خطاب گفت: «یا رسول‌الله، به خدا قسم تو برای من از همهٔ چیزهایی که غیر خودم وجود دارند، محبوبتری، فرمود: نه ای عمر، باید چنان باشد که از نفس خودت هم برایت عزیزتر و محبوبتر باشم، عمر گفت: به خدا، تو از خودم هم برای من محبوبتری! فرمود: حال درست شد»!

پس حقیقت محبت جز با متابعت محبوب کامل نمی‌شود و این عبارت است از همراهی با او در محبت چیزی که دوست می‌دارد و عداوت با آنچه که دشمن می‌دارد. بدیهی است که خداوند دوستدار ایمان و تقوا و دشمن کفر و فسق و عصیان است.

خصومت خاورشناسان

خاورشناسان در هر جنبه‌ای از جوانب اسلام و هرشاخه‌ای از شاخه‌های بینش اسلامی دارای دعاوی گسترده‌ای می‌باشند که ناشی از دو چیز می‌باشد:

نخست: بد فهمیدن اسلام و زبان قرآن و احادیث و نوشته‌های دانشمندان اسلامی که به خاطر بیگانگی آن را احساس نمی‌کنند و اسرار و تنوع دلالتهایش را در نمی‌یابند.

دوم ـ سوءنیت و تصمیم به جستجوی معایبی که آن را وسیلهٔ بدگویی قرار دهند و یافتن نقاط ضعفی که توسط آنها نظریهٔ خود مبنی بربشری بودن قرآن و عدم صدق پیامبری محمدص را بقبولانند. بنابراین ذخائر ما را با نظری آمیخته به تعصب و عیبجویی بررسی می‌کنند نه با نظری حق‌طلبانه.

آنها قبلاً پیشداوریهایی راجع به اسلام و کتاب و پیغمبر و بزرگان و تاریخ اسلام انجام می‌دهند آنگاه ضمن بررسی منابع اسلامی سعی می‌نمایند تا به رهنمودها و دلایل موافق اندیشهٔ سابق خویش دست یابند و اگر هم دلیلی پیدا نکردند [همانطور که چنین شده است] به شبهات روی می‌آورند، اگر از آن هم چیزی عایدشان نگردید، چیزهایی را از منابع ضعیف و نظریات مردود و روایات غلط به هم می‌پیوندند و آن را وسیلهٔ تشویش و مغالطه قرار می‌دهند.

از جمله، بعضی از آنها دربارهٔ عبادت مسلمین گفته‌اند که: فقط بر ترس و خضوع تکیه دارد و در آن جایی برای محبت خدای تعالی نیست و این که خداوند از دیدگاه

مسلمانان، خدای قهر و غلبه است، نه خدای مهر و محبت. و چنین انگاشته‌اند که مسلمانها، عنصر حب را در رابطۀ خود با خدا، فقط پس از انتشار تصوف که آن هم محبت را از منابع غیراسلامی اقتباس نموده بود شناختند.

اینها اگر انصاف نشان داده به نصوص قرآن وسنت وسیرۀ پیامبرص و اصحاب و تابعین مراجعه می‌کردند، یا این که فقط معنی عبادت را مورد تحلیل لغوی قرار می‌دادند، کاری که ابن تیمیه کرده است، از این گزافگوئی خودداری نموده و می‌دانستند که عبادت اسلامی نمایانگر نهایت خضوع با غایت محبت نسبت به خدا می‌باشد.

صوفیان هم محبت خدا را خارج از اسلام نگرفته‌اند بلکه در حالی که بعضی از منتسبین به علم کلام، امکان حصول محبت واقعی از طرف انسان به پروردگارش را با استدلال این که موجود حادث چگونه می‌توان موجود قدیم را دوست بدارد قابل تصور نمی‌دانستند؛ آنها بدان توجه نموده و توسعه و ژرفایش بخشیده‌اند.

کسانی که به راستی اهل ذوق و وجدان روحی هستند (صوفی) چه نیازی به اقتباس محبت از منبع بیگانه از اسلام دارند؟ در حالی که نصوص قطعی اسلامی برای آنها دلیلی روشن و کافی و تأمین کننده است.

برای این که بدانیم که صوفیان میانه‌رو، اندیشۀ «حب الهی» را از کدام سرچشمه گرفته‌اند، کافی است آنچه را که امام غزالی در بخش «المحبة» از کتاب «احیاء» خویش راجع به نمونه‌ها و دلایل شرعی پیرامون محبت بنده نسبت به خداوند متعال نوشته است، بازگو کنیم. او می‌گوید:

«بدان که امت اسلام در وجوب محبت خدا و رسول ص اتفاق نظر دارند. اگر چیزی وجود نداشته باشد، چگونه واجب می‌شود؟ و چگونه می‌توان محبت را به اطاعت معنی کرد، در حالی که اطاعت، نتیجه و دنبالۀ محبت اوست؟ پس بناگزیر محبت، تقدم دارد و سپس آن کی که دوست داشته می‌شود، مورد اطاعت قرار می‌گیرد. قول خدای تعالی که می‌گوید:

﴿يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾ (مائده/ 54).

«دوستشان دارد و آنان هم او (خدا) را دوست دارند».

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ﴾ (بقره/ 165).

«و آنان که ایمان آورده‌اند خدا را بیشتر دوست دارند».

دلیل اثبات محبت دربارۀ خدا و اثبات کمیت (مقدار) پذیری آن می‌باشد.

پیامبر اکرمص، محبت خدا را در روایات زیادی، شرط ایمان قرار داده است. هنگامی که ابورزین عقیلی گفت: یا رسول‌اللهص ایمان چیست؟ پاسخ داد: ایمان این است که خدا و رسول برای تو از دیگران محبوبتر باشند»[1]. و در حدیث دیگری گفته است: «هیچ بنده‌ای ایمان نمی‌آورد مگر هنگامیکه من در نزد او از خاندان و اموال و همۀ مردم عزیزتر باشم»[2]. و باز فرموده است: «هیچ یک از شما ایمان نمی‌آورد مگر وقتی که خدا و پیامبرش در نزد او محبوبتر از هر چیزی باشند». در یک روایت نیز آمده است که: «و از نفس خودش» چگونه چنین نیست که خداوند می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ وَإِخۡوَٰنُكُمۡ﴾ (توبه/ 24).

«بگو (ای پیغمبر): اگر پدرانتان و فرزندانتان وبرادرانتان و ...».

۱- حافظ عراقی می‌گوید: احمد این حدیث را با مقداری اضافی در اولش روایت کرده است.

۲- حدیث «لاَ يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» که در روایتی عبارت «وَمِن نَفسِهَ» نیز بدان افزوده شده است، مورد اتفاق و از حدیث انس می‌باشد که عباراتش از مسلم است مگر عبارت «ومن نفسه» بخاری افزوده است: «وَمِن وَالِده وَوَلَده» و از حدیث عبدالله بن هشام نقل کرده است که عمر گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ لأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلاَّ مِنْ نَفْسِي. فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «لاَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ» . فَقَالَ لَهُ عُمَرُ فَإِنَّهُ الآنَ وَاللَّهِ لأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي. فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «الآنَ يَا عُمَرُ».

حدیث «لاَ يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا» مورد اتفاق است. از انس با این عبارت نقل شده است که: «لَا يَجِدُ أَحَدٌ حَلَاوَةَ الإِيمانِ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ (هیچ کسی طعم شیرین ایمان را احساس نمی‌کند مگر وقتی که من برای او از خاندان و دارائیش عزیزتر باشم) و مقداری اضافی دارد.

البته این در معرض تهدید و انکار جاری شده است.

پیامبر به محبت ورزی فرمان داد و گفت: «خدا را به خاطر نعمتهایی که نصیب شما کرده و مرا به خاطر این که خدا دوستم می‌دارد، دوست بدارید»[1].

روایت شده است که «مردی گفت: یا رسول‌اللهص من دوستدار تو هستم، پیامبرص فرمود: پس آماده فقر باش. او افزود: من دوستدار خدا هستم، پیامبرص گفت: پس آمادهٔ بلا باش»[2].

از عمر τ نقل می‌کنند که گفت: پیامبرص به مصعب بن عمیر، در حالی که پوست گوسفندی به کمر بسته بود و پیش می‌آمد، نگریست و گفت:

«**انظروا إلى هذا الرجل الذي نور الله قلبه لقد رأيته بين أبويه يغذوانه بأطيب الطعام والشراب فدعاه حب الله ورسوله إلى ما ترون**»[3].

«این شخص را نگاه کنید، کسی است که خداوند قلب ایشان را نورانی گردانیده، ایشان در حالی که با پدر و مادرش بود و ایشان را بهترین غذاها و نوشیدنی‌ها می‌خوراند، دوستی و محبت خدا و رسول او باعث شد ایشان به این حالتی باشد که می‌بینید».

همچنین پیامبرص ما در دعای خود می‌گفت: «**اللهم ارزقني حبك وحب من أحبك وحب ما يقربني إلى حبك واجعل حبك أحب إلي من الماء البارد**»[1].

۱- به روایت ترمذی از حدیث ابن عباس، وی گفته است: حسن و غریب است.

«أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَغْذُوكُمْ مِنْ نِعَمِهِ وَأَحِبُّونِى بِحُبِّ اللَّهِ».

۲- این را ترمذی از قول عبدالله مغفل با لفظ «**فَأَعِدَّ لِلْفَقْرِ تِجْفَافًا**» بدون قسمت آخر نقل کرده و گفته است: حسن و غریب است.

«**ويروى أن رجلا قال: يا رسول الله إنى أحبک، فقال** ρ: «**استعد للفقر**» **فقال: إنى أحب الله تعالى، فقال:** «**استعد للبلاء**».

۳- این حدیث را ابونعیم درکتاب «الحلية» روایت نموده و خوب دانسته است.

«خدایا محبت خود و محبت کسی که محبت تو را دارد و محبت هر چیزی که مرا به محبت تو نزدیک می گرداند نصیبم گردان، و محبت خود را، محبوبتر از آب خنک در قلبم قرار ده».

همچنین اعرابی نزد پیامبرص آمد و گفت: ای رسول خداص قیامت چه وقتی است؟ گفت چه چیزی را برایش تدارک دیده‌ای؟ گفت: نماز و روزهٔ زیادی ندارم، فقط خدا و رسولش را دوست می‌دارم. پیامبر گفت: آدمی با چیزی است که دوست می‌دارد». انس می‌گوید: پس از اسلام ندیدم که مسلمانان به چیزی تا این اندازه شادمان شوند[۲].

حقیقت عبادت از نظر اسلام چنین است، مفهومی ترکیب یافته از دو عنصر: یکی نهایت درجهٔ خضوع در برابر خدا و دیگری نهایت درجهٔ محبت نسبت به او.

ابن قیم از این هم فراتر رفته و گفته است: «اصل عبادت، محبت خداوند و بلکه انحصار محبت نسبت به اوست و این که تمام محبت از آن خداوند بوده چیزی در کنار او دوست داشته نشود (محبوبی جز او نباشد) و فقط به خاطر او و در راه او دوست داشته شود»[۳].

۱- ترمذی نظیر این را از حدیث ابودرداء بطور مرفوع نقل کرده است ۱: كَانَ مِنْ دُعَاءِ دَاوُدَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ... تا پایان حدیث.

۲- مورد اتفاق از حدیث انس. از ابوموسی و ابن مسعود نیز به همین صورت نقل شده است.

جَاءَ أَعْرَابِىٌّ إلى النبى ρ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ: «وَمَا أَعْدَدْتَ لَهَا». قَالَ مَا أَعْدَدْتُ لَهَا مِنْ كَثِيرِ عَمَلٍ لاَ صَلاَةٍ وَلاَ صِيَامٍ إِلاَّ أَنِّى أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ»

۳- مدارج السالكين ج۱ ص ۹۹.

حوزه‌های عبادت در اسلام

حوزه‌ها و دامنة عبادت از دیدگاه اسلام

دانستیم که رسالت انسان در روی زمین، عبادت خداوندی است که آفریدگار و بخشندۀ نعمتهای ظاهری و باطنی می‌باشد.

معنی و حقیقت عبادت از نظر لغوی و شرعی را نیز فهمیدیم.

اکنون می‌باید اشکال و انواع و مظاهر و دامنه‌های عبادت را بشناسیم، به عبارت دیگر باید پاسخ این سؤال را دریابیم که: خدا را با چه چیزی عبادت کنیم؟

حال که خداوند ما را برای عبادت خود یعنی اطاعت همراه با عالیترین درجۀ خضوع، و آمیخته به محبت آفریده است، این اطاعت در چه چیزی متجلی می‌گردد؟ و در چه زمینه‌ای باید باشد؟ پاسخ این سؤال حقیقت مهمی برای ما آشکار خواهد ساخت که عبارت از فراگیری مفهوم عبادت و گستردگی جوانب آن در اسلام می‌باشد. این فراگیری در دو خصیصه جلوه‌گر می‌شود:

اول) شمول آن نسبت به تمامی دین و زندگی.

دوم) فراگیری آن نسبت به کل موجودیت ظاهری و باطنی انسان، به صورتی که توضیح داده خواهد شد.

شمول عبادت نسبت به همة دین

ابن قیم در رابطه با سخن خدای تعالی که می‌فرماید:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ﴾ (بقره/ 21).

«ای مردم پروردگار خویش را بپرستید».

این سؤال را مطرح نموده است که: عبادت چیست و شاخه‌های آن کدامند؟ آیا مجموع دین را شامل می‌شود یا خیر؟

سپس به این پرسش، پاسخ مبسوطی داده است که تمامی رسالۀ معروف او «العبودیة» را تشکیل می‌دهد. پاسخ خود را چنین آغاز کرده است:

«عبادت: اسمی است در برگیرندهٔ تمامی گفتارها و کردارهای باطنی و ظاهری مورد پسند و قبول خداوند، بنابراین نماز، زکات، روزه، حج، راستگوئی، امانتداری، احسان به پدر و مادر، حفظ پیوند خویشاوندی، پایبندی به عهد و پیمان، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد با کفار و منافقان، خوبی به همسایه و یتیم و درمانده و غریب و اسیر و حیوانات و ذکر و نیایش و تلاوت قرآن و این قبیل کارها، نمونه‌هایی از عبادت می‌باشند.

همچنین دوست داشتن خدا و رسولص، ترسیدن از خدا و بازگشتن به سوی او و اخلاص عقیده و پذیرش خواستهٔ خدا و سپاس در برابر نعمتها و رضا به قضای او و توکل بر او و امید بستن به رحمت و خوف از عذابش و نظایر این کارها در شمار عبادت خداوند هستند»[1].

به این ترتیب می‌بینیم که عبادت بنا به توضیح ابن تیمیه، دارای افقی پهناور و حوزه‌ای گسترده است. هم شامل فرائض و آداب اساسی همچون نماز، روزه، زکات و حج می‌شود و هم شامل مواردی غیر فرائض همچون اقسام عبادات اختیاری از قبیل ذکر و تلاوت و نیایش و استغفار وتسبیح و ...

همچنین، خوشرفتاری و احترام حقوق مردم از قبیل احسان به پدر و مادر و حفظ رابطهٔ خویشی و نیکی به یتیم و مسکین و غریب و مهر ورزیدن به ناتوانان و دلسوزی به حیوانات را دربر می‌گیرد.

اخلاق و همهٔ فضائل انسانی، مانند راستگوئی و امانتداری و پایبندی به عهد و دیگر مکارم اخلاقی را نیز شامل می‌گردد. همچنان که در برگیرندهٔ چیزی که «اخلاق ربانی» خوانده می‌شود از قبیل محبت خدا و رسولص، ترس از خدا و بازگشت به او، اخلاق در دین، صبر به حکم خدا، شکر نعمتها و رضا به قضای خدا، توکل بر خدا و امید به رحمت و خوف از عذاب او، می‌باشد.

۱- العبودية، ص ۳۸، چاپ دوم مکتب الإسلامی.

عبادت مشتمل بر دو فریضهٔ بزرگ یعنی امر به معروف و نهی از منکر، و مبارزه با کفار و منافقان در راه خدا می‌باشد که حصار فراگیرنده و ملاک اعتبار تمام اعمال مذکور می‌باشند.

عبادت شامل بکار بردن اسباب و مراعات شیوه‌هایی که خداوند در نظام هستی برقرار ساخته است، نیز می‌شود. این مورد، اهمیت و نقش قابل توجهی در زندگی مادی مردم دارد و ابن تیمیه در جایی از رسالهٔ خویش بدان اشاره نموده و گفته است: «مراعات اسبابی که خداوند بندگانش را بدان فرمان داده است، نوعی عبادت است»[1].

علاوه بر این، ابن قیم / خاطرنشان ساخته است که «تمامی دین، عبادت محسوب می‌شود، برای این که دین متضمن معنی خضوع و فروتنی است مثلاً گفته می‌شود: «**دنته فَدَانَ**» یعنی او را خوار نمودم و ذلیل شد و گفته می‌شود: «**یدین الله**»، یعنی خدا را می‌پرستد و اظهار خضوع می‌کند. بنابراین، دین خدا مساوی است با عبادت خدا و فرمانبری و خضوع در برابر او. ریشهٔ معنی عبادت نیز، خواری و کوچکی است»[2].

با این توضیحات، معنی دین با اصل مفهوم عبادت از نظر لغات و شریعت به هم می‌رسند و یکی می‌شوند.

عبادت همهٔ زندگی را فرا می‌گیرد

وقتی فهمیدیم که دین، همچنانکه امام ابن قیم گفته است، تماماً عبادت است، دریافتیم که هدف دین، ترسیم خط سیر زندگی درونی و بیرونی انسان و نظام بخشیدن به رفتارها و روابط او براساس جهت این خط سیر الهی، می‌باشد؛ در می‌یابیم که عبادت، همهٔ زندگی را فرا می‌گیرد و کلیهٔ شئون آن از شیوهٔ غذا خوردن و قضای حاجت گرفته تا تشکیل دولت و سیاست حکومتی و سیاست مالی و امور بازرگانی و کیفر و جزا و اصول روابط بین‌المللی در حال جنگ و صلح را تحت انتظام در می‌آورد.

۱- العبودية، ص ۷۳.

۲- نگاه کنید به ص ۴۳-۴۴ کتاب العبودية.

به همین جهت ملاحظه می‌شود که کتاب خدا، بندگان مؤمن را با دستورات تکلیفی و احکام شرعی که جنبه‌های گوناگون زندگی را شامل می‌گردد، مورد خطاب قرار داده است و فقط در سورۀ بقره، مجموعه‌ای از وظایف را که همگی با صیغۀ «کتب علیکم» بیان گردیده‌اند، مشاهده می‌کنیم. این آیات کریمه را چنین می‌خوانیم:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَى﴾ (بقره/ 178).

«ای مؤمنان، قصاص در [باره] کشته شدگان بر شما مقرر شده است».

﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ إِن تَرَكَ خَيۡرًا ٱلۡوَصِيَّةُ لِلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ (بقره/ 180).

«چون کسی از شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی باز گذارد بر شما مقرّر است که باید برای پدر و مادر و نزدیکان به نیکی وصیت کند».

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾ (بقره/ 183).

«ای مؤمنان، روزه بر شما مقرر شده است، چنان که بر پیشینیانتان مقرر شده بود، باشد که تقوی پیشه کنید».

﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ وَهُوَ كُرۡهٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡـٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾ (بقره/ 216).

«جهاد بر شما مقرر شده است و آن برای شما ناخوشایند است و چه بسا چیزی را ناخوش دارید، حال آنکه آن برای شما بهتر باشد».

همۀ این مسائل اعم از قصاص، روزه و نبرد مسلحانه، از سوی خدا بر بندگان نوشته شده یعنی مفروض گردیده است و آنان موظف هستند که با رعایت پذیرفتن آنها، بندگی خدا را به جای آورند.

با این توضیح، حقیقت مهمی که همیشه بسیاری از مسلمانان از آن غفلت ورزیده‌اند، برای ما روشن می‌گردد، چون بعضی از مردم وقتی واژۀ «عبادت» را می‌شنوند، از آن

چیزی جز نماز روزه، صدقه، حج و عمره و دعاها و اورادی از این قبیل نمی‌فهمند و تصور نمی‌کنند که ربطی به اخلاق و آداب و نظام و قوانین و شیوۀ رفتارها و کردارها داشته باشد.

در حالی که عبادت خداوند، برخلاف پندار بسیاری مسلمانان و دینداران که خیال می‌کنند با انجام آداب و اعمال عبادی متداول، حق خداوند را یکسره به جای آورده و امر عبودیت خدا را به کمال رسانیده‌اند، در نماز و روزه و حج و ملحقات آنها مانند تلاوت و ذکر و دعا و استغفار، خلاصه نمی‌شود.

این آیین‌های بزرگ و ارکان اساسی اسلامی با وجود منزلت و اهمیتی که دارند، تنها بخشی از عبادت خدا را تشکیل می‌دهند. نه همۀ عبادتی را که خداوند از بندگانش انتظار دارد.

حقیقت این است که محدودۀ عبادتی که خداوند برای آن، انسان را خلق نموده و مقصود زندگی و مسئولیت او قرار داده است، بسیار گسترده است و تمام جنبه‌های زندگی انسان را دربر می‌گیرد.

عبادت پایبندی به روش و آیین خداوند است

لازمۀ بندگی انسان برای خداوند یگانه، این است که در همۀ کارهایش از قبیل اندیشه‌ها، گفتارها و کردارها. جهت مورد پسند و قبول او را در نظر گرفته، زندگی و رفتار خود را بر طبق رهنمودها و دستورات خداوند شکل بدهد. یعنی هنگامی که خداوند او را به چیزی امر یا از آن نهی نمود و مسئول یا ممنوع ساخت، بگوید: ﴿سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ «شنیدیم و پذیرفتیم، پروردگارا آمرزش تو را می‌جوییم که جهت سیر ما به سوی توست».

تفاوت یک انسان مؤمن با دیگران دراین است که مؤمن از بندگی خود و سایر موجودات، رها شده و به سوی زندگی پروردگار خویش توجه نموده است و از اطاعت هوسهای خویش به اطاعت خدا منتقل گردیده است. فرد مؤمن، آنگونه «خودمختار»

نیست که هر چه خود یا دیگری هوس نمود، انجام دهد. او متعهد به پیمانی است که باید بدان پایبندی و احترام داشته باشد و مستلزم روشی که ادامه‌اش دهد و دین، یک تعهد منطقی است که از طبیعت و خصلت ایمان برمی‌خیزد.

شکل‌گیری ایمان، مقتضی این است که خداوند بگوید: امر کردم و نهی نمودم و بنده بگوید: شنیدم و فرمان بردم.

لازمهٔ ایمان این است که: انسان از تسلیم شدن در برابر هوای خویش خارج و به فرمانبرداری از دستورات مولای خود روی آورد.

قرآن کریم در این زمینه چنین فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا﴾

(احزاب/ 36).

«و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خداوند و رسولش کاری را مقرر نمایند، آنکه خود در کارشان اختیار داشته باشند. و کسی که از خداوند و رسول او نافرمانی کند، [بداند که] در گمراهی آشکاری گرفتار آمده است».

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوۡلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ أَن يَقُولُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ﴾ (نور/ 51).

«سخن مؤمنان چون به [راه] خداوند و رسولش فراخوانده می‌شوند تا بین آنان حکم کند، فقط این است که گویند: شنیدیم و فرمان بردیم و ایناننند که رستگارند».

بنابراین، کسی که می‌گوید: نماز می‌خوانم روزه می‌گیرم ولی در خوردن گوشت خوک یا نوشیدن شراب یا گرفتن ربا آزاد هستم و احکامی را که برایم گران بیایند، دور می‌اندازم و به غیر احکام خدا عمل می‌کنم، پرستنده و بندهٔ خدا نیست.

کسی که شعائر اسلام را به جا می‌آورد، اما الگوها و آداب اسلامی مربوط به خود و خانواده‌اش را مراعات نمی‌کند، مانند مردی که همچون زنان، لباس حریر و زیور طلا به کار می‌برد یا زنی که فساد برمی‌انگیزد و بدنش را نمی‌پوشاند، عبادتگر خدا محسوب نمی‌شود.

کسی که خیال می‌کند وظیفه عبادیش از چار دیواری مسجد فراتر نمی‌رود و در عرصه‌های مختلف زندگی بندهٔ خود می‌شود و به عبارت دیگر از پیروی هوسهای خود یا دیگران فروگذار نیست و مانعی در برابر خود احساس نمی‌کند، بندهٔ خدا نمی‌باشد.

پیروی از غیر راه خدا شرک است

از جمله عبادتی که بسیاری از مردم بدان توجه ندارند؛ گردن نهادن به قوانین خدا و احکامی است که از طریق آنها، چیزهای حلال و حرام و تکالیف واجب و حدود مقرری را تعیین نموده است.

کسی که شعائر و نماز و روزه و حج و عمره را انجام می‌دهد ولی می‌خواهد در مسائل زندگی شخصی و عمومی خود یا در شئون اجتماعی و سیاسی بر طبق غیر شرع خدا و دستور او رفتار نماید در واقع غیرخدا را بندگی نموده و حق مخصوص خدا را به دیگری داده است.

تنها خداوند است که قانونگذار و فرمانروای آفریدگان خود می‌باشد. زیرا که سرتاسر هستی قلمرو حاکمیت و همهٔ انسانها بندگان او می‌باشند. تنها اوست که باقتضای ربوبیت و مالکیت و الوهیت خود نسبت به مردم، می‌تواند امر و نهی نموده بگوید: این حلال است و آن حرام. زیرا که فقط او پروردگار، فرمانروا و معبود مردم است.

اگر کسی ادعا کند که بدون اجازهٔ خدا، حق تشریع هر قانون مورد نظر خود از قبیل امر و نهی در حلال و حرام کردن را دارد، از حدود واقعی خویش تجاوز نموده و دانسته یا ندانسته، خویشتن را خدا و پروردگار قلمداد کرده است.

کسی هم که این حق را برای او قائل شده قانونگذاری و نظام ابداعی او را بپذیرد و از مذهب و قانونش پیروی نماید، او را پروردگار و خدای خود تلقی کرده و عبادت نموده است و آگاهانه یا ناخودآگاه مشرک شده است.

قرآن کریم اهل کتاب را به خاطر شرک‌ورزی سرزنش نموده و به آنها نسبت داده است که روحانیون و زاهدان خود را عبادت نموده، آنان را خدایان خود بشمار آورده‌اند، به دلیل این که از قوانین و عقاید خودسرانۀ آنها اطاعت و پیروی نموده‌اند! خداوند می‌فرماید:

﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ﴾ (توبه/ 31).

«احبار و راهبانشان را به جای خداوند، به خدایی گرفته‌اند. و [نیز] مسیح بن مریم [را به خدایی گرفته‌اند] حال آنکه فرمان نیافته‌اند مگر آنکه معبود یگانه را بندگی کنند. معبود [راستینی] جز او نیست. او از آنچه شرک می‌آورند، [بس] پاک [و منزّه] است».

این آیه را کسی که از همه به مقصود خدا آگاهتر است، یعنی پیامبری که از روی هوس حرف نمی‌زند و آن کسی که این قرآن بر او نازل گردیده است تا برای مردم تبیین کند و آنان را به تفکر وا دارد، تشریح نموده است. اینک به تفسیر پیامبرص از این آیه توجه کنید:

امام احمد و ترمذی و ابن جریر [با طرق مختلف] از عدی به حاتم τ روایت کرده‌اند که وقتی دعوت پیامبر ص به او رسید، به شام گریخت (او در دوران جاهلیت مسیحی شده بود) و خواهر و جمعی از قومش اسیر شدند، رسول خداص بر خواهرش منت نهاده آزادش کرد و او نزد برادرش بازگشته وی را تشویق به اسلام نمود. عدی به مدینه آمد و خبر آمدنش میان مردم پخش گردید. رئیس قوم و پسر حاتم طائی معروف بود، او

درحالی که یک صلیب نقره‌ای به گردن آویخته بود، نزد رسول خدا ص رفت و آن حضرت این آیه را می‌خواند:

﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ...﴾ (توبه/ 31).

می‌گوید: گفتم: آنان را نپرستیدند! فرمود: «چرا، حلال را حرام کردند و حرام را حلال نمودند و آنان هم از این کارشان پیروی نمودند و این همان پرستیدن است».

حافظ ابن کثیر در تفسیر خود گفته است: حذیفه بن الیمان و عبدالله بن عباس و دیگران نیز در تفسیر ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ گفته‌اند که: آنها را در آنچه حلال کردند و حرام ساختند، پیروی نمودند.

سدی هم گفته است: از بزرگان، حرف شنوی کردند و کتاب خدا را پشت سرانداختند و به همین جهت خداوند فرموده است:

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗا﴾ (توبه/ 31).

خدایی که وقتی چیزی را حرام کرد، حرام و آنچه را حلال نمود، حلال است و هر چیزی را که مقرر نمود باید پیروی نمود و اجرا کرد.

﴿لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ﴾[1]. (توبه/ 31).

«او از آنچه شرک می‌آورند، [بس] پاک [و منزّه] است».

کارهای اجتماعی مفید عبادتند

این را باید افزود که اسلام، بگونه‌ای پهنۀ عبادت را گشوده و دامنه‌اش را گسترانیده است که اعمال فراوانی را که از نظر مردم جزء عبادات و عامل نزدیکی به خدا تلقی نمی‌شده‌اند در برگرفته است.

هر عمل اجتماعی سودمند در صورتی که قصد انجام دهنده‌اش خیر باشد و نه جلب ستایش و کسب نفوذ در میان مردم؛ از نظر اسلام در ردیف بهترین عبادات شمرده

۱- تفسیر ابن کثیر،ج۲، ص ۳۴۹.

می‌شود. هر عملی که آدمی به وسیلهٔ آن اشک محزونی را پاک سازد یا اندوه رنجیده‌ای را کاهش دهد یا زخم سرکوب شده‌ای را مرهم گزارد یا از مظلومی حمایت کند و یا مغلوبی را از خواری درآورد یا دین ورشکستهٔ گرانباری را بپردازد یا از فقیر با ابروی عیالمندی دستگیری کند یا سرگردانی را هدایت نماید یا نادانی را آموزش دهد یا به غریبی، پناه دهد یا آفتی را از مخلوقی دور سازد یا مانعی را از سر راهی بردارد یا به موجود زنده‌ای فایده‌ای رساند؛ از مصادیق عبادت بوده در صورت همراهی با نیت صحیح، مایهٔ نزدیکی به خدا می‌باشد.

اسلام، کارهای زیادی از اینگونه را عبادت خدا و شاخهٔ ایمان و موجب پاداش خداوندی قرار داده است.

تنها نماز، روزه یا ذکر و دعا نیست که به عنوان عبادت روزانهٔ شما نوشته شده و موجب گرفتن پاداش از خدا می‌شوند، بلکه می‌توانید چیزهای زیادی بر عبادات و نیکیهای خود بیفزایید که در نزد حق دارای ارزش و بهای متناسب با خود می‌باشند، هر چند در نظر خودتان کم ارزش و ناچیز جلوه کنند.

مثلاً پیامبرص دربارهٔ اصلاحگری میان دو طرف متخاصم فرموده است: «آیا شما را از چیزی که درجهٔ فضیلتش بالاتر از نماز و روزه و صدقه است، آگاه نکنم؟ گفتند: چرا آگاه کن.

گفت: آن چیز، اصلاح میان دو طرف است. زیرا هنگامی که رابطهٔ دو طرف به تباهی گرایید، همچو ماشین سلمانی عمل می‌کند»[1]. در روایتی هم گفته است: «منظورم این نیست که مو را می‌تراشد و می‌زداید بلکه دین را از ریشه می‌زند»[2].

همچنین در بارهٔ عیادت مریض و منزلی که نزد خدا دارد می‌گوید: «هر کس از یک بیمار عیادت کند، ندایی از آسمان به او خطاب می‌کند که پاک شدی، قدمهایت نیز پاک

۱- این روایت را ابوداود، ترمذی و ابن حبان در صحیح آورده‌اند.

۲- این زیادی از ترمذی است.

شدند و جایگاهی در بهشت پیدا کردی»[1]. و نیز فرموده است: «کسی که به ملاقات بیماری می‌رود، تا وقتی ننشسته است، در رحمت شناور است و هنگامی که نشست در آن غوطه‌ور می‌شود»[2].

پیامبرص در جایی دیگر، یکی از مناظر جالب روز قیامت را به صورت گفتگوئی میان خدا و بنده، بدینسان بازگو می‌کند: «خداوند عزوجل روز قیامت می‌گوید: ای فرزند آدم، من بیمار شدم ولی تو عیادتم نکردی!! می‌گوید: پروردگارا! چگونه تو را عیادت می‌کردم در حالی که تو پروردگار جهانیان هستی؟ می‌گوید: مگر ندانستی که فلان بندۀ من بیمار شده است که عیادت نکردی؟ آیا نمی‌دانستی که در صورت عیادتش مرا نزد او می‌یافتی؟ ای فرزند آدم، من از تو غذا خواستم ولی تو نادی! می‌گوید: پروردگارا! چگونه تو را غذا می‌دادم، در حالی که تو پروردگار جهانیان هستی؟! می‌گوید: فلان بنده‌ام از توخوراک طلبید، ولی تو ندادی! آیا نمی‌دانستی که اگر غذایش دهی عوض آن را از من دریافت خواهی داشت؟ ای فرزند آدم از تو آب خواستم و تو ندادی! می‌گوید: ای پروردگار چگونه تو را آب دهم و حال آن که تو خدای جهان هستی؟! می‌فرماید: فلان بندۀ من از تو آب طلبید و تو آبش ندادی، آیا جز این بود که اگر سیرابش می‌کردی، عوض آن را از من می‌گرفتی؟»[3].

مسلم و بخاری از قول پیامبر ص نقل می‌کنند که گفت: کسی که در حین راه رفتن شاخۀ خاری ببیند و آن را از سر راه بردارد، خداوند از او سپاسگزار بوده گناهش را می‌آمرزد. و در روایت مسلم آمده است که: مردی در وسط راه به شاخۀ درختی برخورد،

۱- ترمذی و ابن ماجه، لفظ از اوست. طبرانی هم با روش خود، از حدیث ابوهریره نقل کرده و راویانش چنانکه در الترغیب آمده است، موثق می‌باشند.

۲- روایت از احمد، راویانش صحیح هستند. البزاز و ابن حبان در صحیح خود، از حدیث جابر نقل نموده‌اند و ابن جابر نیز در صحیح خود آورده است.

۳- روایت از مسلم.

با خود گفت: این را کنار می‌اندازم تا مسلمانان را نیازارد و در نتیجۀ همین کار به بهشت رفت».

از ابوذر نقل گردیده است که: «پیامبر فرمود همۀ اعمال نیک و بد امتم به من نشان داده شد و عمل کنار زدن مانع از سر راه مردم را در میان اعمال نیک دیدم»[1].

اسلام چنین کارهایی را نه تنها ستایش نموده است، بلکه به انجام آنها فراخوانده است و مورد تشویق قرار داده و از جمله وظایف روزانۀ فرد مسلمان که او را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور می‌سازد، برشمرده است. یکبار بدان عنوان صدقه داده و در بیانی دیگر، «صلاة» نامیده است. در هر صورت عبادت و موجب نزدیکی به خدا می‌باشد.

باز هم از ابوذر τ منقول است که: از رسول خدا ص پرسیدم چه چیزی بنده را از آتش می‌رهاند؟

گفت: ایمان به خدا.

گفتم: آیا عملی همراه ایمان وجود ندارد؟

گفت: این عمل وجود دارد که از آنچه خدا موهبت نموده است، بخشش کنی.

گفتم: یا رسول‌الله، اگر آدمی تهیدست بود و چیزی برای دادن نداشت؟

گفت: امر به معروف و نهی از منکر کند.

گفتم: اگر توانائی امر به معروف و نهی از منکر نداشت...؟

گفت: فرد ناواردی را کمک نماید (یعنی کسی را که کاری بلد نیست، صنعتی بیاموزد.

گفتم: یا رسول‌الله اگر در کاری مهارت نداشت چطور؟

فرمود: مظلومی را یاری کند.

گفتم: یا رسول‌الله اگر ضعیف بود و قدرت یاری مظلوم را نداشت چه؟

گفت: آیا نمی‌خواهی رفیقت را نصیحت کنی که از آزار مردم خودداری کند؟

گفتم: ای رسول خدا، اگر چنین کند، به بهشت می‌رود؟

۱- روایت از مسلم.

فرمود: هیچ مؤمنی دارای یکی از این خصوصیات پیدا نمی‌شود مگر آن که همان خصیصه دستش را گرفته وارد بهشتش می‌سازد»[1].

Commented [H1]: ملی اصلاح سرگرمی

با چنین طرز تلقی و نگرشی است که پیامبر اسلام هر مسلمانی را [هر چند کم توان باشد] به انجام این عبادت یا وظیفهٔ اجتماعی برمی‌انگیزد و آن را به زمان یا مکان ویژه‌ای محدود نمی‌سازد. همچنان که آن را منحصر به نوع مالی که مختص توانگران باشد و یا فقط نوع بدنی که در انحصار اشخاص نیرومند باشد و یا شکل فرهنگی که ویژهٔ علم آموختگان باشد، نکرده است، بلکه یک تعهد عمومی انسانی دانسته است که برای هر انسانی در حد توانایی خود او، انجام‌پذیر و میسر می‌باشد و فقیر و غنی، ناتوان و نیرومند و بی‌سواد و باسواد در آن اشتراک دارند.

وقتی که سخنان پیامبر بزرگوارمان را در این موارد می‌خوانیم، می‌بینیم که این عبادت همگانی را فقط یک مسئولیت انسانی قرار نداده است بلکه در طلب آن پافشاری کرده و آن را از هر نظر واجب دانسته است. ابوهریره از رسول خدا نقل می‌کند که فرمود: «برای هر درودی از مردم برای من، در هر روز که خورشید برمی‌آید، صدقه‌ای است. میان دو نفر به عدالت رفتار کردن، صدقه است، کمک به کسی در بار کردن و یا حمل محموله‌اش صدقه‌ای است، سخن پاک و درست صدقه‌ای است، هر قدمی که برای نماز برداشته شود صدقه است و برداشتن هر سنگ یا خاشاکی از جلو راه، صدقه‌ای به شمار می‌رود»[2].

نظیر حدیث فوق را ابن عباس از رسول خداص روایت نموده است که می‌گفت: «بر هر عضوی از انسان روزانه، نمازی واجب است. یکی از میان مردم گفت: این دشوارترین چیزی است که تاکنون به ما خبر داده‌ای! پیامبرص فرمود: امر به معروف و نهی از منکر نوعی نماز است، حمل بار فرد ضعیفی نماز است، برطرف کردن کثافت از میان راه نماز است و هر گامی به سوی نماز برمی‌داری، خود نمازی محسوب می‌گردد»[3].

۱- روایت از بیهقی و لفظ حدیث هم از اوست.

۲- به روایت بخاری و مسلم.

۳- صحیح ابن خزیمه.

روایت بریده نیز از همین قبیل است: «انسان یک ستون فقرات و سیصد مفصل دارد. بنابراین باید برای هر مفصلی صدقه‌ای بدهد. گفتند: یا رسول‌الله چه کسی قدرت چنین کاری را دارد؟ منظور پیامبر را صدقهٔ مالی پنداشته بودند پیامبرص گفت: کثافتی را از مسجد بزدای و یا چیزی را از سر راه بردار...»[1].

پیامبرص در احادیث متعددی، لبخند به روی برادر همکیش و شنواندن مطلبی را به شخص ناشنوا و راهنمایی شخص نابینا و هدایت فرد سرگردان و رساندن درخواست کننده‌ای به چیز مورد نیازش و شتافتن به یاری ستمدیدهٔ دادخواه و برداشتن و حمل بار یک آدم ناتوان و هر عملی را که بر این محور می‌چرخد، عبادتی پسندیده و صدقه‌ای نیکو تلقی نموده است.

بدینسان، فرد مسلمان در جامعهٔ خویش، چشمه‌ای سرشار از خیر و رحمت بوده، پیوسته سود و برکت می‌رساند عامل و فراخوانندهٔ به خیر و بخشنده و راهنمای به نیکی بوده، در نتیجه همانطور که پیامبر گرامی خواسته است: کلید خیر و قفل شر می‌باشد[2].

محدودهٔ خیر رسانی و سودبخشی فرد مسلمان، به انسانها اختصاص ندارد بلکه دامنه‌اش وسیعتر بوده و هر موجود زنده، حتی پرنده و جانور را نیز در برمی‌گیرد. پس هراحسانی که نسبت به یک موجود زنده انجام داده یا رنجی را از آن دور سازد، عبادتی است که آدمی را به خدا نزدیک و شایستهٔ رضای او می‌سازد.

پیامبرص جریان مردی را برای یارانش حکایت می‌کند که سگی را که از شدت تشنگی خاک نمناک را می‌بلعید، دیده بود و رگ ترحمش جنبیده و نتوانسته بود سگ را با آن عطش سوزان رها کند، بنابراین آن را به طرف چاه آبی برده و با کفش خود به سگ مزبور آب داده و سیرابش نموده بود. پس خداوند پاس عمل او را داشته و از گناهانش درگذشت. یاران پیامبر چون این حکایت را شنیدند، با شگفتی گفتند: یا رسول‌الله، آیا در

۱- به روایت احمد (عبارت از اوست) و ابوداود و صحیح ابن خزیمه و ابن حبان.

۲- چنانکه در حدیث ابن ماجه آمده است: « **طُوبَى لِعَبْدٍ جعله الله مفتاحاً للخير مغلاقا للشر**»

رابطه با جانوران هم برای ما پاداشی وجود دارد؟ پیامبرص گفت: در رابطه با هر جانداری امکان کسب پاداش وجود دارد»[1].

کسانی که به امر عبادت همت گماشتند در فزونی آن کوشا هستند و نیز افرادی که در خدمت به جامعه و نیکی به خلق، اهتمام می‌ورزند، پاسخ انگیزه‌های درونی خود را به جای این که به عبادت در «صومعه‌ها» بسنده کنند و از کاروان زندگی بگسلند؛ دراین میدان گستردۀ نیکوکاری که انسان و غیرانسان را فرا گرفته است، پیدا می‌کنند.

فعالیت انسان در امرمعاش خود با شرایطی عبادت است

عجیب این که پیامبرص اعمال دنیوی و کوشش انسان برای تأمین زندگی خود و خانوادۀ خود را با آن که از محدودۀ شخصی و خانوادگی در نمی‌گذرد، نوعی عبادت و تقرب جستن به خدا محسوب می‌دارد. بدین‌ترتیب، کشاورز در مزرعۀ خود، کارگر در کارگاه خویش، بازرگان در مغازه و کارمند در دفتر و هر پیشه‌وری در پیشۀ خود، می‌تواند کار معاش خود را در صورت پایبندی به شرایط زیرین به نمازی و جهادی در راه خدا تبدیل کند.

1- عمل مورد نظر از نظر اسلام مشروع باشد. کارهایی مانند فعالیت ربوی و خوانندگی و رامشگری و امثال آن که از نظر دین مردود می‌باشند، هرگز در شمار عبادت نیستند و نمی‌توانند باشند. خداوند پاک است و جز چیزهای پاک را نمی‌پذیرد.

2- با نیت نیک همراه باشد. نیت مسلمان همانطور که خداوند فرموده است آبرومندی خود و تأمین خانواده و استفادۀ امت و آبادی زمین می‌باشد.

3- کار را با درستی و نیکی انجام دهد. درحدیث آمده است که: «خداوند نیکی و درستی را بر هر چیز واجب کرده است»[2]. همچنین فرموده است: «خداوند دوست دارد وقتی که یکی از شما کاری انجام می‌دهد آن را درست و استوار گرداند»[1].

۱- روایت از بخاری.«فی کُلِّ کَبِد رَطْبَة (أی فیها حیاة) أجْرٌ»

۲- روایت از مسلم. «إنَّ اللهَ کَتَبَ الْإِحْسانَ عَلی کُلِّ شَيْءٍ»

4- در ضمن آن حدود و مقررات خداوندی مراعات شوند و به حق دیگری ظلم و خیانت و کلاه‌برداری و تجاوز صورت نگیرد.

5- کار دنیائی شخص او را از واجبات دینیش باز ندارد. چنانکه خداوند گفته است:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُلۡهِكُمۡ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَـٰدُكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَـٰسِرُونَ﴾ (منافقون/ 9).

«ای مؤمنان، دارائیها و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نسازند، اگر کسی چنین کند (دچار این غفلت گردد) از زیانکاران است».

و نیز فرموده است:

﴿رِجَالٞ لَّا تُلۡهِيهِمۡ تِجَٰرَةٞ وَلَا بَيۡعٌ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ﴾ (نور/ 37).

«مردانی هستند که تجارت و خرید و فروش از یاد خدا و اقامهٔ نماز و دادن زکات، بازشان نمی‌دارد».

هنگامی که مسلمان این مواد را مراعات نماید در کوشش خود، هر چند که در محراب و صومعه با خدا خلوت نکرده باشد فردی عبادت کننده به حساب می‌آید.

کعب بن عجره گفته است: «مردی از پیش پیامبرص گذشت و اصحاب آن حضرت چالاکی و نشاط وی را مشاهده کرده پرسیدند: یا رسول‌الله کاش این در راه خدا می‌بود. (یعنی در جهاد برای بلند کردن کلمهٔ خدا که در نظر آنان بهترین عبادت بود) پیامبرص گفت: اگر به منظور تلاش برای فرزند خردسالش بیرون آمده در راه خداست، اگر به خاطر پدر و مادر سالمند خود می‌کوشد، در راه خداست و اگر برای حفظ عفت و آبروی

۱- به روایت بیهقی در «شعب الإیمان» از قول عایشه. ابویعلی و ابن عساکر و دیگران هم چنانکه در کتاب «الفیض» مضبوط است، روایتش نموده‌اند.

خویش آمده است در راه خداست، اما در صورتی که برای تظاهر و خودنمایی بیرون آمده است در راه شیطان می‌باشد»[1].

قرآن، بر تلاش و گردش در اطراف زمین به منظور دست یافتن به روزی، عنوانی زیبا و متضمن اشاره به خرسندی خداوند اطلاق نموده و آن را «جستجوی فضل خدا» نامیده است.

مانند این موارد از کلام خداوند متعال:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ﴾

(جمعه/ 10).

«وقتی که نماز انجام شد، روی زمین پراکنده شوید و فضل خدا را بجویید».

﴿لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَبۡتَغُواْ فَضۡلٗا مِّن رَّبِّكُمۡ﴾ (بقره/ 198).

«گناه و ایرادی بر شما نیست که بهره‌ای از پروردگارتان بخواهید».

و مسافران برای کسب روزی را با مجاهدین راه خدا در سیاق واحدی کنار هم قرار داده می‌گوید:

﴿وَءَاخَرُونَ يَضۡرِبُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَبۡتَغُونَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَءَاخَرُونَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ﴾ (مزمل/ 20).

«و گروه دیگری که به منظور جستجوی فضل خدا در زمین حرکت می‌کنند و دیگرانی که در راه خدا پیکار می‌کنند».

---

[1]- منذری گفته است: این حدیث را طبرانی روایت نموده و راویانش، راویان صحیح می‌باشند.
عَنْ كَعْب بن عُجْرَةَ، قَالَ: مَرَّ عَلَى النَّبِيِّ ρ رَجُلٌ، فَرَأَى أَصْحَابُ رَسُول اللَّه ρ منْ جلْده وَنَشَاطه، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّه: لَوْ كَانَ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّه؟، فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ρ: «إِنْ كَانَ خَرَجَ يَسْعَى عَلَى وَلَده صغَاراً فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّه، وَإِنْ كَانَ خَرَجَ يَسْعَى عَلَى أَبَوَيْنِ شَيْخَيْنِ كَبِيرَيْنِ فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّه، وَإِنْ كَانَ يَسْعَى عَلَى نَفْسه يُعِفُّهَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّه، وَإِنْ كَانَ خَرَجَ رِيَاءً وَمُفَاخَرَةً فَهُوَ فِي سَبِيلِ الشَّيْطَانِ».

پیغمبرص دربارۀ ارزشمندی زراعت و درختکاری و آنچه برای صاحبش پاداشی از سوی خدا به دنبال می‌آورد می‌گوید: «هیچ مسلمانی نهالی نمی‌نشاند یا کشتی نمی‌کارد که پرنده یا انسان یا جانوری از محصول آن بخورد مگر آن که صدقه‌ای برای او محسوب می‌گردد»[1]. و اعلام می‌دارد که «تاجر راستگوی درستکار با پیامبران، صدیقان و شهیدان است»[2].

در سایۀ این تعالیم برای فرد مسلمان شایسته نیست و از او انتظار نمی‌رود که وابستۀ دیگری یا سربار جامعه باشد: از محیط و جامعه بگیرد ولی به آن چیزی ندهد و به عنوان فراغت برای عبادت یا اعتکاف از مردم و از زندگی کناره بگیرد بلکه می‌باید بدون انگیزۀ خارجی در تمام عرصه‌های زندگی به صورت تولیدکننده‌ای محکم کار و رشد یابنده وارد گردیده و خویشتن را در حال نماز و جهاد تصورکند.

حتی کارهای غریزی و تأمین شهوت

اسلام، براساس نتیجۀ گفتار پیشین مبنی بر این که عبادت، تأمین نیازهای ضروری فرد مسلمان در پاسخ به محرکهای غریزۀ بشری را هم شامل می‌گردد؛ خوردن، آشامیدن و عمل زناشویی و این قبیل موارد را به شرط صحت و درستی «نیت» در چارچوب گستردۀ عبادت قرار می‌دهد. بنابراین نیت، عنصر سحرآمیز و شگفت‌انگیزی است که با اضافه شدن به مباحات و رفتارهای عادی از آنها عبادت و تقرب می‌آفریند. روشنترین گواه بر این مطلب سخنی است که پیامبرص به اصحاب خویش گفته است:

«در زناشویی هر یک از شما هم صدقه‌ای است. گفتند: آیا ما شهوت خویش را ارضاء می‌کنیم و آنگاه پاداش هم دریافت می‌کنیم؟ گفت: آیا اگر کسی آن را در حرام قرار دهد

۱- مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا، أَوْ يَزْرَعُ زَرْعًا، فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ أَوْ إِنْسَانٌ أَوْ بَهِيمَةٌ، إِلاَّ كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ. حدیث مورد اتفاق.

۲- التَّاجِرُ الصَّدُوقُ الأَمِينُ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ. این را ترمذی روایت نموده و خوب شمرده است.

جرمی دارد؟ گفتند: بلی. گفت: به همین ترتیب اگر در زمینه حلال انجامش دهد، پاداش خواهد داشت»[1].

علما گفته‌اند: «این کمال رحمت خدا بر بندگانش می‌باشد. خدا را سپاس که برای قضاء شهوات آنها نیز در صورتی که قصد ادای حق همسر و حفظ عفت جنسی خود را داشته باشند ثوابی می‌دهد».

جهت خود را تصحیح کن تا همهٔ زندگیت عبادت باشد

همین که مسلمان خود را در موضع جانشین خدا در زمین ببیند و ملاحظه کند که رسالت او اجرای فرمان خدا و برپاداشتن قوانین و بلند گردانیدن کلمهٔ او و انجام وظیفهٔ بندگی در برابر خدا می‌باشد کافی است که تمامی کارهایش رنگ الهی بگیرند و هر گفتار و کردار و حرکت و سکونی که از او صادر می‌شود عبادتی برای خداوند جهانیان باشد. و این موافق مفهوم بزرگی است که آیهٔ کریمهٔ زیر به دست می‌دهد:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾ (ذاریات/ 56).

«جن و انسان را جز برای عبادت نیافریدیم».

پس کجاست آن عبادتی که خداوند مقصود آفریدن انسانها قرارش داده است، در صورتی که معنی عبادت را محدود به آداب و رسومی سازیم که جز چند دقیقه از شبانه‌روز انسان را در برنمی‌گیرند و بخش عمدهٔ وقت او را در گرما گرم زندگی می‌گذراند. سخن استاد محمد غزالی در این جا برای من تحسین‌انگیز است:

«اسلام مجموعه کارهای انگشت‌شماری بدون کم و زیاد نیست» منظور از آن کسب شایستگی انسان برای انجام رسالتی معین در مسیر زندگی خود می‌باشد.

١- وَفِی بُضْعِ أَحَدِکُمْ صَدَقَةٌ». قَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ! أَیَأْتِی أَحَدُنَا شَهْوَتَهُ وَیَکُونُ لَهُ فِیهَا أَجْرٌ؟ قَالَ: «أَرَأَیْتُمْ لَوْ وَضَعَهَا فِی حَرَامٍ أَکَانَ عَلَیْهِ فِیهَا وِزْرٌ فَکَذَلِکَ إِذَا وَضَعَهَا فِی الْحَلَالِ کَانَ لَهُ أَجْرٌ!! روایت از مسلم و ترمذی.

مهندسی که ابزاری می‌سازد برای او مهم نیست که چقدر وسایل و اثاثیه در آن به کار می‌برد، فقط به این توجه دارد که دستگاههای آن آمادۀ انجام وظیفه محولۀ خود باشند.

شایستگی هواپیما برای پرواز، شایستگی توپ برای شلیک و شایستگی قلم برای نگارش این شایستگی‌ها ملاک قضاوت در بارۀ ارزش یک چیز هستند، وقتی که از وجود آنها مطمئن گشتیم می‌پذیریم و به نتیجه‌اش امیدوار می‌شویم.

انسان نیز این چنین است. اسلام می‌خواهد نخست دستگاه‌های نفسانی او را کامل و آماده کند. موقعی که با یقین راستین و جهت‌گیری سالم، آمادگی و شایستگی موردنظر را پیدا کرد هر کاری در زندگی برایش پیش بیاید خودبخود مبدل به اطاعت خدا می‌گردد. همانطور که ابزار ضرب سکه مواد کانی خام را به نقدینۀ مالی گرانبهایی تبدیل می‌کند و رنگها و آثار و علائم مخصوص آن مواد را به صورت چیز دیگری در می‌آورند.

مسلمان در تدبیر امور دنیا این چنین عمل می‌کند که از سرشت ایمان و فروغ اهداف خود پرتوی بر کارهای خود می‌افکند که آنها را به عبادتی ارزشمند تبدیل می‌کند. با تکیه بر این صلاحیت نفسانی است که خداوند مدعیان پرغرور را از خود می‌راند:

﴿وَقَالُواْ لَن يَدۡخُلَ ٱلۡجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوۡ نَصَٰرَىٰۗ تِلۡكَ أَمَانِيُّهُمۡۗ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ١١١ بَلَىٰۚ مَنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَلَهُۥٓ أَجۡرُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾

(بقره/ 112-111).

«و گفتند: جز یهود یا نصرانی، کسی داخل بهشت نمی‌گردد. این خیال آنهاست، بگو: اگر راست می‌گویید دلیل تان را بیاورید. آری کسی که تسلیم خدا و نیکوکار باشد، نزد خدا پاداش دارد و ترس و اندوهی ندارد».

اعمال خوب و شایسته در جنبه‌های مختلف زندگی، محدودیت و قالب خاصی ندارند و تنها شرطهای لازم در آنها، خلوص نیت برای خدا و اصلاح و به کمال مطلوب رساندن کار می‌باشد.

نتایج این فراگیری در وجود انسان و زندگی

فراگیری معنی عبادت در اسلام [همانطوریکه توضیح دادیم] آثار فرخنده‌ای در نفس آدمی و جریان زندگی دارد که انسان، آنها را در وجود خود و دیگر پدیده‌ها احساس و سایه‌هایشان را در هستی پیرامون خود مشاهده می‌کند. بارزترین و عمیقترین نمونه‌های این آثار دو چیز می‌باشد:

اول) زندگی و فعالیت یک مسلمان را رنگی الهی داده، او را در هر کاری که انجام می‌دهد، آنگونه وابسته و مربوط به خدا می‌سازد که همهٔ اعمال خویش را با نیتی آمیخته به بندگی و خضوع و روح تسلیم و تواضع انجام می‌دهد و این امر او را با جدیت در هر عمل سودمند و سازندگی صحیح و تلاش در جهت آسان کردن بهره‌مندی از یک زندگی نمونه و کمال مطلوب برای خود و همنوعانش برمی‌انگیزد و تا وقتی که این کارها به منظور جلب خرسندی و پاداش نیک خداوند و به عنوان پیشکش به حضور او انجام می‌گیرند، ذخیرهٔ نیکی و تقرب او را در نزد خدا افزایش داده، باعث درستی و استحکام عمل دنیوی او می‌گردند.

دوم) به فرد مسلمان در سراسر زندگیش وحدت نظر و یگانگی هدف می‌دهد. بنابراین در همهٔ کارهایی که انجام می‌دهد یا فرو می‌گذارد، پروردگار واحدی را در نظر گرفته و با تمام کوشش دینی و دنیوی رو به سوی او می‌آورد و پراکندگی و کشمکش و دوگانگی از شخصیت و زندگیش رخت برمی‌بندد. چنین فردی از آنهایی نیست که به هنگام شب خدا را می‌پرستند و روزها جامعه را، و نه از کسانی که در مسجد، بندهٔ خدا و در پهنه زندگی، بنده دنیا و ثروت می‌باشند و نه از آنهایی که یک روز هفته را به عبادت خدا و روزهای دیگرش را به عبادت چیزها و کسان دیگر اختصاص می‌دهند! او در هر کجا و به هر حالتی و در هر کاری باشد، فقط خدا را می‌پرستد. بدین‌ترتیب در هیچ کار و حال و هیچ زمانی از اندیشه و یاد خدا غفلت نمی‌ورزد.

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِۚ﴾ (بقره/ 115).

«شرق و غرب از آن خداست، بنابراین هر جا رو کنید، خدا همان جا است».

بدینگونه تمام سعی او متوجه خدا شده و قلبش یکسره در او متمرکز می‌گردد و یگانگی زندگی و اندیشه و اراده و احساس درونی‌اش میان جهات و جریانات و جنبه‌های متعدد پراکنده و تجزیه نمی‌شود، همهٔ زندگیش یک مجموعه واحد و تجزیه‌ناپذیر است، روش وی بندگی خدا و هدفش خوشنودی او و راهنمایش وحی خداوندی است.

مسلمان اطریشی، استاد محمد اسد، در بیان مزیت عبادت در اسلام می‌گوید:

«نحوهٔ برداشت از عبادت در اسلام با تمامی ادیان دیگر فرق دارد، چونکه عبادت از نظر اسلام به اعمالی از قبیل خشوع به صورت نماز و روزه، محدود نبوده بلکه (کل) زندگی عملی انسان را شامل می‌شود. به همین دلیل هدف ما از زندگی به طور کلی (عبادت) خداوند است. بنابراین ضرورتاً موظفیم که به این زندگی، در مجموع پدیده‌هایش به عنوان یک مسئولیت اخلاقی چند جانبه بنگریم. همچنین لازم است که تمام کارهایمان را [هر چند که پیش پا افتاده بنمایند] به عنوان عبادت تلقی نموده و آن را با دقت کامل و بر این مبنا که آن کار بخشی از نظام جهانی خداوندی است؛ انجام دهیم ... این کیفیت از نظر یک فرد عادی، الگویی ناممکن به نظر می‌رسد ولی مگر نه این است که اسلام می‌خواهد کمال مطلوبهای والا تحقق واقعی پیدا کنند؟

موضعگیری اسلام در این باره توجیه بردار نیست. اسلام اولاً، به ما یاد می‌دهد که عبادت خداوند پدیده‌ای مستمر و عینیت‌پذیر در فعالیت‌های گوناگون زندگی انسانی ما بوده و معنی و محتوای زندگی را تشکیل می‌دهد. و ثانیاً، رسیدن به این هدف تا وقتی که زندگی خود را به دو بخش معنوی و مادی تقسیم می‌کنیم، امکان‌پذیر نیست ... باید این دو جنبهٔ زندگی در برداشت و عمل ما بهم پیوسته به شکل مجموعهٔ واحدی درآیند... برداشت ما از یگانگی خداوند می‌باید در کوشش برای سازگاری و یگانگی مظاهر گوناگون زندگی‌مان تجلی پیدا کند.

نتیجهٔ منطقی این جهت‌گیری، تفاوت دیگر اسلام با سایر نظامهای دینی معروف را تشکیل می‌دهد و این به خاطر آن است که اسلام [به عنوان یک نظام آموزشی] تنها به

این که از انحصار نماز و ارتباط ماورای طبیعی میان انسان و آفریدگارش، خودداری نماید، بسنده نکرده و ضمن آن حداقل با همین اندازه تأکیدات به روابط دنیوی میان فرد و محیط اجتماعی او نیز توجه نموده است.

در اسلام، زندگی به عنوان یک حادثه معمولی بی‌محتوا و یا سایه‌ای پنداری و نامفهوم از آخرت [که بدون شک فرا خواهد رسید] تلقی نمی‌شود بلکه یک واحد ایجابی نسبتاً کاملی تلقی می‌گردد. خداوند متعال، تنها در ذات خویش یگانه نیست، بلکه در غایت نیز یگانه است و بدین سبب آفرینش او [چه بسا در جوهر خود نیز] واحد به هم پیوسته‌ای می‌باشد.

عبادت خداوند، در وسیعترین مفهوم خود، به طوری که هم اکنون تشریح کردیم، معنی زندگی انسانی را تشکیل می‌دهد. این برداشت، امکان به کمال رسیدن انسان در چارچوب زندگی دنیوی فردی خود را به ما نشان می‌دهد. از میان همهٔ نظامهای دینی، فقط اسلام است که امکان رشد فردی در زندگی این جهانی را [آشکار می‌سازد... اسلام این کمال را به پس از میراندن تمایلات بدنی موکول ننموده ما را به زنجیره‌ای از حلقه‌های بهم پیوسته و درجه‌بندی شدهٔ «تناسخ ارواح» چنانکه در مذاهب هندی معمول است] امیدوار نمی‌کند. با بودائی‌گری هم که کمال و نجات را جز بعد از نابودی نفس آدمی و گسستن روابط حسی و شعوری آن از جهان، غیرممکن می‌داند؛ موافق نیست ... نه، اسلام با تأکید اعلام میدارد که انسان می‌تواند در زندگی دنیوی فردی خویش به کمال برسد و این، از طریق بهره‌برداری کامل وی از انواع امکانات دنیوی در طول زندگی، تحقق می‌پذیرد»[۱].

دو پرسش و پاسخ آنها

در این جا برای بعضی از مردم سؤالی پیش می‌آید که باید بدان پاسخ داده شود. آن سؤال این است که: اگر عبادت، تمامی دین را شامل می‌شود، چنانکه ابن تیمیه گفته است پس

۱- الإسلام علی مفترق الطرق، ص ۲۳-۲۱ ، ترجمه الدکتور عمر فروخ.

چرا قرآن در امثال آيات زير، ساير اوامر و نواهى دينى را برآن عطف (يا اضافه) كرده است؟ مثلا مى‌فرمايد:

﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡجَارِ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ (نساء/ 36).

«و خداوند را پرستش كنيد و چيزى را با او شريک نياوريد. و به پدر و مادر نيكى كنيد و [نيز] به نزديكان و يتيمان و بينوايان و همسايه خويشاوند (نيكى كنيد)».

و از قول شعيب فرموده است:

﴿يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥۖ وَلَا تَنقُصُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَۖ إِنِّيٓ أَرَىٰكُم بِخَيۡرٖ وَإِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٖ مُّحِيطٖ ٨٤ وَيَٰقَوۡمِ أَوۡفُواْ ٱلۡمِكۡيَالَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِ...﴾ (هود / 85-84)

«اى قوم من خداوند را پرستش كنيد، شما جز او معبود [راستينى] نداريد و پيمانه و ترازو را كم مدهيد. كه من شما را در آسايش مى‌بينم و من بر شما از عذاب روز فراگير بيم دارم. و اى قوم من، پيمانه و ترازو را دادگرانه به تمام [و كمال] دهيد».

اين چيزهايى كه به عبادت افزوده شده‌اند، نشان مى‌دهند كه عبادت غير از آنهاست زيرا كه عطف، چنانكه مى‌دانيم، مستلزم مغايرت مى‌باشد. تفسير اين مطلب چيست؟

سؤال ديگرى هم كه در اين جا پيش مى‌آيد، اين است كه: اگر همۀ دين، عبادت است پس چرا فقها احكام دينى را به دو بخش عبادات و معاملات، تقسيم مى‌كنند؟

پاسخ سؤال اول كه خيلى هم آسان مى‌باشد، اين است كه: عطف يک مفهوم خاص به يک مفهوم عام، در زبان عربى معمول و نزد زبانشناسان عادى است. اينگونه عطف، به خاطر توجه دادن به امتيازى است كه مفهوم خاص دارد و ذكر جداگانۀ آن را ايجاب نموده است. مانند اين كه با وجود قرار داشتن در محدودۀ عام، جنس جداگانه‌اى را

تشکیل می‌دهد. همچنان که برعکس این کار، یعنی عطف عام به خاص نیز معروف است. آیهٔ زیر نمونه‌ای از اینگونه است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِ ...﴾ (نحل/ 90).

«به راستی خداوند به داد و نیکوکاری و بخشیدن به خویشان فرمان می‌دهد و از ناشایستی و کار ناپسند و تجاوز باز می‌دارد».

این آیه، ﴿وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ را با وجود آن که بخشی از «احسان» است جداگانه ذکر نموده و نیز فحشاء را با وجود قرار داشتن در چارچوب کلی منکر، دوباره بیان کرده است و همچنین بغی را و از این نمونه‌ها در قرآن فراوان است.

اما پاسخ سؤال دوم این است که: تقسیم‌بندی فقها درمورد احکام شرعی عملی به عبادات و معاملات، اصطلاحی از خود آنهاست که خواسته‌اند دو نوع از احکام را از یکدیگر جدا کنند.

نوع اول، شکلها و حالتهایی است که خداوند مقرر داشته است تا بندگانش با انجام آنها بدو تقرب جویند. بنابراین، صاحب مکتب خود پدید آورنده و دستوردهندهٔ به آنها می‌باشد و بندگان را جز پذیرش و اجرا وظیفه‌ای نیست. اینها همان شعائر و آداب تعبدی هستند که یک دین خالی از آنها نمی‌تواند و یا باشد خداوند با آنها بندگانش را می‌آزماید و حقیقت عبودیت به وسیله آنها نمایان می‌گردد. به طوری که در وهله اول بندگان از آن بهره شخصی نمی‌برند اما نوع دوم شامل احکامی است که روابط میان مردم در زمینه زندگی و معاش و داد و ستد را تنظیم می‌کنند. این روابط و فعالیتها را دین پدید نمی‌آورد، بلکه از پیش وجود داشته‌اند و کار صاحب شریعت این است که، آنها را تعدیل و اصلاح نموده، قسمتهای صحیح و سودمندش را تأیید و قسمتهای فاسد و زیان‌آورش را ممنوع سازد.

بدین‌ترتیب روشن می‌شود که وضع دین، نسبت به نوع اول که فقها عبادتش نامیده‌اند غیر از نقشی است که در برابر نوع دوم یعنی معاملات دارد در اولی پدید آورنده و ابداع کننده بوده وهیچ کس از پیش خود، حق ابداع و ایجاد چیزی در زمینه آن را ندارد و این حدیث اشاره بدان دارد که می‌گوید:

«مَنْ أَحْدَثَ فِي دِينِنَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ» «وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»

«کسی که چیز تازه‌ای (که قبلاً نبوده است) در دین ما پدید آورد، مردود است. و هر بدعتی گمراهی می‌باشد».

در حالی که در نوع دوم، آنچه را که مردم عملا ابداع و ایجاد کرده‌اند، اصلاح می‌نماید.

بنابراین، قبول کنید که اصل در عبادات، انحصار و منع است تا مردم در زمینهٔ دینی آنچه را خداوند روا نداشته است، تشریع نکنند. ولی در عادات و معاملات، اساس بر اباحه می‌باشد[1].

این تقسیم‌بندی، فایدهٔ دیگری هم دارد که امام شاطبی و دیگران بدان توجه نموده‌اند و آن این است که: در جنبهٔ عبادات، تعبد بدون در نظر گرفتن مقاصد و معانی درنظر است ولی در عادات یا معاملات، توجه به معانی و حکمت‌ها و هدفهائی که در پشت سر موضوع قرار دارند، اصل و اساس کار است.

بنابراین، وقتی که شارع، به عنوان مثال، سربریدن قربانی در حج را دستور می‌دهد، یک فرمان تعبدی است که سرپیچی از آن و صدقه دادن بهای قربانی، به خاطر این که باعث تعطیل عبادت اساسی و شعائری مزبور می‌شود جایز نیست. اما هنگامی که به گردآوری اسب و ذخیره و توجه بدان برای جنگ با دشمنان سفارش می‌کند سپس با گذشت و دگرگونی روزگار مردم به جای اسب بر تانکها و زره‌پوشها سوار می‌شوند، بر اساس رعایت معانی و هدفهایی که از درون دستورات شرعی در مورد مزبور فهمیده

١- به کتاب «الحلال والحرام» ما، ص ٢١ چاپ پنجم، قاعدة «الأصل فی الأشياء والتصرفات الإباحة» مراجعه کنید.

می‌شود؛ اجرای عملی سفارش مبنی بر نگهداری اسب کوشش در جهت فراهم ساختن این جنگ‌افزارهای نوین می‌باشد.

این، علت تقسیم‌بندی احکام فقهی به عبادات و معاملات از سوی فقها و نتایج آن است اگر چه مراعات احکام شرعی در هر زمینه‌ای، مصداق عبادت به مفهوم عمومی آن که پیش از این بیان گردید می‌باشد.

با این همه، تقسیم‌بندی اصطلاحی و فنی مزبور که نشانهٔ کار علمی است، بعدها همانطوری که سید قطب شهید گفته است، نتایج بدی در بینش و به دنبال آن، آثار نامطلوبی در سراسر زندگی اسلامی پدید آورد و این پندار در ذهن مردم پیدا شد که صفت عبادت به نوع اول از فعالیتهایی که مشمول عنوان «فقه عبادت» می‌شود، اختصاص دارد. در حالی که این صفت، نسبت به نوع دوم از فعالیتها که فقه معاملات بدان می‌پردازد، مبهم به نظر می‌رسید.

این تقسیم‌بندی با مرور زمان، موجب آن شد که بعضی از مردم تصور کنند که می‌توان با انجام کارهای مربوط به بخش «عبادات» بر طبق احکام اسلام، مسلمان بود و در عین حال کارهای مربوط به بخش «معاملات» را بر پایه روشی که از سوی خدا نبوده بلکه از (معبود) دیگری که بدون اجازهٔ خدا در امور زندگی قانون می‌گزارد ناشی شده باشد، انجام داد!

این، یک اشتباه بزرگ است، زیرا که اسلام تجزیه نمی‌پذیرد، و بر این مبنا هر کسی آن را به دو بخش تجزیه کند، از این واحدت خارج شده و به عبارت دیگر، از این دین بیرون رفته است این انحرافی که بدون تردید، در بینش بسیاری از مسلمانها نسبت به حقیقت اسلام و حقیقت عبادت در آن رخ داده است، خواست فقها و به گردن آنها نیست، آنچه که آنان از نظر تقسیم‌بندی انجام داده‌اند، لازمهٔ تصنیف و تألیف علمی است که خود مرحوم سید قطب نیز خاطر نشان ساخته است و کسی هم که در عصر ما تألیف فقهی می‌کند نیز بدان احتیاج دارد.

با وجود آنکه در یک نوشتۀ فقهی دست به چنین تقسیمی زده‌اند، در نوشته‌ها و تحقیقات دیگر مانند ابن تیمیه تصریح می کنند که عبادت همانطور که گفتیم فراگیرندۀ تمامی دین است و اشخاصی همچون ابن قیم را می‌بینیم که همه دین را در ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ خلاصه می‌کند. چنانکه به زودی در ضمن بیانش راجع به مراتب پنجاه‌گانۀ عبادت و بندگی خواهد آمد.

فراگیری عبادت نسبت به مجموع هستی انسان

این، دومین اثر و جلوه عینی عبادت از نظر اسلام است. عبادت اسلامی همانگونه که در برگیرندۀ تمامی هستی می‌باشد، به همین ترتیب سراسر موجودیت آنان را نیز تحت پوشش خود قرار می‌دهد.

مسلمان، خداوند را با اندیشه، قلب، زبان، گوش، چشم و سایر نیروهای حسی خود می‌پرستد و او را با همه بدن و دارائی و جان خود و با جدائی و دوری از میهن و اطرافیان خویش عبادت می‌کند.

پرستش خدا به وسیلۀ اندیشه از راه دقت در عالم درون و دنیای بیرون انسان و تفکر در بارۀ ملکوت آسمان و زمین و همۀ آفریده‌های خدا و بررسی آیات نازل شده از سوی پروردگار و رهنمودها و حکمتهای موجود در آنها و توجه به سرانجام جوامع و پیشامدهای تاریخ و عبرت گرفتن از آنها؛ تحقق پیدا می‌کند. همۀ اینها عامل نزدیکی فرد مسلمان به خداوندی است که کتابش را به سوی مردم نازل نموده، تا «در آیات او تدبر کنند و خردمندان متذکر شوند»[1] و آنها را در کتاب محکم خویش به کار برد عقل و نظر و تفکر و تعلم فراخوانده است:

﴿وَفِي ٱلۡأَرۡضِ ءَايَٰتٞ لِّلۡمُوقِنِينَ ٢٠ وَفِيٓ أَنفُسِكُمۡۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ﴾ (ذاریات/21-20).

۱- سورة ص:۲۹ ﴿لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾

«در زمین، آیاتی برای یقین پیشگان وجود دارد و در وجود خودتان نیز، چرا نمی‌نگرید؟».

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ لَءَايَٰتٍ لِّأُوْلِي ٱلْأَلْبَٰبِ ۝١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَٰطِلًا سُبْحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾ (آل‌عمران/ 191-190).

«براستی در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز نشانه‌هایی برای صاحب خردان است، آنهایی که خداوند را در حال ایستاده و نشسته و به پهلو افتاده، یاد می‌کنند و در خلقت آسمانها و زمین می‌اندیشند: پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده‌ای، تو منزهی، پس ما را از عذاب آتش نجات بده!».

از ابن عباس ب روایت شده است که: «یک ساعت اندیشیدن از یک شب تمام، نماز خواندن با ارزش‌تر است»[1]. و پیامبرص گفته است: «کسی که راهی برای علم آموزی در پیش گیرد خداوند، راهی به سوی بهشت برای او هموار می‌کند»[2]. شافعی/ نیز گفته است. دانش جستن از نماز شب بالاتر است و ابوحنیفه نیز همین را مورد تصریح قرار داده است. و از وهب نقل شده است که گفت: نزد مالک / بودم نوشته‌ها و کاغذهایم را کنار نهاده به نماز برخاستم. مالک گفت: «آنچه که بدان روی آوردی از آنچه که رها کردی بهتر نیست»[3].

۱- این را ابوالشیخ بطور مرفوع نقل کرده است. همچنین با سند ضعیف از قول ابوهریره روایت نموده است که یک ساعت تفکر، از شصت سال عبادت بهتر است. ابن حنان در کتاب «العظمة» و از طریق او ابن جوزی در «الموضوعات» نیز روایت نمودند. (**تفكر ساعة خير من قيام ليلة**)

۲- «**مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ**» به روایت احمد از ابوهریره.

۳- مدارج السالکین، ج ۳.

عبادت خداوند با قلب نیز از طریق عواطف الهی و دریافتهای معنوی همچون: درستی ترس خدا و امید به رحمت خدا و خوف از کیفرش و خرسندی به خواست او و تحمل مصیبتها و سپاس نعمتها و شرم از خدا و توکل نمودن بر او و در اخلاص ورزیدن، عملی می‌شود. خداوند گفته است:

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ﴾ (البینة/ 5).

«جز این دستور نداشتند که خداوند را بپرستند و در دین اخلاص بورزند و حنیف باشند».

﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ﴾ (انعام/ 162- 161).

«بگو: همانا نماز و عبادت و زندگی و مرگ من از آن خدا و پروردگار جهانیان است شریک و همانندی برای او نیست و من به این فراخوانده شده‌ام (این، مأموریت من می‌باشد)».

عبادت خدا به وسیلهٔ زبان هم عبارت از ذکر، تلاوت، دعا و تسبیح می‌باشد. در قرآن کریم آمده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ٤١ وَسَبِّحُوهُ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلًا﴾ (احزاب/ 42- 41).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را بسیار یاد کنید و هر صبح و شام او را تسبیح نمایید».

﴿وَٱذۡكُر رَّبَّكَ فِي نَفۡسِكَ تَضَرُّعٗا وَخِيفَةٗ وَدُونَ ٱلۡجَهۡرِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ بِٱلۡغُدُوِّ وَٱلۡأٓصَالِ وَلَا تَكُن مِّنَ ٱلۡغَٰفِلِينَ﴾ (اعراف/ 205).

«پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و هراس و بدون بلند کردن صدا، در هر صبح و شامی یاد کن و از بی‌خبران مباش».

پیامبرص گفته است: «قرآن بخوانید که روز قیامت، شفیع پیروان خود خواهد بود»[1].

مردی به پیامبرص گفت: «دستورات اسلامی زیاد (و متعدد) شده است به چیزی دستورم بده که بدان چنگ زنم. فرمود: زبانت پیوسته از ذکر خدا مرطوب باشد»[2].

ذکر، دو گونه است: یکی ذکر ستایش است، مانند سبحان الله و الحمدلله و لا إله إلا الله والله أکبر. و دیگری ذکر دعا، مثل:

﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمۡنَآ أَنفُسَنَا وَإِن لَّمۡ تَغۡفِرۡ لَنَا وَتَرۡحَمۡنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾ (اعراف/ 23).

«گفتند: پروردگارا، بر خویشتن ستم روا داشتیم و اگر ما را نبخشی و ما را نبخشایی، البته از زیان دیدگان خواهیم بود».

در هر دو زمینه، دعاها و ذکرهای فراوانی، راجع به مناسبتها و زمانهای مختلف، از پیامبر اکرمص رسیده است که مسلمان را با پروردگار خویش پیوند می‌دهد و او را در خواب و بیداری، صبح و شام، خوردن و آشامیدن، مسافرت و مراجعت، پوشیدن لباس، سوار شدن بر مرکب، وزش باد و آمدن باران و ... و در هر حالت و موقعیتی با ذکر خداوند، مرطوب و مشغول می‌کند که علما در این مورد کتابهای گوناگون تألیف نموده‌اند[3].

ذکر پسندیده، آن ذکری است که قلب و زبان آدمی در آن مشترک باشند و ذکر زبان در صورت غفلت و بی‌توجهی دل فایده‌ای ندارد.

عبادت به وسیلۀ بدن یا به صورت خودداری از لذایذ و شهوات آن همچون روزه و یا با حرکت و کار و فعالیت آن مانند نماز، که در آن همۀ بدن اعم از زبان و اندامها و فکر و روح به جنبش در می‌آید، انجام می‌گیرد.

۱- «اقْرَءُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ شَفِيعًا لأَصْحَابِهِ» روایت احمد و مسلم.

۲- روایت از ترمذی، او گفته است حدیث خوبی است.

۳- بهترین نمونه‌های این قبیل کتب، «الأذکار« امام نووی، «الکلم الطیب» از شیخ الإسلام ابن تیمیه و «الوابل الصیب» از امام ابن قیم، می‌باشند.

عبادت از طریق مال نیز، که برادر جان است به شکل‌هایی همانند زکات و صدقات انجام می‌شود و این را فقهاء (عبادت مالی) نامیده‌اند، چنانکه نماز و روزه را (عبادت بدنی) می‌خوانند، که منظور از بدن در این جا، تمام موجودیت انسان است و نه فقط کالبد او، زیرا که نیت شرط لازم هر عبادتی است و بنابر اتفاق، به قلب مربوط است. به همین سبب، عبادت شخص دیوانه و مست و امثال این افراد، صحیح و پذیرفته نیست.

﴿حَتَّىٰ تَعۡلَمُواْ مَا تَقُولُونَ﴾ (نساء/ 43).

«تا بدانید چه می‌گویید».

همچنین فرد مسلمان، خدا را از طریق بذل کوشش و ایثار جان و منافع مادی گذرای خویش، به منظور جلب خوشنودی او در راهی مانند دعوت به سوی خدا، امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با کفار و دورویان، برای بلندی کلمه الله و سقوط کلمه کفر، عبادت می‌کند.

و نیز با جدائی از خویشان و ترک وطن و حرکت در زمین، برای حج و عمره و هجرت به سرزمینی که قادر به اقامۀ دین خود باشد، یا جهاد در راه خدا، یا جستجوی دانش سودمند و مانند اینها که معمولاً مستلزم چشم‌پوشی از راحتی و آسایش بدن و حفظ دارایی می‌باشند، بندگی خدا را به جا می‌آورد که اینگونه را برحسب تفسیم متداول فقهی، «عبادت بدنی ـ مالی» به حساب می‌آوریم.

مراتب پنجاه‌گانۀ عبادت قلبی و بدنی

از ابن قیم / توضیحات جالبی دربارۀ اقسام بندگی خدا و سهم دل و زبان و اندامها و احساسات به طور کلی، در این عبودیت فراگیر، مطالعه کردم که نقل آن را از کتاب ارزشمند و مفید وی، «مدارج السالکین» سودمند می‌بینم. او می‌گوید:

«محور بندگی و عبودیت، روی پانزده پایه بنا می‌گردد. کسی که این پایه‌های اساسی را کامل گرداند (واجد باشد) به بالاترین سطح و درجۀ بندگی دست یافته است.

توضیح این که، وظیفۀ بندگی میان دل، زبان و اعضای بدن تقسیم گردیده و هر کدام از آنها وظیفۀ عبادی ویژه خود را دارند.

احکام مربوط به عبادت و بندگی نیز پنج گونه‌اند: واجب، مستحب، حرام، مکروه و مباح. این احکام به اعمال هر یک از قلب، زبان، و اندامها تعلق می‌یابند.

بهرۀ دل از بندگی خدا

الف) واجبات قلب، برخی از نظر وجوب، مورد اتفاق و برخی دیگر مورد اختلاف‌نظر هستند. اما آنچه که وجوبش مورد اتفاق است، عبارت است از اخلاص (یکرنگی و صراحت) توکل، محبت، صبر، توبه و بازگشت به خدا، خوف، امید، ایمان و یقین و نیت (قصد و هدف) در عبادت و این جمله، ارزشهای افزوده شده بر اخلاصند، زیرا که اخلاص، ممتاز داشتن معبود از غیر او می‌باشد.

قصد و نیت در عبادت نیز دو جنبه دارد: یکی جدا شمردن عبادت از عادت و دیگری جدا کردن و مشخص نمودن هر قسمت از جوانب عبادت از قسمتهای دیگر می‌باشد.

همچنین صبر، بنا بر عقیدۀ عموم مسلمانها، واجب است. امام احمد گفته است: خداوند صبر را در نود یا نود و چند جای قرآن یاد نموده است. صبر نیز دو جنبه دارد که عبارتند از: واجب مستحق و کمال مستحب.

اما موارد مورد اختلاف از جمله «رضا» که دربارۀ وجوبش، صوفیان و فقیهان را دو عقیده است. همینطور خشوع در نماز که فقیهان دربارۀ آن دو نوع سخن گفته‌اند و آن دو

یکی مربوط به مذهب احمد و یکی هم متعلق به دیگران می‌باشد. اختلاف فقها در وجوب اعادهٔ نماز کسی که وسواسی بر او چیره می‌شود نیز از این جمله است. ابوحامد از پیروان احمد و ابوحامد غزالی در کتاب «احیاء» خویش آن را واجب دانسته‌اند ولی بیشتر فقها معتقد به وجوبش نیستند. مقصود از همهٔ اینها آن است که سردستهٔ اعضای بدن، یعنی دل، خود با اندامهای تابعش در اطاعت و بندگی خدا استوار باشد.

ب) چیزهایی که بر دل حرامند، عبارتند از: کبر، خودنمایی، غرور، حسد، غفلت و دوروئی که به طورکلی دو گونه‌اند: یکی مصداق کفر و دیگری گناه.

مصادیق کفر از قبیل شک، نفاق و شرک و پی‌آمدهایش.

و گناه نیز خود بر دو قسم است: کبیره و صغیره.

گناهان کبیره، همان خودنمایی و غرور و کبر و فخر و بزرگ‌منشی و دلسردی از رحمت خدا و نومیدی از تأیید او و ایمنی از مکرش و شادمانی از ناراحتی مسلمانان و شماتت کردن آنها در قبال مصیبتها و تمایل به اشاعهٔ زشتیها در میان آنان و حسد ورزیدن به خاطر چیزهایی که خداوند از فضل خود به ایشان موهبت فرموده و ضمایم این پدیده‌ها، که شدت تحریمشان نسبت به زنا، میخوارگی و دیگر کبائر معروف، بالاتر است و قلب و تن را لازم است که از آنها خودداری و توبه نماید که در غیر این صورت، آن قلب فاسد است و با فساد قلب، تن نیز به تباهی می‌گراید.

این آفتها، تنها از ناآگاهی نسبت به عبادت و بندگی دل و ترک پایبندی بدان، ناشی می‌شوند و به همین دلیل پایبندی به مفهوم ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ برای قلب از دیگر اندامها ضروری‌تر است و فراموشی آن دل را پر از آفات و اضداد نموده، تعهد بدان، باعث نجات و رهایی می‌گردد.

این امور و امثال آن می‌توانند برحسب قوت و ضعف خود، برای دل گناه‌کبیره و یا صغیره به شمار روند.

از دیگر صغائر دل، اشتیاق و تمایل به محرمات است. درجهٔ کوچکی و بزرگی گناه نیز، متناسب با علاقه و تمایل مربوط به آن فرق می‌کند. بنابراین، رغبت و اشتیاق به کفر

و شرک، کفر است و علاقه به بدعت، فسق و اشتیاق به کبائر، گناه. اگر کسی اینکارها را با وجود امکان انجامشان، به خاطر خدا ترک نماید، پاداش می‌گیرد، ولی اگر به دلیل ناتوانی و با وجود بذل تمامی سعی و کوشش در جهت انجام آن کارها، اظهار پشیمانی کند به خاطر قرار گرفتن در موضع ثواب و عقاب، همچنان در خور کیفر خواهد بود. (اگر چه احکام شرع بر آنها مترتب نباشد).

به همین جهت پیامبرص گفته است: «هنگامی که دو مسلمان با شمشیرهایشان با یکدیگر مقابله می‌کنند، قاتل و مقتول، هر دو جهنمی هستند. گفتند: یا رسول‌اللهص، یکی قاتل است و اما دیگری چرا؟ فرمود: او هم خواستار قتل طرف مقابل خود بوده است». پیامبرص مقتول مزبور را نه از نظر حکم شرعی بلکه از نظر گناه، هم‌ردیف قاتل محسوب نموده است و این امر، در موضوع ثواب و عقاب، نمونه‌های بسیار دارد.

با این بیان، چیزهای مستحب و مباح برای دل (قلب) نیز، معلوم می‌گردد.

سهم زبان از عبادت خدا

الف) واجبات زبان عبارتند از: گفتن شهادتین، خواندن مقدار لازم از قرآن یعنی آن مقداری که شرط صحت نماز انسان می‌باشد و تلفظ ذکرهای واجب نماز که از سوی خدا و رسول مقرر گردیده‌اند، مانند تسبیح گفتن در رکوع و سجود و گفتن عبارت «ربنا ولک الحمد» پس از آرام گرفتن بدون و تشهد و تکبیر.

از دیگر واجبات زبان، پاسخ سلام است. در خود سلام گفتن، دو نظریه هستند. همچنین امر به معروف و نهی از منکر و تعلیم نادان و هدایت گمراه و ادای شهادت در موارد معین و راستگویی، برای زبان واجب می‌باشند.

ب) مستحبات زبان تلاوت قرآن، مداومت ذکر خدا و گفتگو در زمینهٔ دانستنیهای سودمند و چیزها و دنباله‌های مربوط به اینها می‌باشند.

ج) آنچه که بر زبان حرام است: گفتار مورد نفرت خدا و رسول، مانند صحبت مشتمل بر بدعت‌های مخالف احکام و رهنمودهای الهی و فراخواندن به سوی بدعت و ستایش و تصدیق آن، همچنین اتهام و دشنام دادن به یک مسلمان و آزار او با

دروغ‌پردازی و گواهی بر دروغ، چیزی را ندانسته به خدا نسبت دادن، که تحریمش از همه شدیدتر است.

د) مکروه زبان سخن گفتن از چیزهایی است که نگفتن آنها بهتر است، با وجود آن که کیفری ندارد.

بهرهٔ اندامها و حواس از عبادت خدا

وظایف و عبادات پنجگانهٔ اندامها، بیست و پنج گونه هستند. چرا که پنج حس وجود دارد. و به هرحس پنج‌گونه حکم عبادی لازم است.

عبادت گوش

الف) بر گوش لازم است که دستورات و سفارشات خدا و رسول، از قبیل حقایق اسلام و ایمان و تکالیف مربوطه را با دقت و عنایت بشنود. گوش فرا دادن به قرائت نماز جماعت. هنگامی که امام آن را بلند می‌خواند و بنابر نظر صحیح استماع خطبه در نماز جمعه نیز واجب است.

ب) چیزهایی که برگوش حرامند، عبارتند از استماع کفر و بدعت، مگر در صورتی که شنیدن آن مصلحت بارزی همچون رد کردن آن یا شهادت دادن دربارهٔ گوینده‌اش و یا تقویت نیروی ایمان از طریق شناخت نقاط مقابل آن مانند کفر، بدعت و نظایر آنها، داشته باشد، و نیز گوش دادن به اسرار کسی که نمی‌خواهد کسی از رازش آگاه گردد، تا وقتی که متضمن تکلیف الهی واجب و یا آزار رسانی به فرد مسلمانی، که مستلزم نصیحت و ممانعت است نبوده باشد، همچنین گوش دادن به صدای زنان نامحرمی که با شنیدن صدایشان احتمال انحراف و فساد می‌رود تا وقتی که ضرورتی از قبیل: شهادت، معامله، پرسش، محاکمه یا معالجه و غیره در میان نباشد.

ج) شنیدنی که مستحب است، شنیدن مطالب علمی و گوش دادن به قرآن و ذکر خدا و چیزهایی که خدا می‌پسندد، هر چند که واجب نیست، می‌باشد.

د) موارد مکروه، برعکس مستحب، و آن عبارت است از گوش سپردن به آنچه که خدا نمی‌پسندد ولی عقوبتی هم ندارد.

هـ) شنیدنیهای مباح نیز معلوم است.

عبادت چشم

الف) نگاهی واجب، از جمله نظر به مصحف و کتب علمی، به هنگام وجوب فهمیدن مطلبی از درون آن، و نگاه کردن در موردی که تشخیص حلال و حرام چیزهای مورد استفاده یا انفاق و یا تشخیص سپرده (امانت) هایی که باید به صاحبانشان بازگردانده شوند بدان بستگی دارد و نگاه را ایجاب می‌کند و این قبیل موارد.

ب) نگاه حرام، نظرکردن به نامحرم از روی شهوت مطلق یا غیرآن، مگر این که ضرورتی آن را اقتضاء کند، مثل: نگاه کسی که در حال گفتگو یا قیمت کردن و معامله، یا گواهی دادن یا قضاوت می‌باشد و یا نگریستن پزشک و شخصی که محرم است.

ج) نگاه مستحب عبارت است از نگاه در کتابهای علمی و دینی که باعث افزونی ایمان و دانش آدمی است و نگاه به قرآن و چهرهٔ دانشمندان صالح و پدر و مادر و نظر نمودن در نشانه‌های مشهود خداوند برای رهنمونی به توحید و معرفت و حکمت خداوند.

د) نگاه مکروه: هر نگاهی که فاقد مصلحتی باشد. زیرا که نگاه نیز همچون زبان، دارای جنبه‌های بی‌ارزش و زائد می‌باشد که می‌تواند منجر به مفاسد و گرفتاریهایی شود.

هـ) نگاه مباح، نظری است که سود و زیانی در حال یا آینده نداشته باشد.

این را هم اضافه کنیم که از جمله نگاههای حرام، نظر کردن به اعضای جاهای پوشاندنی، یعنی عورت اشخاص می‌باشد که دو قسمت دارد: یکی قسمتی که با لباس پوشانده می‌شود (عورت به معنی اصطلاحی) و دیگری قسمتی که با درها و خانه‌ها مستور است. اگر کسی از پشت در و دیوار به عورت (چیزی که نمی‌خواهد دیده شود) بنگرد و شخص مزبور چشم او را با تیر بزند و کور سازد مسئولیتی ندارد بنابر تصریح رسول خداص در حدیثی که صحتش مورد اتفاق است. با این که بعضی از فقها، به خاطر

نارسائی یا با توجیه آن، تضعیفش کرده‌اند. این در موردی است که نگاه کننده دلیل مجوزی مانند این که به چیزی که از آن خودش بوده، می‌نگریسته و یا مأموریت برای آگاهی از چیز مورد مشاهده نداشته باشد.

وظیفۀ حس چشایی در بندگی خدا

الف) چشیدن واجب: خوردن و آشامیدن به هنگام ضرورت و احتمال مرگ از گرسنگی، واجب است. بنابراین، اگر کسی از خوردن اجتناب کند تا بمیرد، گناهکار و قاتل خویشتن تلقی می‌شود. امام احمد وطاووس گفته‌اند: هر کسی ناگزیر به خوردن مردار باشد و نخورد تا بمیرد، داخل جهنم خواهد شد.

از همین قبیل است خوردن دارو هنگامی که یقین به اثر بخشی آن و رهایی از هلاکت وجود داشته باشد، بنابر قول صحیح. اما اگر گمان بهبودی رود، مستحب یا مباح یا مکروهیت آن، میان گذشتگان و متأخران مورد اختلاف است.

ب) چشیدن حرام، عبارت است از چشیدن خمر و مواد سمی کشنده و چشیدن به هنگام روزۀ واجب.

ج) چشیدنیهای مکروه، چشیدن مشتبهات و خوردن زیاده از حد لازم و تناول خوراک ناخوانده یعنی طعمامی که شخص ناگهانی سر آن می‌رسد در حالی که دعوتش نکرده‌اند و نیز غذاهای اشخاص خود نما و متظاهر در مهمانی‌ها و سورچرانی‌ها و غیره. در سنن آمده است که رسول خداص از طعام کسانی که از روی تعارف و چشم‌همچشمی غذا می‌دهند، و نیز آن که از روی حیا و کم‌رویی و نه با خرسندی کامل، به آدمی طعام می‌دهد، منع کرده است.

د) چشیدن مستحب، عبارت است از خوردن چیزی که آدمی را در بندگی خدا یاری می‌دهد و محدودۀ تعیین از سوی خدا، و غذا خوردن همراه مهمان تا برای او گوارا باشد و همچنین تناول غذای دعوت‌کننده‌ای که قبول دعوتش واجب یا مستحب است. البته بعضی از فقها خوردن ولیمه‌ای را که پذیرش آن واجب است، به دلیل دستور اسلام، واجب دانسته‌اند.

هـ) چشیدن و خوردن مباح: هر آنچه که متضمن گناه یا منفعتی نباشد مباح است.

حس بویایی

پنج حکم عبودیت، شامل احساس بویایی نیز می‌شود.

الف) بوئیدن واجب: هر بویشی که عامل تمیز حلال از حرام باشد. مانند وقتی که با استشمام، پاکی یا ناپاکی چیزی و یا سمی بودن و یا قابل استفاده بودن یا نبودن آن معلوم می‌گردد. و از این جمله است بوئیدن برای اثبات یا آزمایش یک چیز، بهنگام داوری و ارزیابی و غیره.

ب) بوئیدن حرام: این موارد عبارتند از استشمام بوی خوش بطور عمدی در حال احرام و بوئیدن عطر عصبی یا دزدیده شده و تعمد در احساس بوی خوش از زنان نامحرم، به خاطر فسادی که در پی دارد.

ج) بوئیدن مستحب: استشمام آنچه آدمی را در بندگی خدا یاری می‌دهد و حواس را نیرومند می‌گرداند و ظرفیت روانی انسان را برای علم و عمل، افزایش می‌دهد. از این قبیل است پذیرفتن بوی خوش و گیاه معطری که هدیه شد، رد ننماید، زیرا که خوشبو و سبک است.

د) بوئیدن مکروه: استشمام عطر ستمگران و اهل شبهه و امثال آنها.

هـ) بوئیدن مباح: هر آنچه که ممنوعیت و عقوبتی از طرف خدا ندارد و دارای مصلحت شرعی و دینی هم نیست و حکمی دربارهٔ آن وجود ندارد.

حس لامسه

احکام عبادی پنجگانهٔ مورد بحث، در موردحس لامسه نیز صدق می‌کنند.

الف) لمس واجب، مانند لمس همسر، در صورت وجوب مقاربت و تأمین نیاز و حفظ عفت وی.

ب) لمس حرام: لمس نامحرمان در موردی که حلال نیست.

ج) لمس مستحب: هنگامی که باعث چشم‌پوشی از نامحرم و خودداری از حرام و نگاهداشتن عفت همسر می‌باشد.

د) لمس مکروه: لمس همسر در حال احرام، از روی لذت‌جویی و همچنین لمس در حال اعتکاف و روزه در صورتی که احتمال لغزش برود. لمس بدن میت غسل ناکرده نیز در زمره این موارد است. برای این که بدن او از روی احترام، به منزلهٔ عورت زنده تلقی می‌شود و به همین دلیل مستور داشتن آن از دیدگاه و غسل دادنش در لباس، بنابر یکی از دو نظریهٔ موجود، مستحب است. همینطور لمس ران مرد، در صورتیکه آن را عورت بشماریم.

هـ) لمسهای مباح، عبارتند از مواردی که از نظر دین، مفسده یا مصلحتی ندارد.

وظیفهٔ دست و پا

احکام پنجگانهٔ مذکور، در مورد فعالیت با دست و پا و قدم نیز صادق بوده نمونه‌هایش از کسی پوشیده نیست.

الف) کوشش ممکن برای تأمین خود و خانواده واجب است اما وجوب آن برای پرداخت بدهی، مورد اختلاف است. کار برای دادن زکات نیز واجب نیست. دربارهٔ وجوب کار برای حج نیز عقیده‌ای وجود دارد ولی آنچه بیشتر ثابت است، وجوب حج به هنگام استطاعت و توانائی برای انجام مناسب آن است و نظریهٔ معروف، عدم وجوب آن می‌باشد.

از دیگر فعالیت‌های واجب، یاری گرفتار و سنگ زدن به جمرات و اقدام برای وضو و تیمم می‌باشد.

ب) کارهای حرام: کشتن کسی که خداوند، قتلش را تحریم نموده است، تصرف دارایی فرد بی‌گناه و زدن کسی که زدنش روا نیست و از این قبیل. همچنین کارهایی

مانند بازیهای حرام از قبیل نرد یا شطرنج که حرمتش نزد اهل مدینه بیشتر است و بازیهای دیگر بنا بر عقیدهٔ فقهایی همچون احمد و دیگران[1].

همینطور نوشتن بدعتهای مخالف سنت، خواه به صورت تصنیف باشد خواه نسخه‌برداری، مگر آن که همراه با رد و ابطال باشد و نوشتن دروغ و افترا و فرمان حکومت جائز و اتهام زدن یا مدح زنهای نامحرم و نیز نوشتن چیزی که به زیان دین یا دنیای مسلمان است، بخصوص در صورتی که برای این کار، مزدی گرفته شود، حرام است.

﴿فَوَيۡلٞ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَوَيۡلٞ لَّهُم مِّمَّا يَكۡسِبُونَ﴾ (بقره/ 79).

«پس وای بر آنها از چیزی که دستهای‌شان نوشت و وای بر آنها از چیزی که به دست آوردند».

همچنین نوشتن فتوایی که مخالف حکم خدا و رسولص باشد، مگر آن که نویسنده مجتهد باشد که در این صورت گناه از او ساقط است.

ج) کارهای مکروه، عبارتند از کارهای بیهوده و بازیهایی که حرام نیستند و نوشتن چیزی که سود و فایده‌ای در دنیا و آخرت ندارد.

د) کارهای مستحب، نوشتن آنچه که نفعی به دین یا مصلحتی برای مسلمین دارد و نیکی با دست، از طریق کمک به پیشرفت یا انجام کار فردی نابلد و یا ریختن آبی از دلو خود به دلو کسی که خواستار آب است، یا گذاشتن بار کسی بر پشت چارپا و یا نگاهداشتن چارپا برای بار کردن، و یا احسان در زمینهٔ مورد احتیاج کسی و اینگونه کارها. از این جمله است لمس نمودن رکن با دست در حین طواف. اما راجع به بوسیدن آن اختلاف نظر وجود دارد.

هـ) کار مباح، هر آنچه است که انجامش ضرری ندارد و ثوابی هم بر آن مترتب نباشد، را در بر می‌گیرد.

۱- الحلال والحرام، ص ۲۹۱-۲۹۰.

احکام راه رفتن

الف) راهپیمایی واجب: رفتن به نمازهای جمعه و جماعات، بنابر قول صحیح، بر پایهٔ بیست و چند دلیلی که در جای دیگر ذکر شده‌اند و حرکت به دور کعبه برای طواف واجب و حرکت پیاده یا سواره میان صفا و مروه و راه پیمودن به سوی اجابت دعوت خدا و رسولص و حرکت برای صلهٔ رحم و نیکی به پدر و مادر و رفتن به مجالس علمی که آموختنش واجب است، همینطور رفتن به حج، در صورتی که راه نزدیک بوده و ضرری بر آن مترتب نباشد، را در بر می‌گیرد.

ب) راه رفتن حرام: قدم نهادن در راه معصیت خدا که قدم شیطان است.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَجۡلِبۡ عَلَيۡهِم بِخَيۡلِكَ وَرَجِلِكَ﴾ (اسراء/ 64).

«با سواره و پیاده‌ات بر آنها هجوم آور».

مقاتل گفته است: یعنی آنان را با سوارگان و پیاده‌گان سپاهت زیر سیطرهٔ خود درآور، بنابراین هر سواره و پیاده‌ای در راه معصیت خدا، در شمار سپاه ابلیس است.

حتی در سوار شدن بر چارپا

این احکام پنجگانه به امر سوار شدن هم تعلق می‌گیرند، بدین ترتیب:

الف) واجب: سواری در جنگ و جهاد و در حج برای مراقبان و راهنمایان.

ب) مستحب: سواری در هنگام استجاب موارد فوق و نیز برای جستجوی علم و صلهٔ رحم و اختلاف است و مسلم آن است که سواری در صورتی که مصلحتی همچون تعلیم آداب و التزام بدن، در میان باشد، افضل می‌باشد و برای دعا نیز مؤثر است و صدمه‌ای هم بر حیوان نمی‌زند.

ج) حرام: سواری کردن در معصیت خدا.

د) مکروه: سواری برای لهو و لعب و هر آنچه ترکش بهتر از انجامش می‌باشد.

هـ) مباح: سواری در موردی که متضمن از دست دادن اجر یا تحمل مسئولیتی نیست.

پنجاه مورد عبادی مذکور، بر عهدۀ ده چیز قرار گرفته‌اند: دل، زبان، گوش، چشم، بینی، دهان، دست، پا، آلت تناسلی و سواری برحیوان.

در این جا توضیحات ابن قیم پایان می‌پذیرد.

با این بیان همه جانبه، فراگیری مفهوم عبادت در اسلام، نسبت به همۀ جوانب وجود انسان از موی سر تا انتهای قدمش، چه ظاهر و چه باطن آن، و این که زندگی انسان همچون زندگی یک حیوان بی‌بند و بار نیست بلکه جوهر زندگیش را بندگی و مسئولیت تشکیل می‌دهد؛ روشن می‌گردد.

چه عبادتی بهتر است؟

اکنون که عبادت در اسلام دارای این چنین شمولی می‌باشد، کدام نوع و شکل آن، افضل و برای خدا، پسندیده‌تر و با ارزشتر است؟

محقق ابن قیم، این سوال را به تفصیل پاسخ داده است. او در ضمن این پاسخ شفابخش و عالی، روشهای رهسپاران در طریق عبادت و نقاط توجه دلیل هر کدام را برشمرده و روش مقرون به حق و درستی را مشخص نموده است.

ابن قیم / چنین می‌گوید:

شایستگان و علاقمندان مقام ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ در زمینۀ تشخیص بهترین و سودمندترین و برگزیده‌ترین عبادت، چهار طریق داشته و به چهار گروه تقسیم شده‌اند:

1- معتقدان به این که بهترین عبادت، دشوارترین آن است

این گروه، سودمندترین و بهترین نوع عبادت را، عبادتی می‌دانند که مشکل‌ترین و سخت‌ترین باشد. می‌گویند: فاصلۀ اینگونه عبادت از هوای نفس بیشتر است و حقیقت عبادت نیز همین است.

همچنین می‌گویند: پاداش، متناسب با دشواری است و حدیثی را که اصل و سندی ندارد، نقل می‌کند که «بهترین عبادت مشکلترین آن است»[1]. این گروه، اهل مجاهده و آزار نفس خویش هستند و معتقدند که فقط با این طریق، نفوس آدمیان استقامت می‌یابند، چرا که خوی آن، سستی و تنبلی و چسبیدن به زمین است و تنها با تحمیل خطرات و مشکلات به راه مستقیم می‌آید.

2- معتقدان به برتری زهد و تجرد

اینها می‌گویند: بهترین عبادت، تجرد و زهد ورزیدن نسبت به دنیا و ناچیز شمردن آن تا نهایت درجهٔ ممکن و ترک توجه و اهمیت ندادن بدان است. این گروه خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: دستهٔ عوامشان می‌پندارند که این، هدف است و بنابراین به سویش شتافته و بر اساس آن عمل می‌کنند و مردم را بدان می‌خوانند و می‌گویند که: این از هر علم و عبادتی بالاتر است. در نتیجه زهد را غایت و سرآمد هر عبادتی تلقی می‌کنند. ولی دستهٔ خواص، زهد مزبور را مقصودی برای چیز دیگر تلقی می‌کنند و هدف آن را التزام قلب برای خدا و تمرکز همهٔ توجهات روی او و فراغت یافتن دل برای محبت او و بازگشت به سوی او و سپردن کارها به دست او و اشتغال به جلب رضای او می‌دانند. بنابراین، بهترین عبادت را در تجمع تمام حواس و توجه با همهٔ وجود به سوی خدا و پیوستگی یاد او با دل و زبان و سرگرم شدن به حفظ این حالت، به دور از هر چیزی که باعث دوگانگی و پراکندگی دل می‌شود، می‌بینند. اینها نیز به دو بخش تقسیم می‌گردند: یکی عارفان قابل قبول آنها که اگر امر و نهی از خدا پیش بیاید، می‌پذیرند، هر چند که

۱- زرکشی و سیوطی گفته‌اند: این حدیث معروفیتی ندارد، چنانکه در ج۱، ص ۱۵۵ «کشف الخفاء» عجلونی آمده است. ابن حجر نیز در «اللآلی» به دنبال آن گفته است که مسلم در صحیح خود از عایشه روایت کرده است: «**إنما أجرک علی قدر نصبک**». و قاری در موضوعات الکبری گفته است: معنای این حدیث با مقایسه باحدیث عایشه درست درمی‌آید ولی موقوف است. و روایت شده است که: «خداوند دوست دارد تخفیفهایش پذیرفته شوند».

تجمع و تمرکزشان را در هم بریزد. و دیگر عده‌ای گمراه که می‌گویند: هدف از عبادت جمعیت و تمرکز دل بر خداست. پس اگر چیزی پیش بیاید که آن را پراکنده و آشفته سازد، نباید بدان توجه نمود و چه بسا حرفشان این باشد که

یطالب بالأوراد من کان غافلا فکیف بقلب کل أوقاته ورد؟!

این دسته هم دو دسته می‌باشند که یک دسته از آنها به خاطر تمرکز خود، همهٔ واجبات و تکالیف را ترک می‌گویند و دستهٔ دیگر، واجبات را انجام می‌دهند ولی نافله ها و سنن را فرومی‌گذارند. یکی از اینها از شیخ عارفی پرسید: اگر مؤذن اذان بگوید و من در حال جمعیت و خلوت با خدا باشم، چنانکه اگر برخیزم جمعیتم برمی‌آشوبد و اگر به حال بمانم جمعیت و تمرکزم باقی می‌ماند، در این صورت کدامیک برمن بهتر است؟ او پاسخ داد: هنگامی که مؤذن اذان داد و تو زیر عرش بودی برخیز و دعوت خدا را بپذیر و سپس به جای خود برگرد. زیرا که تمرکز و تجمع بر خدا، نصیب روح و دل است ولی پذیرش دعوت، حق پروردگار. کسی که بهرهٔ روح خود را برحق پروردگارش مقدم بدارد، اهل ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ﴾ نیست.

3- معتقدان به این که بالاترین عبادت، عبادت نافع برای دیگران است

این گروه، برترین و نافعترین عبادت را چیزی می‌دانند که از آن، سودی به دیگری برسد و این را از نفع شخصی عبادت بالاتر می‌دانند.

بنابراین، به نظر ایشان خدمت به تهیدستان و کوشش در جهت رفع نیازها و تأمین مصالح مردم و یا دستگیری از آنان با مال و مقام و سود رسانی بهتر است. در نتیجه به این اعمال می‌پردازند و به این گفتهٔ پیامبرص استناد می‌کنند که «همه خلق، خانوادهٔ خدا هستند، محبوبترین فرد نزد او، کسی است که برای خانواده‌اش مفیدتر باشد». این را ابویعلی روایت نموده است. همچنین به این نکته استدلال می‌کنند که عمل عابد به خود او محدود است در حالی که عمل شخص اصلاحگر، شامل کسان دیگری می‌شود و این کجا و آن کجا؟ و می‌گویند: برتری عالم نسبت به عابد، همچون برتری ماه نسبت به

دیگر ستارگان است و این که رسول خداص به علی ابن ابی‌طالب τ گفته است: «اگر خداوند به وسیلهٔ تو فقط یک نفر را هدایت کند، برای تو از هر نعمتی بهتر است». و این به خاطر سودرسانی به دیگری می‌باشد. همچنین به این حدیث پیامبرص استناد می‌کنند که: «هر کس دیگران را به هدایت فرا خواند، برایش پاداش مساوی پاداش پذیرندگان آن هدایت خواهد بود، بدون این که از اجر آنان کاسته شود». و این حدیث که: «خدا و ملائکه، هدایتگران مردم به خیر را درود می‌فرستند». و «هر آن که در آسمانها و زمین می‌باشد، حتی ماهیان دریا و مورچگان برای دانشمند هدایتگر آمرزش می‌طلبند». و چنین دلیل می‌آورند که با مرگ عابد، کارش نیز پایان می‌گیرد اما عمل صاحب کار خیر، مادام که سودی از آن کار حاصل می‌شود، ادامه دارد. باز احتجاج می‌کنند که پیامبران برای راهنمایی مردم و نیکی به خلق و سود رساندن به آنها در زمینهٔ دنیا و آخرت، برانگیخته شده‌اند نه برای خلوت و رهبانیت گزیدن و قطع رابطه با مردم. به همین دلیل، پیامبرص گروهی را که برای تعبد خدا، از همه بریده و روابط خود را با مردم گسسته‌اند، مردود شمرده است.

بنابر عقیدهٔ این گروه، کوشش برای انجام اوامر خدا و انتفاع بندگان و احسان به مردم، خیلی بهتر و بالاتر از خلوت و تمرکز صرف با خدا می‌باشد.

4- معتقدان به این که در هر وقتی عبادت ویژهٔ آن، بهتر است

این عده می‌گویند: بهترین عبادت در هر وقتی، عمل به مقتضای خواست پروردگار و انجام تکلیف لازم برای آن وقت است. پس در هنگام جهاد، بهترین عبادت، جهاد است گرچه منجر به ترک ذکر، نماز شب و روزه شود، حتی اگر باعث ترک نماز واجب تمام، نیز گردد. و بهترین کار هنگام رسیدن مهمان، اقدام به لازمهٔ مهمان‌نوازی به جای ذکر گفتن و رسیدگی و خدمت به او می‌باشد. همینطور در مورد ادای حق همسر و خانواده.

بهترین کار در وقت سحر، اشتغال به نماز، قرآن، دعا و استغفار است و هنگام ارشاد جویی شخص علاقمند یا آموزش فرد نادان، توجه نمودن به راهنمایی و آموزش او افضل است. و در اوقات اذان، رها کردن هر ذکر و دعایی و اجابت دعوت مؤذن بهتر است. در

هنگام نمازهای پنجگانه، تلاش در انعقاد نماز با بهترین شکل و اقدام بدان در اول وقت و حرکت به سوی جماعت، هرچند دور باشد، افضل می‌باشد و در مواقع نیاز کسی به کمک از طریق مقام، بدن، یا دارائی، روی آوردن به کمک او و گرفتن دست وی و ترجیح این کار بر ذکر و خلوت با خدا.

کار افضل در وقت قرآن خواندن، تمرکز دل و توجه روی فهم و تدبر آن است. تا حدی که گویی خدا با تو سخن می‌گوید. بنابراین باید تمرکز حواس و دقت در فهم آن و تصمیم به اجرای دستوراتش، بیشتر از توجه کسی که کتابی از یک فرمانروا دریافت می‌کند، باشد.

به هنگام ایستادن در عرفه نیز، کوشش در دعا و التماس و ذکر، به جای روزه‌ای که بازدارنده از این کار باشد، افضل می‌باشد و در دهۀ اول ذی الحجه، افزون‌طلبی در عبادت، بخصوص تکبیر و تهلیل و حمد خدا، از جهاد غیر مفروض بالاتر است. در هنگام دهۀ آخر ماه رمضان هم التزام مسجد و خلوت و اعتکاف به جای معاشرت و سرگرمی با مردم، افضل و به عقیدۀ بسیاری از علماء از دانش آموختن و تعلیم قرآن نیز بالاتر است.

هنگام بیماری یا مرگ خواهر و برادر مسلمان، عیادت و یا شرکت در تشییع جنازۀ وی و مقدم داشتن این کار بر خلوت با خدا، افضل است و در وقت بروز پیشامدها و ناراحتی مردم، به جای آوردن حق صبر، ضمن حفظ معاشرت با مردم به جای گریز از آنها بهتر است، زیرا شخص مؤمنی که با مردم معاشر و متحمل آزار آنها می‌گردد، از کسی که با آنان رابطه‌ای ندارد و آزاری هم نمی‌بیند، والاتر است.

از همه بهتر، همراهی و همکاری با مردم در خیرات است که بهتر از جدایی می‌باشد و جدا شدن از آنان در تعدد فساد هم از آمیزش با آنها بهتر است. اما اگر کسی بداند که در صورت ارتباط و همراهی، شر از بین می‌رود یا کاهش می‌پذیرد بهتر است که به جای اعتزال و کناره‌گیری، معاشرت را برگزینند.

بنابراین، در هر حال و موقعیتی، مقدم داشتن رضای خدا با اقدام به واجبات و مقتضیات آن وقت، از هر کاری افضل است.

این گروه، اهل تعبد مطلق و گروههای پیشین اهل تعبد مقید می‌باشند. هر گاه یکی از آنها از نوع خاص عبادت مورد علاقه و انتخاب خود باز بماند، خویشتن را در حال نقص و ترک عبادت می‌بینند، زیرا که او خداوند را تنها با یک روش، عبادت می‌کند ولی صاحب و طرفدار نظریه تعبد مطلق، توجهی به نوع مشخصی از عبادت ندارد که آن را بر انواع دیگر ترجیح داده باشد، بلکه منظور او در هر جا و موقعیتی، تبعیت از خواست خداوند متعال است و اساس بندگی خود را بر این نهاده است. در نتیجه، دائما در حال جابجایی در منازل عبودیت می‌باشد و به محض این که موقعیت جدیدی فراهم شود، به ادامهٔ سیر خویش می‌پردازد و مشغول آن می‌شود تا منزلت و مرحلهٔ جدیدی برایش نمایان گردد و این، روش سیر او تا پایان حرکت است. اگر دانشمندان را بنگری با آنها خواهی یافت و به عابدان توجه کنی، با آنها خواهی دید. اگر مجاهدان را بخواهی، در میان آنها می‌یابی و اگر ذکرکنندگان را خواستار باشی، با آنها می‌بینی و اگر نیکوکاران صدیق را بجویی، در کنار آنها پیدا می‌کنی و اگر اهل اعتکاف و خلوت با خدا را بخواهی، با این گروه می‌بینی. این گروه، بندگان خالصی هستند که به رسم ویژه و قید و بند خاصی پایبند نیستند و عملشان هم به دلخواه نفس و التذاذ آن نمی‌باشد. بلکه عمل آنها با خواست پروردگارشان انطباق دارد، هر چند مایهٔ آسایش و لذتشان چیز دیگری باشد و این است که حاصل و نتیجهٔ ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ۝٥﴾ را تشکیل می‌دهد.

یک متعهد واقعی به این دو جمله ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ۝٥﴾، هر چه آماده باشد می‌پوشد و هر چه میسر باشد، می‌خورد و در هر وقتی به حکم مقرر خدا در رابطه با آن وقت برمی‌خیزد و هر جایی پیدا کند، همانجا می‌نشیند، تابع اشاره‌ای و بندهٔ قیدی و مغلوب راه و رسمی نمی‌باشد و به تمام معنی آزاد است. با دستور خدا، حرکت می کند و اراده او به هر چه تعلق گیرد، می‌پذیرد و با اصول و رهنمودهایش پیش

می‌رود. در نتیجه، هر صاحب حق به او رغبت و صمیمیت نشان می‌دهد و جملهٔ اهل باطل از وی می‌گریزند. همچون بارانی است که هر جا ببارد سودمند است و یا مانند نخلی است که حتی یک برگ از آن بی‌ارزش نبوده و همهٔ قسمتها، حتی خارش نیز فایده دارد. او مظهر سختی و خشونت با مخالفان امر خدا و خشم و غضب در برابر پایمال شدن مقررات اوست[1].

۱- نقل از کتاب «مدارج السالکین» ابن قیم، ج۱، ص ۸۵-۹۰.

هدف عبادت از نظر اسلام یا چرا خدا را بپرستیم؟

چرا خدا را بپرستیم؟

فهمیدیم که رسالت انسان در جهان هستی، پرستش خداوند یگانه است.

این را هم دریافتیم که عبادت [در اسلام] تمامی دین را شامل گردیده و زندگی را با همهٔ جوانبش فرا می‌گیرد.

در این جا برای بعضی‌ها سؤالی پیش می‌آید و آن این که: چرا باید خداوند متعال را عبادت کنیم و به عبارت دیگر، چرا خداوند، با این که نیازی به ما ندارد، پرستش و اطاعت خود را بر ما لازم داشته است؟ آیا از عبادت و خشوع ما در برابر خداوند و ایستادن در مقابل او و تبعیت از مقررات و احکامش سودی به او می‌رسد؟ یا این که فایدهٔ این کارها به ما مخلوقات برمی‌گردد؟ در این صورت، واقعیت این فایدهٔ حاصله چیست؟ آیا هدف اینست که فقط خدا فرمان دهد و ما اطاعت کنیم.

پاسخ: هیچ یک از عبادات بندگان، سودی به خداوند نمی‌رساند و رویگردانی آنها نیز، ضرری به او نمی‌زند. حمد و ثنای ستایشگران و ناسپاسی منکران، چیزی از ملک او کم و یا بر آن زیاد نمی‌کند. زیرا که او، بی‌نیاز و ما همگی نیازمند او هستیم. او بخشندهٔ مهربان و احسانگر رحم‌آوری است که ما مخلوقات را جز به خیر و صلاح خودمان دستور نمی‌دهد. با وجود این که حق دارد به خاطر هستی بخشیدن و نعمت دادن به ما و بندگی جبری و گریزناپذیر ما در برابر او هر چه اراده کرد، برعهده‌مان بگذارد و بدان موظفمان گرداند، تنها تکالیفی را مقرر می‌کند که به سود و صلاح وجود ما باشد. ما در هر نفسی که می‌کشیم نیازمند او هستیم ولی او ذاتاً بی‌نیاز است و چگونه می‌شود آفریدگاری محتاج آفریدهٔ خود باشد؟

در قرآن از زبان سلیمان می‌شنویم که می‌گوید:

﴿هَـٰذَا مِن فَضۡلِ رَبِّی لِیَبۡلُوَنِیٓ ءَأَشۡكُرُ أَمۡ أَكۡفُرُۖ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا یَشۡكُرُ لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیࣱّ كَرِیمࣱ﴾ (نمل/ 40).

«این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاس می‌گزارم یا اینکه ناسپاسی می‌کنم و هر کس سپاس گزارد، تنها برای [سود] خود سپاس می‌گزارد. و هر کس ناسپاسی کند [بداند] که پروردگارم بی نیاز بخشنده است».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا لُقۡمَٰنَ ٱلۡحِكۡمَةَ أَنِ ٱشۡكُرۡ لِلَّهِۚ وَمَن يَشۡكُرۡ فَإِنَّمَا يَشۡكُرُ لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٞ﴾ (لقمان/ 12).

«و به راستی به لقمان حکمت بخشیدیم [با این پیام] که: خدا را شکرگزار. و هر کس شکر می‌گزارد، [بداند که] تنها به [سود] خویش شکر می‌گزارد و هر کس کفران ورزد، [بداند که] خداوند بی نیاز ستوده است».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗاۚ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ (آل عمران/ 97).

«حج خانۀ خدا بر کسانی که امکان داشته باشد، لازم است و کسی که کفر ورزد، خداوند از جهانیان بی‌نیاز است».

و در جای دیگر گفته است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ﴾ (فاطر/ 15).

«ای مردم شما نیازمندان به سوی خدا هستید و خداوند بی‌نیاز ستوده است».

در حدیث قدسی آمده است: «ای بندگان من، شما نمی‌توانید به من زیانی برسانید و نمی‌توانید سودی نصیبم کنید، ای بندگان من، اگر اول و آخر و انس و جن شما، باتقواترین دل را داشته باشند، به ملک من چیزی نمی‌افزایند و اگر همۀ آنها بدترین قلب را داشته باشند، از ملک من چیزی نمی‌کاهند»[1].

۱- قال عزوجل فی حدیث قدسی: «يَا عِبَادِی إِنَّكُمْ لَنْ تَبْلُغُوا ضَرِّی فَتَضُرُّونِی ولَنْ تَبْلُغُوا نَفْعِی فَتَنْفَعُونِی يَا عِبَادِی لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ كَانُوا عَلَى أَتْقَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ مَا زَادَ ذَلِكَ فِی

هنگامی که خداوند، اینچنین بی‌نیاز مطلق باشد، منظورش از الزام و سفارش بندگان به عبادت و اطاعت خودش چیست؟

تصور می‌کنم، پس از فهمیدن پاسخ پرسشهای همیشگی «ازکجا؟» «به کجا؟» و «برای چه؟» دریافتن جواب این سؤال آسان باشد. پاسخ مزبور در طبیعت وجود انسان و رسالت وی در زمین وسرانجامی که در نهایت این زندگی برایش آماده گردید، نهفته است.

الف) عبادت، غذای روح است

وجود و حقیقت انسان، فقط عبارت از همین پوستهٔ مادی محسوس و قابل مشاهده نیست بلکه حقیقت او به جوهر ارزشمندی مربوط می‌شود که عامل گرامی بودن انسان و برتری او بر همهٔ موجودات روی زمین می‌باشد و آن جوهر، همان روح است... که سرزندگی، فعالیت و پاکی خود را در مناجات خداوند عزوجل می‌یابد و با عبادت خداوند، تغذیه شده و رشد پیدا می‌کند و با کمک روزانهٔ بی‌وقفه و پایان‌ناپذیر آن، یاری می‌شود.

اگر غبار غفلت و خودفریبی، روی این جوهر معنوی انباشته شده و زنگ انکار یا تردید، آن را بپوشاند، ممکن است وزیدن باد سختی‌ها، غبارهای مزبور را کنارزده و با زبانه کشیدن آتش گرفتاریها، زنگهای مزبور برطرف گردند و انسان خیلی زود به سوی پروردگار خود بازگشته و او را بخواند و تضرع نماید. این حقیقتی است که قرآن خاطر نشان کرده و واقعیت‌های زندگی اثباتش نموده‌اند:

﴿هُوَ ٱلَّذِي يُسَيِّرُكُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۖ حَتَّىٰٓ إِذَا كُنتُمۡ فِي ٱلۡفُلۡكِ وَجَرَيۡنَ بِهِم بِرِيحٖ طَيِّبَةٖ وَفَرِحُواْ بِهَا جَآءَتۡهَا رِيحٌ عَاصِفٞ وَجَآءَهُمُ ٱلۡمَوۡجُ مِن كُلِّ مَكَانٖ

مُلْكِي شَيْئًا يَا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجِنَّكُمْ كَانُوا عَلَى أَفْجَرِ قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِنْ مُلْكِي شَيْئًا» رواه مسلم.

وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ أُحِيطَ بِهِمۡ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ لَئِنۡ أَنجَيۡتَنَا مِنۡ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ﴾ (یونس/ 22).

«اوست کسی که شما را در خشکی و دریا سیر می‌دهد. تا آن گاه که در کشتیها قرار گیرید و [کشتیها] با بادی خوش آنان را پیش برند و [آنان] به آن شادمان گردند [سپس] تند بادی به آن در رسد و از هر سو موج [به سوی] آنان آید و آنان بدانند که از [هر سو] گرفتار شده‌اند. [آن هنگام] خداوند را در حالی که دین [خود] را برای او خالص گردانده‌اند به [دعا] خوانند [که:] اگر ما را از این [مهلکه] نجات دهی قطعا از سپاسگزاران خواهیم بود».

دل انسان همیشه از نیاز به خداوند آگاهی دارد و این آگاهی اصیل و درستی است که جز با پیوند صحیح با خداوند هستی، تطبیق نمی‌کند و عبادت اگر آنطور که هست، بجای آورده شود، تأمین کنندهٔ چنین چیزی خواهد بود.

ابن تیمیه / می‌گوید:

«قلب، از دو جهت به خداوند احتیاج دارد. یکی از جهت عبادت ... و دیگری از جهت استعانت و توکل... بنابراین دل جز با عبادت و محبت پروردگار خود و روی آوردن به او، اصلاح، رستگاری، نعمت، شادمانی، کامیابی و پاکی پیدا نمی‌کند و اگر تمام پدیده‌های لذت‌بخش هم برایش فراهم آیند، اطمینان و آرامش نمی‌یابد. زیرا که نسبت به پروردگار خود، از آن نظر که معبود و محبوب و مطلوب او می‌باشد، فقر ذاتی و فطری دارد که فقط در صورت تحقق آن است که شادمانی، لذت و آرامش به دست می‌آورد و این جز با کمک خداوند حاصل نمی‌شود و غیر از خدا کسی قدرت تأمین آن را ندارد. پس او، همیشه به حقیقت و محتوای ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ محتاج است.

بنابراین، اگر توانائی به دست آوردن هر آنچه را دوست می‌دارد و می‌جوید و هوس می‌کند و می‌خواهد، داشته باشد ولی عبادت خدا را نداشته باشد، محصولی جز درد و حسرت و عذاب نیافته است و جز با محبت خالص خداوند، بگونه‌ای که خدا بالاترین

خواسته و نهایت مقصود و نخستین محبوبش باشد و همه چیز را بخاطر او دوست بدارد و هیچ چیزی غیر از خدا را به طور مستقل دوست نداشته باشد، نمی‌تواند از رنجهای دنیا و نواقص زندگی نجات یابد»[1].

این پدیده مزه وحلاوتی دارد که جز شخص خداشناس و چشم‌پوشی کننده از چیزهای دیگر در برابر او، کسی آن را احساس نمی‌کند.

ابن قیم / گفته است[2]: برای دل، چیزی دوست‌داشتنی‌تر از آفریدگار و ایجادکنندۀ آن وجود ندارد. اوست که خدا، معبود، یاور، مولا، پروردگار، گرداننده، روزی‌دهنده، میراننده و زنده‌کنندۀ دلها می‌باشد. بنابراین، محبتش، نعیم نفوس و حیات جانها و شادمانی روانها و نیروی دلها و فروغ اندیشه‌ها و روشنی دیده‌ها و سازندۀ درونی آدمی است.

دلهای سلیم و جانهای پاک و اندیشه‌های پیراسته را چیزی شیرین‌تر، گواراتر، خوبتر، خوشایندتر و مبارکتر از محبت و دوستی و شوق دیدار او نیست و حلاوتی که مؤمن از این رهگذر احساس می‌کند، از هر حلاوتی بالاتر و نعمتهای ناشی از آن، از هر نعمتی کاملتر و لذت آن حاصل از آن، از هر لذتی عالی‌تر است. همچنان که یکی از اهل حال گفته است: «لحظاتی بر دل می‌گذرد که به نظر من اگر بهشتیان هم دارای چنان لحظاتی باشند، واقعاً سعادتمند هستند».

یکی دیگر گفته است: «اوقاتی بردل می‌گذرد که در آن اوقات، دل از شوق پیوند و محبت خدا، به لرزش می‌افتد». و دیگری گفته است: «بدبخت، بی‌خبران! از دنیا رفتند ولی گواراترین چیز آن را نچشیدند، از او پرسیدند: منظورت چه چیزی است؟ گفت: محبت و انس با خدا». نظیر این سخن را کسی دیگر گفته است که: «گواراترین چیز دنیا، شناخت و محبت اوست و گواراترین چیز آخرت، دیدن و شنیدن بی‌واسطۀ سخن او».

یکی دیگر از اهل معرفت و طاعت خدا می‌گوید: «اگر پادشاهان و شاهزادگان می‌دانستند که ما چه حالی داریم، برای گرفتن آن از ما، شمشیر می‌کشیدند!».

۱- العبودية، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۲- إغاثة اللهفان، ج ۲، ص ۱۹۷.

دریافتن و چشیدن این امور، وابسته به قوت و ضعف محبت و ادراک جمال محبوب و نزدیکی بدوست است و هر چه محبت کاملتر و ادراک محبوب، رساتر و نزدیکی بدو بیشتر باشد حلاوت و لذت و شادمانی و آسودگی قویتر می‌شود.

پس، آن که به خدا و اسماء و صفاتش آگاهتر و بدان علاقمندتر و شیفته‌تر و نزدیکتر بوده باشد، آنچنان حلاوتی در قلب خویش می‌یابد که تعبیرش امکان‌پذیر نیست و جز با ذوق و وجد قابل شناسایی نمی‌باشد و هر اندازه برحب او افزوده شود، عبودیت و فروتنی و خضوع و بندگیش در مقابل او زیادتر گشته از بندگی دیگران آزادتر می‌شود.

دل، جز با عبادت و محبت پروردگار خود و بازگشت به سوی او، رستگار و اصلاح و آسوده و خرم و کامیاب نمی‌گردد و هر چه محبت در قلب استقرار و نیرومندی پیدا کند، از پرستش و بندگی غیر او نهی می‌گردد:

فأصبح حراً عزه وصيانه   على وجهه أنواره و ضياؤه

امام فخرالدین رازی هم گفته است: «بدان که هر کس فواید عبادت را بشناسد، اشتغال بدان، برایش گواراتر و اشتغال به چیزهای دیگر، سنگین‌تر می‌شود. این را از چند نظر می‌توان توضیح داد:

اول: کمال ذاتاً پسندیده است و کاملترین حال انسان، اشتغال به عبادت خداوند می‌باشد و از این طریق دشتی از نور الهی روشنایی گرفته، زبانش با ذکر و قرائت، شرافت یافته، اندامهایش از جمال خدمت خداوند، زیبائی می‌گیرند و این احوال گرامی‌ترین مراتب انسانیت و درجات بشریت هستند. وقتی که حصول این احوال، بزرگترین خوشبختیهای فعلی انسان و موجب کاملترین سعادت در آینده باشد، کسی که دارای این احوال باشد، سنگینی طاعات را احساس نکرده شیرینی آنها در قلبش عظیمتر می‌نماید.

دوم: عبادت به دلیل این گفته خداوند امانت است:

﴿إِنَّا عَرَضۡنَا ٱلۡأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡجِبَالِ فَأَبَيۡنَ أَن يَحۡمِلۡنَهَا وَأَشۡفَقۡنَ مِنۡهَا وَحَمَلَهَا ٱلۡإِنسَٰنُ..﴾ (احزاب/ 72).

«ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه نمودیم و آنها از برداشتنش امتناع کردند و ترسیدند و انسان آن را بر دوش گرفت...».

باز پس دادن امانت نیز، یکی از صفات پسندیده است و نیز از آنجا که این کار از سوی یک طرف، باعث ادای آن از سوی دومی است. بعضی از یاران پیامبر گفته‌اند: عربی را دیدیم که نزدیک در مسجد آمده از شترش پیاده شده آن را رها کرد و داخل مسجد شد و با آرامش و خاطر جمع نماز خواند و هر چه می‌خواست نیایش نمود و ما به شگفت آمدیم. اما وقتی که بیرون آمد، شترش را نیافت بنابراین گفت: امانت تو را به جا آوردم، پس امانت من کو؟ راوی می‌گوید: از این سخن او بیشتر متعجب شدیم ولی چیزی نگذشت که مردی شترش را آورد و تحویل داد.

رازی می‌گوید: نکتهٔ اصلی اینست که چون امانت خدا را نگهداشت، خداوند نیز امانت او را حفظ نمود و منظور از این سخن پیامبر ص به ابن عباس هم همین است که فرمود: «تو برای خدا نگهدار... تا او، برای تو نگهدارد...»[1].

سوم: اشتغال به عبادت، جابجایی از دنیای غرور به دنیای سرور و از مواجهۀ خلق به حضور حق می‌باشد و این باعث کمال لذت و خوشحالی است. دربارهٔ ابوحنیفه حکایت شده است که ماری از سقف افتاد و مردم پراکنده شدند، اما ابوحنیفه که در نماز بود متوجه نشد ... اگر کسی این را بعید می‌پندارد سخن خدا در سورهٔ یوسف را بخواند که:

﴿فَلَمَّا رَأَيْنَهُۥٓ أَكْبَرْنَهُۥ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ...﴾ (یوسف/ 31).

«زنها وقتی که یوسف را دیدند (و تحت تأثیر جمال یوسف قرار گرفتند، آنگونه متاثر گشتند که) دستهای خود را بریدند (ولی احساس نمی‌کردند)!».

وقتی که چنین چیزی دربارهٔ یک بشر قابل قبول باشد، به طریق اولی در هنگام استیلای عظمت خدا بر قلب، واقعیت خواهد داشت و هنگامی که فردی موقع بار یافتن به حضور یک پادشاه پر مهابت، چه بسا که پدر و فرزند خود را در برابر خویش ببیند و

۱- روایت از ترمذی «احْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظْكَ...».

نشناسد و چنین وضعی در برابر قدرت فرمانروای مخلوقی روا باشد، امکانش در برابر آفریدگار جهان خیلی بیشتر است»[۱].

بدین ترتیب در می‌یابیم که هر کس طعم ایمان واقعی را می‌چشد و انوار یقین در قلبش پرتو می‌افکنند، به عبادت از دیدگاه یک خضوع یا «اجرای دستور» تنها نمی‌نگرند چنین فردی از مناجات و طاعت خدا، و کوشش در جهت ارادۀ او، احساس لذت می‌کند و سعادتی در آن می‌بیند که با سعادت صاحبان کاخها و گنجینه‌های سیم و زر قابل مقایسه نمی‌باشد.

پیامبرص آنچنان انتظار نماز را می‌کشید که گوئی تشنۀ دلسوخته‌ای چشم به راه آب زلال و گوارا می‌باشد و چنان به سوی آن می‌شتافت که مسافری در میان صحرا به طرف یک آبادی سرسبز روی می‌آورد. چون هنگام نماز فرا می‌رسید با شوق و علاقه به بلال می‌گفت: «بلال به نمازمان بخوان»[۲] و همسرش عایشه گفته است: با رسول خدا گفتگو می‌کردیم و چون موقع نماز می‌شد، مثل این می‌بود که اصلا همدیگر را نمی‌شناسیم. بنابراین جای شگفتی نیست که بگوید: «نماز نور چشم و مایۀ آرامش من است»[۳].

شخص با ایمان، بهنگام گرفتاری، با عبادت پروردگار خویش، آرامش روانی و رهایی از وحشت و فراخی سینه و احساس سبکی و آزادی پیدا می‌کند. همانگونه که خداوند در آیات آخر سوره حجر خطاب به پیامبرص می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ نَعۡلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدۡرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ۝٩٧ فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ ۝٩٨ وَٱعۡبُدۡ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأۡتِيَكَ ٱلۡيَقِينُ﴾ (حجر/ 99-97).

۱- التفسير الكبير، للرازی، ج۱، ص ۲۴۹ و ۲۵۰.

۲- روایت از ابوداود «أرحنا یا بلال»

۳- «جُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِى فِى الصَّلاةِ» روایت احمد و نسائی و حاکم و بیهقی.

«و به راستی می‌دانیم که از آنچه می‌گویند، دلتنگ می‌شوی. پس پروردگارت را با ستایش او به پاکی یاد کن و از سجده کنندگان باش، و پروردگارت را تا هنگامی که مرگ به تو رسد، پرستش کن».

و به این صورت او را هنگام دلتنگی از حرف بدگویان و اکاذیب دروغگویان به عبادت، راهنمایی می‌کند.

در هنگام آسایش و نعمت نیز فرد مؤمن، حلاوت سپاس نعمت دهنده و ستایش مبدأ جلال و بزرگی را می‌چشد و چه جالب است خطاب خدا به پیامبرش در چنین موقعیتی، که می‌فرماید:

﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ۝١ وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفۡوَاجٗا ۝٢ فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا﴾ (نصر/ 1-3).

«چون یاری خدا و پیروزی آمد و مردم را دیدی که گروه گروه به دین خدا در می‌آیند پس با ستایش پروردگارت، تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه که او توبه‌پذیر می‌باشد».

ب) بندگی خدا، راه آزادی است

عبودیت خالص خداوند، در حقیقت عین آزادی و سربلندی واقعی است، بندگی خدا به تنهایی دل را از بندگی مخلوقات آزاد می‌کند و از تسلیم و فروتنی در برابر هر چیزی غیر خدا از قبیل انواع خدایان و ستمگران و طاغوتهایی که مردم را با بدترین شکل ممکن اسیر و بندهٔ خود می‌سازند، رها ساخته، به آن چهره و جلوهٔ آزادگان بزرگ‌منش را می‌بخشد.

این بدان دلیل است که در دل انسان، احتیاج ذاتی به خدا و پروردگار و معبودی است که با او پیوند یافته و به سویش روی آورده تا بر طبق رهنمودش رفتار کند و در صورتی که خداوند یگانه را معبود نگیرد، در پی عبادت خدایان و معبودهای دیگر، اعم از دیدنی

و نادیدنی، قابل تصور و غیرقابل تصور، و دارای موجودیت خارجی و یا بدون وجود و خیالی، رهسپار می‌شود.

برای انسان اندیشمند، چیزی باارزشتر از این نیست که آفریدگار و سازمان‌دهندهٔ خود را پرستیده، عبادت غیر او را دور بیاندازد. برای کامیابی و سلامت درونی انسان هم چیزی مفیدتر از توجه به خدای واحد و خضوع و محبت نسبت به او، بگونه‌ای که قلبش در میان خدایان ومعبودهای متعدد، چند پاره نگردد، نمی‌باشد.

﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا رَّجُلٗا فِيهِ شُرَكَآءُ مُتَشَٰكِسُونَ وَرَجُلٗا سَلَمٗا لِّرَجُلٍ هَلۡ يَسۡتَوِيَانِ مَثَلًا﴾ (زمر/ 29).

«خداوند مردی را که شریکان بر سر او کشمکش دارند و مردی را که تسلیم یک نفر است، مثال می‌زند. آیا این دو برابرند؟».

بنابراین، بنده‌ای که یک مولا دارد، هنگامی که دانست که مولایش از چه چیزی خشنود است و آن را با خشنودی وگشاده‌رویی انجام داد، احساس آرامش می‌کند. اما بنده‌ای که متعلق به چند شریک متفاوت بوده و هریک از آنها به چیزی فرمانش دهند، چه اندازه بدبخت و بیچاره خواهد بود!

انسان وقتی که بندهٔ غیرخدا باشد، مشرک می‌شود و هر مستکبری نیز در واقع مشرک است به همین دلیل فرعون از مستکبرترین مخلوقات خدا و از زمرهٔ مشرکان بود و قرآن می‌فرماید:

﴿وَقَالَ مُوسَىٰٓ إِنِّي عُذۡتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُم مِّن كُلِّ مُتَكَبِّرٖ لَّا يُؤۡمِنُ بِيَوۡمِ ٱلۡحِسَابِ﴾ (غافر/ 27).

«موسی گفت: من از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد، به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده‌ام (منظور از شر فرعون است)».

تا آنجا که می‌فرماید:

﴿كَذَٰلِكَ يَطۡبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلۡبِ مُتَكَبِّرٖ جَبَّارٖ﴾ (غافر/ 35).

«خداوند، اینچنین بر هر قلب متکبر مستبد مهر می‌زند».

همچنین در آیهٔ زیر، فرعون را به شرک توصیف نموده است:

﴿وَقَالَ ٱلۡمَلَأُ مِن قَوۡمِ فِرۡعَوۡنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوۡمَهُۥ لِيُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَيَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَۚ﴾ (اعراف/ 27).

«اشرافیان قوم فرعون گفتند: آیا می‌گذاری تا موسی و گروهش در زمین (کشور) فساد کنند و تو و خدایانت را رها سازند؟».

از اینها گذشته، تجربه نشان می‌دهد که هر چه استکبار کسی از عبادت خدا بیشتر باشد شرک او بالاتر است. زیرا که هر اندازه از عبادت خدا دورتر شود، نیاز و احتیاج به مراد و محبوبی که قلب و عواطف و احساسات قلبی خود را متوجه او سازد، افزایش می‌یابد و در نتیجه با معبود گرفتن چیزی، مشرک می‌شود.

و قلب جز با این طریق که فقط خداوند را بپرستد، و از غیر او یاری نطلبد و بر آن توکل ننماید و جز با شادمانی به چیزی که مورد پسند و رضای اوست و مکروه داشتن هر آنچه مورد اکراه اوست و جز با دوستی دوستان خدا و عداوت با دشمنانش و منوط ساختن اعمال و جهت فعالیتهای خود به خواست خدا، نمی‌تواند از تمامی مخلوقات بی‌نیاز گردد.

بدینسان، هر چه اخلاص دینی کسی نسبت به خدا قویتر می‌شود، عبودیتش نسبت به او و بی‌نیازیش از مخلوقات، کمال می‌پذیرد و با کمال عبودیت در برابر خدا، پیراستگی از شرک و خودخواهی، کاملتر می‌شود[۱].

ج) عبادت، آزمایشی الهی برای پاکی انسان است

این زندگی [دراز یا کوتاه] که ما می‌گذرانیم، هدف و مقصد نهایی نیست و آن را جز ایستگاه انتقال به زندگی و جهان دیگر [زندگی پایدار و جهان جاودان] نمی‌توان شمرد. در بعضی از آثار آمده است که: «شما برای ابدیت آفریده شده‌اید و فقط از خانه‌ای به

۱- العبودیة، ص ۱۱۲-۱۱۴

خانهٔ دیگری انتقال پیدا می‌کنید» شاعری هم گفته است:

«مرگ جز یک نقل مکان که از منزل فانی به طرف منزل باقی انجام می‌شود، چیز دیگری نیست»[1].

پس، جای قابل اعتماد، همان دنیای آخری می‌باشد:

﴿وَإِنَّ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ لَهِيَ ٱلۡحَيَوَانُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ﴾

(العنکبوت/ 64).

«و البته اگر می‌دانستند، سرای آن جهانی همان زندگانی [راستین] است».

کار انسان دراین دنیای فناپذیر، فقط برای آنست که صلاحیت زندگی در جهان همیشگی آخرت را پیدا کند. خداوند او را برای کسب آمادگی و شایستگی زندگی جاودان آنجا در این دنیا قرار داده است و چیزی مانند آزمایش، او را پاک و پیراسته و آماده نمی‌کند. بنابراین، امتحان بوتهٔ آزمایشی است که باعث گداختگی وجود وصفای روح می‌شود.

خداوند خواسته است که انسان را با قرار دادن عناصر دوگانه‌ای در وجود او به صورتی متمایز از انواع دیگر بیافریند که امکان صعود به آسمان و هبوط به زمین را داشته باشد به همین جهت دارای غریزه و شهوت، عقل و اراده و ماده و روح گردیده است و این ترکیب وجودی نمایانگر آنست که انسان، موجودی مسئول و آزمون‌پذیر می‌باشد و راز آمادگی و استعداد او برای حمل مسئولیت و امانت الهی که در قرآن با شیوه‌ای بدیع مورد اشاره قرار گرفته است، نیز در همین است:

﴿إِنَّا عَرَضۡنَا ٱلۡأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلۡجِبَالِ فَأَبَيۡنَ أَن يَحۡمِلۡنَهَا وَأَشۡفَقۡنَ مِنۡهَا وَحَمَلَهَا ٱلۡإِنسَٰنُ﴾ (احزاب/ 72).

«ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم و آنها از قبول آن خوف نموده و امتناع ورزیدند و انسان آن را پذیرفت».

۱- **وما الموت إلا رحلة غير أنها.**

عقل، اراده، ضمیر، توانائی و ابزارهای دیگری که به انسان داده شده‌اند بزرگترین نعمتها و بالاترین کرامتها هستند ولی همراه خود متضمن عظیمترین آزمایشها نیز می‌باشند تا معلوم شود که در برابر موهبتهای مزبور، شکر می‌گزارد یا کفر می‌ورزد؟ اطاعت پروردگار خود را پیشه می‌کند یا سرکشی و طغیان در پیش می‌گیرد؟

به همین ترتیب، قرآن کریم بیان می‌دارد که خداوند سبحان، آسمانها و زمین و مرگ و زندگی را آفرید و زمین را به گونه‌ای که می‌بینیم آراست، تا بندگان خویش را آزمایش و امتحان کند با آن که نسبت به ایشان از همه آگاهتر است، تا کسی که او و پاداش او را برمی‌گزینند، از کسی که دنیا و آرایشهای آن را انتخاب می‌کند باز شناخته شود:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ وَكَانَ عَرۡشُهُۥ عَلَى ٱلۡمَآءِ لِيَبۡلُوَكُمۡ أَيُّكُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗاۗ﴾ (هود/ 7).

«او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز و در حالی که عرش او بر آب بود. آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک نیکوکارترید».

﴿تَبَٰرَكَ ٱلَّذِي بِيَدِهِ ٱلۡمُلۡكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ۝ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡمَوۡتَ وَٱلۡحَيَوٰةَ لِيَبۡلُوَكُمۡ أَيُّكُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗاۚ﴾ (ملک/ 1-2).

«خجسته است کسی که فرمانروایی به دست اوست و او بر هر کاری تواناست. کسی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک از شما نیکوکارتر است؟».

﴿إِنَّا جَعَلۡنَا مَا عَلَى ٱلۡأَرۡضِ زِينَةٗ لَّهَا لِنَبۡلُوَهُمۡ أَيُّهُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗا﴾

(کهف/ 7).

«ما همه آنچه را که روی زمین می‌باشد، زینت و آرایشی برای امتحان آنها قرار دادیم که کدامیک از نظر عمل بهترند».

﴿إِنَّا خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٍ أَمۡشَاجٖ نَّبۡتَلِيهِ﴾ (انسان/ 2).

«ما انسان را از نطفه‌ای آمیخته آفریدیم و او را می‌آزماییم».

این زندگی دنیوی، محصول خود را به جز به کشتکاران و ثمره‌اش را جز به نهالکاران نمی‌دهد و آدمی در محدودۀ آن، جز با شکیبایی و تحمل ناملایمات، به خواستۀ خود نایل نمی‌شود و آرمانهای مورد اشتیاق، جز با گذراندن امتحانات دشوار و سختی‌های شدید، محقق نمی‌شوند به همین سبب کسی غیر از صاحبان روحیه‌های بزرگ، در پی احراز منزلتهای والا و آرمانهای بلند برنمی‌آید.

متنبی (شاعر عرب) در این باره می‌گوید:

ذريـــني أنَـــلْ مـــا لا يُنـــال مـــن العُـــلا فصعبُ العلا في الصعب والسهلُ في الســهل

تريـــــــدين إدراك المعـــــــالي رخيصـــــــةً ولا بُدَّ دونَ الشهد من إبَـــرِ النحـــل

اکنون که این زندگی کوتاه ما چنین وضعی دارد، حیات جاودان چگونه خواهد بود. آیا انسان می‌خواهد بدون کوشش و گرفتاری و به کار بردن سعی و تلاش خود، از نعمتهای آن و از رضوان خدا و نظر به وجه کریم او بهره‌مند شود؟ در این صورت چه فرقی میان مجاهدین و قاعدین، تلاشگران و تن‌پروران و نیکوکاران و فسادانگیزان خواهد بود؟ و حال آن که این گروهها، از نظر عدالت خداوندی یکسان و برابر نیستند!

ما از عدالت خدا در نظام هستی دریافته‌ایم که چیز ارزشمند جز با تلاش زیاد حاصل نمی‌شود و هر چه ارزش آن بالاترباشد، کوشش افزونتری می‌طلبد.

آیا چیزی ارجمندتر و بزرگتر از جهان آخرت و زندگی ابدی و رضوان خداوندی وجود دارد؟ نه به خدا قسم! برای همین است که بهشت با سختیها احاطه شده و راهش انباشته از خارهای آزمایش و امتحان است.

در انجیل آمده است: «چه تنگ است راهی که به زندگی جاودان می‌رسد!» و تنگی آن، غیر از تکالیف عبودیت و تعهدات اعتقادی نمی‌باشد.

قرآن عظیم فرموده است:

﴿أَمۡ حَسِبۡتُمۡ أَن تَدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ وَلَمَّا يَعۡلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ مِنكُمۡ وَيَعۡلَمَ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ (آل عمران/ 142).

«آیا گمان کرده‌اید به بهشت می‌روید در حالی که خدا مجاهدان و صابران شما را مشخص و متمایز نکرده باشد؟!».

د) عبادت حق خداوند است

عبادت، گذشته از همهٔ این حرفها، حق آفریدگار نسبت به خلق خود می‌باشد:

در این باره، بخاری و مسلم از معاذبن جبل τ نقل کرده‌اند که گفت: «روی الاغی به ترک پیامبرص سوار شده بودم. آن حضرت فرمود: ای معاذ، آیا می‌دانی که حق خداوند به گردن بندگانش چیست؟ گفتم: خدا و رسول بهتر می‌دانند. فرمود: «حق خدا بر بندگان اینست که در پرستش و بندگی برای او شریکی نگیرند»[1].

شگفتی ندارد که انحصار عبادت به خداوند سبحان، حق بر گردن ما باشد، بلکه خلاف آن شگفت‌آور است... عجیب اینست که چیزی یا کسی را به جای خدا پرستش کنیم و این حق را به غیر اهلش بدهیم، یا این که خود را مستقل از خدا انگاشته و از پرستش او شانه خالی کنیم.

ما قبلاً چیز قابل ذکری نبودیم، بوجود آمدیم و از ظلمت عدم به روشنایی هستی وارد شدیم و پس از آن به نوعی نیک سرشت مبدل شده با بهترین تعادل و توازن و زیباترین ترکیب، آفریده شدیم و موجودات پیرامون ما، در خدمت رشد و حیات ما درآمده و زمین، فرش و جایگاهمان قرار داده شد و آسمان، سقف و سرپناه، و خورشید، روشنایی و گرمابخش و ستارگان، راهنما و زینت بالای سرمان، و دریاها، گذرگاه کشتیهای روزی آورنده و فایده بخش و باران آب آشامیدنی پاک ما و چارپایان ما گردید.

این همه را چه کسی پدیدآورده و نظام بخشیده است؟ ما که خود را نیافریده و چیزهای اطراف خویش (حتی یک ذره) را ایجاد نکرده‌ایم... و هیچ بشر و جن و ملکی ادعای سازندگی وگردانندگی همهٔ این پدیده‌ها را نکرده است... پس آن صاحب دانش

۱- كُنْتُ رَدِيفَ النَّبِيِّ ρ فَقَالَ لِي: «يَا مُعَاذُ! أَتَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ؟ قُلْتُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: حَقُّ الله أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا».

بیکران و حکمت بالغه و نیروی مسلط و ارادهٔ فعالی که هستی دقیق را پدید آورده، نظام بخشیده، استوار نموده و به صورتی مطلوب درآورده است، کیست؟ ... چه کسی انسان را آفریده و آنچه در آسمانها و زمین وجود دارد را تحت تسخیر او قرار داده و نعمتهای باطنی‌اش را بر او تمام نموده است؟

خداوند، کسی است که فطرت‌های پاکیزه به ربوبیت او گواهی داده و اندیشه‌های تابناک، به وجود و کمال و یگانگی او اعتراف می‌کنند.

﴿قُل لِّمَنِ ٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨٤ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٨٥ قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبۡعِ وَرَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ٨٦ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٨٧ قُلۡ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيۡهِ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨٨ سَيَقُولُونَ لِلَّهِۚ قُلۡ فَأَنَّىٰ تُسۡحَرُونَ﴾ (مؤمنون/ 84-89).

«بگو: زمین و کسانی که در آن وجود دارند از آن کیست؟ اگر می‌دانید بگویید! خواهند گفت: از آن خدا. بگو چرا متذکر نمی‌شوید؟ بگو پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت: اینها از آن خداست؟ بگو: پس چرا تقوا پیشه نمی‌کنید؟ بگو: چه کسی ملکوت هر چیزی را در دست دارد و پناه می‌دهد اما از دست او پناه (و گریزگاهی) نیست، اگر می‌دانید؟ خواهند گفت: از آن خداست، بگو پس به کجا افسون شده، بی‌اختیار جذب می‌گردید؟».

﴿قُلۡ مَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أَمَّن يَمۡلِكُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَمَن يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلۡأَمۡرَۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُۚ فَقُلۡ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٣١ فَذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمُ ٱلۡحَقُّۖ فَمَاذَا بَعۡدَ ٱلۡحَقِّ إِلَّا ٱلضَّلَٰلُۖ فَأَنَّىٰ تُصۡرَفُونَ﴾ (یونس/ 31 -32).

«بگو: چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد و یا چه کسی اختیار گوشها و چشمها را دارد و چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بوجود می‌آورد و کارها را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: خدا، بگو: پس چرا تقوا نمی‌ورزید؟ این خداوند، پروردگار حقیقی شماست و پس از حق، جز گمراهی نیست، پس به کجا برگردانیده و کشانده می‌شوید؟».

و جای تعجب نیست که حق عبادت و استعانت و در خواست و تضرع و تسلیم و انقیاد، از آن آفریدگار نعمت بخش بوده باشد:

﴿سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى ۝١ ٱلَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ۝٢ وَٱلَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ۝٣ وَٱلَّذِيٓ أَخۡرَجَ ٱلۡمَرۡعَىٰ ۝٤ فَجَعَلَهُۥ غُثَآءً أَحۡوَىٰ﴾ (أعلی/ 1-5).

«پروردگار بلند مرتبهٔ خود را تسبیح گوی، که آفرید و سر راست نمود و اندازه گرفت و هدایت نمود و گیاهان را در آورد و سپس آن را خشک و سیاه گردانید».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ۝٢١ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فِرَٰشٗا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءٗ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ (بقره/ 21-22).

«ای مردم، پروردگار خودتان را که شما و پیشینیان شما را آفرید بپرستید تا به تقوا دست یابید، کسی که زمین را [مانند] بساطی و آسمان را [مانند] سقفی برایتان قرار داد. و از آسمان آبی باراند، سپس بدان از [انواع] فرآورده‌ها برای روزی شما بر آورد. پس در حالی که می‌دانید برای خداوند همتایانی مقرّر مکنید».

بنابراین، عبادت، حق پروردگار است که بر عهدهٔ بنده نهاده شده است، حق خالق بر مخلوق و حق بخشندهٔ نعمت برگیرندهٔ احسان و بخشش.

بی‌تردید، یکی از نشانه‌های ناسپاسی انسان نسبت به پروردگار و ستم به نفس خود این است که برای مخلوقات سپاس بگذارد ولی خالق را شکر نکند و مدیون احساس آدمیان باشد ولی خود را در بند احسان خداوندی که در تمام مراحل حیات و رشد او از نطفه تا دیگر گونه‌های انسانی وجودش را فرا گرفته است، احساس نکند. این سخن خدای متعال را بخوانید که می‌گوید:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡفُلۡكَ لِتَجۡرِيَ فِي ٱلۡبَحۡرِ بِأَمۡرِهِۦۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡأَنۡهَٰرَ ٣٢ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ دَآئِبَيۡنِۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ ٣٣ وَءَاتَىٰكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلۡتُمُوهُۚ وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآۗ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَظَلُومٞ كَفَّارٞ﴾ (ابراهیم/ 32-34).

«خداوند، کسی است که آسمانها و زمین را آفرید و آبی از آسمان فرود آورده به وسیلۀ آن، از میوه‌ها و محصولات برای شما روزی قرار داد و کشتی‌ها را در اختیارتان گذاشته، تا به خواست خودش در دریا حرکت کنند. همچنین رودها را تحت فرمان شما در آورد و خورشید و ماه را که به طور مداوم می‌گردند، برای شما تسخیر نمود و شب و روز را به خدمت شما گماشت و هر آنچه از او درخواست نمودید، به شما عطا کرد و چنانچه بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید قادر نخواهید بود. به راستی که انسان ستمگر و کفران پیشه است».

ظلم و ناسپاسی انسان، چیزی است که خداوند در حدیث قدسی از آن اظهار شگفتی نموده است:

«حکایت من و جن و انس، حکایت بزرگ و عجیبی است: من می‌آفرینم ولی غیر من پرستیده می‌شود! من روزی می‌دهم، ولی غیر من شکر می‌شود! از من برای بندگان، خیر می‌بارد ولی از آنها به سوی من شر برمی‌خیزد! با این که از آنها بی‌نیازم و با نعمتهای

خود به آنان اظهار محبت می‌کنم. ولی آنها که به من از هر چیزی نیازمندترند، با گناه ومعصیت با من روبرو می‌شوند!!»[۱].

پس، تنها آفریدگار بخشنده، شایستۀ عبادت بوده و هیچ چیز دیگری شایستۀ عبادت و خضوع انسان نمی‌باشد، زیرا که آنها نیز همچون خود او، مخلوق و روزی خورنده و پرورش یابنده هستند به همین لحاظ است که ابن تیمیه می‌گوید: عبادت نوعی از خضوع است که جز برای بخشندۀ بالاترین نعمتها مانند حیات، فهم، گوش و چشم در خور کسی نمی‌باشد... برای این که ناچیزترین مقدار عبادت هم برای کسی غیر از بخشندۀ بالاترین انواع نعمت (خدا) است، بدین سبب کسی جز الله زیبندۀ عبادت نیست.

بر اساس توضیحات گذشته، معلوم می‌شود که عبادت مورد نظر اسلام، جستجوی هدفها و سرانجام‌هاست، نه طلب و سایل و ابزارها، یعنی قبل از هر چیز، امتثال فرمان خدا و به جای آوردن حق او می‌باشد و از این جهت است که عبادت، بیش از هر چیز دیگری در این زندگی مطلوب است.

عبادت، مصداقی برای طلب ثواب و ترس از عقاب است

آیا صحیح است که خداوند، به خاطر امیدواری به پاداش و هراس از کیفرش و به عبارت دیگر، برای درخواست بهشت و فرار از آتش خود، مورد پرستش قرار گیرد؟

صوفیان، چنین کسی را که خدا را با این منظور عبادت کند، تقبیح نموده می‌گویند: عابد را نمی‌شاید که به خاطر ترس از عقاب و امید ثواب به عبادت خدا و انجام امر و نهی او بپردازد، چنین عابدی بنده خواسته نفس خود می‌باشد و محبت واقعی خدا با این امر منافات دارد. کسی که چیزی را دوست می‌دارد، نباید در کنار محبوب خود خواستۀ دیگری داشته باشد، زیرا که همراه بودن با آن خواسته، محبتش را خدشه‌دار می‌سازد، همچنانکه امید پاداش نمایانگر آنست که شخص، به خاطر عملش از خدا طلبکار است و این دو عیب دارد: یکی چشم دوختن به پاداش و دیگری خوشوقتی از عمل خود. رهایی

۱- **إنی والجن والإنس فی نبأ عظیم، أخلق ویعبد غیری، وأرزق ویشکر غیری، خیری إلی العباد نازل و شرهم إلی صاعقة أتحبب إلیهم بنعمی وأنا الغنی عنهم فیتعرضون إلی بالمعاصی وهم أفقر شیء إلی.**

از این آفات، جز با خالص گردانیدن عبادت و اقدام به امر و نهی و دور داشتن این کار از هر عیب و نقصی، امکان پذیر نیست. باید اقدام به عبادت، به منظور گرامی‌داشت و تعظیم صاحب امر و نهی و با این برداشت که او سزاوار پرستش و فرمانبرداری و شایستۀ عبادت، تعظیم و تجلیل می‌باشد، انجام گیرد. همانطور که در حدیث از قول خداوند آمده است: «آیا اگر بهشت و جهنمی نمی‌بود، نمی‌بایست پرستیده شوم؟»[1]. و از این جمله است سخن شاعر که می‌گوید:

هب البعث لم تأتنا رسله | وجاحمة النار لم تضرم
أليس من الواجب المستحق | حياء العباد من المنعم

بنابراین، نفوس پاک و برجسته او را به خاطر این که شایستۀ بندگی است، عبادت می‌کنند و نسبت به او تجلیل و تعظیم و تمایل نشان می‌دهند، زیرا که او با توجه به ماهیت ذاتی خود شایستۀ عبادت است. گفته‌اند: بنده نمی‌تواند در رابطه با پروردگارش مانند مزدور سودجو باشد که اگر چیزی داد، کار می‌کند و اگر چیزی نداد، عملی انجام نمی‌دهد، در این صورت بندۀ دستمزد خواهد بود، نه بندۀ محبت و اختیار.

اشعار رابعه در این باره معروف است که می‌گوید:

كلهم يعبدون من خوف نار | ويرون النجاة خطا جزيلا
أو بأن يدخلوا الجنان فيحظوا | بنعيم و يشربوا سلسبيلا
ليس لي في الجنان والنار حظ | أنا لا أبتغي بحبي بديلا

«همه از ترس آتش عبادت می‌کنند و کامیابی بزرگ را نجات از آتش می‌دانند یا به این خاطر که وارد بهشت گردند و از نعمتها بهره‌مند شوند و سلسبیل بنوشند. من نظری به بهشت و آتش ندارم و هرگز در عوض محبت خود، چیزی نمی‌خواهم».

۱- این حدیث را ابن قیم در مدارج السالکین ذکر نموده و گفته است: اسرائیلی است. «**لولم أخلق جنة وناراً أما كنت أهلا أن أعبد**».

از علمای مسلمان، کسانی هستند که این سخن را مردود شمرده و در عبادت خدا از روی خوف و طمع و امید و ترس اشکالی ندیده‌اند. این دانشمندان احوال پیامبران و رسولان و صدیقان و صالحان و ستایش آنها از ترسیدن از آتش و امیدشان به بهشت را دلیل آورده‌اند. همانگونه که خداوند متعال دربارهٔ بندگان خاص خود که از سوی مشرکان مورد پرستش قرار گرفتند، می‌گوید:

﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا﴾ (اسرا/ 57).

«کسانی که [کافران] آنان را [به نیایش] می‌خوانند، [خود] هر کدام که نزدیک‌ترند، به سوی پروردگارشان وسیله [تقرّب] می‌جویند. و به رحمت او امید می‌دارند و از عذابش بیمناکند. بی گمان باید از عذاب پروردگارت بر حذر بود».

همچنین آن عده از بندگان خود را که با نسبت دادن به اسم خود (الرحمن) گرامی داشته و عبادالرحمن نامیده و به خاطر داشتن بهترین اعمال، مورد ستایش قرار داده، با وصف پناه بردن به خدا از آتش معرفی نموده و گفته است:

﴿وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱصۡرِفۡ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَۖ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ٦٥ إِنَّهَا سَآءَتۡ مُسۡتَقَرّٗا وَمُقَامٗا﴾ (فرقان/ 65-66).

«و آنان که می‌گویند: پروردگارا، عذاب جهنّم را از ما بگردان. بی گمان عذابش پایدار است. به راستی آن بد قرارگاهی و [بد] مقامی است».

او از آنان حکایت کرده است که با ایمان خود، به خدا متوسل شده و از اومی‌خواهند که از آتش نجاتشان دهد:

﴿ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ إِنَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾ (آل عمران/ 16).

«آنها که می‌گویند: پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناهانمان را بیامرز و از عذاب آتش نجاتمان بده».

بدین ترتیب، بزرگترین وسیلهٔ خود، ایمان را واسطه قرار داده‌اند تا از آتش به دور مانند.

از قول بزرگمردان فرزانه و عارف نیز حکایت نموده است که بهشت خدا را درخواست و از آتش اظهار پناهندگی می‌کنند:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ لَأَيَٰتٍ لِّأُوْلِي ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿١٩٠﴾ ٱلَّذِينَ يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَٰطِلًا سُبْحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴿١٩١﴾ رَبَّنَآ إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ ٱلنَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُۥ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ ﴿١٩٢﴾ رَّبَّنَآ إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَٰنِ أَنْ ءَامِنُواْ بِرَبِّكُمْ فَـَٔامَنَّا رَبَّنَا فَٱغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّـَٔاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ ٱلْأَبْرَارِ ﴿١٩٣﴾ رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدتَّنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ ٱلْمِيعَادَ ﴿١٩٤﴾ فَٱسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَآ أُضِيعُ عَمَلَ عَٰمِلٍ مِّنكُم ...﴾

(آل عمران/ 190-195)

«به راستی در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز برای خردمندان نشانه‌هاست. آنان که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوی خویش [آرمیده] یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین اندیشه می‌کنند. [و می‌گویند:] پروردگارا، این را باطل نیافریده‌ای، پاکی برای توست، پس ما را از عذاب آتش [جهنم] حفظ کن. پروردگارا، کسی را که تو به آتش [جهنّم] در آوری، حقّا که رسوایش کرده‌ای و ستمکاران یاورانی نخواهند داشت. پروردگارا، ما شنیدیم که ندا دهنده‌ای به ایمان فرا می‌خواند، که به پروردگارتان ایمان آورید، پس ایمان آوردیم. پروردگارا، پس گناهانمان را برای ما بیامرز و بدیهایمان را از ما بزدای و ما را در زمره نیکان بمیران. پروردگارا، و آنچه را که به [زبان] رسولانت به ما وعده کرده‌ای، به ما بده و روز قیامت ما را رسوا [و خوار] مگردان. که بی گمان

تو خلاف وعده نمی‌کنی. پس پروردگارشان [دعا] یشان را پذیرفت که: من عمل هیچ صاحب عملی از شما را تباه نمی‌کنم...».

در این که چیز موعود، از زبان پیامبران، بهشت می‌باشد، اختلافی نیست. در جای دیگری از قرآن کریم از قول ابراهیم خلیل υ می‌گوید:

﴿وَٱلَّذِيٓ أَطۡمَعُ أَن يَغۡفِرَ لِي خَطِيٓـَٔتِي يَوۡمَ ٱلدِّينِ ٨٢ رَبِّ هَبۡ لِي حُكۡمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ ٨٣ وَٱجۡعَل لِّي لِسَانَ صِدۡقٖ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ ٨٤ وَٱجۡعَلۡنِي مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ ٱلنَّعِيمِ ٨٥ وَٱغۡفِرۡ لِأَبِيٓ إِنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ ٨٦ وَلَا تُخۡزِنِي يَوۡمَ يُبۡعَثُونَ﴾ (شعراء/ 82-87).

«و کسی که امیدوارم گناهانم را در روز جزا برایم بیامرزد. پروردگارا، به من حکمت ببخش و مرا به شایستگان پیوسته‌دار. و برایم در پسینیان آوازه نیک بگذار. و مرا از وارثان بهشت پر ناز و نعمت قرار ده. و پدرم را بیامرز. بی گمان او از گمراهان بود. و روزی که [همگان] برانگیخته می‌شوند، مرا رسوا مکن».

بدین‌ترتیب، از خداوند درخواست بهشت و نجات از آتش که همان خواری و ذلت روز قیامت است. می‌نماید.

پیامبر اسلام ص امت خود را دستور داده است که پس از اذان که هنگام اجابت دعاست، بالاترین منزلت بهشتی را برای او درخواست کنند و گفته است که هر کسی این کار را بکند، مشمول شفاعتش قرار می‌گیرد.

سلیم انصاری به پیامبرص گفت: من دارم از خداوند درخواست بهشت و طلب نجات از آتش می‌کنم، ولی زمزمهٔ تو معاذ را خوب متوجه نیستم! پیامبر ص فرمود: «من و معاذ هم در همین باره زمزمه می‌کنیم»![1].

۱- و قال له سلیم الأنصاری «**أما إِنِّی أَسْأَلُ اللهَ الْجَنَّةَ وَأَعُوذُ بِهِ مِنَ النَّارِ لاَ أُحْسِنُ دَنْدَنَتَكَ وَلاَ دَنْدَنَةَ مُعَاذٍ فَقَالَ النَّبِیُّ** ρ: **أنا ومعاذ حَوْلَهَا نُدَنْدِنُ**».

در صحیح، ضمن حدیث فرشتگان سیار آمده است که خداوند از آنها وضع بندگانش را می‌پرسد [با آن که خود آگاهتر است] و آنها می‌گویند: در حالی از پیش بندگانت آمدیم که تسبیح و تمجید تو می‌کردند. خداوند می‌فرماید: آیا آنها مرا دیده‌اند؟ می‌گویند: نه، پروردگارا تو را ندیده‌اند باز می‌پرسد: اگر می‌دیدند چکار می‌کردند؟ می‌گویند: اگر می‌دیدند، خیلی بیشتر تمجیدت می‌کردند. در ضمن از تو درخواست بهشت می‌نمودند. می‌فرماید: آیا بهشت را دیده‌اند؟ می‌گویند: خیر، به عزتت سوگند ندیده‌اند. می‌گوید: اگر می‌دیدند چگونه بود؟ می‌گویند: اگر می‌دیدند، بیشتر آرزومند آن می‌گردیدند. فرشتگان می‌گویند: همچنین از آتش رهایی می‌جستند. می‌فرماید: آیا آن را دیده‌اند؟ پاسخ می‌دهند: سوگند به عزت تو، آن را ندیده‌اند. می‌پرسد: اگر می‌دیدند، چه وضعی می‌داشتند؟ می‌گویند: اگر آن را می‌دیدند، خیلی بیشتر از آن گریزان می‌شدند. خداوند می‌گوید: من شما را گواه می‌گیرم که آنها را آمرزیده و خواسته‌هاشان را دادم و از آنچه پناه می‌جستند، مصون گردانیدم»[1].

قرآن و سنت نیز پر از تحسین خداوند از بندگانی است که درخواست بهشت و مقامات آن را نموده و از آتش ترسیده و به خدا پناه برده‌اند. پیامبر ص به یاران خود می‌فرمود: «از آتش به خدا پناه ببرید»[2]. و به کسی که آرزومند همنشینی با او در بهشت بود، فرمود: «پس با سجدهٔ زیاد، مرا با خود شریک ساز»[3].

۱- «إن الله تعالى يسألهم عن عباده وهو أعلم بهم فيقولون: أتيناک من عند عبادک يهللونک ويكبرونک ويحمدونک ويمجدونک فيقول عزوجل: وهل رأوني فيقولون: لا يا رب مارأوک. فيقول عزوجل: كيف لو رأوني؟ فيقولون: لو رأوک كانوا لک أشد تمجيدا قالوا: يا رب ويسألونک جنتک فيقول: هل رأوها فيقولون لا وعزتک مارأوها فيقول: فكيف لو رأوها فيقولون لو رأوها لكانو لها أشد طلبا قالوا ويستغيثون بک من النار فيقول عزوجل: وهل رأوها؟ فيقولون لا وعزتک ما راؤها فيقول: فكيف لو رأؤها؟ فيقولون لو رأوها لكانوا أشد منها هرباء فيقول: إني أشهد كم أني قد غفرت لهم وأعطيتهم ما سألوا وأعدتهم مما استعاذوا».

۲- استعيذوا بالله من النار.

۳- أَعِنِّي عَلَى نَفْسِكَ بِكَثْرَةِ السُّجُودِ.

گفته‌اند که: سعی در طلب بهشت و نجات از آتش، چیزی است که صاحب دین از امت خود می‌خواهد تا پیوست بیاد آنها بوده هرگز فراموش نکنند و یک دلیلش هم، این است که ایمان به آن دو (بهشت و جهنم) شرط رستگاری بوده، فعالیت در جهت حصول بهشت و رهایی از آتش محض ایمان می‌باشد.

پیامبرص اصحاب و امت خود را به طلب بهشت برانگیخته و آن را برایشان توصیف و تعریف نموده است که درست تشخیص بدهند و گفته است: برای رسیدن به بهشت کوشش نمایید! زیرا که دارای نوری درخشان، بوئی نشاط‌انگیز، همسرانی زیبا، میوه‌ای رسیده، کاخی استوار و جویباری پهناور می‌باشد... تا پایان حدیث صحابه گفتند یا رسول‌اللهص ما بدان خواهیم شتافت. گفت: بگوئید: انشاءالله.

اگر بخواهیم تمام آنچه را که در سنت از قول پیامبرص آمده است که «هر کس فلان کند و فلان کند، خداوند او را داخل بهشت می‌برد» برای تشویق به کوشش برای آن، بازگوییم، با آن که مفید و انگیزهٔ عمل می‌باشد، گفتاری طولانی خواهد شد و دربارهٔ همهٔ کارها این چنین است.

چگونه می‌شود کوشش برای پاداش و ترس از کیفر، نادرست باشد، در حالی که پیامبرص بدان ترغیب نموده است: به قول بعضی، خداوند سبحان دوست می‌دارد که بندگانش از او درخواست بهشت کنند و هر کس طلب نکند، از او خشمگین می‌گردد. بزرگترین چیزی که قابل درخواست می‌باشد، بهشت است و بزرگترین چیزی که از آن به خدا پناه برده می‌شود، جهنم است.

هنگامی که دل، از ملاحظهٔ بهشت و جهنم و امید به این و هراس از آن، تهی می‌گردد، اراده‌اش سست و همتش ناتوان و انگیزه‌اش گسسته می‌شود و هر چه بیشتر خواستار بهشت بوده و برای آن تلاش کند، انگیزه‌اش قویتر و همتش استوارتر و جدیتش کاملتر می‌گردد و این به سادگی قابل درک و احساس است. اگر شارع چنین چیزی را نمی‌پسندید، برای چه بهشت را برای بندگان توصیف نموده و مجسم کرده و شناسانیده است و تا آنجا که فکرشان کشش و گنجایش دارد، به تفصیل شرح داده، ولی چیزهای

دیگر را به طور اجمال بازگو نموده است و منظورش تنها تشویق و واداشتن آنان به کوشش در جهت رسیدن بدان بوده است»[1].

امام ابن قیم، به خاطر اختیار موضعی متوسط میان صوفیان و علمایی که آنها را مردود و منحرف شمرده‌اند، پس از نقل سخن آن دسته و پاسخ این گروه می‌گوید:

«سخن درست و اثبات شده این است که گفته می‌شود: بهشت، صرفاً عنوانی برای درختان و میوه‌ها، خوراک و شراب، حورالعین، جویها و کاخها نیست و بیشتر مردم در فهم مصداق عنوان بهشت اشتباه می‌کنند. جنت اسمی است برای مکان نعمتهای مطلق و کامل که از بزرگترین موهبتهای آن، بهره‌مندی از نگرش به وجه کریم خداوند و شنیدن سخن او و نعمت قرب و رضوان وی می‌باشد و هیچگاه لذایذ خوردنی، آشامیدنی، پوشیدنی و نقش و نگارهای آن، با این لذت بزرگ قابل مقایسه نمی‌باشد. کمترین پایه و سطح رضوان الهی، از تمام بهشت و آنچه در آن وجود دارد، بالاتر است. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۚ﴾[2] و آن را در سیاق اثبات، به صورت نکره بیان داشته است و معنیش این است که، هر نمونه‌ای از رضای خدا از بنده‌اش، از تمامی بهشت بزرگتر می‌باشد.

قلیل منک یکفینی ولکن   قلیلک لا یقال له قلیل

اندکی از تو مرا بس است، اما اندک تو را اندک نتوان گفت.

در حدیث صحیح [حدیث رؤیت] آمده است: «به خدا سوگند، چیزی از سوی خدا، دوست‌داشتنی‌تر از نظارهٔ وجه او به آنان داده نشده است»[3]. و در حدیث دیگری می‌گوید: «چون خداوند سبحان بر آنان تجلی نموده چهره اش را آشکارا ببینند، هر نعمتی را که تا آن وقت داشته‌اند، فراموش کرده از آن گذشته و توجهی نمی‌کنند».

۱- مدارج السالکین، ابن قیم، ج۲، ص ۷۵-۷۹.

۲- و رضا و خشنودی خداوند، بالاتر و بزرگتر است. توبه:۷۲.

۳- **« فَوَاللَّه مَا أَعْطَاهُمْ شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِ. وفی حدیث آخر: أنه سبحانه إذا تجلی لهم ورأو وجهه عیاناً نسوا ما هم فیه من النعیم وزهلوا عنه ولم یلتفتوا إلیه»**

ابن قیم می‌گوید: بدون شک همین گونه است و آن (شهود وجه خدا) از هر چه تصور شود یا در خیال بگنجد، بالاتر است. بخصوص رستگاری اهل محبت به همراهی محبت در آنجا، زیرا که آدمی با چیزی است که دوست می‌دارد و کدام نعمت و لذت و چشم روشنی و رستگاری می‌تواند با نعمت و لذت و چشم روشنی این همراهی، برابری کند؟

به خدا این همان رؤیتی است که محبت پیشگان به سویش شتافته و صاحبان شناخت و بصیرت آهنگ آن می‌کنند و منبع حیاتی است که بهشت و زندگی بهشتی نام گرفته باعث خوشایندی و قوام آن گردیده است.

بنابراین، چطور گفته می‌شود: خداوند را نباید به خاطر طلب بهشت یا ترس از آتش پرستید؟

آتشی هم که خداوند ما را از آن برحذر داشته است، همین وضع را دارد، یعنی عذاب دوری و پوشیدگی از خدا و اهانت و خشم و غضب او برای اهل جهنم، از شرارهٔ آتش دردناکتر است. به همین سبب، آرزو و خواستهٔ پیامبران و رسولان و صدیقان و شهیدان و صالحان، دست یافتن به بهشت و چیز مورد خوف و هراسشان، جهنم است»[1].

آیا عبادت فقط یک وسیلهٔ تربیتی است؟

در این جا به دعوت پلید و زشتی برمی‌خوریم که از سوی بعضی ملحدان روی برتافته از بندگی خدا ترویج می‌شود. آنها با استفاده از این اصل دینی که: «عبادت سطحی و ظاهری که به قلب راه نبرده و نفس را اصلاح ننموده از گناه و زشتی باز ندارد، فایده‌ای ندارد». می‌گویند: مقصود ادیان و عقاید و عبادات آنها، فقط همان اصلاح روان و تربیت درون آدمی و درستی اخلاق است... وقتی که ما بتوانیم با وسیلهٔ دیگری همچون تهذیب

۱- مدارج السالکین، ج۲، ص ۸۰-۸۱ .

مجرد نفسانی و تربیت اخلاقی و اجتماعی به نتیجهٔ مزبور برسیم دیگر نیازی به عبادات و شعائر و نمازها و آداب دینی نخواهیم داشت. زیرا که همهٔ اینها وسیله هستند، نه هدف، و ما که به هدف مورد نظر خداوند رسیده‌ایم چه نیاز و التزامی به عبادت داریم؟

این اندیشهٔ بی‌پایه و فریبکارانه‌ای است که بعضی از فلسفه‌بافان قدیمی و گمراهان نورسیده بدان روی آورده‌اند. دعوت باطلی برای هدفی باطل.

اصلاح و تربیت نتیجهٔ عبادت است نه انگیزه آن

باطل بودن دعوت مزبور برای این است که عبادت به خودی خود، مطلوب و مقصود نفس آدمی است و به طوری که قرآن نشان می‌دهد، منظور خدا از آفریدن انس و جن و غایت خلقت آسمانها و زمین هم عبادت بوده است.

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٖ وَمِنَ ٱلۡأَرۡضِ مِثۡلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ ٱلۡأَمۡرُ بَيۡنَهُنَّ لِتَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ وَأَنَّ ٱللَّهَ قَدۡ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عِلۡمَۢا﴾(الطلاق/ 12).

«خداوند کسی است که هفت آسمان را آفریده و از زمین [نیز] مانند آنها را [آفریده است]. فرمان [خداوند] بین آنها (آسمانها و زمین) فرود می‌آید تا بدانید که خداوند بر هر کاری تواناست. و آنکه خداوند در دانش بر همه چیز احاطه دارد».

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾ (الذاریات/ 56).

«جن و انس را جز برای عبادت نیافریدم».

نخستین هدف عبادت نیز [بگونه‌ای که یادآور شدیم] ادای حق خداوند است. منظور از عبادت این است که انسان، خویشتن را نیازمند و در هر جنبش و کوششی وابسته به پروردگار خود بداند و آگاه باشد که اعتمادی جز بر او و امکان پایداری خود بخودی ندارد و پروردگار بلندمرتبه و بزرگ خویش را که از همهٔ جهانیان بی‌نیاز است، بشناسد.

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ۝١٥ إِن يَشَأۡ يُذۡهِبۡكُمۡ وَيَأۡتِ بِخَلۡقٖ جَدِيدٖ ۝١٦ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِيزٖ﴾

(فاطر/ 15-17).

«ای مردم، شما به خداوند نیازمند هستید و خدا بی‌نیاز و ستوده است، اگر بخواهد شما را می‌برد و آفرینشی تازه ایجاد می‌کند و این، برای خدا سخت نیست».

انگیزۀ همۀ عبادات اعم از نماز، روزه، زکات، حج، تلاوت، ذکر، دعا، استغفار و پیروی از شریعت و پایبندی به احکام حلال و حرام، اظهار بندگی در برابر پروردگار جهان و پذیرش فرمان اوست، و نتایج ضروری و قطعی عبادت واقعی هم که نمی‌توانند علت غائی آن به شمار آیند عبارتند از: اصلاح نفس، پاک‌نهادی و نیکخوئی. به همین جهت فرموده است:

﴿ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ... لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾ (بقره/ 21).

«پروردگارتان را عبادت کنید... تا شاید به تقوا برسید».

و نیز می‌گوید:

﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾ (بقره/ 183).

«روزه، هم چنانکه بر پیشینیان شما مقرر شده بود، بر شما هم مقرر شد تا به تقوا برسید».

تعبیر با (لعل) در ﴿لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾ در اینجا معنی امیدواری را می‌رساند [مثل «کی» بدون لام تعلیل] و بیانگر آن است که عبادت یا روزه، آنها را امیدوار و آمادۀ تقوا می‌گرداند. اگر هم تعلیل، به طور صریح ذکر نشده باشد، مفهومش ترک عبادت در صورت منجر نشدن به تقوا نمی‌باشد، بلکه فقط لزوم تجدیدنظر و تصحیح آن را می‌رساند تا ثمرۀ آن، یعنی تقوی و خشیت خدا به دست آید.

اگر به کشاورزی گفتیم: کشت کن تا محصول برداری و او کاشت و به خاطر کوتاهی از رعایت بعضی شرایط و لوازم، محصول مورد انتظار خویش را به دست نیاورد، دلیل این نمی‌شود که به او بگوییم، زراعت و درختکاری را کنار بگذار. در حالی که کار او همان است و وظیفهٔ دیگری ندارد. آنچه باید به او گفته شود این است که: بیشتر سعی کن و کار خود را درست انجام بده تا محصول بهتری به دست آوری.

پیامبر اکرم**ص** موقعی که برایش از گروهی سخن گفتند که با وجود نماز خواندن، به کارهای ناشایستی اقدام می‌کنند، گفت: عاقبت، نمازشان آنها را باز خواهد داشت!! «**أن صلاتهم ستنهاهم**». **(ما به این لفظ حدیثی را نیافتیم، اما معنای این سخن در قرآن کریم وارد شده است. مصحح)**

اگر فردی مثلاً نمازهای پنجگانه و روزهٔ رمضان را صرفاً به منظور تزکیهٔ نفس و تربیت اخلاق خویش، بدون در نظر داشتن حق خدا بر گردن خود و انجام وظیفهٔ بندگی در برابر او انجام دهد، نماز و روزهٔ نامبرده جز یک عادت که در میزان حق به چیزی گرفته نمی‌شود. و بهره‌ای از قبول خداوند نمی‌برد، چیز دیگری نیست.

هدف اصلی و مقاصد فرعی عبادت

دلیل سخنان بالا همانطور که امام شاطبی گفته است، این است که عبادت یک هدف اصلی و چند مقصد فرعی وابسته به آن دارد. هدف اصلی در عبادت، توجه به معبود یگانه و انحصار توجه بدو در همه حال است و به دنبال این هدف، رسیدن به منزلتهای والای آخرت و تحقق بخشیدن به محبت خدا و این قبیل چیزها قرار دارد. از جمله مقاصد وابستهٔ عبادت، پیراستگی نفس و به دست آوردن فضیلت می‌باشد.

شاطبی می‌گوید: برای نمونه، نماز را در نظر بگیرید، اساس تشریع آن، خضوع برای خداوند از طریق اخلاص توجه به سوی او و ایستادن با حالت کوچکی و خواری در برابرش و یادآوری ذکر او به خویشتن می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ﴾ (طه/ 14).

«نماز را برای ذکر و یاد من بپای دار».

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۗ وَلَذِكۡرُ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۗ﴾ (عنکبوت / 45).

«نماز، از فحشاء و بدی باز می‌دارد و ذکر خدا بزرگتر از آن است».

یعنی در بر گرفتن ذکر خدا برای نماز، ازجلوگیری فحشا و منکر، بزرگتر و بالاتر می‌باشد، برای اینکه مقصود اصلی، همان ذکرخداوند است و در حدیث آمده است: «**إِنَّ الْمُصَلِّيَ يُنَاجِي رَبَّهُ**»[1].

هدفهای فرعی، مانند نهی از فحشاء و منکر و آسودگی از فشارهای زندگی، در مرحلهٔ بعدی قرار دارند. هم چنانکه در حدیث آمده است: «**جُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلاةِ**»[2]. و برآوردن خواسته‌ها، مانند نماز خیر طلبی و نماز حاجت و ... و درخواست رسیدن به بهشت و رهیدن از آتش که فایدهٔ مخصوص عمومی است و نیز قرار گرفتن در پناه خدا، روایت شده است که: «هرکس نماز صبح بگزارد، پیوسته در امان خدا خواهد بود»[3]. و نیل به عالیترین مقامها، چنانکه خداوند در سورهٔ اسراء می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا﴾ (اسراء/ 79).

«و پاسی از شب را با آن بیدار باش که برای تو افزون [بر دیگران] است. نزدیک است که پروردگارت تو را به مقامی پسندیده بگمارد».

و بدین ترتیب برای قیام شبانه، مقام پسندیده و ستوده‌ای را نوید می‌دهد.

۱- روایت از احمد: «نمازگزار با پروردگار خود راز و نیاز می‌کند».

۲- احمد و نسائی و حاکم و بیهقی این را نقل کرده‌اند ولی در صحیح نیست. یعنی: چشم روشنی من در نماز قرار داده شده است.

۳- «**مَنْ صَلَّى الصُّبْحَ فَهُوَ فِی ذِمَّةِ اللَّهِ**» روایت از مسلم.

سایر عبادات نیز به همین ترتیب دارای نتایج اخروی و عمومی و فواید دنیوی که همگی تابع فایدهٔ اصلی، یعنی تسلیم و خضوع در برابر خدا هستند، می‌باشند.

برای شخص مؤمن اشکالی ندارد که از طریق عبادت خود، خواهان بهره‌های اخروی همچون رسیدن به بهشت و نجات از دوزخ باشد. زیرا که در این خواسته‌ها در ضمن، معنی امید به پاداش خدا و ترس از عذاب او گنجانیده شده‌اند که نوعی از عبودیت پروردگار جهان می‌باشند و خوف و رجاء (بیم و امید) به این معنی [به طوری که بیان کردیم] تضادی با اخلاص بندگی ندارند، ولی نباید فوائد مادی یا معنوی، تنها انگیزه‌های عبادت محسوب گردند.

اندیشمندان ثابت قدم و ژرف‌نگر، آنچه را که در حوزهٔ تصوف و میان بعضی از پیروان و مریدانش مبنی برانجام عبادت به منظور پاکی نفس و زدودن وابستگی‌ها و سرگرمیهای دیگر از آن، برای احراز لیاقت آگاهی از عالم ارواح و شهود ملائکه و کارهای خارق‌العاده و کسب کرامات و دست یافتن به «علم لدنی» موهبت خدا و امثال این حرفها، شایع و مطرح گردیده است، محکوم و مردود شمرده‌اند.

آنها گفته‌اند که: طرز فکر مزبور، به معنی خروج از راه عبادت و تظاهر به دانستن علم غیب بوده عبادت را وسیله‌ای برای نیل بدان قرار می‌دهد و چنین چیزی به روی بر تافتن از عبادت، نزدیکتر می‌باشد. زیرا که دارندهٔ چنین قصدی [از یک نظر] مشمول این قول خداوند است که می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعۡبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرۡفٖۖ فَإِنۡ أَصَابَهُۥ خَيۡرٌ ٱطۡمَأَنَّ بِهِۦۖ وَإِنۡ أَصَابَتۡهُ فِتۡنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ﴾ (حج/ 11).

«و از مردم کسی هست که با دودلی خداوند را می‌پرستد. پس اگر خیری به او برسد از آن آرام گیرد و اگر بلایی به او برسد، روی می‌گرداند. در دنیا و آخرت زیانکار شده است. این همان زیان آشکار است».

همینطور است. اگر به مقصود خویش رسید، خوشحال گردیده و همچنان از طریق عبادت آهنگ آن می‌کند. در نتیجه مقصود مورد نظر، در نهادش نیرومند گردیده، عبادت به ضعف می‌گراید، اما اگر به مطلوب دلخواه نرسید، عبادت را کنار می‌گذارد و چه بسا که نتایج موهبت خدا به بندگان مخلص خود را هم دروغ بشمارد.

می‌گویند: یک نفر این حدیث را شنید که: «هر کس چهل صباح برای خداوند اخلاص ورزد، سرچشمه‌های حکمت، از قلبش بر زبانش نمایان و جاری می‌گردند»[1]. او نیز چنین کرد تا به حکمت دست یابد ولی دریچهٔ حکمت به رویش گشوده نشد! داستان به گوش عالمی رسید و او گفت: این، برای حکمت اخلاص ورزیده است، نه برای خدا!

خلاصه این که هر دعوتی که مقصد اصلی عبادت را فراموش کرده بروی آن خاک بیفشاند و مقاصد فرعی و تبعی را استحکام بخشیده همهٔ رتوها را بروی آن بتاباند، باطل و بی‌پایه است، زیرا با نخستین هدف عبادت و حتی با نخستین هدف دین و بلکه با مقصود اصلی آفرینش انسان و آسمانها و زمین، منافات دارد.

استکبار از عبادت خدا

مبلغین اندیشهٔ مزبور، نوعی الحاد و کفر و استکبار نسبت به خدا و سرپیچی از بندگی او را در خود پنهان می‌دارند. و این خصلتها را زیر پردهٔ دلبستگی به اخلاق مجرد و علاقه به فضیلت ذاتی می‌پوشانند، همچنانکه سم کشنده در داخل شیرینی و چربی پوشانده می‌شود! این گروه سزاوار این وعدهٔ خدای تعالی هستند که می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِي سَيَدۡخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾

(غافر/ 60).

«کسانی که از بندگی من استکبار می‌ورزند، به خواری داخل جهنم خواهند شد».

و در جای دیگر می فرماید:

١- من أصبح لله أربعين صباحا ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه این را رزین در کتاب خود، از قول ابن عباس روایت کرده است.

﴿وَمَن يَسۡتَنكِفۡ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَيَسۡتَكۡبِرۡ فَسَيَحۡشُرُهُمۡ إِلَيۡهِ جَمِيعٗا ١٧٢ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَيُوَفِّيهِمۡ أُجُورَهُمۡ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضۡلِهِۦۖ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسۡتَنكَفُواْ وَٱسۡتَكۡبَرُواْ فَيُعَذِّبُهُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا﴾ (نساء/ 172- 173).

«و هر کس که از بندگی‌اش ابا داشته باشد و کبر ورزد، آنان را، همگی، به سوی خود بر خواهد انگیخت. امّا آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند پاداشهایشان را به تمام و کمال به آنان می‌دهد و به آنان از فضل خویش افزون خواهد داد. و امّا آنان که [از بندگی] ابا داشتند و کبر ورزیدند، آنان را به عذابی دردناک عذاب می‌کند و برای خویش در برابر خدا یار و مددکاری نیابند».

این متکبران، شایستهٔ آنند که از نور هدایت و روشنایی راه رشد، محروم باشند، زیرا که تکبر، آنها را کور و لال می‌سازد و چه خوب گفته است خداوند:

﴿سَأَصۡرِفُ عَنۡ ءَايَٰتِيَ ٱلَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَإِن يَرَوۡاْ كُلَّ ءَايَةٖ لَّا يُؤۡمِنُواْ بِهَا وَإِن يَرَوۡاْ سَبِيلَ ٱلرُّشۡدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلٗا وَإِن يَرَوۡاْ سَبِيلَ ٱلۡغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلٗاۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَكَانُواْ عَنۡهَا غَٰفِلِينَ﴾ (اعراف/ 146).

«کسانی را که در زمین به ناحق کبر می‌ورزند از [اندیشه کردن در] آیات من باز خواهم داشت و اگر هر نشانه‌ای ببینند به آن ایمان نمی‌آورند و اگر راه راستی را ببینند، آن را روش [خویش] بر نگیرند و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را روش [خود] بر می‌گیرند. این از آن است که آنان آیات ما را دروغ انگاشتند و از آن غافل ماندند».

خداوند، احتیاجی به عبادت هیچ یک از مخلوقات خود ندارد. او از همهٔ جهانیان بی‌نیاز می‌باشد. از این گذشته، پرستندگان خدا کم نیستند. زیرا که همهٔ هستی با زبانی که برای ما غیرقابل فهم است، او را عبادت می‌کنند.

﴿تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبۡعُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡۚ﴾ (اسراء/ 44).

«آسمانهای هفتگانه و زمین و هر کسی که در آنهاست، او را تسبیح می‌کنند و هیچ چیز نیست که با ستایش او تسبیح نکند، ولی شما تسبیح آنها را در نمی‌یابید».

از پرستندگان عاقل و اندیشمند نیز همین قدر کافی است که فرشتگان هفت آسمان و تمام هستی را یادآوری کنیم که:

﴿لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسۡتَحۡسِرُونَ ١٩ يُسَبِّحُونَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفۡتُرُونَ﴾ (انبیاء/ 19-20).

«از عبادتش استکبار نمی‌کنند و خسته نمی‌شوند. شب و روز تسبیح می‌گویند و سستی پیدا نمی‌کنند».

اینهایی که خود را بزرگتر از این می‌پندارند که خدا را عبادت کنند (عبادت را کسر شأن خود می‌دانند) چه جایگاهی دارند؟! و چقدر واجب اهمیت می‌باشند؟!

﴿فَإِنِ ٱسۡتَكۡبَرُواْ فَٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُۥ بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَهُمۡ لَا يَسۡـَٔمُونَ﴾ (فصلت/ 38).

«اگر استکبار کردند، آنهایی که نزد پروردگارت هستند شب و روز برای او تسبیح می‌کنند و خسته نمی‌شوند».

ویژگی‌های عبادی و اخلاقی مؤمنان

ما منکر ارزش و منزلت اخلاق و نهادی آدمی از نظر اسلام نیستیم و انکار نمی‌کنیم که پایه‌های اصیل شخصیت اسلامی، اخلاق است و این که بارزترین صفتی که خداوند پیامبر خود را بدان ستوده است نیز، اخلاق نیک می‌باشد. ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۝٤﴾ (قلم: 4). و پیامبرص نیز در بعضی احادیث فرموده است: «من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را به کمال رسانم»[1].

هیچ یک از اینها را منکر نیستیم و تنها چیزی که منکر آن می‌باشیم، این است که گفته شود: عبادت خدا جز یک وسیله و ابزاری برای تربیت باصطلاح ضمیر، نیست، آنهم نه تنها وسیله و حتی نه بهترین وسیله!!! ما با این مخالفیم که به عبادت خدا در ارزیابی و بررسی امتیازات انسان ارج و اعتباری داده نشود و این همان چیزی است که پیامبرص در سخن زیر، بدان آگاهی و هشدار داده است:

«برای مردم، زمانی پیش می‌آید که به آدمی گفته می‌شود: چه ظریف است! چه فهمیده است! چه زرنگ است! اما در قلبش ذره‌ای ایمان پیدا نمی‌شود»[2].

وقتی که قرآن را می‌خوانیم، می‌بینیم که هنگام ترسیم یک صورت مفصل از شخصیت مؤمن عبادت را اولین علامت واضح آن قرار می‌دهد. در سورۀ مؤمنون راجع به این موضوع چنین می‌گوید:

﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ۝١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ۝٢ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ۝٣ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ۝٤ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ۝٥ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ

١- **إِنَّمَا بُعِثْتُ لأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الأَخْلاَقِ**. روایت و تصحیح از حاکم.

٢- **يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يقال للرجل فيه: ما أظْرَفَهُ، ما أعْقَلَهُ، ما أجْلَدَهُ وما فى قلبه مِثْقَالُ حبَّةٍ من خَردلٍ من إيمانٍ**. روایت از بخاری.

مَلُومِينَ ﴿٦﴾ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ﴿٧﴾ وَٱلَّذِينَ هُمۡ
لِأَمَـٰنَـٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ ﴿٨﴾ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمۡ يُحَافِظُونَ﴾
(المؤمنون/ 1-9).

«مؤمنان رستگار شدند، آن کسانی که در نماز خود، فروتن هستند و از بیهودگی اعراض می‌کنند. و زکات را عملی می‌سازند. و شهوت خود را مهار می‌کنند. مگر نسبت به همسران و مملوکان خویش که در این صورت قابل نکوهش نیستند. و هر کس راهی جز این در پیش گیرد و قصد کند، متجاوز است. و نیز آنها که امانتها و پیمانهای خود را مراعات می‌کنند. و کسانی که نسبت به نمازهایشان مراقبت دارند».

ببینید چگونه اولین ویژگی مؤمنان را خشوع در نماز و آفرینش در تداوم آن قرار داده است و نیز به زکات دادن که از جمله عبادات می‌باشد، در ضمن فضائل اخلاقی دیگر، توصیفشان نموده است.

در سورهٔ معارج می‌خوانیم:

﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَـٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿١٩﴾ إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعًا ﴿٢٠﴾ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلۡخَيۡرُ
مَنُوعًا ﴿٢١﴾ إِلَّا ٱلۡمُصَلِّينَ ﴿٢٢﴾ ٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَاتِهِمۡ دَآئِمُونَ ﴿٢٣﴾
وَٱلَّذِينَ فِىٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقٌّ مَّعۡلُومٌ ﴿٢٤﴾ لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ ﴿٢٥﴾ وَٱلَّذِينَ
يُصَدِّقُونَ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ ﴿٢٦﴾ وَٱلَّذِينَ هُم مِّنۡ عَذَابِ رَبِّهِم مُّشۡفِقُونَ ﴿٢٧﴾ إِنَّ
عَذَابَ رَبِّهِمۡ غَيۡرُ مَأۡمُونٍ ﴿٢٨﴾ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَـٰفِظُونَ ﴿٢٩﴾ إِلَّا عَلَىٰٓ
أَزۡوَٰجِهِمۡ أَوۡ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَـٰنُهُمۡ فَإِنَّهُمۡ غَيۡرُ مَلُومِينَ ﴿٣٠﴾ فَمَنِ ٱبۡتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ
فَأُوْلَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡعَادُونَ ﴿٣١﴾ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِأَمَـٰنَـٰتِهِمۡ وَعَهۡدِهِمۡ رَٰعُونَ ﴿٣٢﴾ وَٱلَّذِينَ
هُم بِشَهَـٰدَٰتِهِمۡ قَآئِمُونَ ﴿٣٣﴾ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَاتِهِمۡ يُحَافِظُونَ﴾
(المعارج/ 19-34).

«به راستی که انسان ناشکیبا آفریده شده است. هر گاه به او مصیبت رسد، نگران. و چون آسایشی به او رسد، بخیل. مگر نمازگزاران. همان کسانی که بر نمازشان پی‌گیرند. و کسانی که در مالهایشان حقّی معیّن است، برای گدا و محروم. و کسانی که روز جزا را تصدیق می‌کنند، و آنان که از عذاب پروردگارشان ترسانند. بی گمان عذاب پروردگارشان ایمنی ناپذیر است، و کسانی که شرمگاههایشان را [پاک] نگاه می‌دارند، مگر از همسرانشان یا ملک یمینهایشان، که [در این صورت] آنان نکوهش ناپذیرند، آن گاه اگر کسی جز این را بجوید، آنانند که تجاوزکارند، و کسانی که آنان امانتها و عهدشان را رعایت می‌کنند، و کسانی که به شهادتهای خود پایبندند، و کسانی که آنان بر نمازهایشان محافظت می‌کنند».

در این جا نیز سخن خود را با نماز آغاز و بدان تمام کرده است و تصدیق روز دین و هراس از عذاب خدا را در کنار ویژگیهای اخلاقی دیگر، به آن افزوده است.

قرآن، با در نظر گرفتن منابات و اعتبارات بخصوص، گاهی به عبادت بیشتر توجه می‌کند و گاهی به اخلاق، در سورهٔ ذاریات ضمن معرفی تقواپیشگان، توجه به عبادت ملاحظه می‌گردد.

﴿إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَبۡلَ ذَٰلِكَ مُحۡسِنِينَ ١٦ كَانُواْ قَلِيلٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِ مَا يَهۡجَعُونَ ١٧ وَبِٱلۡأَسۡحَارِ هُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ ١٨ وَفِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ﴾

(ذاریات/ 16-19).

«بی گمان آنان پیش از این نیکوکار بودند. [چنین بود] که اندکی از شب می‌خوابیدند. و آنان به هنگام سحر آمرزش می‌خواستند. و در اموالشان برای سائل و بینوا حقّی بود».

در حالی که در سورهٔ رعد، بهنگام توصیف صاحب خردان، عنایت به طرف اخلاق را مشاهده می‌کنیم:

﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩ ٱلَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَلَا يَنقُضُونَ ٱلۡمِيثَٰقَ ٢٠ وَٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ وَيَخَافُونَ

سُوٓءَ ٱلۡحِسَابِ ۝٢١ وَٱلَّذِينَ صَبَرُواْ ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ وَيَدۡرَءُونَ بِٱلۡحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عُقۡبَى ٱلدَّارِ﴾ (رعد/ 19-22).

«فقط صاحب‌خردان متذکر می‌شوند، آنان که به عهد خدا وفا می‌کنند و پیمان نمی‌شکنند و پیوندی را که خدا امر فرموده است، برقرار می‌سازند و از پروردگار خود می‌ترسند و از بدحسابی هراس دارند، و برای جلب نظر خدا صبر می‌کنند و نماز بپا می‌دارند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم به طور آشکار و پنهان انفاق می‌کنند و بدی را با نیکی رفع می‌کنند، عاقبت زندگی مال اینها است».

با این که بیشتر ویژگیها در این جا [در رابطه با أولوالألباب] اخلاقی هستند، مانند وفا به عهد، پیوند، شکیبائی و انفاق و ... در آن فقط اخلاق «مدنی» مورد نظر نمی‌باشد بلکه اخلاق «ربانی» یا «دینی» مورد توجه است، اخلاقی که متضمن معنی عبادت و تقوا می‌باشد، افراد مذکور، به «عهد خدا» وفا می‌کنند و آنچه را «خدا فرمان داده است»، پیوند می‌زنند. همچنین هر اقدام یا اجتنابشان به خاطر این است که «از پروردگارشان می‌ترسند و از بدحسابی، هراس دارند» و صبرشان هم برای «ابتغاء وجه پروردگارشان» می‌باشد. بنابراین در همهٔ اخلاقیات و رفتارهایشان به خدا و روز واپسین امیدوارند.

کسی که خواستار انصاف و اصلاح است، باید در نحوهٔ تنظیم عقاید، عبادات، اخلاق، و اعمال نیک روش قرآن را در پیش گیرد که همهٔ آنها را در یک رشتهٔ زیبا، به صورت گردنبند زیبائی در می‌آورد. ویژگیهای مؤمن با تقوا این چنین است.

در آیاتی که از سوره‌های مختلف نقل کردیم و در سوره‌های دیگر، تابلوهای زیادی وجود دارند که مؤمنین راستین را برای ما تصویر و ترسیم می‌کنند که به ذکر دو نمونه بسنده می‌کنیم:

نمونهٔ اول: خداوند می‌فرماید:

﴿لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلۡكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ وَءَاتَى ٱلۡمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلۡمُوفُونَ بِعَهۡدِهِمۡ إِذَا عَٰهَدُواْۖ وَٱلصَّٰبِرِينَ فِي ٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلۡبَأۡسِۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ﴾ (بقره/ 177).

«آنکه رویهایتان را به مشرق و مغرب آرید، نیکی نیست. بلکه نیکوکار کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورد و مال را در عین دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و خواهندگان و در راه [آزادی] برده‌ها بدهد و نماز بر پا دارد و زکات بپردازد و وفاکنندگان به عهد خود چون عهد بندند و [بویژه کسانی که] در سختی و محنت و هنگام کار زار بردبارند. اینانند که راست گفتند و ایناننند پرهیزگاران».

این آیه برای مؤمنان، عقیده‌ای را که در ایمان به خدا و چیزهای دیگر تجلی پیدا می‌کند، با تجلی که در بخشش دارایی مورد علاقه، برپایی نماز و پرداخت زکات جلوه‌گر می‌شود و اخلاقی که در وفا و استقامت متجلی می‌گردد، با هم و به طور جمعی اثبات نموده است.

نمونهٔ دوم: این سخن خدای متعال است که می‌فرماید:

﴿وَعِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا ﴿٦٣﴾ وَٱلَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمۡ سُجَّدٗا وَقِيَٰمٗا ﴿٦٤﴾ وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱصۡرِفۡ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَۖ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾ إِنَّهَا سَآءَتۡ مُسۡتَقَرّٗا وَمُقَامٗا ﴿٦٦﴾ وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ

يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا ... تا ... وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾

(فرقان/63- 74).

«عبادالرحمن کسانی هستند که با تواضع در زمین راه می‌روند و چون با جاهلان روبرو می‌شوند، سلام می‌گویند و با سجده و قیام برای پروردگار خود شب زنده‌داری می‌کنند و می‌گویند: پروردگارا عذاب جهنم را از ما دورکن که عذابش پر زیان و فراگیر است، جهنم جایگاه بدی است، و کسانی که چون انفاق می‌کنند، نه اسراف می‌نمایند و نه تنگدستی و خسیسی نشان می‌دهند و دراین میان معتدل و پابرجا باشند... و آنها که می‌گویند: پروردگارا همسران و فرزندان ما را مایۀ آرامش ما قرار ده و ما را امام تقواپیشگان بگردان».

و این، مجموعه‌ای است که همۀ ویژگیهای نیک و مطلوب را گرد آورده و نیازی به حاشیه‌پردازی ندارد.

عبادت مؤمن، شکلی از اخلاق و اخلاق او شکلی از عبادت است

فشردۀ آنچه که می‌خواهیم در این جا بگوییم این است که: عبادت از نظر شخص مؤمن نوعی از اخلاق است. زیرا که انگیزۀ آن، وفاداری به خدا و سپاسگزاری از نعمت و پاسداری و اعتراف به زیبایی و نیکی و گرامیداشت کسی که اهل توقیر و تعظیم است، می‌باشد که جملگی نزد مؤمنان فاضل از مکارم اخلاق و خویهای ارزشمند به حساب می‌روند. به همین سبب ملاحظه می‌کنیم که قرآن به دنبال اوصاف مؤمنین پرستشگر و فرمانبردار، عبارتهایی نظیر ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ﴾[1] و ﴿أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ﴾[2] می‌افزاید. صدق، یک فضیلت اخلاقی ویژه است و از این جهت استحقاق آن را یافته و

۱- بقره – ۱۷۷.

۲- حجرات – ۱۵.

بلکه مختص بدان شده‌اند که بالاترین و استوارترین و پایدارترین درجهٔ آن، صدق با خدای رب العالمین است.

موقعی که عبادت برای مؤمن، شکلی از اخلاق ستوده بود، اخلاق نیز برای او شکلی از عبادت خواهد بود.

اخلاق مورد نظر [چنانکه یادآور شدیم] یک اخلاق الهی است که انگیزه‌اش ایمان به خدا و تداوم بخش آن امید به آخرت، و مقصدش خرسندی و پاداش خدا می‌باشد. شخص با ایمان راستگویی، امانتداری، وفا به عهد، صبر در سختی و گرفتاری، کمک به ستمدیده، دستگیری از ضعیف، مهربانی به کوچک، احترام به بزرگ و رعایت فضیلت و نیکی در رفتار و روش خود را به خاطر جلب نظر و خشنودی پروردگار خویش و به دست آوردن پاداش او انجام می‌دهد.

در این زمینه، قبلاً آیاتی از قرآن را خواندیم و در این جا به توصیف خدا از بندگان نیکوکارش در رابطه با رحمت و ایثار و بخشش، اکتفا می‌کنیم. خداوند می‌فرماید:

﴿وَيُطۡعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسۡكِينٗا وَيَتِيمٗا وَأَسِيرًا﴾ (انسان/ 8).

«و غذا را با وجود دوست داشتنش، به درمانده و یتیم و اسیر می‌خورانند».

سپس انگیزه‌های واقعی و مقاصد قلبی آنان را آشکار ساخته و از زبان آنها می‌گوید:

﴿إِنَّمَا نُطۡعِمُكُمۡ لِوَجۡهِ ٱللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمۡ جَزَآءٗ وَلَا شُكُورًا ۝٩ إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوۡمًا عَبُوسٗا قَمۡطَرِيرٗا﴾ (انسان/ 9-10).

«جز این نیست که برای کسب خشنودی خداوند به شما خوراک می‌دهیم. از شما پاداشی و سپاسی نمی‌خواهیم، ما در روزی که [رویها] ترش شوند و بس دشوار است از پروردگارمان می‌ترسیم».

اخلاق مؤمن از یک جهت دیگر هم عبادت محسوب می‌شود و آن این است که، معیار وی در سنجش فضیلت و رذیلت (خوبی و بدی) و مرجع اقدامات و فعالیتهایش، امر و نهی خدا می‌باشد.

ضمیر آدمی به تنهایی مصون از خطا نبوده و بسیارند افراد و جمعیتهایی که دلهایشان به کارهای زشت متمایل گردیده است[1]. عقل به تنهایی نیز در امان نیست، زیرا که محدود به شرایط و موقعیتها و تحت تأثیر هوسها و کینه‌جوئی‌ها می‌باشد. دلیل واضح گفتهٔ ما، اختلاف پردامنهٔ فلاسفهٔ اخلاقی در مورد مقیاس حکم اخلاقی می‌باشد.

برای عرف نیز، ثبات و عمومیتی نیست، برای این که دربارهٔ هر گروهی، از سرزمینی به سرزمین دیگر و منطقه‌ای به منطقهٔ دیگر، تغییر شکل پیدا می‌کند.

بدین سبب، فرد مؤمن به مبدأ و سرچشمهٔ محفوظ و بی‌اشتباهی که انحراف و فراموشی ندارد و تأثیرپذیر و ستمگر نیست، متوسل می‌شود و آن، حکم خدا است:

﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ﴾ (مائده/ 50).

«برای کسانی که اهل یقین هستند، حکم چه کسی از خدا بهتر و نیکوتر است».

بیان خلاصه و بسیار فشرده مطلب این که: مؤمن، خدا را برای فضیلت‌طلبی نمی‌پرستد بلکه برای عبادت خدا، کسب فضیلت می‌کند و میان این دو اگر دقت شود، تفاوت بزرگی وجود دارد.

۱- نگاه کنید به بحث «خرافة الضمیر بلا ایمان» درکتاب ما « الإیمان والحیاة» ص ۲۵۶.

اصلاحات اسلامی در زمینۀ عبادت

- **غیر خدا نباید پرستیده شود.**
- **اسلام عبادت را از قید و بند کاهنان نجات داد.**
- **مبنای پذیرش، اخلاص است.**
- **عبادت خدا فقط با شیوه‌ای که خود تعیین کرده است.**
- **تعادل مادیت و معنویت.**
- **آسانی و گشایش.**

پیشگفتار

جاهلیت ملعون، همه چیز را به پوچی و تباهی کشید. اندیشه‌ها و عقیده‌ها را فاسد کرد. عبادات، آیینها، اخلاق و آداب، الگوها و فرهنگها را بی‌محتوا ساخته، تمامی زندگی را به فساد کشید و هیچ جنبه‌ای از دین انبیاء خدا نیز از آسیب این تباهی فراگیر، محفوظ نماند.

هنگامی که خداوند می‌خواست آخرین فرستادۀ خویش را با هدایت و دین حق مبعوث نموده بر همۀ ادیان غالب گرداند، شعائر و عبادات رنگارنگی در جهان وجود داشت که قسمتی از آنها بازماندۀ ادیان آسمانی پیشین و بخشی دیگر، افزوده‌ها و پدیده‌های زمینی نو در آمده و ابداعی بودند، بعضی از آنها شکل و محتوای خود را از دست داده بودند و برخی دیگر، با وجود مسخ محتوا، شکل خود را حفظ کرده بودند. در نتیجه جهت آنها منحرف گردیده و از کسی که شایستۀ عبادت بود، یعنی خدا، به سوی خدایان و یا واسطه‌های زمینی و آسمانی آنها برگردانیده شده بودند.

برخی از ادیان در مراسم و ظواهر افراط ورزیدند، روح و اخلاص خود را از دست داده بودند و بعضی دیگر، از قید و بند هر آیین و شکلی خارج گردیده و فاقد مفهوم تعبد و آزمایش و بندگی شده بودند.

ادیانی بودند که از شدت سختگیری و فشار، به صورت بند و زنجیری در آمده بودند و ادیان دیگری از فرط نرمش و آسانگیری، شکل بازی و سرگرمی پیدا کرده بودند.

در چنین وقتی اسلام آمد، اما نه به سوی افراط گرائید و نه با کوتاهی کنندگان همداستان شد، بلکه از سوی خداوند، یک «دین قیم» و بدون انحراف و افراط و کوتاهی قرار داده شده و به گونه‌ای درآمد که خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

﴿قُل إِنَّنِي هَدَىٰنِي رَبِّيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ دِينٗا قِيَمٗا مِّلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗاۚ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٦١ قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ١٦٣ قُلۡ أَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡغِي رَبّٗا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيۡءٖ﴾ (انعام /161-164)

«بگو: مرا پروردگارم به راه راستی هدایت کرده است، به دینی استوار، آیین حنیف ابراهیم که از مشرکان نبود. بگو: نماز و عبادت من و زندگی و مرگم از آن خدا، پروردگار جهانیان است. شریکی برای او نیست و من به این فرمان یافته‌ام و نخستین مسلمان هستم، بگو: آیا پرورگاری غیر خدا جستجو کنم، در حالی که او پروردگار هر چیزی است؟!».

آری، اسلام رهنمودها و اصول اصلاحی چندی آورد که سنگ بنا و تکیه‌گاه اساسی عبادات اسلامی محسوب می‌شوند و ما در صفحات آینده به بیان آنها خواهیم پرداخت.

غیر خدا نباید پرستیده شود

1- غیر خدا نباید پرستیده شود

بیش از دو هزار سال قبل، تاریخ نگار مشهور یونانی، پلوتارک، بعد از بررسی و مطالعه اظهار داشت: «امکان دارد به شهرهایی بدون حصار و پادشاه و ثروت و آداب و بدون چراگاه، برخورد کنیم، ولی هرگز کسی شهری بدون پرستشگاه یا شهری که مردم آن عبادت نکنند مشاهده نکرده است».

دلیل ثبت این حقیقت در تاریخ، تنها این بوده است که توجه به آفریدگار بزرگ، در فطرت بشری جایگزین بوده و از ژرفای روح سرچشمه می‌گیرد... هر چند که این شعور اصیل، در موارد زیادی راه شناخت معبود واقعی خود (الله) را اشتباه رفته و گرفتار امواج نادانی و غفلت و گمراهی شده، غیر خدا را پرستیده یا همراه او معبودهای دیگری گرفته است و یا خدا را به شکلی از عبادت که موافق با قانون و خواست اونبوده، مورد پرستش قرار داده است.

بنابراین، رسالت پیامبران ‡ این بود که فطرت را در جهت صحیح خود به سوی خدا قرار داده، آن را از انحراف باز دارند تا انسان غیر خدا را نپرستیده چیزی را شریک او نسازد و بعضی از مخلوقات را به جای او پروردگار خویش تلقی نکند.

در زمانهایی که مدت زیادی از دعوت پیامبران گذشته، پیام آنان فراموش یا دگرگونه می‌شد، مردم به گمراهی افتاده، انواع خدایانی را که برای عقل ناپذیرفتنی بود، پرستش می‌نمودند.

گروهی خورشید را عبادت می‌کردند، چنانکه قرآن در بارۀ ملکه سبا و ملت او از زبان هدهد سلیمان می‌گوید:

﴿وَجَدتُّهَا وَقَوۡمَهَا يَسۡجُدُونَ لِلشَّمۡسِ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَصَدَّهُمۡ عَنِ ٱلسَّبِيلِ فَهُمۡ لَا يَهۡتَدُونَ﴾ (نمل/ 24).

«او و ملتش را دیدم که به جای خدا، خورشید را سجده می‌کنند و شیطان، اعمالشان را در نظرشان آرایش داده و از راه بازشان داشته است تا هدایت نشوند».

برخی مانند قوم ابراهیم و سپس صائبی‌ها، ماه و ستارگان را پرستش می‌نمودند.

بعضی همچون مجوسان، آتش را پرستیده، برای آن جایگاهی متعدد ساخته، اوقاتی اختصاص داده، برایش خدمتگزارانی و پرده‌دارانی معین کرده، نمی‌گذاشتند یک لحظه خاموش گردد. از جمله عبادات آنها برای آتش این بود که برای آن در زمین، حفره‌های چهار ضعلی کنده دور آن طواف می‌کردند. اینها چند دسته بودند: یک دسته که اکثریت

مجوسان بودند، انداختن اشخاص به آتش و سوزاندن آنها را حرام می‌دانستند و دستهٔ دیگر به آن حد از آتش‌پرستی می‌رسیدند که خود و فرزندانشان را برایش قربانی می‌کردند.

گروهی دیگر برخلاف گروههای فوق، آب را به پرستش گرفته، «حلبانیه» نامیده می‌شدند. این عده گمان می‌کردند که چون منشأ همه چیز آب است و هر ولادت و رشد و نمو و پاکی و نظافت و ساختمانی به آن بستگی دارد، باید پرستیده شود.

گروههای زیادی هم بودند که جانوران را می‌پرستیدند. جمعی اسب را می‌پرستیدند و دسته‌ای (مانند مصریان قدیم که گاو آپیس را می‌پرستیدند و یا حتی هندیهای امروزی) گاو را پرستش می‌نمودند.

دسته‌ای هم انسانها زنده و مرده را مورد پرستش قرار داده بودند و دستهٔ دیگر، درخت و آن دیگری جن را چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿بَلۡ كَانُواْ يَعۡبُدُونَ ٱلۡجِنَّۖ أَكۡثَرُهُم بِهِم مُّؤۡمِنُونَ﴾ (سباء/ 41).

«آنها جن‌هارا می‌پرستیدند و بیشترشان به آنها ایمان داشتند».

کسانی هم بودند که بت‌ها و مجسمه‌ها را عبادت می‌نمودند و این، یک بیماری قدیمی از روزگار قوم نوح بود که به جای خدا، بتهای ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را معبود خویش گرفته بودند. ابن عباس ب نقل کرده است که بتهای مزبور، نخست شکلهای بعضی از مردگانشان بودند که برای یادبود ساخته بودند و پس از گذشت مدتی، به پرستش آنها پرداختند.

در سرزمینهایی مانند هندوستان، بت‌پرستی در قرن ششم میلادی به اوج خود رسید وتعداد خدایان در این قرن به 330 میلیون بالغ گردید، هر چیز جالب و شگفت‌انگیز و هر پدیدهٔ مهم و حساسی در حیات، به صورت خدایی پرستیده شد و بدین‌ترتیب، بتها و پیکره‌ها و معبودها از مرز و شماره بیرون شدند[1].

۱- نگاه کنید به کتاب «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین» تألیف ابوالحسن ندوی ص ۳۷، چاپ دوم.

پیش از اسلام، بت‌پرستی در میان اعراب، گسترش و انتشار وسیعی یافته بود. ابن اسحاق گفته است: هر خانواده‌ای در خانهٔ خود، بتی برای پرستش قرار داده بود. هنگامی که کسی آهنگ مسافرت می‌کرد، یا از سفر باز می‌گشت، آن را مسح می‌نمود تا آخرین و اولین لحظاتش با او پیوند پیدا کند.

ابو رجاء عطاردی نیز گفته است: ما در زمان جاهلیت، سنگ را می‌پرستیدیم. هر گاه سنگی گیر نمی‌آوردیم، مشتی خاک جمع کرده شیر گوسفندی را روی آن می‌دوشیدیم و سپس به طواف آن می‌پرداختیم.

عمر بن عبسه می‌گوید: من یکی از کسانی بودم که سنگ می‌پرستیدم، وقتی که قبیله به جایی می‌رسید و خدایی با خود نداشت، مردی از آن میان بیرون رفته، چهار سنگ می‌آورد، سه عدد از آنها را اجاق دیگر می‌کرد و چهارمی را که بهترین سنگ بود، معبود خویش قرار میدادند و چه بسا قبل از کوچیدن، سنگ بهتری پیدا کرده به جای سنگ قبلی برمی‌گزیدند!!

ببینید انسان چقدر ذلت و گمراهی پیدا کرده بود که به چنین ضلالتهایی دل می‌بست!؟

زمانی که رسول خدا ص مکه را فتح نمود، در محوطهٔ خانهٔ‌خدا، سیصد وشصت بت پیدا کرد و شروع به شمشیر کوبیدن بر سر و صورت آنها نمود و گفت: ﴿جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا﴾[1] آن بتها با ضربه‌های پیامبر سرنگون شده به زمین می‌غلتیدند. سپس به فرمان پیامبر ص از مسجد بیرون برده شده و سوزانده شدند.

حتی کسانی که به زمان نزول کتب آسمانی و هدایتهای الهی نزدیک بودند [یعنی یهودیان ومسیحیان] از راه توحید منحرف شدند و افکار بت‌پرستی بر آنها هجوم آورده و دینشان را تباه ساخت.

بینش یهودیان نسبت به الوهیت فاسد گردیده، به خداوند نسبتهای ناروایی از قبیل صفات نقصی دادند، بطوری که جهل و پشیمانی و خستگی و کشتی‌گیری و چیزهایی را

۱- حق آمد و باطل نابود شد. حقا که باطل نابودشدنی بود. (سوره اسراء، آیه ۸۱).

که در اسفار عهد قدیم موجود است، در باره‌اش قابل تحقق می‌دانند. تعالی الله عما یقولون!

مسیحیان هم از غلبهٔ بت‌پرستی در امان نماندند. دین مسیح آنچنان از دستشان خارج شد که آب از میان انگشتان جاری می‌شود! واقعاً تأسف‌انگیز است که آیین راستین مسیح، جز اندک مدتی نتوانست به حالت سالم و توحیدی خود باقی بماند. بعد از آن هم تاریخ این دین دچار مصیبت دو مرد تحریفگر شد: یکی از آنها مرد مذهب بود و دیگری مرد حکومت.

اولی: همان «پولس مقدس» است که نشانه‌های مسیحیت را ناپدید ساخته نور توحید را خاموش گردانیده و آن را با خرافات جاهلیت و بت‌پرستی که از آن تأثیر پذیرفته بود، در آمیخت و دومی: امپراطور، قسطنطین (کنستانتین) است که بازمانده‌اش را از میان برداشت. وی اسقفها و بطریقها را گرد آورد تا با هم گفتگو کنند و به عقیدهٔ مشترکی برسند. آنها هم سرانجام به این عقیدهٔ عجیب رسیدند. ایمان به خدای پدر یگانه و به پروردگار، عیسی مسیح، پسر خدا، خدای حقی از خدای حق! که از روح‌القدس در پیکر مادی متجلی گردیده، به صورت انسانی از مریم بتول، زاده شد و رنج دید و سرکوب و کشته گردید و به دار آویخته شد و مدفون گردید...

و بدین‌ترتیب، مسیحیت، مادهٔ مرکبی شد از خرافات یونانی و بت‌پرستی رومی و آیین افلاطونی مصری (نو افلاطونی).

مسالهٔ مهم و عجیب این است که آنها، مسیحی را که در عبادت خدا و اعتراف به عبودیت پروردگار خویش از همه جلوتر بود، پرستیدند و در ضمن شخصیتهای روحانی مقدس و تصاویر و پیکره‌های مذهبی را نیز معبود گرفته و در عبادت آنها، چنانکه سیل [مترجم قرآن به انگلیسی] دربارهٔ مسیحیان قرن ششم گفته است، حد و مرزی نشناختند.

دعوت اسلام به پرستش خداوند یکتا

بدینسان شرک، قبل از اسلام، همچون سیلی کرانه‌ها را پوشانده و جاهلیت بر دنیای قدیم، حاکم گردیده بود. اما اسلام در برابر شرک، با تمام انواع و مظاهرش چه موضعی داشت؟

اسلام آمد و کارش فراخوان به پرستش فقط خداوند و رها کردن پرستش تمامی خدایان‌پنداری و پروردگاران ساختگی، خواه از نوع بشر و یا از نوع جن و یا هر یک از مخلوقات عوالم بالا و پایین بود. روح اسلام توحید است: توحید در ربوبیت و توحید در الوهیت که به معنی منحصر ساختن عبادت به خداوند می‌باشد. شعار اسلام همان جمله بزرگ «لا إله إلاالله» است، که بالاترین سخن و شعار حضرت محمدص و پیامبران پیش از او بود و یکی از دو رکن شهادتین در اسلام، می‌باشد.

روح و محتوای اسلام [براساس وسعت آموزشهایش] در برنامهٔ جاودانی آن قرآن کریم متجلی گشته است و راز این برنامهٔ عمل، در سورهٔ فاتحه خلاصه گردیده و این سوره نیز در آیهٔ ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ۝﴾ متمرکز می‌باشد. یعنی چیزی و کسی را غیر از خدا نمی‌پرستیم و از موجودی غیر او یاری نمی‌طلبیم.

نخستین سفارش قرآن کریم و نخستین اصلی که مسلمان شدن هر کس و تبعیت مردم با پیامبر براساس آن قرار داشت، این بود که «خدا را بپرستید و چیزی را شریک او نسازید».

اولین چیزی که پیامبر اسلام، پادشاهان و فرمانروایان روی زمین را بدان فراخواند، این بود که باید فقط خدا پرستیده شود و شریکی برای او نباشد و خدایان و معبودهایی که مردم به جای خدا انتخاب کرده‌اند و خود را بنده و ذلیل کسی که شایستهٔ خضوع و فروتنی نیست قرار داده‌اند، دور انداخته شوند.

به همین دلیل بود که پیامبر نامه‌های خود به قیصر، نجاشی و دیگر زمامداران و حکمرانان را با این آیه از سورهٔ آل عمران پایان می‌داد که:

﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۭ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡـٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ﴾ (آل عمران/ 64).

«بگو: ای اهل کتاب به شعار و کلمه‌ای که میان ما و شما، مشترک است، روی بیاورید، یعنی این که غیر خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما، بعضی دیگر را ارباب و پروردگار نگیرند. اگر روی گردانید، بگویید: شاهد باشید که ما مسلمان هستیم».

طبق تشریح و تاکید قرآن، دعوت همهٔ فرستادگان خدا این بوده است. همهٔ آنها قوم خویش را به عبادت خدای تنها و خودداری از پرستش طاغوت فرا خواندند. هر چیزی که به جای خدا پرستیده شود، طاغوت است و بنابراین بیش از دو معبود، قابل تصور نیست: یا خدا و یا طاغوت. کسی که از عبادت خدا سرپیچی کند، بدون شک در راه پرستش و بندگی طاغوت افتاده است.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ..﴾ (نحل/ 36).

«در هر ملتی پیامبری برانگیختیم که خدا را بپرستید و از طاغوت کناره بگیرید».

و نیز خطاب به پیامبر خود می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ﴾ (انبیاء/ 25).

«و پیش از تو پیامبری نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که: معبودی جز من نیست و فقط مرا بپرستید».

اسلام به سختی بر شرک تاخته است و از هر طرفی کمین گرفته و با همهٔ سلاحها با آن جنگیده و آن را گناه عظیم و گمراهی بزرگ و بالاترین جرم و خطای نابخشودنی، معرفی نموده است.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا﴾ (نساء/ 116).

«خداوند، شرک به خود را نمی‌بخشد و چیزهای غیرشرک را برای هر کسی که بخواهد، می‌آمرزد و کسی که به خدا شرک ورزد، به گمراهی عمیقی افتاده است».

در صحیح آمده است که: «هر کس در حال شرک به خدا بمیرد، وارد آتش گردیده است»[1]. و نیز «کسی که خدا را در حالی که چیزی را شریک او قرار نمی‌دهد، ملاقات کند، وارد بهشت گردیده و هر کسی در حال شرک بمیرد، در آتش افتاده است»[2].

هر گناهی ممکن است با فضل و بزرگواری خدا بخشیده و مورد شفاعت قرار گیرد، مگرشرک نسبت به خدای متعال.

در حدیث قدسی آمده است: «ای فرزندم آدم، اگر با لغزشهایی به اندازهٔ حجم روی زمین با من روبرو شوی و بدون شرک مرا ملاقات کنی، با مغفرتی به وسعت روی زمین، با تو روبرو خواهم شد»[3].

در این آیات و روایات تصریح شده است که اهل توحید خالص که هیچ چیزی را برای خدا شریک قرار نداده باشند، از آمرزشی استثنایی برخوردار می‌گردند. زیرا که

۱- «مَنْ مَاتَ وَهْوَ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّه نِداً دَخَلَ النَّارَ» «**من لقی الله وهو لا یشرک به شیئا دخل الجنة ، ومن لقیه یشرک به شیئا دخل النار**» روایت بخاری از قول ابن مسعود.

۲- به نقل از مسلم از جابربن عبدالله.

۳- يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّکَ لَوْ أَتَيْتَنِی بِقُرَابِ الأَرْضِ خَطَايَا ثُمَّ لَقِيتَنِی لاَ تُشْرِکُ بِی شَيْئًا لأَتَيْتُکَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً.
ترمذی این روایت را تحسین نموده و از حدیث انس نقل کرده است. مسلم نیز مضمون آن را از ابوذر نقل کرده و طبرانی عین آن را از ابوذر نقل نموده است.

توحید خالص، گناهان و لغزشها را هر چند که مانند کف دریا باشند می‌سوزاند، همانگونه که شرک، خوبیها را گرچه به شماره ریگها باشند از بین می‌برد.

اسلام در موضعگیری قاطع خود نسبت به هر گونه شرک و ممنوع ساختن عبادت غیر خدا، کاملاً حق داشته است.

عبادت [بنا به گفتۀ ابن سیده] نوعی خضوع است که جز برای بخشندۀ بالاترین گونه‌های نعمت، از قبیل حیات، فهم، گوش و چشم سزاوار نیست... زیرا که ناچیزترین مقدار عبادت هم بالاتر از آن است که در برابر کسی غیر از خدای سبحان انجام داده شود، به همین جهت عبادت فقط شایستۀ خداوند می‌باشد[1].

امام رازی می‌گوید: عبادت، نهایت تعظیم است و شایستۀ کسی جز بخشندۀ بالاترین و بزرگترین موهبت و نعمت، یعنی هستی، که امکان بهره‌برداری از هر چیزی بدان بستگی دارد، نمی‌باشد[2]. این قول خداوند نیز بدان اشاره دارد که می‌فرماید:

﴿وَقَدۡ خَلَقۡتُكَ مِن قَبۡلُ وَلَمۡ تَكُ شَيۡـٔٗا﴾ (مریم/ 9).

«پیش از این تو را آفریدم در حالی که چیزی نبودی».

همچنین این آیه:

﴿ كَيۡفَ تَكۡفُرُونَ بِٱللَّهِ وَكُنتُمۡ أَمۡوَٰتٗا فَأَحۡيَٰكُمۡ﴾ (بقره/ 28).

«چگونه به خدا کفر می‌ورزید در حالی که مرده بودید و او زنده‌تان کرد».

و هر چیزی را که مورد استفاده قرار می‌گیرد، او آفریده است:

﴿هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا﴾ (بقره/ 29).

«او کسی است که هر چه در زمین وجود دارد، را برای شما آفریده است».

و؛

۱- المخصص ج ۱۳، ص ۹۶.

۲- تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۴۲.

﴿أَلَمۡ تَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَأَسۡبَغَ عَلَيۡكُمۡ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةٗ وَبَاطِنَةٗۗ...﴾ (لقمان/ 20).

«آیا نمی‌بینید که خداوند آنچه را در آسمان و زمین است برای شما رام کرد و نعمت‌های ظاهری و باطنی را بر شما تمام گردانید».

و در این حقیقت شکی نیست که نعمتهایی که انسان را در همۀ اشکال و مراحل حیات فراگرفته و سراپایش را می‌پوشانند، فقط از جانب خدا می‌باشند، چنانکه می‌فرماید:

﴿وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِۖ...﴾ (نحل/ 53).

«هر نعمتی که دارید، از خداست».

ابن قیم در کتاب «شفاء العلیل» می‌گوید: «پروردگار متعال، بخشندۀ حقیقی انواع نعمتهایی است که اهل زمین و آسمان از شمارش آنها ناتوانند. پدید آوردنشان یک نعمت است... گویا و ناطق ساختنشان یک نعمت ... گوش، چشم و اندیشه دادنشان، یک نعمت است... و روزی فراوان بخشیدن به آنان با انواع و اقسام گوناگون، یک نعمت ... شناساندن خودش به آنها از طریق اسماء و صفات و افعال خود، یک نعمت دیگر... جاری ساختن ذکر خود بر زبان آنها و قرار دادن محبت و معرفت خویش در دلهاشان، نعمتی دیگر و نگهداری آنان پس از ایجاد، نعمتی دیگر... و قیام به مصالح کوچک و بزرگ آنها یک نعمت است... و راهنمایی به عوامل مصلحت و معیشت آنها، نعمتی دیگر از جانب اوست و برشمردن نعمتهای خدا به تفصیل، امکان‌پذیر و در حد قدرت بشر نمی‌باشد».

بنابراین، تنها او در خور پرستش و عبادت بوده کسی یا چیزی در زمین یا آسمان نمی‌تواند همتای او تلقی شود.

اسلام، از روی سختگیری و دشوارپسندی، به چنین مبارزه‌ای با شرک اقدام نکرده است. زیرا که شرک [در حقیقت] ذلتی است که با کرامت انسان وفق نمی‌دهد. چه ذلتی می‌تواند برای انسان بالاتر از شرکی باشد که او را تسلیم جانوران و جمادات می‌سازد و به ترس و امید بی‌پایه و موهومی گرفتار می‌کند؟!

گذشته از این که عامل انحطاط و آلودگی و پستی انسان است، خلاف حقیقت و تحریف واقعیت نیز می‌باشد. خداوند راست فرموده است که:

﴿فَٱجۡتَنِبُواْ ٱلرِّجۡسَ مِنَ ٱلۡأَوۡثَٰنِ وَٱجۡتَنِبُواْ قَوۡلَ ٱلزُّورِ ٣٠ حُنَفَآءَ لِلَّهِ غَيۡرَ مُشۡرِكِينَ بِهِۦۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخۡطَفُهُ ٱلطَّيۡرُ أَوۡ تَهۡوِي بِهِ ٱلرِّيحُ فِي مَكَانٖ سَحِيقٖ﴾ (حج/ 30-31).

«از پلیدی بتها کناره بگیرید و از گفتار ناروا بپرهیزید و برای خدا، مخلص و راست روش باشید و شرک نورزید. هرکس به خدا شرک ورزد، مثل آنست که از آسمان سقوط کند و مرغان او را (بدنش را) بربایند و یا باد، او را به مکان دوردستی بیاندازد».

اسلام با این شرک انحرافی و گمراهگر، در همهٔ رنگها و گونه‌هایش، اعلان جنگ نموده و ارزش انسان را بالا برد و اعلام داشت که او مخلوقی ارجمند و ممتاز است که به جانشینی خدا در زمین رسیده و بهترین شکل و نیکوترین ترکیب را پیدا کرده است:

﴿وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ...﴾ (اسراء/ 70).

«و ما آدمیان را گرامی داشته آنها را در خشکی و دریا به حرکت درآوردیم».

﴿وَإِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗ...﴾ (بقره/ 30).

«هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی قرار می‌دهم».

﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ﴾ (تین/ 4).

«انسان را در بهترین ترکیب و تعادل آفریدیم».

﴿وَصَوَّرَكُمۡ فَأَحۡسَنَ صُوَرَكُمۡ﴾ (تغابن/ 3).

«شما را چهره‌نگاری کرد و صورتی نیکو بخشید».

﴿عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ﴾ (علق/ 5).

«به انسان آنچه را که نمی‌دانست، یاد داد».

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ...﴾ (جاثیه/ 13).

«آنچه در آسمانها و زمین وجود دارد، همگی را برای شما تسخیر نمود».

چرا باید انسان در برابر این مخلوقاتی که مسخر و در خدمت مصالح او قرار گرفته‌اند، به خاک افتد؟ چطور اینکار را بکند در حالی که فرشتگان به فرمان خدا برای تعظیم و اظهارمحبت او، سجده نموده‌اند.

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقُۢ بَشَرًا مِّن طِينٍ ﴿٧١﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا۟ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ﴿٧٢﴾ فَسَجَدَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٧٣﴾ إِلَّآ إِبْلِيسَ... ﴾ (ص/ 71-74).

«هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من از گل، بشری می‌آفرینم، و چون او را سر راست نموده و از حیات خویش در او دمیدم، برایش به حالت سجده بیافتید، همۀ فرشتگان غیر از ابلیس، سجده کردند».

اسلام تأکید نمود که در جهان آفرینش چیزی در خور سجده، تضرع، امید بستن یا ترسیدن و حساب بردن انسان وجود ندارد.

فرشتگان، بندگان خاشع و متواضع خدا هستند.

﴿لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾ يُسَبِّحُونَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾ (انبیاء/ 19-20).

«از عبادتش سرپیچی نمی‌کنند و خسته نمی‌شوند، شب و روز بدون خستگی و سستی تسبیح می‌کنند».

﴿... لَّا يَعْصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ (تحریم/ 6).

«خداوند را در آنچه به آنان فرمان دهد، نافرمانی نکنند. و آنچه را که فرمان می‌یابند، انجام می‌دهند».

﴿لَا يَسۡبِقُونَهُۥ بِٱلۡقَوۡلِ وَهُم بِأَمۡرِهِۦ يَعۡمَلُونَ ٢٧ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ وَهُم مِّنۡ خَشۡيَتِهِۦ مُشۡفِقُونَ﴾ (انبیاء/ 27-28).

«در هیچ سخنی بر او پیشی نمی‌گیرند و آنان به فرمان او کار می‌کنند، آینده و گذشته آنان را می‌داند و شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که [خداوند] بپسندد و آنان از بیم او در هراسند».

بشر نیز [با این که قدرت و منزلت بزرگی دارد و می‌تواند به مقام پیامبری یا فرمانروایی برسد] بندۀ خدا می‌باشد. اختیار سود و زیان، مرگ و زندگی و تجدید حیات خود را ندارد، چه برسد به دیگران!

بندگی، صفت ضروری همۀ انسانهاست:

﴿إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدًا ٩٣ لَّقَدۡ أَحۡصَىٰهُمۡ وَعَدَّهُمۡ عَدًّا ٩٤ وَكُلُّهُمۡ ءَاتِيهِ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَرۡدًا﴾(مریم/ 93-95).

«هیچ کدام از آنان که در آسمانها و زمین‌اند، جز در بندگی [به پیشگاه خداوند] رحمان نمی‌آیند. به راستی [خداوند] آنان را فرا گرفته و چنان که باید بر شمرده است. و هر یک از آنان روز قیامت تنها [به پیشگاه] او خواهد آمد».

خورشید، ماه و ستارگان هم اجرام آسمانی هستند که تسلیم فرمان خدا، می‌باشند و سزاوار نیست که کمری برای رکوع یا چهره‌ای برای سجدۀ آنها، خمیده یا برخاک سائیده شود.

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِ ٱلَّيۡلُ وَٱلنَّهَارُ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُۚ لَا تَسۡجُدُواْ لِلشَّمۡسِ وَلَا لِلۡقَمَرِ وَٱسۡجُدُواْ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ﴾ (فصلت/ 37).

«شب و روز و خورشید و ماه، از نشانه‌های او هستند. برای خورشید و ماه سجده نکنید بلکه اگر اهل عبادت هستید، خدایی را که آنها را آفریده است، سجده کنید».

غیر از خداوند، هر چیزی در زمین یا آسمانها خوانده شود، مخلوق ناتوانی که نیرویی نداشته و موجود نیازمندی که بر خود متکی نمی‌باشد و پدیدهٔ ضعیفی که قدرت نگهداری خود را ندارد بیش نیست.

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَٱسْتَمِعُوا۟ لَهُۥٓ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخْلُقُوا۟ ذُبَابًا وَلَوِ ٱجْتَمَعُوا۟ لَهُۥ ۖ وَإِن يَسْلُبْهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيْـًٔا لَّا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ۚ ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلْمَطْلُوبُ ﴿٧٣﴾ مَا قَدَرُوا۟ ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِۦٓ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِىٌّ عَزِيزٌ﴾ (حج/ 73- 74).

«ای مردم، مثلی زده می‌شود، به آن گوش فرا دهید. آنان را که به جای خداوند می‌خوانید، نمی‌توانند مگسی بیافرینند، و لو برای [آفرینش] آن [همگی] گرد آیند. و [حتّی] اگر مگس چیزی را از آنان برباید، نمی‌توانند آن را از او برهانند. [هم] خواهنده و [هم کسی که از او] خواسته شده [بس] ناتوانند. خداوند را چنان که سزاوار اوست، قدر نشناختند. بی گمان خداوند توانای پیروزمند است».

﴿قُلِ ٱدْعُوا۟ ٱلَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ ٱلضُّرِّ عَنكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾ أُو۟لَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓ ۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا﴾ (اسراء/ 56-57).

«بگو: کسانی را که به جای خدا و همانند او پنداشته‌اید، بخوانید. آنها قدرت رفع ناراحتی شما را ندارند و برگرداندن را نیز نتوانند. کسانی را که می‌خوانند، هر کدام نزدیکتر باشند، وسیله‌ای برای نزدیکی به خدا می‌جویند، به رحمت او چشم دارند و از عذابش می‌ترسند زیرا که عذاب پروردگارت، حذر کردنی است».

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ﴾ (اعراف/ 194).

«کسانی که آنها را به جای خدا می‌خوانید، بندگانی مانند خودتان هستند پس بخوانیدشان تا پاسختان دهند، اگر راست می‌گویید».

جلوگیری از عوامل و راههای منجر به شرک

اسلام، تمام احتیاط را به کاربرده و هر طریق منتهی به شرک یا همانندی با مشرکین را مسدود نموده است.

ملاحظه می‌کنیم که پیامبر اسلامص هرگونه زیاده‌روی در احترام خود را که متناسب با بندگی و عبودیت خدا نبوده و برای او امتیازی نسبت به دیگران ایجاد می‌نمود، با شدت و قاطعیت ممنوع کرده و به یارانش می‌فرمود: مرا همچون مسیحیان که عیسی را بردند، بالا نبرید و فقط بگویید «بنده و فرستادهٔ خدا» این حدیث مورد اتفاق همگان است. «عبدالله ورسوله».

نسائی از ابن عباس روایت نموده است که مردی به پیامبرص گفت: هر چه خدا و تو بخواهید، فرمود: آیا مرا همتای خدا قلمداد می‌کنی؟ بگو: «هر چه خدا تنها بخواهد».

طبرانی روایت می‌کند: در زمان پیامبرص منافقی بود که مسلمانها را آزار می‌داد. بعضی از آنها گفتند برخیزید و برویم از دست این منافق به رسول خدا استغاثه کنیم. پیامبرص فرمود: «به من استغاثه نباید کرد و فقط خداوند شایستهٔ استغاثه است». پیامبرص بدین‌ترتیب به آنها می‌آموخت که هر حقی را به صاحب آن بدهند و بنده را. فقط بنده بدانند و پروردگار را، پروردگار.

نسائی از انس [با سند خوب] روایت کرده است که عده‌ای گفتند: ای رسول خداص ای بهترین ما و فرزند بهترین ما، ای مولای ما و زادهٔ مولای ما! پیامبر گفت: ای مردم، حرف خودتان را بزنید و فریب شیطان را نخورید. من محمد، بندهٔ خدا و پیامبر او هستم

و دوست نمی‌دارم از حدی که خداوند برایم تعیین کرده است، بالاترم ببرید و بنا به روایتی فرمود: مولا، فقط خداوند تبارک و تعالی است.

تودهٔ مردم همیشه گرایش به تعظیم رهبران دارند، بعضی صادقانه و بعضی برای چاپلوسی، چه رسد به اینکه رهبر مزبور، پیامبر و حتی بزرگترین پیامبرص باشد! اما رسول اکرمص به آن‌ها آموخت که او را از حد بندگی فراتر نبرند. «من محمد، بنده و فرستادهٔ خدا هستم». همچنانکه یاد داده است که هر روز، نه مرتبه، در نمازهای واجب، گذشته از مستحبات، هنگامی که برای تشهد می‌نشینید، بگویند:

«**أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله**».

قربانی و نذر برای غیر خدا نیست

همچنین اسلام، قربانی کردن برای غیر خدا را بر مسلمانان حرام کرده و پیامبرص فرموده است: «لعنت خدا بر کسی که برای غیر خدا ذبح نماید»[1]. از جمله خوراکهای حرام نیز، چیزی است که نام غیر خدا بر آن برده شود و نیز آنچه که برای بتها قربانی گردد[2].

اسلام بدین ترتیب از توحید پشتیبانی کرده، راههای نفوذ شرک را بسته است.

هشداری در بارهٔ بتهای جدید

بر ما که از تحذیر اسلام نسبت به تمام اشکال شرک سخن می‌گوئیم، لازم است که نسبت به بتهای نوینی که در این عصر، توحید خالص را مورد حمله و تهدید قرار داده‌اند، هوشیار باشیم.

بعشی از دینداران سطحی، شرک و عبادت غیرخدا را منحصر به یک شکل می‌دانند که عبارت است از بت‌پرستی موروثی کهن که در پرستش خدا یا خدایانی به صورت مجسمه یا تخیل، جلوه‌گر شده، عبادتها و قربانیهایی را تقدیمشان می‌کنند و از آنها درخواست منفعت و برکت می‌نمایند.

۱- حدیث مورد اتفاق، از قول ابن مسعود.

۲- نگاه کنید به کتاب «الحلال والحرام» ما، ص ۴۶-۴۸.

اینها فراموش کرده‌اند که شرک مراتب و انواع مختلفی دارد و بتها به دو گونهٔ دیدنی و نادیدنی تقسیم گردیده و عبادتها نیز اشکال رسمی و غیررسمی دارند.

شرک، بزرگ و کوچک و آشکار و نهان دارد. بلکه انواعی از آن، از جنبش مورچه روی سنگ سیاه نیز نامحسوس‌ترند.

همچنین بتهایی هستند که مردم آنها را پرستیده و به آنها اظهار دلبستگی می‌کنند، اما آنها را بت یا معبود یا خدا نامیده و کاری را که در برابرشان انجام می‌دهند، عبادت نمی‌شمرند. باید به مقاصد نگریست نه به الفاظ، و نامیدنی‌ها را بررسی کرد، نه نامها را.

بدین جهت اسلام راجع به هر گونه شرکی هشدار داده است: چه بزرگ و کوچک، چه آشکار و چه پنهان و برای دفاع از اصالت توحید، همهٔ دریچه‌هایی را که از آنها باد مسموم شرک می‌وزد، مسدود کرده است. تا آنجا که می‌بینیم پیامبرص خودنمایی را نوعی شرک محسوب می‌کند.

قرآن کریم از «بت» یا «معبودی» برای ما سخن می‌گوید که میلیونها نفر ناخودآگاه، آن را می‌پرستند و آن عبارت است از «هوس»:

﴿أَفَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَـٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ...﴾ (جاثیه/ 23).

«آیا دیدی کسی را که هوایش را معبود خود قرار داد و خداوند او را از روی آگاهی به گمراهی کشید...».

﴿أَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَـٰهَهُۥ هَوَىٰهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً﴾ (فرقان/ 43).

«آیا دیدی کسی را که معبود او هوای خودش بود. آیا تو وکیل او می‌شوی؟».

در همین روزگار ما، بتها و معبودهای گوناگونی پیدا شده‌اند که دلها و احساسات و گرایشات مردم، به سوی آنها کشیده شده، به ذکرشان روی آورده، به نامشان سوگند خورده و در راه آنها جهاد می‌کنند و شهید می‌شوند. این بت‌ها عبارتند از وطن‌پرستی، قومیت پرستی و امثال آنها.

چون وارد مدارس می‌شوی، در انجمنها و مجامع شرکت می‌کنی، روزنامه‌ها و مجلات را می‌خوانی و برنامهٔ فرستنده‌ها را گوش می‌کنی، هیچ ذکری از خدا نمی‌شنوی و جایی

برای او پیدا نمی‌کنی. بلکه معبودهای دیگری را می‌بینی که همهٔ اندیشه‌ها و احساسات و فعالیتها، جز مقدار اندکی، به گرد آنها می‌چرخند. این معبودها وطن، قومیت [مثلاً عربیت] یا جامعه یا نظام حکومتی و چیزهایی از این قبیل می‌باشند.

اکنون یکی از عادتهای رایج، افتتاح برنامه‌ها با نام وطن یا قوم و اگر خیلی بزرگواری نشان داده شود، به نام الله و ملت با هم، و سوگند خوردن باسم وطن یا ملت (سوگند به نامت ای سرزمین من!) و جهاد در راه وطن و یا عربیت می‌باشد، اگرهم کسی در این راه کشته شود، شهید وطن یا شهید عربیت و امثال آن محسوب می‌گردد!

استاد، برنارد لویس می‌گوید: هر پژوهنده‌ای در تاریخ اسلام، از جریان شگفت‌انگیز مبارزهٔ اسلام با پرستش بت‌ها، از همان آغاز دعوت پیامبرص اطلاع دارد و می‌داند که محمدص و یارانش، چگونه پرستش خداوند یگانه را به جای عادات شرک‌آمیز جاهلیت، پشتیبانی و حمایت نمودند. درعصر ما نی مبارزهٔ مشابهی جریان دارد ولی نه بر ضد «لات» و «عزی» و دیگر خدایان جاهلیت، بلکه بر ضد مجموعهٔ بتهایی که نامشان «دولت»، «نژاد» و «قومیت» می‌باشد.

اما این دفعه ملاحظه می‌شود که تاکنون، پیروزی با بتها بوده است!! بنابراین، ترویج بدعت خاورمیانه روا داشت، ولی با اینهمه در یادآوری‌ها و گفتگوها، کمترین ظلم قلمداد گردیده است[1].

اسلام عبادت را از قید و بند کاهنان نجات داد

مردم، ادیان را تباه کردند ... خداوند دین را نازل کرد تا آنها را به تعالی برساند ولی آنها دین را به انحاط کشانیدند! عجیب اینست که خود شخصیتهای مذهبی، دین را فاسد کردند. آنها خود را با خدا و نزدیکی به او را در انحصار و احتکار خویش درآوردند و چون دیدند یک متاع عمومی و کالای مورد نیاز همگان است، در احتکار و بالا بردن نرخ فروش آن! افراط ورزیدند.

۱- به نقل از کتاب «الغرب والشرق الأوسط»

اینها، عبادت را به مکان معینی که زیر سلطهٔ خودشان باشد، مقید نمودند و در مکان دیگر جایز ندانستند. همچنین مشروط به وجود واسطهٔ معینی دانستند که کار دلالی میان خدا و بنده‌اش را عهده‌دار باشد و مقید به مراسم و تشریفات روحانی ویژه‌ای که بدون آنها پذیرفته نمی‌شود.

همهٔ این قید و بندها، مستلزم مالیتها و دستمزدهایی است که باید به روحانیون و کاهنان تقدیم گردند.

شخصیت‌های روحانی در قرون وسطی

رجال مذهبی مسیحی غرب، در قرون وسطی، برای استقرار این پدیده‌های روحانی خیلی کوشیدند و در معابد خود از مریم و عیسی، تصویرها و نقاشی‌ها و علامتها و چیزهایی از این قبیل آویختند و اینها را آداب عبادی واجب و مقدسی به شمار آورند.

عجیب‌ترین کارشان این بود که بهشت را منبع ثروت و درآمد خویش قرار داده آن را با تقسیم به قطعات و بخشهای متعددی به فروش رساندند و سهم هر کس را به اندازهٔ پولی که به عنوان قیمت پرداخت می‌کرد، قرار دادند. می‌گویند: یکی از ثروتمندان یهودی تصمیم گرفت که با این مسخره‌بازیها بطور جالبی مقابله کند. بدین منظور نزد یکی از پدران روحانی رفت و به جای خرید بهشت، طبق معمول مسیحیان، جهنم را از او خریدار شد و پدر مزبور، آن را با قیمت ناچیزی فروخت، زیرا که جنس بی‌ارزش و بی‌خریداری بود. اما یهودی حیله‌گر آمد و به تمام مسیحیان اعلام نمود که دیگر به فکر خرید بهشت نباشند زیرا که تمامی جهنم را خریده و کسی را به درون آن راه نمی‌دهد!! پدر روحانی پشیمان گردید و جهنم را با چند برابر قیمت قبلی، باز خرید!

هر کس تاریخ خوانده باشد، از نهضت «لوتر» بر ضد باصطلاح «قباله‌ها و اسناد آمرزشی» آگاه است. رهبران روحانی مسیحی، اختیار بخشیدن و گرفتن، آمرزش و محروم ساختن و داخل کردن به رحمت خدا و یا دور نمودن از رحمت حق را از آن خود می‌دانستند. برای این که مسیح به یکی از شاگردان خویش گفته بود: من کلیدهای ملکوت آسمانها را به تو خواهم داد. بنابراین هر چه را در زمین ببندی، در آسمان هم

بسته خواهد بود و هر چه را در زمین بگشایی در آسمان هم گشوده خواهد شد. (انجیل متی، 19:16).

رهایی عبادت از قید مکان

اما اسلام، در بیان عبادت خدا و ارتباط با او، روش دیگری دارد.

اسلام، عبادت را از بند واسطه‌گری، مکان و تمامی مظاهر سلطه و نفوذ روحانیت، آزاد کرده است.

همۀ روی زمین، برای فرد مسلمان محراب است و هر کجا باشد، می‌تواند عبادت خدا را به جای آورد، قرآن، در این باره می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ﴾ (بقره/ 115).

«مشرق و مغرب از آن خداست. پس به هر کجا که روی آورید، همانجا قبله خداست»

پیامبر اکرمص نیز در بیان ویژگیهای خاص امت خود می‌فرماید: «زمین برای من سجده‌گاه و پاک قرار داده شده است. افراد امت من به هنگام نماز، در هر جا بودند، نماز بخوانند»[1].

این ویژگی عبادت اسلامی، مورد تحسین و ستایش فراوانی از سوی غیرمسلمان و حتی شخصیتهای دینی مختلف قرار گرفته است. تا آنجا که یکی از آنها [اسقف لوفروا] گفته است: «امکان ندارد کسی برای اولین بار میان مسلمانان بیاید و از تجلی عقیده آنان شگفت‌زده و متاثر نشود. شما در هر کجا باشید، یک خیابان پر رفت و آمد یا یک ایستگاه راه‌آهن یا یک مزرعه، عادی‌ترین منظرۀ مورد مشاهده‌تان این خواهد بود که فردی بدون کمترین خودنمایی و ریاکاری، فعالیت و کار همیشگی خود را کنار می‌گذارد و با آرامش و تواضع خاصی، در وقت معین، به انجام نماز روی می‌آورد».

۱- «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَطَهُوراً أَيْنَمَا أَدْرَکَ رَجُلٌ مِنْ أُمَّتِي الصَّلَاةَ صَلَّى» روایت از مسلم و بخاری.

همین نمایش بی‌نظیر در میان همهٔ ادیان بود که وجدان استاد زکی عریبی، سرپرست یهودیان مصر را که در سال 1960 به اسلام گرائید، تحت تأثیر قرار داد. بخشی از بیانات او در سخنرانی‌اش به عنوان «چرا مسلمان شدم» چنین بود:

«من هیچگاه صدای اذان مؤذن را هنگام سپیده‌دم یا ظهر یا اوقات دیگر نشنیدم مگر این که آن را همچون صدای خداوند که حق و باطل و حلال و حرام را از هم جدا می‌کند، احساس می‌کردم که انسان را به راه راست هدایت می‌کند. وقتی که در مسافرت سوار ماشن می‌شدم و در طول راه و میان کشتزارها چشمم به شخص متواضعی می‌افتاد که با لباسی کهنه و پاره و روی سجادهٔ کوچکی و یا کنار آبراهی در برابر خدا ایستاده و با خشوع و نیایش نماز می‌خواند، دلم می‌طپید که من هم چنین نمازی بخوانم! و معتقد می‌گردیدم که اینها نفسهای الهی در روز زمین است که در جان بندگان شایسته دمیده می‌شود».

اسلام، عبادت را از محدودیتهای دست و پاگیر مکانی رها ساخت و در هیچ عبادتی غیر از حج مکان خاصی در نظر نگرفت. آن هم به خاطر فوایدی که از فایدهٔ مزبور بالاتر بوده است. مانند گردهمایی جهان مسلمانان در اطراف نخستین خانه‌ای که برای مردم بنا شده و در سرزمین زنده کنندهٔ خاطرات ابراهیمی و یادبودهای محمدی... و غیره که در بخش اسرار حج بیان خواهیم داشت.

آزادی اندیشه از قید واسطه‌گری در عبادت

با وجود مشخص بودن مکان عبادت در حج، در آن هیچگونه شکاف و راه نفوذی برای نفوذ روحانیت و مداخلهٔ واسطه‌ها و روحانیون در ارتباط فرد مسلمان با خدا وجود نداشته و از این نظر همانند سایر عبادات اسلامی می‌باشد.

استاد عقاد می‌گوید[1]: عبادات اسلام نسبت به عبادات ادیان دیگر، امتیازی بی‌مانند دارند. زیرا که از لحاظ حقیقت و یا از نظر توده‌های معتقد به آن از همه بالاتر و مترقی‌تر

۱- حقایق الإسلام، ص ۱۱۲.

هستند و این امتیاز آشکار عبارتست از: مراعات استقلال شخصی در مسائل درونی و معنوی آن هم با بهترین وجهی که در نظام هستی قابل تحقق می‌باشد.

عبادات اسلامی به طور کلی، تکالیفی هستند برای وجدان مستقل انسان که نیازی به میانجیگری یک عامل خاص یا واسطه‌گری روحانیت ندارد.

هر کجا وقت نماز شد، آن را به جا می‌آورد و هر کجا باشد، خداوند بدانجا توجه دارد.

در خانه یا محل کار خود، روزه می‌گیرد و افطار می‌کند و هنگام حج به سوی خانه‌ای می‌رود که متولیان را بر آن سلطه‌ای نیست و در قربانی او کسی جز درماندگان و بیچارگان حق ندارد. به نماز جماعت هم که می‌رود، نمازش مقید به تشریفات روحانیت و یا «مالیات محراب» نمی‌باشد، و امامت جماعت را هر یک از حاضران که همان لحظه، با وجود عدم شناسایی قبلی، شایسته دانسته شود برعهده می‌گیرد. دینی که می‌گوید: انسان موجودی مسئول است، بناگزیر عبادات آن هم بر پایهٔ ملاحظهٔ کامل حق وجدان و نهاد آدمی و استقلال ارادهٔ او استوار خواهد بود.

عقیده مسلمان به خدا و طرز تلقی او، جایی برای این واسطه‌ها که خود را بر بندگان خدا تحمیل می‌کنند باقی نمی‌گذارد، زیرا که اساس برداشت فرد مسلمان از خدا دو حقیقت می‌باشد:

الف ــ الله، مافوق بندگان است

یکی از آن دو حقیقت اینست که خداوند متعال، از نظر برتری و غلبه و سلطه و تصرف، مافوق همهٔ بندگان خود می‌باشد. هیچ چیزی به او شباهت ندارد و هیچ چیزی در او تأثیر نمی‌گذارد و در قلمروش جز خواست و ارادهٔ خودش اتفاقی نمی‌افتد.

﴿وَهُوَ ٱلۡقَاهِرُ فَوۡقَ عِبَادِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡحَكِيمُ ٱلۡخَبِيرُ﴾ (انعام/ 18).

«او مافوق بندگان خویش و چیره است و حکیم و آگاه می‌باشد».

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ (شوری/ 11).

«چیزی مانند او نیست و او شنوای بیناست».

﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ۝١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ۝٢ لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ ۝٣ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ﴾ (اخلاص).

«بگو خداوند، یگانه است، الله، بی‌نیاز (و مقصد توجه همگان است) نزاده و زائیده نشده و هیچ همتای ندارد».

همهٔ مخلوقات، مقهور ارادهٔ او هستند. هیچکدام اختیار سود و زیان و مرگ و زندگی و تجدید حیات خود را ندارند، چه برسد به اختیار دیگران!

این برتری و تفوق الهی نسبت به آفرینش در یکی از آیات قرآن که نزد مسلمانان به عنوان آیةالکرسی معروف است، چنین نشان داده شده است:

﴿ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَۚ وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۖ وَلَا يَـُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَاۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ﴾ (بقره/ 255).

«خداوند [است که] معبود راستینی جز او نیست. زنده [و] تدبیرگر [هستی] است. غنودگی و خوابی او را فرا نمی‌گیرد. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست. چه کسی است که بدون حکم او در پیشگاهش شفاعت کند؟ گذشته و [حال و] آینده آنان را می‌داند و به چیزی از علم او جز به آنچه خود خواسته است، احاطه نمی‌یابند. کرسیّ او آسمانها و زمین را فرا گرفته است و حفظ آن دو بر او گران نمی‌آید و او بلند مرتبه بزرگ [قدر] است».

ب ـ خداوند با بندگان خود می‌باشد

حقیقت دوم این است که خدا [با وجود عظمت و علوی که دارد] به خلق خود نزدیک است و هر کجا باشند با آنهاست، چه در آشکار و چه در نهان: می‌شنود، می‌بیند، توجه می‌کند، هدایت می‌نماید به درخواست کننده عطا می‌کند و دعا کننده را اجابت

می‌فرماید، او با وجود مقام والایش نزدیک است و در عین نزدیکی، بلندمرتبه است. عظمت و برتری او با نزدیکی و قابل دسترس بودنش در یک آیه کنار هم بیان شده است:

﴿هُوَ ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۚ یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی ٱلْأَرْضِ وَمَا یَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا یَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا یَعْرُجُ فِیهَا ۖ وَهُوَ مَعَكُمْ أَیْنَ مَا كُنتُمْ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ﴾ (حدید/ 4).

«اوست کسی که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، آن گاه بر عرش استیلا یافت. آنچه را که وارد زمین می‌شود و آنچه را که از آن خارج می‌گردد و آنچه را که از آسمان فرود می‌آید و آنچه را که در آن فرا می‌رود، می‌داند. او- هر جا که باشید- با شماست. و خداوند به آنچه می‌کنید، بیناست».

قرآن، رابطۀ انسان و خدا را از زبان ابراهیم تشریح نموده و می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ ﴿٧٨﴾ وَٱلَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَیَسْقِینِ ﴿٧٩﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ ﴿٨٠﴾ وَٱلَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ ﴿٨١﴾ وَٱلَّذِیٓ أَطْمَعُ أَن یَغْفِرَ لِی خَطِیٓـَٔتِی یَوْمَ ٱلدِّینِ﴾ (شعراء / 78-82).

«کسی که (آن خدایی که) مرا آفرید و هدایتم می‌کند، و کسی که تغذیه و سیرابم می‌کند و چون بیمار شوم، بهبودم می‌بخشد و کسی که مرا می‌میراند سپس زنده می‌کند و چشم دارم که گناه و اشتباهم را در روز دین فرو پوشاند».

همچنین برای نشان دادن نزدیکی خود به بنده‌اش می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِۦ نَفْسُهُۥ ۖ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ ٱلْوَرِیدِ﴾ (ق/ 16).

«به راستی انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم نفسش چه وسوسه‌ای به او می‌کند. و ما به او از رگ جان نزدیکتریم».

و باز می‌فرماید:

﴿وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنكُمۡ وَلَٰكِن لَّا تُبۡصِرُونَ﴾ (واقعه/ 85).

«ما به او نزدیکتر از شما هستیم ولی شما بینش ندارید».

مفسران روایت کرده‌اند که مردی نزد پیامبرص آمد و پرسید: آیا پروردگار ما نزدیک است تا با او مناجات کنیم یا دور است تا صدایش بزنیم؟ در پاسخ سئوال فوق، این آیه نازل شد:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ...﴾ (بقره/ 186).

«وقتی که بندگانم از تو راجع به من پرسش می‌کنند، (پاسخ این است که) من نزدیک هستم و دعای درخواست کننده را به هنگامی که مرا می‌خواند، اجابت می‌نمایم».

نکتهٔ جالب در آیهٔ فوق این است که در بیش از ده جای قرآن از رسول اکرمص پرسشهایی در موضوعات مختلف به عمل آمده و پاسخ همهٔ آنها با کلمهٔ «قل» همراه گردیده است. مانند آیات زیر:

﴿يَسۡـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡأَهِلَّةِۖ قُلۡ هِيَ مَوَٰقِيتُ...﴾ (بقره/ 189).

«از تو سؤال می‌کنند درباره بدر و هلال، بگو: در آن یقین اوقات است..».

﴿... وَيَسۡـَٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ ٱلۡعَفۡوَ...﴾ (بقره/ 219).

«و از تو می‌پرسند: چه چیز انفاق کنند. بگو: افزون [بر نیاز خود را]».

طبق روش معمول آن آیات، لازم بود در این جا هم گفته شود: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي قل فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ ولی اسلوب آیه برخلاف معمول شکل گرفته و خداوند به رسولش دستور نداده است که به مردم پاسخ گوید و خود، شخصاً گفته است: ﴿فَإِنِّي قَرِيبٌ﴾ و بنابراین دلالت و الهام اسلوب مذکور در وجدانها و اندیشه‌ها این خواهد بود که وقتی خداوند واسطه‌ای میان خود و بندگانش قرار نداد، مثل اینست که به رسولش بگوید که

تو، مانند پاسخ پرسشهای قبلی، از قول من نگو، بلکه بگذار خودم به آنها بگویم که «من نزدیک هستم».

یکبار پیامبرص دید که یارانش با صدای بلند دعا می‌کنند، به آنها فرمود: «چه خبرتان است؟ شما یک موجود ناشنوا یا غایب (و دوردست) را نمی‌خوانید، بلکه دارید کسی را می‌خوانید که شنوا و نزدیک است و با شما است».

«**ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، إِنَّكُمْ لاَ تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلاَ غَائِبًا، إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا وَهْوَ مَعَكُمْ**».

مبنای پذیرش، اخلاص است

سومین اصلی که اسلام در مورد عبادت مقرر نموده اینست که: اساس و مبنای پذیرش هر عبادتی، اخلاص دلها برای خدای تعالی می‌باشد. بنابراین حقیقت عبادت یک شکل ظاهری یا نمایش‌بدنی نیست، بلکه یک پدیدهٔ درونی مربوط به قلب و اخلاص جوشیده از روح می‌باشد.

اگر قلب مسلمان، در عبادتش اخلاص نداشت و در فرمانبرداری از خدا یکرنگی و خلوص نشان ندهد و آن را همچون الفاظ بی‌معنی که یک احمق بر زبان می‌راند، به صورت آدابی خالی از محتوا انجام دهد، خداوند به خودش باز پس می‌دهد، چنانکه صراف سکه‌های باطل و قلابی را پس می‌دهد!

به این سخنان خداوند توجه کنید:

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ ...﴾ (بینه/ 5).

«جز این دستور نداشتند که خدا را با اخلاص دین، بپرستند و حنیف باشند».

﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ فَٱعۡبُدِ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ﴾ (زمر/ 2).

«ما کتاب را بر حق به سوی تو نازل کردیم، پس خدا را با اخلاص دین نسبت به او عبادت کن».

﴿قُلۡ إِنِّيٓ أُمِرۡتُ أَنۡ أَعۡبُدَ ٱللَّهَ مُخۡلِصٗا لَّهُ ٱلدِّينَ﴾ (زمر/ 11).

«بگو: من فرمان یافته‌ام که خدا را بپرستم و دین را برای او خالص گردانم».

﴿قُلِ ٱللَّهَ أَعۡبُدُ مُخۡلِصٗا لَّهُۥ دِينِي﴾ (زمر/ 14).

«بگو: من خدا را می‌پرستم و دینم را برای او خالص می‌گردانم».

بعضی از مبلغان و خاورشناسان به اسلام برچسب زده‌اند که در عبادات، جز به تشریفات و شکلها اهمیت نداده و به قلب و نیت و درون آدمی توجه نمی‌کند!

پاسخ این اتهام را بعضی دیگر از همان خاورشناسان با این که مسلمان نبوده‌اند، فقط برای این که چنین دروغ زشت و جهل آشکاری را روا ندانسته‌اند، داده‌اند.

گولدزیهر، در کتاب خود راجع به عقیده و شریعت اسلامی گفته است:

«جای تردید نیست که اسلام یک شریعت است و گروندگان خود را به انجام شعائر و آیینهای خاصی وا می‌دارد، با وجود این... قرآن که اولین منبع و مرجع تعالیم اسلامی است، با صراحت بیان می‌دارد که پایۀ اعمال، نیت است و نیت و هدف را معیار ارزشیابی دینی محسوب می‌دارد و بیانگر آنست که اگر التزام کامل شریعت با کارهای خیر و رحمت همراه نباشد، بسیار کم ارزش خواهد بود.

﴿لَّيۡسَ ٱلۡبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ قِبَلَ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلۡكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ وَءَاتَى ٱلۡمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلۡمُوفُونَ بِعَهۡدِهِمۡ إِذَا عَٰهَدُواْۖ وَٱلصَّٰبِرِينَ فِي ٱلۡبَأۡسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلۡبَأۡسِۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ﴾ (بقره/ 177).

«نیکوکاری بدان نیست که روی به جانب مشرق و یا مغرب نمائید و لیکن نیکوکار کسی است که به خدا و روز آخرت و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان

آورد. و دارایی خود را در راه دوستی خدا به خویشان و یتیمان و مسکینان و راه گذران و سائلین و بردگان بدهد. و نماز برپا دارد و زکات را ادا کند (هم چنان نیکوکاران کسانی‌اند که) هر گاه عهد بستند به آن وفا کنندگانند، و صابرانند در فقر و بینوایی و سختی و در حین کارزار، و فقط آنانند راستگو و پرهیزکار».

در مورد آیین حج نیز که از میان روشها و سنتهای اعراب بت‌پرست فراهم آمده است[1] به دلیل این سخن خدا که:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا لِّيَذْكُرُواْ ٱسْمَ ٱللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم﴾ (حج/34).

«برای هر امتی آیینی قرار دادیم تا نام خدا را بر آنچه روزیشان کرده است یاد کنند».

محمدص اهمیت بزرگی برای نیت و تقوا که لازمهٔ این سنت می‌باشد، قائل گردیده و فرموده است:

﴿لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقْوَىٰ مِنكُمْ﴾ (حج / 37)

«[هرگز] گوشتهای آن [قربانیها] و نیز خونهایش به خداوند نمی‌رسد بلکه پرهیزگاریتان به او می‌رسد».

چنان که در سورهٔ غافر فرموده:

﴿فَٱدْعُواْ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ...﴾ (غافر/ 14).

«پس خدا را بخوانید در حالی که مخلصانه تسلیم او هستید».

و در سوره حج فرمود:

﴿ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى ٱلْقُلُوبِ﴾ (حج/ 32).

۱- نویسنده در این جا به خطا رفته است. اسلام، شعائر حج را از عادتهای بت‌پرستی عربی دور داشته و فقط آن بخشی را که از آیین ابراهیم به جا مانده و به شرک آلوده نشده بود نگه داشته است.

«اینست هر کس شعایر دین خدا را بزرگ و محترم دارد این صفت دلهای باتقواست».

و در سورۀ شعراء فرمود:

﴿يَوۡمَ لَا يَنفَعُ مَالٞ وَلَا بَنُونَ ۝٨٨ إِلَّا مَنۡ أَتَى ٱللَّهَ بِقَلۡبٖ سَلِيمٖ﴾

(شعرا / 88-89).

«روزی که نه مال و نه اولاد سودی را نمی‌رسانند، مگر کسی که با قلب سلیم در پیشگاه خداوند حاضر گردد».

این، طرز نگرشی است که بر ارزیابی امتیاز دینی مؤمن، حاکم است و از آن به برکت آموزشهای بازمانده از سنت، که تمام جوانب زندگی دینی و اعتقادی را فرا گرفته است و نیز اصل معیار قرار دادن نیت و قصد و روحی که منبع الهام کارها می‌باشد و ملاک ارزش اعمال مذهبی را تشکیل می‌دهد؛ رشد یافته و در نتیجه، هر نمونه‌ای از انگیزه‌های خودبینی با خودنمایی، عمل نیک را بی‌ارزش می‌سازد»[1].

بنابراین، تکیه‌گاه اساسی در اسلام و محل نظر و توجه خدای متعال و ملاک قبول و رستگاری در آخرت، قلب می‌باشد. پیامبرص در این باره می‌فرماید: «خداوند به پیکره‌ها و قیافه‌های شما نمی‌نگرد ... بلکه به دلهای شما نگاه می‌کند»[2].

«بدانید که در بدن، تکه گوشتی است که اگر اصلاح شود، همۀ بدن اصلاح می‌گردد و اگر فاسد شود، همۀ بدن به تباهی می‌گراید و آن قلب است»[3].

قرآن نیز می‌گوید:

١- العقیدة والشریعة، ص ٣٠ و ٣١ ط دوم با مختصر دگرگونی.

٢- «إِنَّ اللَّهَ لاَ يَنْظُرُ إِلَى صُوَرِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ» به نقل از مسلم.

٣- «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلُحَتْ صَلُحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ» مورد اتفاق.

﴿وَأُزۡلِفَتِ ٱلۡجَنَّةُ لِلۡمُتَّقِينَ غَيۡرَ بَعِيدٍ ﴿٣١﴾ هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ ﴿٣٢﴾ مَّنۡ خَشِيَ ٱلرَّحۡمَٰنَ بِٱلۡغَيۡبِ وَجَآءَ بِقَلۡبٖ مُّنِيبٍ ﴿٣٣﴾ ٱدۡخُلُوهَا بِسَلَٰمٖۖ ذَٰلِكَ يَوۡمُ ٱلۡخُلُودِ﴾ (ق/ 31-34).

«و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک داشته می‌شود نه دور. [می‌گوییم:] این است آنچه وعده داده می‌شدید که خاصّ هر توبه کار [حدّ] نگاهدار است، [برای] کسی که در نهان از [خداوند] رحمان بترسد و با دلی توبه کار پیش آید. [فرمان می‌دهیم:] به سلامتی به آن در آیید. این است روز جاودانگی».

عبادت مورد قبول خداوند

بدین ترتیب، اسلام، عبادت مورد پذیرش خداوند را از دیدگاه یک پیکره بدون روح نمی‌نگرد، بلکه آن را توأم با نیت صادقانه قرار داده و روح اخلاص را همچون شیره‌ای که درساقه‌های درخت سرسبزی روان می‌شود، در آن به جریان می‌اندازد. سپس این روح جاری در نهاد آدمی بارور شده، ثمره‌اش در خوی و کردار آشکار می‌شود و صاحب عبادت را از طرفی متوجه حق خدا می‌سازد و از طرف دیگر حقوق مردم را به او گوشزد می‌کند. بنابراین هر نمازی در نزد خدا شایستۀ پذیرش نیست، زیرا نمازهایی وجود دارند که به روی صاحب خود کوبیده می‌شوند و از این جا است که خداوند در مورد نماز مقبول می‌فرماید:

﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۗ وَلَذِكۡرُ ٱللَّهِ أَكۡبَرُ ...﴾ (عنکبوت/ 45).

«و نماز را برپا دارید و همانا نماز انسان را از هر کار زشت و منکر باز می‌دارد و همانا ذکر خدا از هر چیز بزرگتر است».

بنابراین نماز، به قول ابن تیمیه متضمن دور کردن شر و بدی یعنی فحشاء و منکر، و جلب خیر و مطلوب یعنی یاد خدا است و دست یافتن به این مطلوب از دور ساختن آن مکروه بالاتر است.

بدینسان ذکر خدا، عبادت اوست و عبادت قلب برای خدا، عین مطلوب است. دور کردن شر نیز به خاطر نتیجه‌ای که دارد، مورد توجه قرار می‌گیرد. قلب موجودی است که حق را دوست می‌دارد و می‌خواهد و می‌جوید و هنگام روبرو شدن با شر، در پی دفع آن برمی‌آید زیرا که باعث فساد قلب است. همچنانکه آفت کشتزار، باعث فساد محصول آن می‌گردد. و بدین جهت خداوند فرموده است:

﴿قَدۡ أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ۝ وَقَدۡ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا﴾ (شمس/ 9-10).

«به تحقیق رستگار شد هر کس که نفس خود را تزکیه کرد، و کسی که آن را فرومایه داشت، زیانکار شد».

﴿قَدۡ أَفۡلَحَ مَن تَزَكَّىٰ ۝ وَذَكَرَ ٱسۡمَ رَبِّهِۦ فَصَلَّىٰ﴾ (اعلی/ 14-15).

«به تحقیق رستگار شد هر کس که نفسش تزکیه شد و نام پروردگار خود را یاد کرد پس نماز خواند».

وقتی که نماز، نقش خود را در بیدارگری وجدان و استقرار خوف و ملاحظه خدا در نهاد آدمی که باعث خودداری از زشتی و بدی می‌باشد، از دست بدهد، نمازی عقیم و ناقص همچون کالبدی بی‌حرکت و بی‌جان و فاقد حیات خواهد بود. در برخی از روایات آمده است:

«نماز کسی که بازدارنده از بدی و زشتی نباشد، نماز نیست».

در مورد روزه نیز همینطور است، یعنی روزه‌ای که به تقوایی که قرآن حصولش را وعده کرده است، منجر نشود، به درجهٔ مقبولیت نزد خدا نایل نخواهد شد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾ (بقره/ 183).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید روزه گرفتن بر شما واجب گردید همچنانکه بر امم پیش از شما واجب گردید تا شاید تقوا پیشه کنید».

در صورتی که تقوای مورد نظر حاصل نشود، شکم و فرج روزه‌دار باشند ولی زبان و اندامها و قلب روزه‌دار نباشند، چه بسا که آن روزه مردود و کوشش مربوط بدان بی‌نتیجه

گردیده مصداق این سخن پیامبرص باشد که: «هر کس از گفتار و کردار دروغ دست بر ندارد، خداوند نیازی به دست برداشتن او از خوردن و آشامیدن ندارد»[1]. و نیز این روایت که: «چه بسا روزه‌داری که از روزۀ خود، جز گرسنگی فایده‌ای نمی‌بیند و چه بسا نمازگزاری که از عبادت خود جز بی‌خوابی، بهره‌ای نمی‌برد»[2]. با توجه به این نکات بود که مسلمانان صالح پیشین، به روزه داشتن و اجتناب از بیهوده‌کاری و حرام، همانگونه توجه می‌کردند که از شراب و طعام اجتناب می‌ورزیدند.

حضرت عمر τ فرموده است: روزه، فقط اجتناب از خوردن و آشامیدن نیست، بلکه شامل دروغ و باطل و بیهودگی هم می‌شود.

از حضرت علی τ نیز مانند این سخن روایت گردیده است.

جابر گفته است: هنگام روزه‌داری، باید گوش و چشم و زبانت از دروغ و گناه، روزه‌دار باشند و از آزار خدمتگزار پرهیز کنی و متانت و آرامش خود را حفظ کنی و روز صیام را با روزهای دیگر، برابر نگیری.

میمون بن مهران می‌گوید: کمترین درجۀ روزه، خودداری از طعام است.

زکات و صدقه نیز همینطور است، یعنی اگر همراه با خودنمایی و ناراحت ساختن فقیر باشد، فاسد و بی‌ارزش می‌گردد، مالی که از سوی شخص دارا به فقیر داده می‌شود، مهم نیست و آنچه اهمیت دارد، درستی نیت و صفای اخلاق و خلوص دل می‌باشد. ابن عطاء می‌گوید: کردارها اشکال و قالبهایی هستند که روحشان اخلاص است. آیات زیر، حقیقت مزبور را به روشنی نشان می‌دهند:

﴿قَوۡلٞ مَّعۡرُوفٞ وَمَغۡفِرَةٌ خَيۡرٞ مِّن صَدَقَةٖ يَتۡبَعُهَآ أَذٗىۗ وَٱللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٞ﴾

(بقره/ 263).

«گفتار پسندیده و بخشش و گذشت، از صدقه‌ای که اذیت به دنبال داشته باشد، بهتر است و خداوند بی‌نیاز و بردبار است».

۱- «مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالْعَمَلَ بِهِ فَلَيْسَ لِلَّهِ حَاجَةٌ فِي أَنْ يَدَعَ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ» روایت از بخاری.

۲- به روایت نسائی، ابن ماجه و حاکم.

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَـٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَٱلۡأَذَىٰ كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ صَفۡوَانٍ عَلَيۡهِ تُرَابٞ فَأَصَابَهُۥ وَابِلٞ فَتَرَكَهُۥ صَلۡدٗاۖ لَّا يَقۡدِرُونَ عَلَىٰ شَيۡءٖ مِّمَّا كَسَبُواْۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٢٦٤ وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ وَتَثۡبِيتٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ كَمَثَلِ جَنَّةِۭ بِرَبۡوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٞ فَـَٔاتَتۡ أُكُلَهَا ضِعۡفَيۡنِ فَإِن لَّمۡ يُصِبۡهَا وَابِلٞ فَطَلّٞۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (بقره/ 264-265).

«ای مؤمنان، صدقه‌هایتان را با منّت [نهادن] و آزار [رساندن] از بین مبرید همچون کسی که مالش را برای نمایاندن به مردم انفاق می‌کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد. پس داستان او مانند داستان سنگ صافی است که بر روی آن خاکی [پاشیده باشند]. آن گاه باران درشت دانه‌ای بدان در رسید و [سخت و] صافش برجای گذارد. [ریا کاران] بر چیزی از دستاورد خویش دست ندارند. و خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند. و داستان [صدقات] آنان که مالهایشان را برای کسب خشنودی خدا و استوار داشتن دل خویش [در مراتب ایمان] انفاق می‌کنند، مانند داستان باغی [واقع] در پشته‌ای است که بارانی درشت دانه بر آن ببارد آن گاه میوه‌هایش را دو چندان به بار نشاند. پس اگر [آن] باران درشت دانه هم به آن نمی‌رسید، باران ریزه‌ای [برایش بس بود]. و خداوند به آنچه می‌کنید، بیناست».

برکت نیت صحیح

پیامبرص داستان مردی را نقل می‌کند که تصمیم گرفت صدقه‌اش را به طور پنهانی و تحت پوشش تاریکی شب بدهد تا از خودنمایی در برابر مردم و انتظار ستایش و معروفیت نزد آنها در امان باشد، ولی به راه اشتباهی رفته و صدقه را در موضعی که

نمی‌باید و به کسی که سزاوار نبود، بخشید. اما صدق نیت و اخلاص او سود بخشید و عملش را مبارک ساخت وصدقه‌اش هدر نرفت.

بخاری از قول ابوهریره و او از پیامبرص نقل کرده است که: «مردی گفت: من باید صدقه‌ای بدهم و صدقه‌ای را برداشت و اشتباهاً آن را به یک دزد داد، مردم گفتند: امشب به یک دزد صدقه داد! او گفت:خدایا تو را شکر گزارم و صدقهٔ دیگری خواهم داد (این بار اشتباه شد!!) ... صدقه‌اش را برد و به یک روسپی داد! گفتند: امشب به یک روسپی صدقه داده است! گفت: خدایا تو را سپاس باد چرا چنین می‌شود؟ حتما صدقهٔ دیگری خواهم داد. صدقه‌اش را برد و در دست یک شخص ثروتمند گذاشت! گفتند: امشب هم به یک ثروتمند صدقه داد! وقتی که خوابید، در خواب شنید که: صدقه‌ات به دزد ممکن است او را از دزدی باز دارد و صدقه‌ات به روسپی شاید سبب خودداری او از فحشاء گردد و ثروتمند نیز از کار تو عبرت گرفته و از ثروتی که دارد، انفاق نماید».

پیامبرص با چنین داستانهایی می‌آموخت که اخلاص، سرچشمهٔ خیر و معیار پذیرش است.

کارها به نیتها بستگی دارند

آنچه در بارهٔ نماز، روزه و صدقه گفتیم، دربارهٔ حج، تلاوت قرآن، جهاد، هجرت در راه دین و هر عمل شرعی که از سوی خداوند مقرر گردیده است نیز صدق می‌کند.

یکی از مسلمانان زمان پیامبرص به خاطر زنی باسم ام قیس که دوستش می‌داشت، از مکه به مدینه هجرت نمود و آشنایانش او را مهاجر ام قیس نامیدند و پیامبر در این مورد گفتار جامعی ایراد فرمود که، بعضی از محدثان آن را یک چهارم یا یک سوم، یا نصف اسلام خوانده‌اند[1]، و امام بخاری صحیح خود را با آن آغاز کرده و بدین قرار است:

۱- حافظ در «الفتح» گفته است: در سخنان ائمه، این حیث بطور متواتر مورد تمجید و قدرشناسی قرار گرفته است. ابوعبدالله می‌گوید: در احادیث پیامبرρ، حدیثی جامعتر، غنی‌تر و مفیدتر از این حدیث وجود ندارد و عبدالرحمن بن مهدی شافعی ـ بنابر سخنی که البوطی از او نقل نموده ـ و احمد بن حنبل، علی

«إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ لِدُنْيَا يُصِيبُهَا أَوِ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ».

«کارها به نیتها بستگی دارند و هر کس صاحب چیزی است که قصدش نموده است کسی که به سوی خدا و رسول هجرت کند، هجرتش در جهت خدا و رسول خواهد بود و آن که برای بهره‌ای دنیوی و یا ازدواج با زنی هجرت کند، هجرتش در همان جهت ارزش خواهد داشت».

شگفت اینست که بعضی از خاورشناسان در صحت این حدیث که علمای اسلام به صورت ویژه‌ای قبولش کرده‌اند، به ادعای این که از نوع آحاد (حدیث منفرد) است، تردید نموده‌اند[1].

این خاورشناس فراموش کرده است که ارزش و پایگاه «نیت» در اسلام، تنها به این حدیث متکی نبوده[2] و بر تصریحات و احادیث فراوانی استوار است که روی هم، یقین

بن المدینی، ابوداود، ترمذی، دارقطنی، حمزه و کتانی اتفاق دارند که این، یک سوم اسلام را تشکیل می‌دهد و بعضی گفته‌اند یک چهارم آن را. ابن مهدی گفته است: در سی شاخة علم وارد می‌شود و نیز گفته است: شایسته است که این حدیث در سرآغاز هر بابی قرار گیرد و شافعی گفته است: در شصت باب دخیل و مطرح است.

۱- به نظر می‌رسد که این خاورشناس از سخن علمای سنت بهره‌برداری (همراه با زیاده‌روی) کرده باشد که می‌گویند: روایت این حدیث از قول پیامبر ص جز از طریق عمر τ صحیح نیست (ضعیف است) و از طریق عمر τ نیز فقط روایت علقمه بن وقاص اللینی و از طریق او، به روایت محمدبن ابراهیم التیمی و از او، به روایت یحیی بن سعید الأنصاری، صحیح است و از یحیی هم حدود دویست روایت یا بیشتر وجود دارد و بعضی‌ها تا حدود هفتصد روایت شمرده‌اند چنانکه در «الفتح» آمده است.

۲- ابن حجر در «الفتح» می‌گوید: «در بیان معنی این حدیث، روایات متعددی وارد شده است که به مطلق نیت مربوط می‌شوند، مانند حدیث عایشه و ام سلمه که مسلم نقل کرده «يُبْعَثُونَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ» و حدیث ابن عباس «وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ» و حدیث ابوموسی «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: که این هم مورد اتفاق است و حدیث ابن مسعود «رب قتيل بين الصفين الله أعلم بنيته» که احمد

قطعی نسبت به این که اعمال وابسته به انگیزه‌ها می‌باشند، و این که هر کسی بهره‌مند از چیزی می‌شود که نیت کرده باشد، به دست می‌دهند و اگر برای نمونه، کتابی همچون «الترغیب والترهیب» حافظ منذری را به دست بگیریم می‌بینیم که درباره ارزش و اهمیت نیت صحیح، یازده حدیث و در مورد ترغیب به اخلاص، سیزده حدیث و در بارۀ برحذر داشتن از خودنمایی، بیش از سی حدیث روایت کرده است. این مجموعه از احادیث و نظایر آن باضافۀ آیاتی که در قرآن آمده‌اند، سند یقین به ارزش نیت در اسلام می‌باشند.

عبادت خدا فقط با شیوه‌ای که خود تعیین کرده است

چهارمین اصلی که اسلام بدان فراخوانده است، این است که فرد مسلمان در عبادات خویش از حدود تعیین شده پیروی نماید. بنابراین کافی نیست که فقط مقصود عبادت، خدا باشد و کسی یا چیزی غیر از او موردنظر نباشد، بلکه می‌باید عبادت خدا با شکل و کیفیتی باشد که خود مقرر داشته وپسندیده است، نه به صورتهائی که مردم از روی هوسها و پندارها پدید می‌آورند.

خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا﴾ (کهف/ 110).

«پس هر کس به لقای پروردگارش امیدوار است باید نیکوکار شود و عمل صالح انجام دهد. و هرگز در پرستش خداوند احدی را با او شریک نگرداند».

﴿بَلَىٰۚ مَنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَلَهُۥٓ أَجۡرُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾ (بقره/ 112).

روایت کرده است و حدیث عباده «مَنْ غَزَا وَهُوَ لاَ يَنْوِي فِي غَزَاتِه إلاَّ عِقَالاً فَلَهُ مَا نَوَى» که نسائی نقلش نموده و غیره که بیان همهء نمونه‌ها دشوار و طولانی می‌شود».

«آری کسی که تسلیم امر پروردگار گردید و روی به جانب او نمود و نیکوکار گشت اجرش نزد پروردگارش خواهد بود و او را هیچ خوف و هیچ حزن و اندوهی (در دنیا و آخرت) نخواهد بود».

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ (نساء/ 125).

«و چه کسی نیک آیین‌تر است از کسی که نیکوکارانه روی خویشتن به سوی خدا نهاد».

آیهٔ نخست، در ضمن پرهیز دادن از شرک‌ورزی نسبت به خدا، به عمل صالح سفارش می‌کند و دو آیهٔ دیگر، احسان را همراه تسلیم خالصانه در برابر خدای سبحان، لازم می‌دانند. بدین ترتیب کسی که روی خود را با اخلاص تمام متوجه خدا کرده و کسی را در عبادت او شریک نمی‌گیرد، در دین و عبودیت خود، اخلاص ورزیده است. اما این خصوصیت بدون تحقق احسان ﴿وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ و انجام عمل صالح، کافی نمی‌باشد. احسان و عمل صالح این است که از راه معین شده به وسیلهٔ خداوند نه راهی که مردم بوجود آورده‌اند، به سوی او تقرب جوید. حضرت عمربن خطاب τ می‌فرمود: «خداوندا همهٔ عمل مرا صالح قرار ده و برای خود خالص گردان و در آن سهمی برای دیگری قرار نده». فضیل بن عیاض هم، برای توضیح «أحسن العمل» در این سخن خدایتعالی که می‌فرماید: ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً﴾ گفته است منظور از آن، خالص‌ترین و صحیح‌ترین عمل می‌باشد. از او پرسیدند: ای ابوعلی، خالص بودنش چیست و صحیح بودنش چه؟ پاسخ داد: اگر عمل خالص باشد ولی صحیح نباشد، پذیرفته نمی‌شود و اگر صحیح باشد، اما خالص نباشد، باز هم پذیرفته نمی‌شود و تنها در صورتی پذیرفته و مقبول خواهد بود که خالص و صحیح باشد. خالص بودنش آنست که برای خدا باشد و صحیح بودنش اینکه از روی سنت انجام گیرد، یعنی با روش معینی که نزد خدا و رسول پسندیده و مقبول است.

اسلام این را که مردم چیزی را بدون اجازهٔ خدا جزء دین قرار دهند، نوعی شرک محسوب داشته و کاستن و افزودن بر دین یا تغییر دادن آن را از جمله بدعتهای مردود

شمرده است، چرا که پیامبر ص دربارۀ نماز فرموده است: «بگونه‌ای نماز بخوانید که من می‌خوانم»[1]، و راجع به حج فرموده است: «مناسک خویش را از من فرا گیرید»[2].

و از هر گونه نوآوری در زمینۀ دین و عبادت برحذر داشته است:

«فَإِنَّ كُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلَّ بِدْعَةٍ ضَلاَلَةٌ»[3].

«هر کس که در مسائل ما چیز بیگانه و تازه‌ای پدید آورد، مردود است».

«هر کس به چیزی عمل کند که ما دستور نداده‌ایم، مردود است».

بنابراین، هیچیک از امامان مسلمین، هر چند که از پایگاه علمی والایی برخوردار باشند، و هیچکدام از مجامع علمی و تحقیقاتی و مراکز فرهنگی با هر عظمتی که دارند و هیچ گروه بزرگ یا کوچکی از مسلمانان، حق ندارند که عبادت و آیین تازه‌ای در دین خدا ابداع نمایند و یا چیزی بر عبادت پیشین بیافزایند و یا آن را از کیفیتی که در زمان رسول خدا ص داشته است، دگرگون سازند، زیرا که فقط خداوند، قانون‌گزار و آیین‌ساز است، پیامبر ابلاغ کننده و ما فرمان برداریم و خیر و خوبی ما هم در پیروی و فرمانبرداری است:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ﴾ (آل عمران/ 31).

«بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را بیامرزد که خدا، آمرزندۀ مهربان است».

۱- «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» روایت بخاری.

۲- «خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ» روایت ازنسائی

۳- «مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ» «مَنْ عَمِلَ عَمَلا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ» به نقل ازروایت مسلم و دیگران.

شیخ الإسلام احمد حرانی/ می‌گوید: «مجموعۀ دین، عبارت از دو اصل است: اول آنکه جز خدا را نپرستیم و دوم آنکه خدا را جز با روشی که خود معین کرده است، نپرستیم و او را با بدعتها عبادت نکنیم. چنانکه فرموده است:

﴿فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا﴾ (کهف/110).

«پس هرکس به لقای پروردگارش امیدوار بود باید نیکوکار شود و عمل صالح انجام دهد و هرگز در پرستش خداوند احدی را با او شریک نگرداند».

و این به معنی تحقق شهادتین است: شهادت به اینکه معبودی جز خدا نیست و شهادت به اینکه محمدص فرستادۀ اوست.

پس، اولاً: باید غیر خدا را عبادت نکنیم.

ثانیاً: محمدص رسول و ابلاغگر فرمان اوست و بر ماست که سخن او را تصدیق و دستورش را اطاعت نماییم. او روش عبادت خدا را به ما نشان داده و از عبادات نو درآمد و ابداعی باز داشته و اطلاع داده است که ایجاد پیروی از اینگونه چیزها ضلالت است.

خداوند می‌فرماید:

﴿بَلَىٰۚ مَنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَلَهُۥٓ أَجۡرُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾ (بقره/ 112).

«آری کسی که تسلیم امر پروردگار گردید و روی به جانب او نمود و نیکوکار گشت اجرش نزد پروردگارش خواهد بود و او را هیچ خوف و هیچ حزن و اندوهی (در دنیا و آخرت) نخواهد بود».

این آیه متضمن تسلیم و اسلام در برابر خدا، که مفهوم اصل اول و احسان که معنی اصل دوم در کلام ابن تیمیه است، می‌باشد.

و ما همانگونه که وظیفه داریم از غیر خدا نه هراسیم و جز بر خدا توکل ننماییم و به غیر او متمایل نباشیم و تنها از او یاری بخواهیم و عبادتمان فقط برای او باشد، به همین

سان موظفیم که از پیامبرص اطاعت و پیروی نموده و از او سرمشق بگیریم. حلال چیزی است که او حلال دانسته و حرام آنست که او حرام کرده و دین همانست که وی تعیین کرده است...»[1].

دلیل سختگیری اسلام در منع بدعت

اسلام با تحریم پدید آوردن چیزهایی به نام دین، بدون اجازهٔ خدا و جلوگیری از ابداع روشهایی برای تقرب جستن به خدا، غیر آنچه که وحی اصیل و دست‌نخوردهٔ او آورده است، حکمت و دوراندیشی بی‌نهایت بزرگی از خود نشان داده است و تا آنجا پیش رفته است که با صراحت و قطعیت اظهار نموده که هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است.

کسی که تاریخ ادیان را می‌خواند، حکمت این سختگیری را به طور آشکار و با وضوح تمام در می‌یابد.

چگونه بدعت، همهٔ ادیان را به تباهی کشید؟

بدعتگذاری در دین، روزنه‌ای است که شیطان از طریق آن، به آرامی در میان پیروان آیین‌های متعدد نفوذ کرده، دین و زندگیشان را به تباهی کشانیده، اندیشه‌ها و عباداتشان را ویران ساخته و هیچ پایه و بنیادی در زندگی اعتقادی آنان را از گزند خود ایمن نگذاشته... و دریچه‌هایی از فساد را بروی آنها گشوده است که هرگز نتوانند بست.

از طریق بدعت بود که شرک و بت‌پرستی برملتها و حتی کسانی که اهل کتاب آسمانی بودند، هجوم آورد و باعث گردید که چیزهایی را بدون دلیل، همتای خدا قرار دهند.

از راه بدعت بود که وسواس و افراط در دین راه یافت و سختی و زحمت و بندها و زنجیرها، پیروانش را فرا گرفت. مردم، انواع رنگارنگی از شعائر و آداب دینی اختراع کردند که همهٔ آنها مایهٔ دردسر و ظلم و تکالیف طاقت‌فرسا می‌باشند.

۱- العبودیة، ص ۱۷۰ و ۱۷۱

از طریق بدعت بود که غالیان، زیورها و نعمتهای حلال خدا را حرام شمردند، دنیا را به نام دین رها کردند و آبادیها را با ادعای ایمان، تخریب نمودند و به خیال پیدایش روح، بدن را آزار دادند!

در اثر همین بدعتها بود که تحریفات سهمناک و انحرافات زشت و رسوا در بسیاری از ادیان روی داد و کسانی عامل این بدعتها بودند که «سعی‌شان در زندگی دنیا، بیراهه رفت و در جهت بیهوده‌ای مصرف شد و خیال می‌کنند که دارند کار خوبی می‌کنند».

کافی است در ابداع رهبانیت از طرف مسیحیان و خصایص آن از قبیل افراط، سختگیری، ظلم به طبیعت انسانی و گریز از فطرت دقت کنیم تا دریابیم که اندیشهٔ بشر در صورتی که تنها حرکت کند، و به پیوند الهی چنگ نزند، و از نور هدایت او برخودار نباشد چگونه به انحراف کشیده می‌شود و چگونه به سرگردانی و بی‌عدالتی می‌افتد و با اینکه خواست و انگیزه‌اش به خیال خود، نزدیکی به خداست، بزرگترین حماقتها و نادانیها را مرتکب می‌شود[1].

همچنین مشرکان عرب را می‌بینیم که چگونه بتها را معبود گرفتند و سنگها و مجسمه‌ها را پرستیدند تا به خدا نزدیک شوند! زیرا که پایهٔ حقیقی شرک هم بدعتگزاری است و چگونه تحت تأثیر شیاطین به تحریم حیوانات و محصولات حلال خدا پرداختند و حتی ذبح فرزندان جگرگوشهٔ خود را وسیلهٔ تقرب به خدایان خیالی پنداشتند تا دینشان را به وارونگی و خودشان را به انحطاط گرفتار سازند. و حاضر شدند که زن و مرد، به صورت لخت مادرزاد، بدون احساس شرم و پروایی به گردخانهٔ خدا بچرخند و با این عمل خود، گمان تقرب به خداوند داشته باشند؟!

در سورهٔ انعام نمونه‌هایی از این بدعتها و تحریمهای خودسرانه را می‌خوانید،... آنجا که می‌فرماید:

۱- نمونه‌هایی از این افراط‌گرایی را ضمن بیان اصل «تعادل میان مادیت و معنویت» خاصرنشان خواهیم کرد.

﴿وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٖ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ قَتۡلَ أَوۡلَٰدِهِمۡ
شُرَكَآؤُهُمۡ لِيُرۡدُوهُمۡ وَلِيَلۡبِسُواْ عَلَيۡهِمۡ دِينَهُمۡۖ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا فَعَلُوهُۖ
فَذَرۡهُمۡ وَمَا يَفۡتَرُونَ ١٣٧ وَقَالُواْ هَٰذِهِۦٓ أَنۡعَٰمٞ وَحَرۡثٌ حِجۡرٞ لَّا يَطۡعَمُهَآ
إِلَّا مَن نَّشَآءُ بِزَعۡمِهِمۡ وَأَنۡعَٰمٌ حُرِّمَتۡ ظُهُورُهَا وَأَنۡعَٰمٞ لَّا يَذۡكُرُونَ ٱسۡمَ ٱللَّهِ
عَلَيۡهَا ٱفۡتِرَآءً عَلَيۡهِۚ سَيَجۡزِيهِم بِمَا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ١٣٨ وَقَالُواْ مَا فِي
بُطُونِ هَٰذِهِ ٱلۡأَنۡعَٰمِ خَالِصَةٞ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰٓ أَزۡوَٰجِنَاۖ وَإِن يَكُن مَّيۡتَةٗ
فَهُمۡ فِيهِ شُرَكَآءُۚ سَيَجۡزِيهِمۡ وَصۡفَهُمۡۚ إِنَّهُۥ حَكِيمٌ عَلِيمٞ ١٣٩ قَدۡ خَسِرَ
ٱلَّذِينَ قَتَلُوٓاْ أَوۡلَٰدَهُمۡ سَفَهَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖ وَحَرَّمُواْ مَا رَزَقَهُمُ ٱللَّهُ ٱفۡتِرَآءً عَلَى ٱللَّهِۚ
قَدۡ ضَلُّواْ وَمَا كَانُواْ مُهۡتَدِينَ﴾ (انعام/ 137-140).

«و بدینسان شریکانشان برای بسیاری از مشرکان، کشتن فرزندانشان را آراسته جلوه دادند تا آنان را نابود کنند و تا دینشان را بر آنان مشتبه سازند. و اگر خداوند می‌خواست آن را انجام نمی‌دادند. پس آنان را با افترایی که می‌بندند، واگذار. و به گمان خویش گفتند: این چهارپایان و زراعت ممنوع [از تصرف] هستند و جز کسی که ما بخواهیم، نباید آن را بخورد. و چهارپایانی دیگر است که [سوار شدن بر] پشت آنها حرام است و چهارپایانی [دیگر] است که [به وقت سر بریدنش] نام خدا را از روی افترا بر او، بر آن نمی‌برند. [خداوند] به [سزای] افترایی که بر می‌بستند به آنان جزا خواهد داد.، و گفتند: آنچه در شکم این چهارپایان است، برای مردان ما خاصّ [و حلال] است و بر زنانمان حرام است. و اگر مرده باشد، [همه] آنان در آن شریکند. [خداوند] در قبال [همین] بیانشان به آنان جزا خواهد داد. بی گمان او فرزانه داناست. به راستی زیانکار شدند کسانی که فرزندانشان را از روی بی خردی، ناآگاهانه کشتند و از روی افترا بر خداوند آنچه را که خدا به آنان روزی داده بود حرام شمردند. بی گمان گمراه شده و از راه یافتگان نشدند».

کسانی که فرزندان خود را ناآگاهانه کشتند و روزی خدا دادی خویش را تحریم از روی افتراء بر خدا کردند، زیانکارند، آنها گمراه شدند و راه نیافتند.

دین، میدان ابداع و ابتکار نیست

عرصۀ و زمینۀ بدعت و نوآوری دین نیست، زیرا که دین از سوی خدا تعیین شده و می‌باید از بازیگری بیهوده‌کاران و تحریف افراطیان و دستبرد باطل‌گرایان و توجیه بی‌خردان پاک و پیراسته بماند. اما دنیا و امور دنیوی تا حد زیاد و در سطح گسترده‌ای عرصۀ واقعی ابداع و نیازمند پذیرفتن تنوعات و ابتکارات و نوآوریها می‌باشد. بدین‌جهت وقتی که مسلمانان به انحطاط گرائیدند و حالشان خراب و کارشان تباه و اجتماعشان از هم پاشیده گردید، جریان کار کاملاً واژگون و معکوس شد: در امور دنیا منجمد و همچون سنگ یا بدتر از آن، ساکن و سخت شدند و دست از ابتکار و اختراع برداشتند و شعارشان این شد که نسل اول برای نسل بعدی چیزی ننهاده است!! اما در زمینۀ دین، انواع شکلها و گونه‌های عبادی خودسرانه و بی‌دلیل را اختراع ابداع کردند.

اثر تحریم بدعت در اسلام

تحریم بدعت در زمینۀ عبادت و سختگیری در سفارش به پیروی از تعالیم پیامبرص از سوی اسلام، باعث محفوظ ماندن عبادات مسلمین از تحریف و دگرگونی و افزایش و کاهش گردید.

بدین‌ترتیب عبادات اسلام، از نظر محتوای خود در همۀ مذاهب اسلامی یکی است: نماز، نزد همۀ مسلمانان و شیعیان و سنیان از روزگار پیامبرص تاکنون، همین گفته‌ها و حرکات مخصوصی بوده است که با تکبیر آغاز و به سلام ختم می‌شود. در هر شبانه‌روز، پنج نماز وجود دارد و تعداد رکعات هر نمازی نزد همگان معین است و هر رکعتی، تلاوت و ذکر و رکوع و سجود مشخص و واحدی نزد همگان دارد و برای هر نمازی، شرایطی مورد اتفاق از قبیل طهارت، پوشش بدن و توجه به قبله و ... مقرر می‌باشد.

روزه نیز از سوی همهٔ مسلمانان در ماه رمضان به مدت سی یا بیست و نه روز به جا آورده می‌شود و هر روز از سپیده‌دم، آغاز شده و تا غروب خورشید ادامه می‌یابد.

همچنین زکات و حج که هر کدام عبادات معین و تمام جزئیات آنها معلوم است و نسلی از نسلی با تواتر قطعی از رسول خدا روایت نموده‌اند.

این، امتیازی برای عبادت اسلامی است که هیچ دین دیگری واجد آن نمی‌باشد، زیرا تمامی آیینهای عبادی در ادیان مختلف، مورد هجوم روزگار و گرفتار تحریف متولیان و بازیگریهای رهبرانشان و افراط و تفریط مردم قرار گرفته و کسی پیدا نشده است که به بدعت‌گزاران بگوید: به حد و مرزی که خدا معین کرده است، پایبند باشید و چیزی را که او نخواسته و اجازه نداده است از پیش خود در نیاورید و جزء دین نشمارید!

مگر کسی می‌توانست در ادیان تحریف شده گذشته با بدعت‌گزاران و تحریفگران مخالفت کند؟ در حالی که کلیدهای بهشت و ملکوت آسمانی به دست آنهاست! اینها هر که را بخواهند از رحمت خدا محروم و هر که را بخواهند از آن بهره‌مند می‌سازند و هر مقدار از زمینهای بهشت را که بخواهند، می‌توانند به فروش رسانند!

اسلام، احتکار و انحصار اسرار ملکوت را به یک قصر خاص محدود نکرده، بلکه عبادت را به دست همهٔ مسلمانان سپرده و ایشان را مسؤول پاسداری از آن قرار داده و به همگان سفارش نموده است که پیرو باشند و بدعت نگذارند و دست هر بدعت‌گزار تحریفگری را ببندند، هر که می‌خواهد باشد.

هنگامی که برای نمونه آیین مسیحیت را در نظر می‌گیریم، می‌بینیم که به دست خود مسیحیان دگرگون و منسوخ گردیده و اصلی را که مسیح بوضوح بر آن تصریح کرده بود، که برای کامل کردن آمده است نه برای نقص نمودن، زیرپا نهادند. در نتیجه، گوشت خوک را حلال شمردند و به جای روز شنبه، روز یکشنبه را قرار دادند و ختنه و غسل جنابت را کنار گذاشتند و با آنکه مسیح، به سوی بیت‌المقدس نماز می‌خواند، آنها به سوی مشرق نماز گزاردند، مسیح هیچ صلیبی را تقدیس نکرد ولی آنان صلیب را تقدیس و پرستش نمودند، عیسی هیچگاه روزه‌ای را که اینها می‌گیرند، نگرفته و مقرر نداشته و

سفارش نکرده است و آنها خودشان با این شماره، تعیینش نموده و به فصل بهار انداخته‌اند و در عوض انتقال آن از ماههای هلالی به ماههای رومی، دست به افزایش مدت روزه زده‌اند و با آنکه مسیح دارای نهایت پاکی و نظافت و پیراستگی بود، خود را به نجاستها آلودند و با اینکار خواستند آیین یهودی را تغییر دهند و با آن مبارزه کنند! اما در نهایت، آیین مسیح را تغییر داده به فلاسفه و بت‌پرستان نزدیک شدند و با گروههای مزبور توافق کردند تا خرسندشان سازند و از آنها بر علیه یهودیان کمک بگیرند[۱]. این مسیحیت است و آن اسلام!...

البته بعضی از مسلمانان در بعضی وقتها، چیزهایی غیر از آنچه کتاب و سنت معین کرده‌اند، در دین خود ابداع نموده‌اند، اما در هر زمانی با کسانی مواجه بوده‌اند که حق را در میانشان آشکار ساخته و به راه درست بازشان گردانیده سنت را احیا نموده و بدعت را بیرون رانده‌اند و این مصداق تحقق وعدهٔ خداوند است که با زبان پیامبرص خود، به این امت نوید داده است که: «خداوند، در ابتدای هر صد سال، کسی را از این امت برمی‌انگیزد تا دین را احیاء کند»[۲].

حضرت ابوبکر τ می‌فرمود: من چیزی را که رسول خداص بدان عمل می‌کرد، فرو نخواهم گذاشت و انجام خواهم داد، زیرا که می‌ترسم اگر موردی از دستورات او را نادیده بگیرم، گمراه شوم.

حضرت عمربن خطاب τ نیز به مردم می‌فرمود: ای مردم روشها و سنتها برای شما تعیین گردیده و تکالیفتان مقرر شده است، اما شما به خاطر سلطه‌گری بر دیگران، از چپ و راست آشکارا سنتها را ترک نموده‌اید.

ابن مسعود گفته است: ای مردم، بدعت نگذارید و خود را به سختی نیافکنید و موشکافی نکنید و فقط مستلزم احکام گذشته باشید، آنچه را می‌شناسید، بپذیرید و آنچه را نمی‌شناسید و تازه در آمده است، رها کنید.

۱- إغاثة اللهفان، لابن القيم، ص ۲۷۰، ج ۲

۲- «إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا»

همچنین از حسن در بارهٔ این آیه:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾ (بقره/ 183).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید روزه گرفتن بر شما واجب گردید همچنانکه بر امم پیش از شما واجب گردید تا شاید تقوا پیشه کنید».

نقل شده است که گفت: خداوند، روزهٔ ماه رمضان را برتمام کسانی که پیش از شما بودند، مقرر کرد اما یهودیان سرپیچی کردند و مسیحیان هم آن را به زمانی که روزه گرفتن آسان‌تر بود، انداختند و افزوده است که: عمل اندک برطبق سنت، بر عمل بسیار از روی بدعت برتری دارد.

وقتی که عمربن عبدالعزیز بر خلافت بیعت گرفت، روی منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا گفت: «ای مردم، بعد از پیامبرص و کتاب شما، پیامبر و کتابی نیست و پس از سنت شما، سنتی و بعد از امت شما، امتی وجود ندارد، بدانید که چیزهای حلالی که خداوند از زبان پیامبرص خود، در کتابش حلال شمرده تا روز قیامت حلال است و آنچه را در کتاب خود و از زبان محمد ص حرام شمرده، تا روز قیامت حرام است. آگاه باشید که من بدعت‌گزار نیستم و پیرو سنت می‌باشم. بدانید که من نظردهنده و قانونگزار نیستم، بلکه اجرا کننده هستم».

موضع خلفا و زمامداران اسلامی اینچنین بوده است: پیروی از دین، نه بدعت‌گزاری و اجرای شریعت، نه پدید آوردن شریعت و قانون.

پیشوایان اسلامی نیز در برابر هر بدعتی که می‌خواست در زمینۀ عبادت مردم نمایان شود، ایستادند، گرچه بدعت مزبور چیز کوچکی به نظر برسد، چون کوچک به بزرگ منتهی می‌شود و بزرگترین آتشها از جرقه‌های ناچیز تولید می‌شوند[1].

مردی پیش امام مالک آمد (در مدینه) و گفت: ای ابوعبدالله! از کجا احرام ببندم؟ پاسخ داد: از ذی‌الحلیفه (محل احرام اهل مدینه)، همان جایی که رسول خداص احرام بست. او گفت: من می‌خواهم از مسجد پیامبرص احرام ببندم. گفت: این کار را نکن، گفت: من می‌خواهم از کنار قبر پیامبر احرام ببندم! (چه اشکالی دارد؟) امام گفت: این کار را نکن که می‌ترسم گمراه شوی! مرد گفت: اینکه گمراهی ندارد! تازه چند میل برمسافت احرام، اضافه می‌کنم؟! گفت: چه گمراهی از این بالاتر که تو خیال کنی در فضیلت از پیامبر خدا ص پیشی گرفته‌ای؟ من این سخن خدا را شنیده‌ام که می‌فرماید:

﴿... فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نور/ 63).

«کسانی که از دستورش تخلف می‌کنند، از گرفتاری به فتنه یا عذاب دردناک بترسند!».

می‌بینیم با آنکه آن مرد، می‌خواست از بهترین مکان شهر مدینه، یعنی مسجد پیامبرص و محل قبر او احرام ببندد و کاری زیادتر از حد واجب انجام می‌داد و چیزی نمی‌کاست، امام مالک برای او احتمال گمراهی در دنیا و عذاب آخرت را می‌دهد، به خاطر اینکه این عمل می‌تواند تلقین‌کنندۀ تصور فضیلت برای خود و انتساب کوتاهی به عمل رسول خدا ص باشد.

١- کتب متعدد قدیم و جدید، در مخالفت و انکار بدعتها ایجاد شده در دین تألیف گردیده‌اند که از جملهء آنها: «الحوادث والبدع» از طرطوشی و «الاعتصام» از شاطبی و «الابداع» از شیخ علی محفوظ و «لیس من الإسلام» از شیخ محمد غزالی می‌باشند.

امام مالک همچنین گفته است: هر کس در میان این امت، چیزی (از امور دینی) پدید آورد که قبلاً وجود نداشته است، در واقع چنین پنداشته است که رسول خداص به دین خیانت کرده است، زیرا که خداوند می‌فرماید: ﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ﴾ در نتیجه چیزی که آن روز جزء دین نبوده است، امروز هم در شمار دین نخواهد بود.

اگر خداوند دین را کامل گردانیده و به وسیلهٔ آن، نعمتها را تمام کرده است، دیگر مجالی برای ایجاد چیز اضافی وجود ندارد. برای اینکه یک چیز کامل، افزونی نمی‌پذیرد و کوشش برای افزودن چیزی، به مفهوم اتهام عدم کمال نسبت به دین است.

تعادل مادیت و معنویت

تعادل و میانه‌روی در رابطه با مادیات و معنویات یا دین و دنیا، پنجمین اصل اصلاحی است که برای رفع و تصحیح تباهکاریهای تحریفگران ادیان در عرصهٔ عبادت، از طرف اسلام مطرح شده و مورد سفارش و تأکید قرار گرفته است.

زیاده‌روی آیین یهود در بارهٔ دنیا

وقتی که اسفار پنجگانهٔ تورات امروزی را مطالعه می‌کنیم، اثری از معنویت و جایی برای آخرت، درآن پیدا نمی‌کنیم. تا آنجا که وعده‌ها و نویدهای آن به پیروی کنندگان و عصیان پیشگان خود را نیز، امور دنیائی تشکیل می‌دهند. تورات امروزی، به تمایلات کاملاً مادی توجه کرده و آنها را ترجیح داده است و بدین ترتیب محصول فراوان، تندرستی، ثروت، عمر دراز و پیروزی بر دشمنان و این قبیل دستاوردهای دنیوی و ظاهری ناپایدار، تنها پاداشهایی هستند که تورات انجام دهندگان دستورات خود را بدان نوید داده و چیزهایی مانند قحطی و بیماری و مرگ و وباء و فقر و شکست و مانند آنها را به اعراض‌کنندگان از شریعت خود، وعده کرده است.

برای پی بردن به حقیقت مذکور، به بیانات زیر از تورات توجه کنید:

- پدر و مادر خود را گرامی بدارید تا روی زمین عمر درازی داشته باشید.

- پروردگار خود، خدای ازلی را بپرستید که او نان و آبتان را پربرکت نموده بیماریها و دردها را از شما دور می‌دارد و عمرتان را دراز می‌کند.
- اگر مرا فرمان برید و سفارشم را بپذیرید، بارانها بهنگام می‌فرستم و زمین محصول و درختان میوه می‌دهد.

بوضوح می‌بینیم که در تورات، جا و سهمی برای پاداشهای معنوی و اخروی وجود ندارد.

بی‌توجهی به دنیا در مسیحیت

وقتی به سراغ انجیل می‌رویم دعوت و گرایش نیرومندی در جهت لغو ارزش دنیا و تلقی منفی از حیات این جهانی و طلب رهایی از آن و نیل به سعادت جهان دیگر، آنجا که مملکت آسمانی استقرار دارد، مشاهده می‌کنیم. از این دیدگاه، کسی که خواهان ملکوت آسمان است، می‌باید از این زمین رویگردان باشد و در صورت علاقه به جهان آخرت، از این جهان یا زندگی آن چشم بپوشد. بدینسان سهم و ارزشی برای این دنیا و بهره‌ای از نعمتهای زندگی برای انسان و اینکه بدنت نیز بر تو حقی دارد و باید نقشی در آبادانی زمین برعهده گیری، در بینش انجیل وجود ندارد و به اندیشه‌ات خطور نمی‌کند.

انجیل می‌گوید: فرد توانگر، به ملکوت آسمان راه نمی‌یابد مگر وقتی که شتر، از سوراخ سرسوزن عبور کند! و مسیح به جوانی که به آیین او گرویده بود گفت: اگر می‌خواهی به کمال دست یابی، برو و هر آنچه داری بفروش و به تهیدستان بده، سپس بیا و پیرو من باش. همچنین به شاگردان خویش فرمود: «در پی تأمین خوردنی و آشامیدنی مباشید و سعی‌تان در این جهت نباشد، زیرا که غیر مؤمنان دنبال این چیزها می‌روند».

ظلم رهبانیت به طبیعت بشری

تشویق به ریاضت و زهدورزی و فروگذاری زندگی زمینی، به آنچه که انجیل آورده بود محدود نماند، بلکه پیروان نصرانیت، نظام رهبانیت را با ویژگیهایی همچون سختگیری بر خود و تحریم ازدواج و سرکوبی غرائز و دوری جستن از زیبائی و نعمتهای پاکیزه پدید

آوردند. این نظام بیرحمانه گسترش یافت و پیروانش رو به ازدیاد نهادند و کار به آنجا رسید که دوری از نظافت و اجتناب از آرایش، در شمار عبادت و نزدیکی به خدا قرار گرفته، توجه به جسم و نظافت و ضروریات آن، کاری شیطانی و پلید محسوب گردید.

سیدابوالحسن ندوی به نقل از «تاریخ اخلاق اروپا» از استاد «لیکی»، صحنه‌هایی از تندروی و افراط رهبانیت را نشان می‌دهد که پوست و قلب به لرزه و اندیشه را به حیرت می‌اندازد و اینها بطوری که استاد می‌گوید، نمونه‌های کوچکی می‌باشند. نویسندهٔ تاریخ می‌گوید: «تعداد راهبان فزونی عظیمی پیدا کرد، موقعیتشان عظیم گردید و کارشان بالا گرفت و اندیشه‌ها را تحت سیطرهٔ خویش درآورده، مردم را به خود جلب و مشغول نمودند. تعیین شمار دقیق آنها ممکن نیست ولی برای درک نسبی کثرت و گستردگی آنان همین کافی است که بنا به نقل مؤرخان، در ایام عید فصح، پنجاه هزار راهب گرد می‌آمدند و در قرن چهارم مسیحی، یک راهب به تنهایی بر پنج‌هزار راهب دیگر نظارت و سرپرستی داشت و راهب «سرایین» سر کردهٔ ده هزار تن دیگر بود و در پایان قرن چهارم، تعدادشان به اندازهٔ جمعیت مصر بالغ شد.

تا دو قرن شکنجهٔ بدن، نمونه و الگوی کامل دین و اخلاق به شمار می‌رفت و تاریخ‌نگاران در این مورد چیزهای شگفتی نقل کرده‌اند. راجع به یک راهب موسوم به «ماکاریوس» حکایت می‌کنند که به مدت شش ماه در مردابی خوابید تا بدنش را مگس سمی بگزد! و همیشه حدود یک کیسه آهن حمل می‌کرد! و رفیقش راهب «یوسیبس» دو کیسه آهن بر دوش می‌کشید! و مدت سی سال در چاه کم آبی بسر برد! «یوحنا»ی راهب نیز سه سال در حالی که روی یک پا ایستاده بود، به عبادت پرداخت و در این مدت لحظه‌ای ننشست و نخوابید و هنگامی هم که خیلی ناراحت و خسته می‌شد، به تخته سنگی تکیه می‌داد! برخی از راهبان هیچگاه لباس نمی‌پوشیدند و خود را فقط با موهای دراز خویش می‌پوشانیدند و همچون حیوانات روی دست و پا راه می‌رفتند. در ضمن، اکثرشان در غارهای محل حیوانات وحشی و چاهها و گورستانها مسکن گزیده با گیاه و علف تغذیه می‌کردند. همچنین شستشوی بدن را مخالف تصفیهٔ روح می‌شمردند و از

شستن اندامها احساس گناه می‌کردند و زاهدترین و باتقواترین اشخاص نزد آنان، کسانی بودند که از طهارت دورتر و به کثافت و نجاست آلوده‌تر بودند.

«تهنیس» راهب می‌گوید: «راهب آنتونی در طول زندگی خویش، مرتکب گناه «پاشستن» نگردید و راهب آبراهام، در مدت پنجاه سال، به صورت و پای خود آب نزد! راهب اسکندری در زمانهای بعد با نگرانی گفته است: دریغا! زمانی ما روی شستن را حرام می‌شمردیم ولی اکنون به جایی رسیده‌ایم که باید حتی به حمام هم برویم!!

راهبان در شهرها و آبادیها می‌گشتند و کودکان را می‌ربودند و به بیابانها و صومعه‌ها می‌بردند. آنها بچه‌ها را از دامن مادران جدا می‌کردند و تحت تربیت رهبانی قرار می‌دادند. دولت دخالتی در این جریان نمی‌کرد و تودهٔ مردم و افراد بی‌خبر هم یاریشان می‌دادند و کسانی را که از پدر و مادر خویش دوری گزیده و به رهبانیت روی آورده بودند، تمجید و تحسین می‌کردند و خلاصه، راهبان بزرگ و نام‌آور مسیحی به عنوان مهارت در دزدی شناخته شده‌اند، تا آنجا که می‌گویند: «وقتی که مادران، راهب «امروز» را می‌دیدند، فرزندانشان را در خانه پنهان می‌کردند. پدران و مادران بچه‌ها اختیاری نداشتند و قدرت و حق سرپرستی بچه‌هایشان به راهبان و کشیشان منتقل گردیده بود.

راهبانی که دلهایشان از مهر و محبت سرشار و دیدگانشان اشکبار بود، نسبت به پدران و مادران بچه‌ها، سنگدل و خشک دیده می‌گردیدند، مادران بی‌فرزند، همسران را بیوه و فرزندان را یتیم می‌ساختند و آنها را چنان می‌کردند که دست گدایی به سوی مردم دراز کنند و عزم بیابانها نمایند. تنها سعی‌شان این بود که در آخرت نجات یابند، حال بمیرند یا بمانند مهم نیست. «لیکی» در این زمینه حکایاتی دارد که چشم را پراشک و دل را اندوهگین می‌سازند.

از سایهٔ زنها می‌گریختند و از نزدیکی و همنشینی با آنان احساس گناه می‌کردند و معتقد بودند که همراهی و گفتگو با آنان [گر چه مادر، همسر یا خواهر فرد باشند] اعمال

و زحمات معنوی را باطل می‌گرداند ... و از این چیزهای خنده‌دار و گریه‌آور، سخن فراوان گفته است[۱].

ویژگی ممتاز اسلام، توازن است

بدینسان، یهودیت در اغفال از آخرت و روح، و مسیحیت در تحقیر دنیا و جسم غوطه‌ور شده بودند.

وقتی که اسلام آمد، جهت و روش خود را توازن و میانه‌روی در همهٔ جنبه‌ها و زمینه‌ها قرار داد، توازنی که شایستهٔ یک دین و پیام عمومی و همیشگی است.

اسلام آمد تا همهٔ نقاط زمین و دورانهای تاریخ را فرا گیرد و برای همهٔ نژادها و گروهها و افراد، در شئون مختلف زندگی برنامه‌ریزی کند. میانه‌روی نسبت به تمایلات معنوی و نیازهای بدنی، و میان انگیزه‌های دینی و خواسته‌های دنیوی، و اعتدال میان فعالیت برای این دنیا و کوشش برای زندگی در جهان دیگر.

بنابراین، اسلام از یک مسلمان نمونه نخواسته است که یک راهب صومعه‌نشین و یا عابدی خلوت‌گزین باشد، در شبها شب زنده‌دار و روزها روزه‌دار، همهٔ سکوتش در اندیشه و همهٔ گفتارش ذکر و همهٔ نگاههایش تأملات باشد و نه او بهره‌ای در زندگی و نه زندگی، بهره‌ای و سهمی در او داشته باشد.

حق خدا و حق زندگی

از مسلمان خواسته شده است که در زندگی، انسانی فعال باشد. به آبادانی و پیشرفت بپردازد و چرخ زندگی را پیش برند. اسلام از او می‌خواهد که در نقاط مختلف زمین به تلاش برخیزد و در جستجوی روزی خود باشد. یا کشاورزی کند، یا صنعتکار باشد یا دانشمند، یا کارگر و یا حرفهٔ سودمند دیگری در پیش گیرد و در ضمن از آفریدگار هستی بخش خود نیز غافل نگردد و ضروریات بدن، باعث فراموشی نیازهای روحی

۱- از کتاب «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین» ص ۱۵۸-۱۶۰، دوم.

نشوند. او نمی‌باید به خاطر تمایلات دنیای زودگذر، از آخرت غفلت ورزد و خدا را از یاد ببرد و در نتیجه حقیقت و ماهیت خویش را فراموش کند:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلۡتَنظُرۡ نَفۡسٞ مَّا قَدَّمَتۡ لِغَدٖۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ١٨ وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ نَسُواْ ٱللَّهَ فَأَنسَىٰهُمۡ أَنفُسَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ﴾ (حشر/18-19).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید (و پرهیزگار باشید) و هر کسی نگه کند که برای فردا چه چیزی پیش فرستاده است و از خدا بترسید، همانا خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است، و همچون کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، پس خدا هم خودشان را از یادشان برد، آنان فاسق هستند».

ابن قیم / راجع به این آیه گفته است: در این آیه دقت کن تا به مفهوم پربهاء و بزرگی دست‌یابی، آن مفهوم اینست که هر کسی پروردگار خویش را از یاد ببرد، او نیز وجود و خویشتن وی را از یادش می‌برد، در نتیجه واقعیت و مصلحت خویش را تشخیص نمی‌دهد و همهٔ وسایل صلاح و رستگاری مربوط به دنیا و آخرت خود را نیز فراموش نموده همچون حیوانات بی‌فایده و پوچ و بی‌کار می‌شود. بلکه ممکن است حیوانات، به خاطر حفظ هدایتی که آفریدگارشان موهبت نموده است، از او مصلحت‌شناس‌تر باشند. اما این، از فطرت و سرشت خلقت خویش هم خارج شده و پروردگارش فراموش کرده و او هم وجود و خصایص و عوامل کمال و پیراستگی و خوشبختی دنیا و آخرت را از یادش برده است. خداوند می‌فرماید:

﴿... وَلَا تُطِعۡ مَنۡ أَغۡفَلۡنَا قَلۡبَهُۥ عَن ذِكۡرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمۡرُهُۥ فُرُطٗا﴾ (کهف/ 28).

«و هرگز از آنکه ما دلهای آنها را از یاد خود غافل کرده‌ایم و تابع هوای نفس خود شدند و به تبهکاری پرداختند، متابعت مکن».

از یاد پروردگارش غافل شده و همین غفلت، باعث از دست دادن کار و دل خویش گردیده و بنابراین، توجهی به مصالح و کمال و عوامل تزکیۀ روان و قلب خود نداشته، فرد ضایع و پریشان حال و فراموشکاری است که سرگردان شده و راهی نمی‌یابد.

کار و نتیجۀ عبادات اینست که دست انسان را بگیرند تا اعمال دنیای او را به گرداب فراموشی در نیافکنند که خدا را از یاد او ببرند تا خدا نیز خودش را از یاد و خاطرش بزداید.

عبادات می‌باید برای کسی که مولای خود را فراموش نموده و یا از عاقبت کار خویش غفلت ورزیده است، بیدار و تذکر دهنده باشند و سپس بگذارند که به کار دنیای خود بازگشته و به تلاش خود ادامه دهد.

برای ما همین بس که آیات زیرین از سورۀ جمعه را بخوانیم تا بفهمیم که چگونه فرد مسلمان را در وضعیتی میان دنیا و آخرت قرار داده‌اند:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٩ فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ﴾ (جمعه/ 9-10).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وقتی که در روز جمعه به نماز فرا خوانده می‌شوید، به ذکر خدا بشتابید و معامله را رها کنید. این، اگر بدانید، برایتان بهتر است. وقتی که نماز انجام شد، در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا بجویید و او را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید».

برنامۀ مسلمان بدین قرار است: کار و معامله پیش از نماز، آنگاه نماز و روی آوردن به ذکر خدا و سپس [بعد از پایان نماز] پراکنده شدن در زمین و جستجوی فضل خدا، و منظور از فضل خدا در اینجا روزی و کار می‌باشد.

در اسلام رفت و آمدکنندگان به مساجد، رهبانان بیهوده‌کار و یا افراد تنبل و بیکاره نیستند، بلکه چنانکه قرآن توصیفشان نموده است: «مردانی که تجارت و داد و ستد، از ذکر خدا و اقامهٔ نماز و پرداخت زکات بازشان نمی‌دارد و از روزی که دلها و دیده‌ها در آن روز دگرگونه می‌شوند، پروا دارند» می‌باشند.

﴿رِجَالٌ لَّا تُلۡهِيهِمۡ تِجَٰرَةٌ وَلَا بَيۡعٌ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ يَخَافُونَ يَوۡمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ ٱلۡقُلُوبُ وَٱلۡأَبۡصَٰرُ﴾ (نور /37).

«مردانی که تجارت و داد و ستد، از ذکر خدا و اقامهٔ نماز و پرداخت زکات بازشان نمی‌دارد و از روزی که دلها و دیده‌ها در آن روز دگرگونه می‌شوند، پروا دارند»

نیکی دنیا و نیکی آخرت

قرآن کریم در جریان حج نیز برای ما تصویری واضح [هر چند مختصر و کوتاه] از دو گروه مردم که خدا را می‌خوانند و در چنین مکانها و موقعیتهایی از او درخواست می‌کنند، ارائه می‌دهد: یک گروه که افق دیدشان تنگ و تیره است و تمام توجه‌شان به دنیاست و بنابراین جز به دنیا رو نمی‌کنند و غیر از آن حرف از چیز دیگری نمی‌زنند.

گروه دیگر، افق فکری گسترده و بینشی روشن دارند، دلشان دنیا و آخرت را فرا می‌گیرد و از خداوند، نیکی در هر دو جهان را می‌طلبند. در این باره از قول خدای تعالی چنین می‌خوانیم:

﴿فَإِذَا قَضَيۡتُم مَّنَٰسِكَكُمۡ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَذِكۡرِكُمۡ ءَابَآءَكُمۡ أَوۡ أَشَدَّ ذِكۡرٗاۗ فَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا وَمَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖ ۝٢٠٠ وَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ۝٢٠١ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ نَصِيبٞ مِّمَّا كَسَبُواْۚ وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ﴾ (بقره/ 200-202).

«پس چون مناسک [حج] خود را بـه جـا آوردیـد، خداونـد را همچـون یـاد کـرد پدرانتان بلکه به یاد کردی [بهتر و] بیشتر، یاد کنید. از مردمـان کسـانی هسـتند کـه می‌گویند: پروردگارا، به ما در دنیـا [از نعمتهـای خـویش] بـده. و او را در آخـرت بهره‌ای نیست، و کسانی از آنان هستند که می‌گویند: پروردگارا، به ما در دنیا نیکـی و در آخرت [هم] نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش [جهنّم] ایمن بـدار، ایناننـد کسانی که از آنچه به دست آورده‌اند بهره‌ای دارند، و خداوند زود شمار است».

قرآن، فقط دو گروه را ذکر می‌کند: جویندگان دنیا، که بهره‌ای در آخرت ندارند و آنها همان گروهی هستند که خداوند در آیۀ دیگری به آنها نوید می‌دهد که:

﴿مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعَاجِلَةَ عَجَّلۡنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلۡنَا لَهُۥ جَهَنَّمَ يَصۡلَىٰهَا مَذۡمُومٗا مَّدۡحُورٗا﴾ (اسراء/ 18).

«هر کس جویا و خواهان چیزهای زودگذر و نزدیک باشد، آنچه بخواهیم در همین کوتاه‌مدت به او می‌دهیم و سپس جهنمی قرار می‌دهیم که به صورت نفرت‌انگیز و مطرود در آن داخل می‌شود»

وگروه دوم: جویندگان دنیا و آخرت که نیکی و خوشبختی هر دو جهان را می‌خواهند و دعایشان اینست که: «پروردگارا نیکی دنیا و نیکی آخرت را نصیب ما قرار ده» هرچیزی را که خواسته باشی می‌توانی مصداق و معنی حسنه (نیکی) بگیری، از جمله تندرستی، زن خوب و صالح، فرزندان نیکوکار، دانش سودمند، روزی فراخ، محبت مردم یا چیزی از این گونه، همۀ اینها تحقق عینی حسنۀ دنیا هستند.

قرآن دستۀ سومی که [برحسب تقسیم عقلی] عبارتند از گروهی که نه نیکی آخرت را می‌طلبند و نه هوس چیزی در دنیا دارند، را ذکر ننموده است. گویا می‌خواهد بگوید که: چنین گروهی در میان مردم یافت نمی‌شود. بدینسان، زندگی به همۀ رنجها و ضروریات گوناگونش، جویندۀ آخرت را وا می‌دارد که راه دنیا را برایش آسان ساخته و در به جای آوردن حقوق آن و تأمین لوازم و مقتضیاتش آن را یاری داده، سختی‌هایش را سبک‌تر گرداند.

بعد از آن خاطر نشان می‌کند که فروگذاری دنیا و بیهوده تلقی شدن آن در حساب جویندۀ آخرت، پدیده‌ای مذموم و خارج از روش فطرت و طریقۀ دین است.

به همین سبب، رسول خداص اندیشۀ بریدن از دنیا برای میل به آخرت و گوشه‌گیری مطلق برای عبادت خدا را نمی‌پسندد و هر گاه در میان یارانش آثاری از گرایش به چنین رفتاری که در برخی از مذاهب دیگر وجود دارد، ملاحظه می‌نمود، کج فکری‌هایشان را اصلاح و به روشی صحیح‌تر و استوارتر هدایتشان می‌داشت که «برای ما (در دین ما) رهبانیت مقرر نشده است» تا آگاه باشند که اسلام، دین گوشه‌گیری و دوری از خلق نیست، بلکه دین زندگی و پیشرفت و آبادانی است.

در دینتان بلندپروازی نکنید

درست است که خداوند عبادت و تقرّب جستن به خود را وظیفۀ مردم قرار داده است، اما زیاده‌روی مسلمان در مورد عبادات اصلی و به طورشبانه‌روز مشغول بودن بدان و زیر پا نهادن ضروریات زندگی به خاطر آن، از نظر اسلام و پیامبر اسلام غیرقابل پذیرش می‌باشد.

عبدالله بن عمرو بن عاص ازدواج نمود. وی جوانی درستکار و شبانه‌روز مشغول عبادت و روزه و نماز بود. پدرش عمرو نزد همسرش رفت و از رفتارش با او پرسش نمود، او مؤدبانه پاسخ داد: عبدالله مرد بسیار خوبی است که از وقتی به منزل شما آمده‌ام، یکبار به بستر ما نیامده است. عمرو از پسرش نزد رسول خداص شکایت نمود و پیامبرص به دنبال او فرستاد و او آمد...

... بگذارید امام مسلم داستان را از زبان خود عبدالله نقل کند، او می‌گوید: من همیشه روزه می‌داشتم و هر شب قرآن می‌خواندم. وقتی که پیامبرص خبردار گشت فرمود: آیا تو روز را روزه می‌گیری و تمام شب را قرآن می‌خوانی؟ گفتم: آری یا رسول‌اللهص و از این کار منظوری جز خیر ندارم.

فرمود: برای تو در هر ماه سه روز روزه کافی است. (بنا به روایتی دیگر، روزۀ سه روز هر ماه، مانندۀ روزۀ همۀ ماه است) گفتم: یا رسول‌اللهص من بیش از آن توانائی دارم.

گفت: همسرت نیز بر گردن تو حقی دارد و دوستانت بر تو حقی دارند، بدنت هم حقی دارد... مانند داود پیامبر روزه بگیر که عابدترین مردم بود. گفتم: یا رسول‌اللهص روزهٔ داود چگونه بود؟ فرمود: یک روز، روزه می‌گرفت و یک روز افطار می‌کرد. (به روایتی: و این نزد خدا بهترین روزه است) همچنین گفت: پس در هر بیست روز بخوان. گفتم: بیشتر از این را می‌توانم، گفت: پس در هر ده روز یک دور بخوان. گفتم: یا رسول‌اللهص، من قدرت بیشتر از آن را دارم. گفت: پس در هر هفت روز بخوان و بیش از این مخوان، زیرا که همسرت و دیدارکنندگان و بدنت هم بر تو حقی دارند.

پیامبر ص به او این درس را تلقین کرد و آموخت که زندگی حقوق دارد که می‌باید ادا نمود، همانطور که آخرت نیز حقوقی مستلزم رعایت دارد و عدالت ایجاب می‌کند که حق هر صاحب حقی به او داده شود.

این تمایل چند بار برای عده‌ای پیش آمد و پیامبر ص در برابر آن ایستادگی نمود تا خطرش مرتفع گردد و شعله‌اش دامنگیر نشود.

انس بن مالک روایت می‌کند که: «جمعی از یاران پیامبرص به خانهٔ همسران آن حضرت رفتند و در بارهٔ عبادتش پرسش نمودند و معلوم شد آنچنانکه آنها می‌پنداشته‌اند، همیشه در رکوع و سجود و هر شب به عبادت ایستاده و هر روز روزه‌دار نیست که چشمش را خوابی و بدنش را آسایشی و زنانش را بهره‌ای از همنشینی او نباشد و چون همسرانش آنها را از نحوهٔ عبادت پیامبر آگاه ساختند گویی باز هم متوجه نشده و عطش آن نسبت به عبادت فرو ننشست و گفتند: ما کجا و رسول خدا ص کجا؟! خداوند گناهان گذشته و آیندهٔ او را آمرزیده است!

یکی از آنها گفت: اما من همیشه شبها را به نماز می‌گذرانم. دیگری گفت: و من از زنان دوری جسته و هرگز ازدواج نمی‌کنم... در این هنگام پیامبر فرمودند: که من از همهٔ شما بیشتر ترس و پروا دارم ولی هم روزه می‌گیرم و هم افطار می‌کنم، هم نماز می‌گزارم

و هم می‌خوابم و با زنان نزدیکی می‌کنم و کسی که از شیوۀ من روی بگرداند، از من نیست[1].

آبیاری نخل یا طول دادن زمان

انس بن مالک روایت می‌کند که معاذ بن جبل گروهی را در نماز امامت می‌کرد، در این میان حرام (بن ملحان) وارد شد و تصمیم داشت که نخل خود را آبیاری کند. با اینحال همراه گروه مزبور داخل مسجد شد و چون دید که معاذ نماز را طول می‌دهد، نمازش را کوتاه کرد (به تنهایی قبل از آنکه معاذ فارغ شود، نماز را به پایان رساند) و سراغ نخل خود رفت تا آبش دهد. وقتی که نماز را معاذ پایان داد، جریان را به او گفتند و او گفت: او منافق است! چرا به خاطر آب دادن به نخل، در نماز عجله می‌کند؟... حرام، به نزد پیامبرص آمد و در حالی که معاذ هم پیش آن حضرت بود گفت: ای پیامبر خدا، من می‌خواستم نخلی را آبیاری کنم، وارد مسجد شدم تا همراه دیگران نماز بگزارم و چون طولانی کرد [یعنی معاذ] نمازم را کوتاه کردم و در پی آبیاری نخلی رفتم و او به خاطر این موضوع، مرا منافق پنداشت!! پیامبر ص رو به معاذ کرده و گفت: آیا تو بازپرس مردمی؟ آیا تو بازپرسی؟ نماز را طول نده. ﴿سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى ۝١﴾ و یا ﴿وَٱلشَّمۡسِ وَضُحَىٰهَا ۝١﴾ و امثال آن را بخوان[2].

۱- روایت از بخاری و دیگران.

۲- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ كَانَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ يَؤُمُّ قَوْمَهُ فَدَخَلَ حَرَامٌ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَسْقِيَ نَخْلَهُ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ لِيُصَلِّيَ مَعَ الْقَوْمِ فَلَمَّا رَأَى مُعَاذاً طَوَّلَ تَجَوَّزَ فِي صَلاَتِهِ وَلَحِقَ بِنَخْلِهِ يَسْقِيهِ فَلَمَّا قَضَى مُعَاذٌ الصَّلاَةَ قِيلَ لَهُ إِنَّ حَرَاماً دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَلَمَّا رَآكَ طَوَّلْتَ تَجَوَّزَ فِي صَلاَتِهِ وَلَحِقَ بِنَخْلِهِ يَسْقِيهِ. قَالَ إِنَّهُ لَمُنَافِقٌ أَيَعْجَلُ عَنِ الصَّلاَةِ مِنْ أَجْلِ سَقْيِ نَخْلِهِ. قَالَ فَجَاءَ حَرَامٌ إِلَى النَّبِيِّ ρ وَمُعَاذٌ عِنْدَهُ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنِّي أَرَدْتُ أَنْ أَسْقِيَ نَخْلاً لِي فَدَخَلْتُ الْمَسْجِدَ لأُصَلِّيَ مَعَ الْقَوْمِ فَلَمَّا طَوَّلَ تَجَوَّزْتُ فِي صَلاَتِي وَلَحِقْتُ بِنَخْلِي أَسْقِيهِ فَزَعَمَ أَنِّي مُنَافِقٌ. فَأَقْبَلَ النَّبِيُّ ρ عَلَى مُعَاذٍ فَقَالَ: «أَفَتَّانٌ أَنْتَ أَفَتَّانٌ أَنْتَ لاَ تُطَوِّلْ بِهِمْ اقْرَأْ بِ (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلَى) وَ (الشَّمْسِ وَضُحَاهَا) وَنَحْوِهِمَا».

روایت احمد با سند صحیح، این داستان در صحیحین و غیره نیز با عبارات مختلف آمده است.

از روایات این داستان برمی‌آید که نماز مزبور، نماز عشاء بوده است که از نمازهای شبانگاهی است، نه نمازهای روز که هنگام کار و تلاش است، و بعضی گفته‌اند که: معاذ در آن نماز، ﴿ٱقۡتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ﴾ را خواند، نه بقره و آل عمران، و با وجود این، مرد مذکور قبل از فراغت معاذ برخاست و به تنهایی نماز خواند و رفت و با این‌همه، پیامبرص یک کلمهٔ سرزنش و نکوهش متوجه او ننمود و در عوض، آن را متوجه امام و فقیه بزرگوار مردم، معاذبن جبل کرد: «ای معاذ مگر تو گزارشگر و بازپرسی؟»

اسلام، چنین است: دینی که از دنیا نمی‌برد و دنیایی که بر دین ستم روا نمی‌دارد!

آسانی و گشایش

ششمین اصلی که اسلام در موضوع عبادت مورد توجه قرار داده است، راحتی و رفع تنگی و دشواری و زدودن سختیها و گشودن بندها و برداشتن بارهای سنگین از گردن مکلفین است، بارهای گرانی که در بعضی ادیان گذشته، مانند یهودیت به چشم می‌خورند. از این رو به مؤمنین یاد داده است که در دعای خود بگویند:

﴿رَبَّنَا وَلَا تَحۡمِلۡ عَلَيۡنَآ إِصۡرٗا كَمَا حَمَلۡتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِنَا﴾

(بقره/ 286).

«پروردگارا، بار سنگین را بدانگونه که بر افراد قبل از ما تحمیل نمودی، بر دوش ما نگذار».

مراد از «اصر» بار سنگین است و این واژه، ترسیم کنندهٔ تکالیف سختی است که در آیین پیشینیان وجود داشت که از جملهٔ این موارد، مراسم عیدهای مذهبی یهود، یعنی «عید فطیر» و «عید برداشت» و «عید مظال» و عید شنبه می‌باشند که در آن کوچکترین کاری نباید انجام گیرد و هر کس روز شنبه کار کند، کیفرش مرگ است. همینطور شنبهٔ مزارع، که در هر هفت سال، یکسال به عنوان شنبهٔ زمین محسوب گشته و در آن سال چیزی کاشته نمی‌شود و میوهٔ باغها چیده نمی‌شوند، زمین بی‌استفاده می‌ماند و محصول باغها را تهی‌دستان و جانداران بیابان می‌خورند، و نیز تکالیف عجیبی از قبیل تحریم طبخ بزغالهٔ شیرخوار را می‌توان برشمرد و اینکه وقتی یک گاو، زن یا مردی را می‌زد و

می‌کشت، آن را سنگباران می‌کردند و گوشتش را نمی‌خوردند و از این نمونه‌ها فراوان است.

چنین سختگیری و زحمت آفرینی تنها در آیین یهود نبوده و بر اغلب آیینهای پیش از اسلام اگر نگوییم بر همه، حکم‌فرما بوده است.

علامه سلیمان الندوی می‌گوید:[1] «هیچ دینی خالی از عبادت خدا نیست، اما پیروان ادیان باستانی چنین می‌پنداشتند که دین، خواستار آزار و شکنجهٔ بدنهای آنهاست و مقصود از عبادت، رنج دادن به اندامها می‌باشد و افزایش رنج و محنت بدن، پاگیزگی روح و پیراستگی درونی بوجود می‌آورد.

انزواگزینی هندیان قدیم و رهبانیت مسیحیان هم از این عقیده سرچشمه گرفته و انواع ریاضتهای جسمانی شگفت‌انگیزی ابداع نموده‌اند که هر کدام برای بدن دشوارتر باشد، در نظر آنها برتر و باعث نزدیکی بیشتر به خداوند می‌باشد. برخی از آنها سوگند می‌خوردند که در طول عمر شستشو نکنند و بعضی دیگر، جز لباس خشن و پلاسین نمی‌پوشیدند و بعضی هم قسم می‌خوردند که برهنه زندگی کنند و فقط خود را با یک خرقه بپوشانند، هر چند که دائماً گرفتار شدت حرارت تابستان و سرمای زمستان بوده باشند.

بعضی از آنها در غاری مکان گزیده هرگز از آن خارج نمی‌شدند و بعضی خود را ملزم به گذران همهٔ عمر در گرمای آفتاب می‌ساختند و یا عهد می‌کردند که جز برگ درختان، چیزی نخورند. برخی مجرد می‌ماندند و ازدواج نمی‌کردند، عده‌ای جلوگیری از تولید مثل را عبادت می‌شمردند و کسانی هم بودند که یک دست خود را بالا گرفته همهٔ عمر بدان حال نگاه می‌داشتند تا خشک شود! و بعضی‌ها نیز تا آنجا که می‌توانستند خود را محبوس می‌کردند و این را نوع عبادت می‌انگاشتند و هنوز در هند کسانی هستند که خود را واژگونه و سرازیر، از درختی می‌آویزند!

۱- از کتاب «الرسالة المحمدية» سخنرانی هشتم، ص ۲۴۱ به بعد، چاپ دوم، دمشق. این کتاب در زبان اردو، به نام «خطبات مدارس» معروف است.

همهٔ این موارد و نظایر آن را پیروان ادیان مختلف پیش از بعثت محمدص با تصور و خیال اینکه وسائل نزدیکی به خدا و بهترین عوامل تزکیهٔ نفوس و پاکسازی روح می‌باشند، انجام می‌دادند.

از دیگر طرقی که در نظر گذشتگان، وسیلهٔ تقرب جستن به خداوند محسوب می‌گردید، خودکشی بود. بدین‌جهت برای خدایان خویش قربانیان بشری نذر کرده و برای جلب خشنودی آنها سر می‌بریدند وخون انسان قربانی شده را بر بتها می‌مالیدند و چه بسا که گوشت او را می‌سوزاندند و به وسیلهٔ آن، بتها را دود و بخار می‌دادند. برای همین بود که یهودیان گوشت قربانیان را می‌سوزانیدند.

من با دین حنیف و آسان برانگیخته شده‌ام

شریعت اسلامی آمد تا این بارهای سنگین را بردارد و در کتابهای پیشین بدین ویژگی‌های بارز شناخته شده بود:

﴿يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾ (اعراف/ 157).

«آنها را به نیکی فرا می‌خواند و از بدی باز می‌دارد و چیزهای پاکیزه را حلال وچیزهای آلوده را حرام می‌کند و بارهای گران و زنجیرهای آنها را برمی‌دارد و باز می‌کند».

خداوند با فرستادن پیامبرش بر مردم منت نهاده و می‌فرماید:

﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ﴾ (توبه/ 128).

«بی‌گمان رسولی از خودتان به سوی شما آمد، رنجتان بر او دشوار، بر شما حریص [و] به مؤمنان رئوف مهربان است».

و خود پیامبرص در معرفی رسالتش فرموده است: «من دین حنیف و آسان را آورده‌ام»[1]، یعنی از نظر عقیده، حنیف (استوار و بی‌انحراف) و در زمینۀ احکام و مسئولیتهای عمل، آسانگیر و بلندنظر (با گذشت) است.

خداوند، این دین را آسان و راحت و بی‌تنگنا قرار داده است، زیرا که می‌خواست رسالتی برای همۀ بشریت و تمام جوامع و قرون مختلف باشد و دینی که دارای چنین عمومیت و جاودانگی است، می‌باید از سوی خداوند حکیم متضمن ویژگیهای آسانی و تخفیف و مهربانی سازگار با گروههای مختلف و دورانهای گوناگون و نقاط متعدد باشد.

این نکته در شریعت اسلام به طور عموم و در عبادات، بطور خاصی قابل مشاهده است. خداوند متعال در بیان رسالت فرد مسلمان در زندگی می‌گوید:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ۝٧٧ وَجَـٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖ...﴾ (حج/ 77- 78).

«ای مؤمنان، رکوع کنید و سجده برید و پروردگارتان را پرستش کنید و کار نیک انجام دهید، باشد که رستگار شوید. و در [راه] خدا چنان که سزاوار جهاد کردن [در راه] اوست، جهاد کنید. او شما را برگزیده است و در دین برای شما هیچ محظوری قرار نداده است».

و در پایان آیۀ طهارت در سورۀ مائده می‌فرماید:

﴿...مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَـٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾ (مائده/ 6).

«خداوند نمی‌خواهد شما را گرفتار سختی و مشقت سازد بلکه می‌خواهد پاکتان کند و نعمت خویش را بر شما تمام گرداند تا شکرگزار باشید».

۱- «بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ» به روایت احمد.

و در پایان آیۀ روزه نیز می‌فرماید:

﴿... يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ...﴾ (بقره/ 185).

«خداوند آسانی را برای شما می‌خواهد، نه سختی را».

و به دنبال یادآوری موارد حلال و حرام ازدواج می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفٗا﴾ (نساء/ 28).

«خداوند می‌خواهد بر شما آسان بگیرد (بارتان را سبک سازد) و انسان ضعیف آفریده شده است».

پیامبرص، معاذ و ابوموسی اشعری را به فرمانداری یمن فرستاد و از جمله سفارشهای آن حضرت به ایشان این بود که: «آسان بگیرید و دشواری ایجاد نکنید، بشارت دهنده باشید و تنفر نیانگیزید، بپذیرید و اختلاف نکنید»[۱]. و از ویژگیهای آن حضرت این بود که «هرگز میان دو کار، دست به گزینش نزد مگر آنکه چیزی را که آسانتر بود، تا وقتی که منجر به گناهی نمی‌شد، برمی‌گزیند»[۲].

و از جمله سخنانش این است که «دین، آسانی است و هیچکس در رابطه با آن سختگیری نمی‌کند مگر آنکه مغلوب شود، پس درستکار باشید و میانه‌روی کنید و اهل بشارت باشید»[۳].

حال که هدف و منظور اسلام، آسانگیری است، هر مسلمانی که دنبال سختگیری و به زحمت انداختن خود باشد، با روح اسلام جنگیده و مخالفت نموده است. رسول اکرمص در برابر افراد سختگیر و زحمت آفرین ایستاد و هلاکت و خسران ایشان را اعلام نموده فرمود:

۱- يَسِّرَا وَلاَ تُعَسِّرَا، وَبَشِّرَا وَلاَ تُنَفِّرَا، وَتَطَاوَعَا وَلاَ تَخْتَلِفَا. روایت از بخاری.

۲- «مَا خُيِّرَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بَيْنَ أَمْرَيْنِ أَحَدُهُمَا أَيْسَرُ مِنَ الآخَرِ إِلاَّ اخْتَارَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا» روایت از بخاری.

۳- روایت از بخاری.

«**أَلاَ هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ ، أَلاَ هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ ، أَلاَ هَلَكَ الْمُتَنَطِّعُونَ**»[1].

تکرار سه بارۀ جمله، جز برای نشان دادن بزرگی و اهمیت مضمونش نمی‌باشد.

برخی از صحابه علاقه داشتند که شب و روز را به دنبال هم روزه‌دار باشند و افطار نکنند تا پاداش افزونتری به دست آورند، اما پروردگار ص از این کار بازشان داشت و چون دست برنداشتند، سه روز پشت سرهم را به هم پیوست. (یعنی نگذاشت افطار کنند) تا آنکه هلال (عیدفطر) را دیدند. آن حضرتص فرمود: «اگرماه تمام نمی‌شد، همچنان برطول روزه‌تان می‌افزودم! و برای تنبیه کسانی که از عادت خویش دست نکشیده بودند. فرمود: «اگر ماه ادامه می‌داشت، چنان شب و روز را به هم وصل می‌کردم تا زیاده‌طلبان، از کار خود دست بردارند» و همۀ اینها نمایانگر ناپسندی، سختگیری در نظر پیامبرص و تنبیه سختگیران و افراطیان می‌باشد.

ابن عباس، بطور مرفوع، از آن حضرتص نقل کرده است که: «از غلو بپرهیزید، زیرا غلو و زیاده‌روی، باعث هلاکت کسانی که قبل از شما بودند، گردید»[2].

این همان غلوی است که قرآن، اهل کتاب را به ترک آن فراخوانده و مورد نکوهش قرار داده است:

﴿قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لَا تَغْلُواْ فِى دِينِكُمْ غَيْرَ ٱلْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوٓاْ أَهْوَآءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّواْ مِن قَبْلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرًا وَضَلُّواْ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ﴾

(مائده/ 77).

«بگو: ای اهل کتاب، در دینتان به ناحقّ غلوّ نکنید و از خواسته‌های [نفسانی] قومی که از پیش گمراه شدند و بسیاری [از مردمان را نیز] به گمراهی کشاندند و از راه راست، به بیراهه رفتند، پیروی نکنید».

ابوداود از سهیل بن ابی امامه روایت کرده است که او با پدرش در زمان عمربن عبدالعزیز بر انس بن مالک که امیر بود و نماز را خیلی کوتاه و شبیه نماز مسافر

۱- روایت احمد و مسلم و ابوداود از قول ابن مسعود.

۲- «إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ، فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِالْغُلُوِّ فِي الدِّينِ» روایت از مسلم.

می‌خواند، وارد شدند. وقتی که سلام داد، به او گفتم: خدایت رحمت کند آیا این را نماز واجب محسوب می‌کنی یا مستحبی بود؟ گفت: نماز واجب بود و مانند نماز رسول خداص می‌باشد و من اشتباه نکرده‌ام. شما از یک چیز غفلت ورزیده‌ای، رسول خداص‌می‌فرمود: «بر خودتان سخت نگیرید تا بر شما سخت گرفته نشود، زیرا کسانی که بر خود سخت گرفتند، خداوند هم بر آنان سخت گرفت و اینک آثارشان در صومعه‌ها و دیرها موجود است».

﴿وَرَهۡبَانِيَّةً ٱبۡتَدَعُوهَا مَا كَتَبۡنَٰهَا عَلَيۡهِمۡ﴾[1] (حدید/ 27).

«رهبانیتی که خود پدید آوردند و ما بر آنها ننوشته بودیم».

پیامبرص در این حدیث به چیزی اشاره کرده است که قرآن، راجع به رهبانیت ابداعی مسیحیان، در سورۀ حدید بیان داشته و می‌فرماید:

﴿... وَقَفَّيۡنَا بِعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَ وَءَاتَيۡنَٰهُ ٱلۡإِنجِيلَ وَجَعَلۡنَا فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ رَأۡفَةً وَرَحۡمَةً وَرَهۡبَانِيَّةً ٱبۡتَدَعُوهَا مَا كَتَبۡنَٰهَا عَلَيۡهِمۡ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ رِضۡوَٰنِ ٱللَّهِ فَمَا رَعَوۡهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا﴾ (حدید / 27)

«سپس به دنبال آنان رسولانمان را فرستادیم و عیسی بن مریم را در پی آنان آوردیم و به او انجیل دادیم و در دلهای کسانی که از او پیروی کردند مهربانی و بخشایش قرار دادیم و رهبانیّتی که خود آن را پدید آوردند. [ما] آن را بر آنان مقرر نکرده بودیم. بلکه آنان برای به دست آوردن خشنودی خداوند [آن را برساختند] آن گاه چنان که باید [حقش را] رعایت نکردند».

این آیۀ کریمه شرح می‌دهد که رهبانیت از بدعتهای مسیحیان بوده، از طرف خدا، مقرر و تشریع نگردیده است و آنها از پیش خود، بدان روی آورده‌اند تا به خیال خود، به رضوان خشنودی خدا نایل گردند[1] و آنگونه که می‌بایست، رعایتش نکردند.

۱- حدیث فوق را ابن کثیر، در تفسیر این آیه کریمه، از مسند ابویعلی آورده و در کتاب الأدب از سنن ابوداود نیز موجود است.

حافظ ابن کثیر، گفته است: «این سرزنشی است که از دو جهت متوجهٔ آنان می‌باشد: یکی بدعت در دین و پدیدآوردن چیزی که خداوند بدان دستور نداده و نخواسته است، و دیگر از نظر بجا نیاوردن کامل همان چیزی که بدان ملتزم گردیده بودند و بخیالشان باعث تقرّب و نزدیکی به خدای عزوجل می‌باشد.

در این سخن پیامبرص که می‌فرماید: «بر خود سخت نگیرید تا بر شما سخت گرفته نشود» نظر به این است که فشار و تشدید انسان بر خویشتن، موجب سختگیری و تشدید خدا بر او می‌شود، سختگیری خدا هم یا تشریعی است و یا تکوینی و تقدیری و متناسب با نظام علت و معلولی خداوند. نمونهٔ سختگیری از طریق شرع، الزام وفا به نذر را می‌توان یادآور شد که انسان بر دوش می‌گیرد و باید انجامش دهد. سختگیری از راه تقدیر، مانند نتیجهٔ کار اشخاص وسواسی و تکلف پیشه است که بر خود سخت می گیرند و تقدیر نیز بر آنان سخت می‌گیرد و این ویژگی در آنها استحکام یافته و لازمهٔ وجودشان می‌گردد. این به معنی ظلم خدا نسبت به آنها نمی‌باشد بلکه خودشان بر خویشتن ظلم کرده‌اند.

حکمت تسهیل عبادت و رفع دشواری از امت

اینکه اسلام سختی و فشار را از امت خویش برداشته و پیامبرص جریان سختگیری و تکلف و افراط در دین را متوقف نموده، برای دو منظور بوده است که امام شاطبی در کتاب «موافقات» خویش بیان داشته است:[۲]

۱- این یکی از اقوال در تفسیر ﴿إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ رِضۡوَٰنِ ٱللَّهِ﴾ است و بنا بر قول دیگر، معنی آن چنین می‌شود: ما این را بر آنها ننوشتیم و فقط ابتغاء رضوان خدا، همچنانکه در تفسیر ابن کثیر آمده است ولی راجح معنی اول است.

۲- ج ۲. ص ۱۳۶ به بعد، با تصرف.

یکی برای ترس از خطر بریدن و ماندن در وسط راه و تنفر از عبادت و بی‌میلی نسبت به تکالیف دینی است که هراس از فساد جسم یا عقل یا ملل و حال فرد نیز در این محدوده قرار می‌گیرد.

دوم برای ترس از کوتاهی در واجبات دیگر می‌باشد، هنگامی که میان وظایف گوناگون شخصی، برخورد و تعارض پدید می‌آید. مانند رسیدگی به کار خانواده و اولاد تا تکالیف و مسئولیتهای دیگر که ممکن است اشتغال به بعضی از کارها مانع از انجام آنها گردد و اگر بخواهد از روی مبالغه به هر دو بپردازد در هر دو وامانده می‌شود.

خداوند این دین را آسان و انعطاف‌پذیر قرار داده و بدین وسیله دلهای مردم را متمایل بخود نگه داشته و عبادت را برایشان خوشایند گردانیده است. اما اگر برخلاف اصل آسانی و سهولت عمل می‌کردند. تکالیفی با آن همراه می‌نمود که انجام آنها همراه با اخلاص امکان نمی‌داشت مگر این سخن خداوند را ملاحظه نکرده‌اید که می‌فرماید:

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ فِيكُمۡ رَسُولَ ٱللَّهِۚ لَوۡ يُطِيعُكُمۡ فِي كَثِيرٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ لَعَنِتُّمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ حَبَّبَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَزَيَّنَهُۥ فِي قُلُوبِكُمۡ وَكَرَّهَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكُفۡرَ وَٱلۡفُسُوقَ وَٱلۡعِصۡيَانَۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلرَّٰشِدُونَ ٧ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَنِعۡمَةٗ...﴾

(حجرات/ 7-8).

«و بدانید که رسول خدا در میانتان است. اگر در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به یقین به رنج افتید ولی خداوند ایمان را در نظر شما محبوب گرداند و آن را در دلهایتان آراست و کفر و فسق و نافرمانی را برایتان ناپسند گرداند، اینانند که راه یافته‌اند. به فضل و نعمتی از سوی خدا. [چنین مقرّر شده است]».

این آیه بیانگر آنست که خداوند، از طریق تسهیل و آسانگیری و با نوید قطعی پاداش، ایمان را برای ما مطلوب ساخته و آن را در دلهای ما تزئین نموده است.

در حديث آمده است كه: «آن مقدار از اعمالی كه توانايی داريد، بر شما واجب گرديده است، زيرا تا وقتی كه شما بس نكنيد، خداوند بس نمی‌كند»[1]. در حديث قيام رمضان و ممنوعيت نماز دائمی در مسجد فرموده است: «... وضع حاضر شما نگرانی‌آور نيست، اما ترسيدم كه نماز شب بر شما واجب گردد و از انجامش ناتوان باشيد»[2].

در حديث حولاء بنت تويت آمده است كه وقتی عايشه لبه پيامبرص گفت: اين حولاء بنت تويت است كه شب نمی‌خوابد! فرمود: شب نمی‌خوابد؟! در حد توانائی خود عمل كنيد! والله كه خداوند خسته نمی‌شود تا شما خسته شويد[3]. (يعنی برای خدا آسان است كه تكاليف زيادی را پشت سرهم به گردن شما بگذارد).

حديث انس نيز چنين است: «پيامبرص به مسجد وارد شد و طنابی را ديد كه ميان دو ستون بسته شده بود، فرمود: اين چيست؟ گفتند: طناب زينت است. او بطور مداوم نماز می‌خواند و چون خسته و كسل می‌گردد به اين طناب دست می‌گيرد! گفت: بازش كنيد، بايد هر كس هنگام نشاط و نيرومندی نماز بخواند و هنگام خستگی و كسالت بنشيند»[4].

همينطور است حديث معاذ كه وقتی نماز را طول داد، پيامبرص به او فرمود: ای معاذ مگر بازرسی؟ و نيز گفت: بعضی‌ها می‌خواهند زودتر بروند، به اين جهت هر كدام از شما با مردم نماز می‌خواند، بايد كوتاه كند، زيرا كه در ميان آنها، ناتوان و پير وجود دارد و بعضی‌ها كاری دارند[5].

۱- «عَلَيْكُمْ بِمَا تُطِيقُونَ فَوَاللَّهِ لاَ يَمَلُّ اللَّهُ حَتَّى تَمَلُّوا» روايت از بخاری.

۲- «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ لَمْ يَخْفَ عَلَيَّ شَأْنُكُمُ اللَّيْلَةَ وَلَكِنِّي خَشِيتُ أَنْ تُفْرَضَ عَلَيْكُمْ صَلاَةُ اللَّيْلِ فَتَعْجِزُوا عَنْهَا» روايت از مسلم.

۳- أوفی حديث الحولاء بنت تويت حين قالت له عائشه: هَذِهِ الْحَوْلاَءُ بِنْتُ تُوَيْتٍ وَزَعَمُوا أَنَّهَا لاَ تَنَامُ اللَّيْلَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لاَ تَنَامُ اللَّيْلَ؟ خُذُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ فَوَاللَّهِ لاَ يَسْأَمُ اللَّهُ حَتَّى تَسْأَمُوا». روايت از مسلم.

۴- روايت از بخاری و ابوداود و نسائی.

۵- روايت از بخاری.

از به هم پیوستن روزه نیز به خاطر ترحمی که به حال امت داشت جلوگیری نمود و همچنین از نذر، ممانعت کرد و فرمود: «خداوند به وسیلهٔ نذر، چیزی را از چنگ بخیل درمی‌آورد ولی نقشی در سرنوشت ندارد»[1].

در همهٔ این سخنان، مفهوم خردمندانه و دلیل روشن ترس از خستگی و ملالت و ناتوانی و ناخوشایندی و نامطلوب گردیدند عبادت را مشاهده می‌کنیم. از قول عایشه ل روایت شده است که پیامبرص فرمود: این دین، استوار است، پس با مدارا و ملایمت بدان روی آورید و عبادت خدا را برای خودتان خسته کننده و نفرت‌انگیز نسازید «**فَإِنَّ الْمُنْبَتَّ لاَ أَرْضًا قَطَعَ، وَلاَ ظَهْرًا أَبْقَى**»[2].

اما نکته دوم: وقتی که وظایف شرعی و اعمال واجب قطعی و گریز ناپذیری بر عهدهٔ شخص مکلف نهاده می‌شود، برای ادای حق پروردگار خویش اقدام می‌کند و در صورتی که در کار مشکلی غوطه‌ور شود، ممکن است از کار دیگری باز بماند، بخصوص از حقوقی که دیگران بر گردن او دارند و در نتیجه عبادت یا عمل مورد اشتغال، باعث غفلت از وظیفهٔ الهی دیگری می‌شود و فرد، مقصر می‌گردد و به همین خاطر قابل سرزنش و بدون عذر خواهد بود. زیرا از او خواسته شده است که طوری به همهٔ وظایف خود اقدام نماید که به هیچیک از آنها و به هیچ حالی از احوالش خللی وارد نیاید.

بخاری، از قول ابوجحیفه گفته است که، پیامبرص میان سلمان و ابودرداء پیمان برادری بست. سلمان روزی به دیدار ابودرداء رفت و ام درداء همسرش را در قیافهٔ مبتذلی مشاهده کرد و به او گفت: در چه حالی؟ پاسخ داد: برادرت ابودرداء نیاز و علاقه‌ای به دنیا ندارد!! در این موقع ابودرداء آمد، سلمان برایش خوراکی آماده ساخت و گفت: بخور. پاسخ داد: روزه‌ام، گفت: تا تو نخوری من هم نمی‌خورم. او ناچار خورد... چون شب شد، ابودرداء خواست برود به نماز بپردازد، سلمان گفت: بخواب! و او خوابید. دوباره خواست برخیزد و سلمان گفت: بخواب... تا وقتی که آخر شب شد، و سلمان

۱- روایت از بخاری.

۲- روایت از احمد و بیهقی با واژه‌ای نزدیک به این روایت کرده است.

گفت: اکنون برخیز، برخاستند و به نماز پرداختند. سلمان به او گفت: هم خدایت بر تو حقی دارد، هم نفس خودت و هم خانواده‌ات. پس حق هر کسی را به خودش بده. ابودرداء نزد پیامبر آمد و جریان را باز گفت، پیامبرص فرمود: «سلمان راست گفته است».

پیامبرص می‌گوید: «من داخل نماز می‌شوم و تصمیم می‌گیرم که طولانی کنم، ولی چون صدای گریهٔ بچه را می‌شنوم از گریه‌اش می‌فهمم که مادرش نیست و نمازم را کوتاه می‌کنم»[1].

همچنین باید توجه داشت که هر کسی در عملی زیاده‌روی کند، از جهاد و غیره با وجود توانائی باز می‌ماند. به همین خاطر، در حدیث راجع به داود υ آمده است که یک روز، روزه می‌گرفت و یک روز می‌خورد و از مبارزه هم نمی‌گریخت.

به ابن مسعود τ گفتند: تو کم روزه می‌گیری؟ پاسخ داد: روزه مانع تلاوت قرآن می‌شود و من قرآن خواندن را بیشتر دوست می‌دارم...

مالک، بیداری تمام شب را مکروه دانسته و گفته است: «ممکن است شب زنده‌دار، به هنگام صبح خسته و ناتوان گردد. و باید از رسول خداص الگو گرفت...»

بدین طریق بر ما روشن می‌شود که این اصل، تکمیل و ادامهٔ اصلی قبلی است و اعتدال مورد پسند میان دین و دنیا جز با آسان گرفتن و تسهیل عبادت امکان‌پذیر نمی‌باشد.

گذشتها و تخفیفها

اسلام که بر پایهٔ آسانی و رفع دشواری‌ها در عبادات و تکالیف خویش، در همهٔ زمینه‌ها و موارد استوار می‌باشد، به شکل مخصوصی انواع بخششها و استثناها و تسهیلات را در

۱- این را هر پنج محدث، جز ابوداود، روایت کرده‌اند.

احوال خاصی مقرر داشته است. این احوال و شرایط، مواردی هستند که نوعی مشقت و دشواری برای انسان پیش می‌آید و مانع ادامهٔ حرکتش می‌گردد و تحملش مشکل به نظر می‌رسد.

در کتاب «الحلال و الحرام» توضیح داده‌ام که اسلام، به ناتوانی و ضعف انسان اعتراف نموده و شرایط سخت زندگی را مورد ملاحظه قرار داده و اصل انسانی مهمی را وضع کرده است که انسان و زندگی از آن بی‌نیاز نمی‌باشند و آن عبارتست از اصل: «الضرورات تبیح المحظورات» که قرآن در چنین آیه بر آن تصریح نمود و از جمله می‌فرماید:

﴿... فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ﴾(بقره/ 173).

«و اگر کسی بی آنکه سرکش و تجاوزکار باشد [به خوردن موارد پیش گفته] ناچار گردد، گناهی بر او نیست. حقّا که خداوند بخشایشگر مهربان است».

این در مورد حلال و حرام.

اما در زمینهٔ عبادات هم، اسلام اصل مهمی در جهت مصالح انسان و زندگی وضع نموده است که «رخص وتخفیف» یا گذشت و بخشش در عبادات، به هنگام اقتضای شرایط و ضروریات زندگی می‌باشد.

برای مثال، مسافرت را ضروریات زندگی که مورد قبول و بلکه تمجید دین بوده و بدان فراخوانده شده است، ایجاب می‌کند: مانند سفر برای کسب روزی...

﴿فَٱمۡشُواْ فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُواْ مِن رِّزۡقِهِۦ﴾ (ملک/ 15).

«پس در گوشه و کنار آن راه روید و از روزی‌اش (خداوند) بخورید».

و همچنین حدیث: «مسافرت کنید تا سالم شوید و روزی پیدا کنید»[1]، و نیز مسافرت برای طلب علم: «اطلبوا العلم ولو بالصین»[1] و سفر حج خانهٔ خدا

۱- این حدیث، مرسل و حسن است و عبدالرزاق آن را در جامع خود نقل کرده است.

﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ﴾ (حج/ 27).

«و در [میان] مردم به حج ندا درده تا پیاده و [سوار] بر هر شتر لاغری که از هر راه دوری رهسپارند به سوی تو آیند».

آیۀ 27 از سورۀ حج و سفر برای مقاصد و هدفهای دینی و دنیوی دیگر.

همچنین بیماری از واقعیت‌های زندگی و از گرفتاریهایی است که انسان، بنابر اقتضای موجودیت انسان و ساختمان بشری خود، از آن در امان نیست.

﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِي كَبَدٍ﴾ (بلد/ 4).

«همانا انسان را در سختی آفریدیم (در سختی قرار دادیم)».

جهاد نیز یکی از هدفها و ضرورتهای زندگی است و اسلام، آن را فقط برای دفاع از خود و تأمین امکان دعوت و جلوگیری از فتنه و رهایی مستضعفان و تأدیب پیمان‌شکنان، تشریع نموده است.

اسلام در این موارد سه‌گانه، یعنی مسافرت، بیماری و حج تسهیلات چندی قرار داده است:

گذشتهای مربوط به نماز

برای مسافر، نماز شکسته قرار داده شده است، به اینصورت که نمازهای چهار رکعتی [ظهر و عصر و عشاء] دو رکعت خوانده می‌شوند و پیامبرص در این‌باره فرموده است: «این، صدقه‌ای است که خدا به شما ارزانی داشته و شما آن را بپذیرید»[۲].

۱- روایت از بیهقی در «شعب الإیمان» و ابن عبدالبر در جامع خود.

سیوطی در اللآلی المصنوعة و صاحب تذکرة الموضوعات به نقل از ابن حبان گفته اند که: این حدیث باطل است، و هیچ اصلی ندارد و ابن جوزی نیز آن را در «الموضوعات» آورده است. [مصحح]

۲- روایت از مسلم و صاحبان سنن.

همینطور، جمع میان دو نماز اجازه داده شده است [ظهر با عصر و مغرب با عشاء] و به جای آوردن دو نماز را پشت سرهم در وقت یکی از آنها مجاز دانسته‌اند.

به همین ترتیب، به مریض اجازه داده است که در حالت نشسته و یا به پهلو خوابیده و به پشت افتاده [برحسب امکان و توانائی] نماز بخواند و برایش تنگی و فشار باقی نگذاشته است.

دربارهٔ طهارت نیز [که شرط درستی نماز است] به کسی که به خاطر بیماری، مسافرت یا عذر دیگری امکان استعمال آب را ندارد، به عنوان تسهیل و رحمتی از جانب خدا برای بندگانش، اجازه داده است که به جای وضو، بر زمین پاکی از ماسه، خاک یا سنگ و غیره تیمم کند:

﴿... وَإِن كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ أَوۡ لَٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُم مِّنۡهُۚ مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾ (مائده / 6)

«و اگر مریض یا در سفر بودید یا از قضای حاجت آمدید و یا با زنها نزدیکی کردید و آبی نیافتید، بر زمین پاکی تیمم کنید، پس چهره و دستهای خود را مسح نمایید. خداوند نمی‌خواهد برای شما دشواری بیافریند بلکه می‌خواهد پاکتان کند و نعمتش را به شما تمام نماید تا شاید سپاسگزار باشید».

قرآن کریم، این حکم را در سورهٔ نساء نیز یادآوری نموده و فرموده است:

﴿فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا﴾ (نساء/ 43).

«روی و دستانتان را مسح کنید. بی‌گمان خداوند بخشنده آمرزگار است».

در این آیه‌ها برای شخص مسلمان معلوم می‌گردد که این اجازه‌ها و گذشتها، مظهری برای تجلی اسماء خدا می‌باشند: «العفو الغفور، الکریم الرحیم...» کسی که پاکی بندگانش را می‌خواهد و نعمت خود را بر آنها تمام می‌گرداند.

کاری هم که عمروبن العاص در هنگامی که از سوی رسول خداص به نبرد ذات‌السلاسل گسیل شد، انجام داد، نمونه‌ای از گذشتها و تخفیفهای خدایی است: «او در شبی بسیار سرد، محتلم گردید و ترسید که اگر غسل کند، از بین برود. بنابراین تیمم نمود و با اطرافیانش به نماز صبح ایستاد، ولی یارانش به این کار عمرو قانع نشدند، هنگامی که نزد رسول خداص برگشتند، جریان را برایش تعریف کردند، پیامبرص فرمود: ای عمرو، تو در حال جنابت به نماز ایستادی؟ عمرو گفت: این گفتهٔ خدا را به یاد آوردم که؛

﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمۡ رَحِيمًا﴾ (نساء/ 29).

«و خویشتن را مکشید، که خداوند [نسبت] به شما مهربان است».

و تیمم نموده نماز خواندم. پیامبرص خندید و چیزی نگفت[1].

معلوم است که خنده و سکوت پیامبرص دلیل تایید کار عمرو بلکه نشانهٔ ستایش از فهم و درک او در چنین قضیه‌ای می‌باشد.

از گذشتهای مربوط به جهاد

خداوند برای مواقع جهاد نماز جنگ را مقرر داشته و آن را برای ستایش مجاهدین و کمک آنان در برابر دشمن، در نماز چهار رکعتی، به یک رکعت تقلیل داده است. ابن عباس می‌گوید: «خداوند نماز را از زبان پیامبرتانص بر مسافر دو رکعت، بر مقیم چهار رکعت و در حال خطر یک رکعت قرار داده است»[2]. و به هنگام درگیری نیروها، هر مقدار نمازی که در توان و امکان پیکارگران باشد را پذیرفته است:

﴿فَإِنۡ خِفۡتُمۡ فَرِجَالًا أَوۡ رُكۡبَانًا﴾ (بقره/ 239).

«و اگر [از دشمن] ترسان بودید، در حال راه رفتن یا سواره [نماز را به جای آورید]».

۱- روایت از احمد، ابوداود، حاکم، دارقطنی و ابن حیان.

۲- به روایت مسلم.

پیامبرص و یارانش میان نماز و جهاد فرقی نمی‌گذاشتند، زیرا که این یکی ستون اسلام و آن دیگری مظهر اوج و عظمتش می‌باشد، فرد نمازگزار خویشتن را در میان جهاد می‌انگارد و مجاهد خود را در محراب نماز تصور می‌کند.

خداوند بر مجاهدین واجب کرده است که اسلحه و نیروهای دفاعی خود را بردارند و در برابر او نیز خاضع باشند و با پروردگارشان نیایش و مناجات کنند:

﴿وَإِذَا كُنتَ فِيهِمۡ فَأَقَمۡتَ لَهُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَلۡتَقُمۡ طَآئِفَةٞ مِّنۡهُم مَّعَكَ وَلۡيَأۡخُذُوٓاْ أَسۡلِحَتَهُمۡ فَإِذَا سَجَدُواْ فَلۡيَكُونُواْ مِن وَرَآئِكُمۡ وَلۡتَأۡتِ طَآئِفَةٌ أُخۡرَىٰ لَمۡ يُصَلُّواْ فَلۡيُصَلُّواْ مَعَكَ وَلۡيَأۡخُذُواْ حِذۡرَهُمۡ وَأَسۡلِحَتَهُمۡۗ وَدَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡ تَغۡفُلُونَ عَنۡ أَسۡلِحَتِكُمۡ وَأَمۡتِعَتِكُمۡ فَيَمِيلُونَ عَلَيۡكُم مَّيۡلَةٗ وَٰحِدَةٗ ...﴾ (نساء/ 102).

«وقتی که در میانشان بودی و برایشان نماز می‌خواندی باید گروهی با تو بایستند و سلاح‌هایشان را داشته باشند. وقتی که آنها سجده کردند، عقب بروند و گروه دیگری که نماز نخوانده‌اند، نماز بگزارند. و همچنان آمادگی و سلاح خود را حفظ کنند، کافران می‌خواهند که شما از اسلحه و آذوقهٔ خود غافل شوید تا یکباره بر شما بتازند و کارتان را تمام کنند..».

پیامبرص جلودارانی از سواران خود را برای کسب آگاهی و اطلاع از وضع دشمن فرستاد و خود به نماز صبح ایستاد و در حال نماز، با وجود اینکه خودش از رو برگردانیدن (درنماز) نهی کرده بود، به سوی دره‌ای برمی‌گشت که سواران مزبور از آنجا می‌آمدند. با آنکه نماز، نور چشم و آرامش جانش بود.

از حضرت عمرτ نقل شده است که فرمود: من در حالی که به نماز مشغول هستم، به تجهیز ارتش خود می‌پردازم.

تخفیفات روزه

اسلام، در مورد روزهٔ رمضان نیز برای شخصی که در حال مسافرت به نقاط مختلف می‌باشد. گذشتها و تخفیفهایی در نظرگرفته و حتی این تخفیفها را در صورتی که روزه، متضمن دشواری و ناراحتی قابل ملاحظه‌ای باشد، واجب دانسته است.

در صحیح، از قول جابر آمده است که پیامبرص در مسافرت بود، مردی را مشاهده کرد که گروهی به گردش جمع شده بودند و سایبانی برایش تهیه نموده بودند. گفت: چه خبر است؟ گفت: مردی روزه‌دار است. فرمود: «**لَيْسَ مِنَ الْبِرِّ أَنْ تَصُومُوا فِي السَّفَرِ**» یعنی: «روزه گرفتن در حین سفر، خوبی و نیکی شمرده نمی‌شود».

از عمار بن یاسر نیز روایت شده است که: همراه رسول خداص از نبردی می‌آمدیم، در روز بسیار گرمی حرکت نمودیم و در نقطه‌ای در میان راه فرود آمدیم. مردی از ما جدا شد و به زیر سایهٔ درختی رفت، رفقایش دورش را گرفتند و او همچون بیماری افتاده بود. پیامبرص وقتی که این وضع را دید، فرمود: رفیقتان را چه شده است؟ گفتند: روزه‌دار است. رسول خداص فرمود: «خوب نیست که در مسافرت روزه بگیرید، اجازه و تخفیفی را که خدا داده است، بپذیرید و به کار بندید»[1].

بدینسان پیامبرص آشکارا تصریح نموده است که هر گاه روزه گرفتن برای مسافر مشکل آمد، در حدودی که روایات معلوم داشتند، یک گناه بشمار می‌رود نه یک عمل صواب.

از انس روایت شده است که گفت: ما همراه پیامبرص در مسافرت بودیم، برخی از ما روزه‌دار بودند و برخی نبودند، در روزی گرم به منزلی فرود آمدیم و جز بالاپوش خود، سایه‌ای نداشتیم، روزه‌داران افتادند و دیگران برخاستند، چادرها را کوبیدند و اسبها را آب دادند. رسول خداص فرمود: امروز اجر و ثواب را آنهایی که روزه نگرفته بودند، بردند»[2].

۱- این را طبرانی در«الکبیر» با سندهای خوب نقل کرده است.

۲- روایت از مسلم.

شخص روزه‌دار، در چنین مواقعی بهره‌ای جز گرسنگی و تشنگی نمی‌برد ولی شخص بی‌روزه هم به سیری و هم به پاداش فعالیت اجتماعی و خدمت به دیگران می‌رسد.

همینطور برای مریض، اجازهٔ افطار در رمضان داده شده است و در عوض، تعدادی از روزهای دیگر بعد از بیماری، روزه می‌گیرد. قرآن کریم در این باره چنین می‌فرماید:

﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡهُدَىٰ وَٱلۡفُرۡقَانِۚ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهۡرَ فَلۡيَصُمۡهُۖ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَۗ يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ (بقره/ 185).

«ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن برای هدایت مردم و به عنوان نشانه‌هایی از هدایت و فرقان، نازل گردیده است. پس هر یک از شما که این ماه را درک نمود، باید روزه بگیرد و هر کس بیمار یا در سفر باشد، همان تعداد از روزهای دیگر را روزه بگیرد. خداوند راحتی شما را می‌خواهد وسختی و دشواری بشما نمی‌خواهد».

رسول خداص به مجاهدین اجازه داده است که در ایام روزه‌دار افطار کنند، ابوسعید می‌گوید: «با رسول خداص در حال روزه به طرف مکه حرکت کردیم. چون در منزلی فرود آمدیم، رسول خداص فرمود: شما اینکه به دشمن نزدیک شده‌اید و خوردن برایتان توان‌دهنده است و مجاز هستید. بعضی از ما روزهٔ خود را شکستند و بعضی همچنان روزه‌دار ماندند. سپس به منزل دیگری درآمدیم، پیامبرص فرمود: شما صبح، با دشمن روبرو خواهید شد، شکستن روزه برایتان توان بخش است، پس افطار کنید. بدین‌ترتیب دستور قطعی داده شد و همگی افطار کردیم»[1].

ابن قیم، از این جمله که «شما صبح با دشمن روبرو خواهید شد و افطار برایتان نیرودهنده است». نتیجه گرفته‌اند که مقابله با دشمن، هر چند در غیر سفر باشد، شکستن

۱- روایت از احمد ومسلم و ابوداود.

روزه را لازم می‌کند، زیرا که مسلمانان موظف به تجهیز نیرو هستند ﴿وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن قُوَّةٖ﴾ (انفال/ 60). «و آنچه از نیرو در توان دارید برای [مقابله با] آنان آماده سازید» و افطار، از لوازم نیرومندی می‌باشد.

اصل تخفیف و آسان‌سازی عبادت، در رابطه با این سه موضوع [بیماری، مسافرت و جهاد] اصلی است که قرآن، از آغاز طلوع اسلام، در مکه آورده و در سورۀ مزمل می‌فرماید:

﴿... عَلِمَ أَن لَّن تُحۡصُوهُ فَتَابَ عَلَيۡكُمۡۖ فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِۚ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرۡضَىٰ وَءَاخَرُونَ يَضۡرِبُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَبۡتَغُونَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَءَاخَرُونَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ فَٱقۡرَءُواْ مَا تَيَسَّرَ مِنۡهُ...﴾ (مزمل/ 20).

«(خداوند) معلوم داشت که شما نمی‌توانید به آن پایبند باشید. لذا از شما در گذشت. پس آنچه میسّر باشد از قرآن بخوانید. معلوم داشت که برخی از شما بیمار خواهند بود و دیگرانی هم در زمین سفر می‌کنند. که از فضل خدا می‌جویند. و دیگرانی که در راه خدا کارزار می‌کنند. پس آنچه میسّر باشد از آن بخوانید».

بیشتر از همۀ مردم، اصحاب پیامبرص بودند که از این گذشتها و تخفیفها خوشحال و بهره‌مند می‌شدند، همان کسانی که آیین و احکام دین را از پیامبرص خدا فرا گرفته و از سرچشمۀ نبوت، سیراب گردیدند و آنچه را که خداوند توسعه داد، تنگ و سخت نگرفتند، زیرا فهمیده بودند که «خداوند، دوست دارد که رخصت‌هایش پذیرفته شود، همانگونه که معصیت خویش را دوست ندارد»[1].

۱- روایت از احمد. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُ أَنْ تُؤْتَى رُخَصُهُ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ تُؤْتَى مَعْصِيَتُهُ».

عبادت و آیین‌های بزرگ اسلام و اسرار و آثارشان در زندگی
نماز ـ زکات ـ روزه ـ حج

منظور از عبادت اسلام

وقتی که از «عبادات اسلام» سخن می‌گوییم، منظورمان از آن، شکلها و برنامه‌های معینی است که از طرف اسلام، برای تقرب جستن به خداوند متعال ترسیم گردیده و به عنوان شعائر برجسته و مخصوص آن برگزیده شده‌اند و برایشان اوقات، اندازه‌ها و کیفیتهای تغییرناپذیری معین گردیده است. این حقیقت ما را بر آن می‌دارد که بحث خود را به عبادات چهارگانهٔ معروف یعنی نماز، زکات، روزه و حج محدود کنیم.

اگر بخواهیم عرصه را گسترده‌تر سازیم، باید حداقل دو مورد از مهمترین عبادات اسلامی که خارج از محدودیت زمانی و کیفی می‌باشند، یعنی «امر به معروف و نهی از منکر» و «جهاد در راه خدا» را در بحث خود بگنجانیم.

فریضهٔ نخست، از نشانه‌های تشخص و تمایز امت اسلام است.

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ...﴾ (آل عمران/ 110).

«شما بهترین امتی بودید که برای مردم بوجود آمدید (سر بر آوردید)، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

و از شاخه‌های ایمان و ویژگی‌های مؤمنان به شمار می‌رود:

﴿وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۚ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ... ﴾ (توبه/ 71).

«مردان و زنان با ایمان، اولیاء (یاران و دوستان) یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

﴿ٱلتَّٰٓئِبُونَ ٱلۡعَٰبِدُونَ ٱلۡحَٰمِدُونَ ٱلسَّٰٓئِحُونَ ٱلرَّٰكِعُونَ ٱلسَّٰجِدُونَ ٱلۡأٓمِرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱلنَّاهُونَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡحَٰفِظُونَ لِحُدُودِ ٱللَّهِ﴾ (توبه/ 112).

«توبه گران، عبادت پیشگان، ستایشگران، رهروان (متحرکان) رکوع‌گزاران، سجده کنندگان، وادارندگان به نیکی بازدارندگان از بدی و نگهدارندگان حدود خدا...».

و کسی که نسبت به این امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی ورزد مورد لعن قرار گرفته است:

﴿لُعِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۢ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُۥدَ وَعِيسَى ٱبۡنِ مَرۡيَمَۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعۡتَدُونَ ٧٨ كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ﴾ (مائده/ 78-79).

«کافران بنی‌اسرائیل به زبان داود و عیسی پسر مریم از آن لعنت کرده شدند که نافرمانی خدا نمودند و از حکم حق سرکشی کردند. آنها هیچگاه از بدکیشی و کار زشت خود دست برنداشتند و چقدر آنچه می‌کنند قبیح و ناشایسته است».

و فریضۀ دوم (جهاد) نیز مانند رکوع و سجده و سایر عبادات بر فرد مسلمان واجب شده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْۤ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ۩ ٧٧ وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ...﴾ (حج/ 77-78).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجده کنید و پروردگارتان را بپرستید و عمل خیر انجام دهید، تا رستگار شوید و در راه خدا آنچنان که شایسته و لازم است جهاد کنید که اوشما را برگزیده است».

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱبۡتَغُوٓاْ إِلَيۡهِ ٱلۡوَسِيلَةَ وَجَـٰهِدُواْ فِي سَبِيلِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ﴾ (مائده/ 35).

«ای مؤمنان در برابر خدا تقوا پیشه کنید و راه و ابزاری برای نیکی به او پیدا کنید (بجویید) و در راهش جهاد کنید تا رستگار شوید».

پیامبرص نیز فرموده است: «هر کس در حالی که نشانه‌ای از جهاد ندارد، به سوی خدا رفت، (بدون جهاد مرد)، با نقص و کمبود بزرگی، خدا را ملاقات کرده است»[1].

قرآن، در بیان بزرگی پاداش مجاهدین می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ لَا يُصِيبُهُمۡ ظَمَأٞ وَلَا نَصَبٞ وَلَا مَخۡمَصَةٞ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَطَـُٔونَ مَوۡطِئٗا يَغِيظُ ٱلۡكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنۡ عَدُوّٖ نَّيۡلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٞ صَٰلِحٌۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٢٠ وَلَا يُنفِقُونَ نَفَقَةٗ صَغِيرَةٗ وَلَا كَبِيرَةٗ وَلَا يَقۡطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمۡ لِيَجۡزِيَهُمُ ٱللَّهُ أَحۡسَنَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴾ (توبه/ 120-121).

«این از آن است که هیچ تشنگی و رنجی و گرسنگی‌ای در راه خدا به آنان نمی‌رسد و جایی که کافران را به خشم آورد، طی نکنند و از [هیچ] دشمنی دستبردی به دست نمی‌آورند مگر آنکه به [پاداش] آن برایشان کردار شایسته‌ای نوشته خواهد شد. خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. و هیچ نفقه‌ای [چه اندک باشد یا بسیار] انفاق نمی‌کنند و هیچ میدانی را نمی‌پیمایند مگر آنکه به [سودشان] نوشته شود تا خداوند به [پاس] نیکوترین آنچه می‌کردند به آنان پاداش دهد».

۱- «مَنْ لَقِيَ اللَّهَ بِغَيْرِ أَثَرٍ مِنْ جِهَادٍ لَقِيَ اللَّهَ وَفِيهِ ثُلْمَةٌ»

این را ترمذی و ابن ماجه نقل کرده‌اند و ترمذی گفته است: حدیث غریبی می‌باشد.

همچنین از قول پیامبرص آمده است که: «ارزش یک حرکت بامدادی یا شامگاهی در راه خدا، از همهٔ دنیا و آنچه در آن وجود دارد، بالاتر است»[1].

از پیامبرص پرسیدند: یا رسول‌اللهص چه چیز با جهاد برابری می‌کند؟ فرمود: در قدرت شما نیست! دو سه بار دیگر همین سؤال را تکرار کردند و پیامبرص پاسخ داد: در توان شما نیست و در آخر فرمود: نظیر مجاهد در راه خدا، کسی است که روزه‌دار و ایستاده و متذکر به آیات خدا باشد و لحظه‌ای از نماز و روزه سستی نورزد تا مجاهد، از جهاد برگردد»[2].

با همهٔ ارزش و منزلتی که این دو فرضیه و عبادت [جهاد و امر و نهی] از دیدگاه اسلام دارند، سخن از آنها را در اینجا فرو می‌گذاریم تا به عبادات و شعائر بزرگی که معنی تعبد در موردشان آشکار و اسرار و آثارشان در زندگی معمولی موردنظر می‌باشند، بپردازیم.

عبادات کهن و در عین حال جدید

عبادات معروف اسلامی از قبیل نماز، زکات، روزه و حج، آیین‌های قدیمی و کهنی می‌باشند که در ادیان پیش از اسلام نیز هر یک به گونه‌ای مورد توجه قرار گرفته‌اند.

خداوند، دربارهٔ بعضی از پیامبران می‌فرماید:

﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ فِعۡلَ ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِۖ وَكَانُواْ لَنَا عَٰبِدِينَ﴾ (انبیاء/ 73).

«و آنان را پیشوایانی گردانیدیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند و انجام دادن نیکیها و بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم و عبادتگزار ما بودند».

در بارهٔ روزه نیز می‌فرماید:

۱- روایت از بخاری.

۲- مورد اتفاق.

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾ (بقره/ 183).

«ای مؤمنان، روزه بر شما مقرر شده است، چنان که بر پیشینیانتان مقرر شده بود، باشد که تقوی پیشه کنید».

راجع به حج نیز می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ بَوَّأۡنَا لِإِبۡرَٰهِيمَ مَكَانَ ٱلۡبَيۡتِ أَن لَّا تُشۡرِكۡ بِي شَيۡـًٔا وَطَهِّرۡ بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡقَآئِمِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ ٢٦ وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ﴾

(حج/ 26-27).

«و چنین بود که جایگاه خانه [کعبه] را برای ابراهیم [با این دعوت] معیّن ساختیم که: چیزی را با من شریک میاور و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و [به عبادت] ایستادگان و رکوع [و] سجود کنندگان پاکیزه دار، و در [میان] مردم به حج ندا درده تا پیاده و [سوار] بر هر شتر لاغری که از هر راه دوری رهسپارند به سوی تو آیند».

ولی عبادات چهارگانهٔ فوق، در آن ادیان شکلی متناسب با زمان و محیط مخصوص خود داشتند. هنگامی که حضرت محمدص آخرین دین را که با ویژگی رشد بشر هماهنگی داشت، آورد، به فرمان خدا، این عبادات را در کاملترین شکل خود مقرر نمود و هر یک از آنها را به آخرین درجهٔ کمال خود رسانید و از تمام آلودگیهای دورانهای گذشته، پاک نمود.

بدین ترتیب، نماز فقط یک دعا و نیایش محسوب نمی‌گردد (در اسلام) بلکه ذکر و دعا و تلاوتی است که از گفته‌ها و کردارهای مشترک میان فکر و قلب و زبان و بدن تشکیل یافته است. اسلام، پاکیزگی و نظافت و آراستگی و توجه به قبلهٔ واحد را در نماز لازم دانسته و آن را در زمانهای معینی از شب و روز معین کرده و برای هر نمازی،

رکعات چندی مشخص نموده و ترتیب و کیفیت خاصی در نظر گرفته و با تشریع قوانینی مانند جماعت و جمعه در رابطه با آن، تکمیلش نموده و اذان و اقامه را مایۀ زیبائی آن قرار داده است.

نماز اسلامی به این صورت و با این شرایط، عبادت نوینی است که در هیچیک از ادیان دیگر به این شکل دیده نمی‌شود.

همچنین زکات در اسلام، عبادت بی‌سابقه‌ای است. زکات، تنها یک احسان سخاوتمندانه یا یک صدقۀ دلخواهی نیست. زکات یک حق معلوم و مالیاتی است که بر هر صاحب مالی که در طول سال، در حد معینی دارائی داشته باشد و از نیازمندیهای اساسی او زیادتر باشد، واجب گردیده است. زکات، سهم خداوند در نعمتهایی است که به صورت دارائی و تجارت یا محصول کشاورزی، موهبت نموده است. حقی که ایمان آدمی او را به پرداختنش برمی‌انگیزد و دولت برای جمع‌آوری آن اقدام می‌کند:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا ...﴾ (توبه/ 103).

«از اموالشان صدقه‌ای بگیر و بدین طریق پاک و پیراسته‌شان گردان».

هر کس زکات داد، روح و ضمیر خود را پاکیزه داشته، رضایت خدا و خلق را تحصیل نموده و به خیردنیا و آخرت دست یافته است؛ هر کس هم که از دادنش خودداری کند، الزاماً از او گرفته می‌شود و اگر مقاومت کند، با او جنگ شده، نیروی نظامی به سویش گسیل می‌گردد تا بپردازد و این کاری است که خلیفۀ اول، حضرت ابوبکر صدیق τ با امتناع کنندگان از پرداخت زکات انجام داد.

پس، زکات با این وضع و با مصارفی که قرآن برای آن معلوم داشته است، عبادت جدیدی است که در ادیان دیگر وجود نداشت.

روزه، حج، ذکر و دعا نیز عبادات قدیمی مشترک در بین ادیان فراوانی هستند، ولی اسلام آنها را از تمام آلودگیها دور نموده و به آخرین درجۀ کمالشان رسانیده و اسرار و نشانه‌ها و نتایجی در آن قرار داده و تأثیری شایستۀ یک آیین جاودانی به آنها بخشیده و

آنها را وسیلهٔ اصلاح فرد و خوشبختی خانواده و پایداری جامعه و جهت بخشیدن به دولت و راهنمایی جهان قرار داده است.

اسرار و آثار عبادات

نکتهٔ اساسی در عبادت اینست که برای امتثال فرمان خدا و ادای حق بندگی و سپاسگزاری از نعمتهای انکارناپذیر وی انجام می‌گیرند و لازم نیست که حتماً دارای نتایج و بهره‌هایی در زندگی مادی انسان باشند و درک حکمت آنها توسط عقل محدود انسانی هم ضرورت ندارد.

موضوع و مقصود اصلی در عبادات، آزمایش بندگی انسان در برابر پروردگار خویش است.

بنابراین معنی ندارد که راز و حکمت همهٔ تفصیلات آن را دریابد. بنده، بنده است و خدا، خدا و انسان چه خوشبخت است اگر پایه و قدر خویش را بشناسد.

اگر بنا باشد انسان، خداوند را جز به طرقی که موافق عقل محدود او بوده و حکمتش را به تفصیل می‌داند عبادت نکند و چون از درک علت و ماهیت یک یا چندمورد جزئی ناتوان شد، روی گردان شود و به کنار رود، در اینصورت عقل و هوای خود را پرستیده است، نه پروردگار و مولایش را.

وجه مشخصهٔ عبودیت خداوند، ایمان به غیب نادیدنی و پذیرش بی‌قید و شرط فرمان او است. برای شخص مؤمن همینقدر کافی است که بداند خداوند از جهانیان بی‌نیاز است و احتیاج به عبادات و فرمانبرداریهای آنان ندارد، بنابراین نه اطاعت کسی که فرمان می‌برد، برایش سودی دارد و نه سرپیچی آنکه نافرمانی می‌کند، زیانی به او می‌رساند.

﴿... وَمَن يَشۡكُرۡ فَإِنَّمَا يَشۡكُرُ لِنَفۡسِهِۦۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٞ﴾ (لقمان/ 12).

«هر کس شکرگزار باشد، برای خود شکرگزاری کرده است و کسی که کفر ورزد، خداوند بی‌نیاز ستوده است».

﴿وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗاۚ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ (آل عمران/ 97).

«و برای خداوند حج خانه [کعبه] بر [عهده] مردم است، [البته] کسی که بتواند سوی آن راه برد. و هر کس کفر ورزد، [بداند] که خداوند از جهانیان بی نیاز است».

پس خداوند، از بندگانش به تمام معنی بی‌نیاز است و اگر چیزی را بر آنان مقرر داشته است، فقط برای اصلاح نفس و نیل به خیر و نیکی در زندگی مادی و معنوی، فردی و جمعی و دنیوی و اخروی آنها می‌باشد. منتها ممکن است که حکمت خداوند بزرگ برای انسان محدود، پوشیده و نامعلوم باشد!

وکم لله من سرخفی یدق خفاه عن فهم الذکی[1]

همانطور که بسیاری از اسرار هستی را از انسان پوشیده داشته است، اسرار برخی از مقررات خود را نیز پنهان کرده تا انسان، با اشتیاق در حال کنجکاوی مجهولات باشد و آرزومند وصول و پذیرای قصور ... و برای اینکه دائماً در محدودۀ بندگی و ایمان که شعارش ﴿سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ﴾[2] می‌باشد، قرار داشته است.

امام غزالی در کتاب «المنقذ من الضلال» گفته است:

هدف عبادات، سلامت قلب انسان می‌باشد، مانند نقشی که داروها در سلامت بدن او دارند، هر انسانی غیر از پزشک و دانشمند، خواص دارو و نحوۀ ترکیبش را نمی‌فهمد و هر بیماری در معرفی و توصیف دارو، از پزشک پیروی می‌کند و با او به مناقشه نمی‌پردازد. بدینسان برای ما روشن می‌شود که آثار داروی عبادات با حدود و اندازه‌های معین شده از سوی پیامبران، به وسیلۀ امکانات عقلی خردمندان دریافت نمی‌شود و در این زمینه، باید از پیامبرانی که خصوصیات مزبور را با فروغ نبوت و نه با قدرت عقل

۱- ترجمه: خدا را بسی اسرار نهانی است که پنهانش باریکتر از فهم هوشمندان است.

2- سوره بقره، آیه 285.

دریافته‌اند، دنباله‌روی کرد و همانطوری که اختلاف داروها از لحاظ مقدار، وزن و نوع خود بدون حکمت نیست، عبادات نیز که همان ادویهٔ مرض دل می‌باشند، از اعمال مختلف و متفاوتی ترکیب یافته‌اند. تا آنجا که سجده دو برابر رکوع است و نماز صبح، نصف نماز عصر و این تفاوت و تنوع بدون حکمت و دلیل نیستند و از جمله خواصی می‌باشند که جز با نور نبوت قابل فهم و شناسایی نمی‌باشند. بنابراین، کسی که در پی استنباط حکمت و انگیزهٔ آن باشد به حماقت و جهالت در غلطیده و یا گمان کرده است که عبادات مزبور، از روی اتفاق و تصادف مطرح شده و خالی از یک سر الهی می‌باشد[۱].

از اینجا معلوم می‌شود که جستجوی حکمتی قانع کننده و خردپذیر برای هر مورد جزئی و تفصیلی از جوانب عبادات، اشتباه آشکاری است. بخصوص در رابطه با عقل مادی دوران اخیر که جز با پدیده‌های حسی و انتفاعی سیر نمی‌شود.

بنابراین، عبادات [بطوری که استاد عقاد گفته است] شعائر تعبدی هستند که باید با کیفیت و شکل مخصوص خود انجام گیرند و به هیچ وضع و کیفیتی از آن، اعتراض نمی‌شود مگر آنکه در صورت و وضع دیگر نیز قابل اعتراض می‌باشد. هر چند که بنا به نظر پیشنهاد دهنده، مجرا و پایهٔ اعمالی که فریضه‌ای بر طبق آن تحقق می‌یابد، از بنیان دگرگون شود.

چرا روزه یکماه است و سه هفته یا پنج هفته نیست؟

چرا سهم زکات یکدهم است و یک پنجم یا یک پانزدهم نیست؟

برای چه رکوع و سجده می‌کنیم و به صورت ایستاده و یا فقط با رکوع وبدون سجده نماز نمی‌گزاریم؟ و ...

کسی که دست به اینگونه اعتراضات می‌زند، تضمینی ندارد که در صورت سه هفته بودن مدت روزه یا بیشتر و کمتر شدن مقدار زکات نسبت به اندازهٔ موجود و یا مقرر گردیدن نماز با کفیتی غیر از کیفیت فعلی مورد اتفاق مسلمانان، اعتراض خود را تکرار نکند.

۱- از «المنقذ من الضلال» امام غزالی، با تصرف.

منظور این نیست که وسایلی برای راه یافتن به کیفیت‌های مزبور و تفسیر و توجیه پیروی ازآن، به جای پیروی از چیزهای دیگر قابل تصور نیستند، بلکه منظور ما این است که قالبهای عبادی مزبور، شکلها و کیفیتهای تعبدی هستند که دلیل عقلی برای تجدیدنظر و دگرگونی آنها وجود ندارد، زیرا که تجدیدنظر کننده و تغییر دهنده، نمی‌تواند به دلیلی محکمتر از دلیلی که آن را مردود شمرده و به چیزی دیگرتمایل پیدا کرده است، استناد کند.

این مطلب دربارۀ همۀ ترتیبات مربوط به امور دنیا نیز صدق می‌کند و تنها منحصر به امور دینی نیست.

مثلاً، چرا تعداد گردانهای ارتش فلان ملت پنجاه و در ملتی دیگر چهل یا صد می‌باشد؟ و چرا رنگ سبز، درمیان رنگهای پرچم یک ملت، رمز فلان مفهوم است و در نظر قوم دیگر، به مفهومی غیر از آن مربوط می‌شود؟

بهرحال، گزیری از قبول اسباب تعبدی که تسلیم بدان، معقولتر از مجادله در مورد آن باشد، نیست[1].

کسانی که کوشیدند تا حکمت همۀ جزئیات عبادت را بفهمند، گمراه شدند. اینها، وقتی که اسرار بعضی از تفصیلات و جزئیات عبادتی همچون حج، برایشان پوشیده باشد، تردید می‌کنند و تردید می‌آفرینند و در هر دو صورت از راه درست منحرف گردیده‌اند.

نماز

نماز، عبادتی ریشه‌دار و پدیده‌ای مشترک میان همۀ ادیان است و گمان نمی‌کنم که تاریخ ادیان، دینی بدون نماز سراغ داشته باشد.

اما نماز اسلامی، امتیازات خاصی دارد که ویژگیهای هدایتگرانه و اصلاح‌طلبانۀ اسلام را به روشنی تمام جلوه‌گر می‌سازد. بنابراین جای شگفتی نیست که واجد اسرار بزرگی باشد که هیچ دین دیگری نداشته است.

۱- حقایق الإسلام، للعقاد، ص ۱۰۸-۱۰۹

ارزش نماز در اسلام

اسلام، در کتاب و سنت خویش به نماز توجه و سفارش نموده است و مراعات و انجامش را با شدت هر چه بیشتر تاکید نموده و از ترک آن به سختی برحذر داشته است. نماز، ستون دین و کلید بهشت و بهترین کردار است و نخستین چیزی می‌باشد که در روز قیامت مورد بازخواست قرار می‌گیرد و قرآن در ضمن دعای ابراهیم خلیل، بدان اشاره نموده است:

﴿رَبِّ ٱجۡعَلۡنِي مُقِيمَ ٱلصَّلَوٰةِ وَمِن ذُرِّيَّتِيۚ رَبَّنَا وَتَقَبَّلۡ دُعَآءِ﴾ (ابراهیم/ 40).

«پروردگارا من و ذریهٔ مرا نمازگزار قرار ده و نیایشمان را قبول گردان».

و اسماعیل ذبیح را به داشتن آن ستوده است:

﴿وَكَانَ يَأۡمُرُ أَهۡلَهُۥ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِۦ مَرۡضِيّٗا﴾ (مریم/ 55).

«او (اسمعیل) خانواده‌اش را به [گزاردن] نماز و [پرداخت] زکات فرمان می‌داد و در نزد پروردگارش پسندیده بود».

همچنین خداوند در نخستین ساعات بعثت موسی و نزول وحی، او را به اقامهٔ آن دستور می‌دهد:

﴿وَأَنَا ٱخۡتَرۡتُكَ فَٱسۡتَمِعۡ لِمَا يُوحَىٰٓ ١٣ إِنَّنِيٓ أَنَا ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدۡنِي وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ﴾ (طه/ 13-14).

«من تو را برگزیدم، پس به وحی گوش کن. من خداوند هستم که معبودی جز من وجود ندارد، پس مرا بپرست و نماز را برای ذکر من بپای دار».

و به او و برادرش هارون وحی می‌کند:

﴿وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوۡمِكُمَا بِمِصۡرَ بُيُوتٗا وَٱجۡعَلُواْ بُيُوتَكُمۡ قِبۡلَةٗ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ ...﴾ (یونس/ 87).

«و به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قومتان در مصر خانه‌ها [یی] را مسکن گزینید و خانه‌هایتان را رو به قبله قرار دهید و نماز بر پای دارید».

در وصیت لقمان به فرزندنش نیز چنین آمده است:

﴿يَـٰبُنَيَّ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱنۡهَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱصۡبِرۡ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَۖ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ﴾ (لقمان/ 17).

«فرزندم، نماز را بپای‌دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و بر پیشامدهایی که برایت رخ می‌دهد صبر کن که این از کارهای مطلوب است».

و عیسی در گهوارۀ خود اظهار می‌کند:

﴿... وَأَوۡصَـٰنِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمۡتُ حَيّٗا﴾ (مریم/ 31).

«و مرا تا وقتی که زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است».

و خداوند آخرین پیامبر خویش را به آن فرمان داده می‌فرماید:

﴿ٱتۡلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيۡكَ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ ...﴾ (عنکبوت/ 45).

«آنچه از کتاب را که به تو وحی می‌شود بخوان و نماز را بپای‌دار».

و آن را از ویژگیهای اصلی متقین برشمرده و به دنبال ایمان به غیب مطرح نموده است:

﴿ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ...﴾ (بقره/ 3).

«کسانی که به غیب ایمان می‌آورند و نماز برپای می- دارند»

و اوصاف مؤمنان رستگار (مفلح) را با آن شروع نموده و بدان پایان داده است.

﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ۝١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ۝٢... وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمۡ يُحَافِظُونَ﴾ (مؤمنون/ 1-9).

«مومنان رستگار شدند، آنان که در نماز خود خشوع دارند... و کسانی که متوجه و مراقب نمازهای خود هستند».

و التزام بدان را در سفر و حضر، امنیت و خوف و صلح و جنگ مورد تاکید قرار داده است:

﴿حَـٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلْوُسْطَىٰ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَـٰنِتِينَ ﴿٢٣٨﴾ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ رُكْبَانًا﴾ (بقره/ 238-239).

«نسبت به نمازها و نماز میانه، مراقب باشید و به نیایش خدا برخاسته و هر گاه خوفی داشتید، درحال پیاده یا سواره، به جای آورید».

یعنی در هنگام جنگ و مواقع خطرناک، در حال راه رفتن پیاده یا سواره، هر گونه که توانستید، بدون رکوع وسجود و فقط با اشاره، نماز بگزارید، رو به قبله بودن هم در این موارد ضروری نیست:

﴿وَلِلَّهِ ٱلْمَشْرِقُ وَٱلْمَغْرِبُ ۚ فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ ٱللَّهِ ...﴾ (بقره/ 115).

«شرق و غرب از آن خداست، به هر کجا رو کنید خداوند در همان جاست».

کسی را هم که از آن غفلت می‌ورزد تا وقتش بگذرد، به نابودی و زیانکاری بیم می‌دهد:

﴿فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ﴿٤﴾ ٱلَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ (ماعون/ 4-5).

«وای بر نمازگزارانی که از نماز خود غافلند (به محتوای آن توجه نمی‌کنند)».

﴿... أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِ ۖ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا﴾ (مریم/ 59).

و مردم بدی را که «نماز را ضایع نموده از شهوات پیروی کردند و به زودی در گمراهی فرو می‌غلتند».

قابل سرزنش و محکوم به گمراهی دانسته است.

پیامبر اسلامص، نماز را شرط اول التزام به ایمان و شعار تعیین کننده میان مسلمانان و کفار قرار داده و فرموده است: «پیمان و شرط پیوند ما و آنها، نماز است، هر کس آن را ترک نماید، کافر شده است»[1]. و نیز فرموده است: «میان آدمی و شرک و کفر، ترک نماز

۱- «الْعَهْدُ الَّذِی بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمُ الصَّلاَةُ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ» روایت از احمد و مسلم و اصحاب سنن.

قرار دارد»[1] و یک روز به نماز اشاره کرد و فرمود: «هر کس بر آن مداومت نکند، نور و هادی و نجاتی نداشته و در روز قیامت، همراه قارون و فرعون و هامان و ابی‌بن خلف خواهد بود»[2].

علما در توجیه این حدیث گفته‌اند: کسی که دارائیش او را از نماز غافل کند، همراه قارون است و هر کس به سبب حکومت از نماز باز بماند، همراه فرعون و هر کس به خاطر وزارت و ریاست از نماز غفلت ورزد، همراه هامان و کسی که به خاطر تجارت غفلت ورزد، با ابی بن خلف می‌باشد.

همچنین فرموده است: «هر کس یک نماز را از دست بدهد، مانند اینست که از مال و خانواده‌اش محروم شده باشد»[3]. یعنی مال و اهلش نابود گردیده و تنها مانده است.

وقتی کسی که فقط یک نماز را از دست بدهد اینچنین باشد، وضع کسی که همهٔ نمازها را از دست داده است، چگونه خواهد بود؟!

با وجود این‌همه تاکید و سختگیری در نصوص قرآن و سنت، شگفت‌آور نیست که گروهی از بزرگان اسلام معتقد شده‌اند که شخص بی‌نماز، کافر و خارج از اسلام است و گروهی دیگر گفته‌اند که چنین شخصی، گناهکار و فاسق است و احتمال فقدان ایمان دارد.

نماز در اسلام، چنین موقعیت و جایگاهی دارد و به خاطر همین موقعیت بود که اولین عبادت واجب بر مسلمین بوده است، زیرا که در حدود سه سال پیش از هجرت، در مکه تشریع و مقرر گردید. نحوهٔ واجب شدنش نیز دلیل دیگری برای نشان دادن عنایت خدا نسبت بدان می‌باشد.

۱- هرپنج تن روایت کرده‌اند و ترمذی گفته است: حسن و صحیح است، همچنان که ابن حیان و حاکم نیز روایت کرده‌اند. «بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الشِّرْكِ وَالْكُفْرِ تَرْكُ الصَّلَاةِ»

۲- روایت از احمد و ابن حبان.

۳- «مَنْ فَاتَتْهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ فَكَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلَهُ وَمَالَهُ» به روایت ابن حبان در صحیح خود.

چون همهٔ عبادات در زمین مقرر گردیدند ولی نماز استثنائاً در آسمان، در شب معراج با خطاب مستقیم خداوند جهان به خاتم النبیین، تشریع شد.

حکومتها معمولاً در کارها و مسائل مهم و حساسی که پیام فرستادن، برای تأمین غرض و رفع ضرورت کافی نیست، سفیرهای خود را به نزد خویش فرا می‌خوانند. حضرت محمدص نیز سفیر خدا به سوی مردم است. وقتی که او را فرا می‌خواند و به آسمانهای بالا عروج می‌دهد تا در بارهٔ تشریع نماز با او سخن بگوید، معلوم می شود که نماز چه اهمیت و پایگاه بلندی نزد او دارد!

نماز مطلوب

نمازی که اسلام خواستار آن می‌باشد، فقط الفاظی که بر زبان جاری می‌شوند و حرکاتی که به وسیلهٔ اندامها انجام می‌گیرند، بدون هیچ تدبر عقلی و خشوع قلبی، نمی‌باشد و چیزی نیست که آدمی مانند خروسی بدان منقار زند و چون کلاغی برباید و مانند روباهی بدان نظر کند. نماز مقبول، نمازی است که به حد کافی دارای تأمل و خشیت و حضور قلبی نسبت به عظمت معبود باشد و این بدان جهت است که هدف اول نماز، بلکه همهٔ عبادات، متذکر ساختن انسان و یادآوری پروردگاری که آفریده و نظام بخشیده و اندازه گرفته و هدایت نموده است، می‌باشد.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِذِكۡرِيٓ﴾ (طه/ 14).

«نماز را برای یاد من بپای‌دار».

و پیامبرص نیز فرموده است: «برای اقامه و احیای نماز ذکر خدای تعالی است که نماز واجب گردید و به حج فرمان داده شد و مناسک معین و شناسانده شدند»[1].

۱- إنما فرضت الصلاة وأمر بالحج والطواف وأشعرت المناسک لإقامة ذكر الله. روایت از ابوداود.

و با اشاره به روح نماز فرموده است: «نماز اینست که دعا و تضرع و زاری کنی و دستت را بگذاری و خدای، خدایا بگویی و کسی که چنین نکند، نمازش ناقص می‌باشد»[1].

اینها نمونه‌ای از طرح و یادآوری اهمیت حضور قلب، در نماز هستند، اما دربارهٔ حضور فکر و عقل، به این سخن خدا بسنده می‌کنیم که می‌فرماید:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمۡ سُكَـٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعۡلَمُواْ مَا تَقُولُونَ﴾ (نساء/ 43).

«ای ایمان آورندگان، در حال مستی و بیخودی به نماز اقدام نکنید تا بفهمید چه می‌گویید».

و با این استدلال، وجوب حضور فکری در نماز را خاطرنشان ساخته است. چه بسا نمازگزارانی که نمی‌دانند در نماز خود چه می‌گویند در حالی که شراب هم نمی‌نوشند! ولی جهل و بی‌خبری و دنیادوستی و هواپرستی، از خودبیخودشان کرده است.

ابن عباس ب می‌گوید: دو رکعت نماز متعادل و همراه با تفکر، از نماز یک شب تمام، بدون توجه قلب، ارزشمندتر است.

این، همان نمازی است که پیامبر ص نور چشم خویش را در آن می‌دید و بدان اشتیاق ورزیده شتاب می‌نمود و به بلال می‌فرمود: ما را با دعوت به نماز، آسوده کن. این، نماز انس و محبت است، نه نماز خم و راست شدن که بسیاری از مسلمانان به جا می‌آورند و چه فرق بزرگی است میان کسی که به نماز برمی‌خیزد و می‌گوید: «با آن آرام شان ده» با آن کسی که به نماز برمی‌خیزد و می‌گوید «از آن راحتمان کن!».

۱- ترمذی و نسائی و ابن خزیمه در صحیح خود با عبارات مختلف نقل کرده‌اند. «**إنما الصلاة تمسکن وتواضع وتضرع وتأوه وتنادم وتضع یدیک فتقول اللهم اللهم فمن لم یفعل فهی خداج**»

علت تکرار نماز در طول روز

خداوند، نماز را بر مؤمنان وظیفهٔ زمانبندی شده‌ای قرار داده و به انجام آن در هنگام عصر و صبح و شامگاه و نیمروز، فرا خوانده است و در هر شبانه‌روز، پنج‌بار تکرارش نموده است تا حمام معنوی و روانی فرد مسلمان باشد و او را از غفلتهای قلبی و آلودگیهای گناه پاک سازد.

پیامبرص برای تجسم این مفهوم فرموده است: «آیا اگر جوی آبی کنار خانهٔ هر یک از شما باشد و هر روز پنج بار در آن شستشو کنید، چرکی بر بدنتان باقی می‌ماند؟ ... گفتند: نه، فرمود: نمازهای پنجگانه هم چنین وضعی دارند و خداوند به وسیلهٔ آن، اشتباهات و انحرافات را از بین می‌برد»[1]. و کدام انسان است که روزی را بدون اشتباه و لغزش سپری کرده باشد؟

انسان به گونهٔ عجیبی آفریده شده است، در وجود او هم معنویت فرشتگان قرار داده شده است و هم شهوت جانوران و تعصب درندگان! و بسیار می‌شود که شهوت بر او چیره می‌شود و یا خشم او را از جا بر می‌کند و یا به خاک زمینی که از آن ساخته شده است گرایش و چسبندگی! پیدا می‌کند. در نتیجه به لغزش می‌افتد و اشتباه می‌رود و اشتباه انسان عجیب نیست! چرا که همهٔ آدمیان اشتباه‌کارند. اما عجیب آنست که انسان به اشتباه خود همچنان ادامه دهد و در انحطاط و سقوط پیش برود تا آنجا که شبیه حیوانات و یا گمراهتر از آنها گردد.

نمازهای پنجگانه هر روز، فرصتهایی هستند که فرد خطاکار، به راه رشد خویش بازگردد و از غرور و خواب غفلت به درآید و به سوی پروردگارش باز گردد و این شرارهٔ مادی که به وسیلهٔ شهوتها و هوسها و فراموشی خدا و آخرت برافروخته شده است خاموش گردد.

۱- مورد اتفاق.

پیامبرص در اشاره به همین حقیقت می‌فرماید: «خداوند، فرشته‌ای دارد که هنگام هر نمازی ندا می‌دهد: ای آدمیان برخیزید و آتشی را که خود برافروخته‌اید خاموش کنید»[۱].

شهوات مادی آتش فروزانی هستند که دلها و اندیشه‌ها را فرا گرفته می‌سوزانند و نماز، همچون تلمبهٔ آتش‌نشانی است که این آتش را فرو می‌نشاند و دود سیاه آن را برطرف نموده آثارش را از وجود انسان می‌زداید. ابن مسعود در بیان این موضوع می‌گوید: «می‌سوزید و می‌سوزید و چون نماز صبح می‌گزارید، اثرش را می‌شوید. باز می‌سوزید و می‌سوزید تا اینکه با نماز ظهر، آثارش از بین می‌رود، باز می‌سوزید و می‌سوزید تا نماز عصر که با خواندن نماز، خود را شستشو می‌دهید. باز می‌سوزید تا وقتی که نماز مغرب را می‌خوانید و اثرش را محو می‌کند. باز می‌سوزید و می‌سوزید تا هنگام عشاء که شما را شستشو می‌کند و سپس می‌خوابید وتا هنگامی که بیدار شوید، چیزی بر شما نوشته نمی‌شود»[۲].

پیامبر اکرمص با تمام وسایل توضیح، نقش نماز در محو لغزشهای صبح و شام انسان را برای اصحاب خود مجسم نموده است. سلمان فارسی نقل می‌کند که با پیامبرصزیر درختی نشسته بوده است. پیامبرص شاخهٔ تری برکند و آنقدر تکانش داد که برگ‌هایش جدا شد، سپس فرمود: سلمان، نمی‌پرسی که چرا چنین می‌کنم؟ سلمان می‌گوید گفتم: چرا چنین می‌کنی؟ فرمود: وقتی که فرد مسلمان وضو می‌گیرد و نمازهای پنجگانه را به جا می‌آورد، گناهان و لغزشهایش مثل این برگها زدوده می‌شوند، سپس این آیهٔ کریمه را تلاوت نمود:

۱- به روایت طبرانی در «الأوسط» و «الصغیر» و افراد سلسلهء سندش در «صحیح» و «الترغیب» مورد احتجاج می‌باشند. «**إن لله ملكاً ينادی عند كل صلاة: يا بنی آدم! قوموا إلى نيرانكم التی أوقدتموها فأطفئوها**».

شیخ آلبانی در سلسله ضعیفه گفته است: ضعیف است. [مصحح]

۲- روایت از طبرانی در الاوسط و الصغیر بطور مرفوع و با سند حسن. در الکبیر نیز به طور موقوف روایت شده و شبیه روایت منذری در الترغیب است.

﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِۚ إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ...﴾ (هود /14).

«نماز را در دو طرف روز (اول و آخر) و در بخش نزدیک شب بپای‌دار که نیکی‌ها، بدیها را می‌برند، این تذکری برای یادآوران است»[1].

آثار نماز، به همین جنبۀ زدودن آلودگیها و پوشانیدن لغزشها و دور ساختن بدیها محدود نمی‌شود، بلکه دارای نقش مثبت دیگری نیز می‌باشد. نماز لحظه پربار و مبارکی است. پنج نوبتی که آدمی به طور روزانه به هنگام آن، وجود خویش را از دنیای خاکی و آلوده، دنیای کینه‌ها و درگیریها و میدان تنازع بقاء یا تنازع فناء بیرون می‌کشد تا چند لحظه‌ای در برابر معبود و مولای خویش به حالت خشوع بایستد و خود را از غوغای زندگی و فشار کل و مادۀ متراکم بر دل و روان خویش بیاساید و سبکبار سازد.

نماز، عامل تغذیۀ الهی و فرازین هستی انسان است، آن بخش از هستی انسان که خداوند درباره‌اش می‌فرماید:

﴿... وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي ...﴾ (حجر/ 29).

«از روح خودم در او (آدم) نهادم».

این پدیدۀ معنوی که در کنار سایر جنبه‌های وجود انسان قرار گرفته است، از طریق علم دانشمندان و فلسفۀ فیلسوفان قابل تغذیه و ارضاء نمی‌باشد و آن را چیزی جز شناخت خدا و ارتباط با وی سیراب نمی‌سازد. و همانگونه که وعده‌های غذایی روزانه، معده را سیر می‌کنند، نمازهای پنجگانه هم نوبتهای تغذیۀ روزانۀ روح می‌باشند.

مناجات بنده با پروردگارش در حال نماز، یک بارگیری معنوی است که باعث روشنایی دل و گشایش سینه‌اش گردیده، دستش را می‌گیرد و به آسمان پر می‌کشد و بدون وجود پرده و دری، در حضور خدا قرارش می‌دهد تا به گفتگوی بی‌واسطه با او

۱- حدیث را احمد و نسائی و طبرانی روایت نموده‌اند و راویان احمد، در صحیح، مورد احتجاج هستند مگر علی بن زید چنانکه در الترغیب آمده است.

بپردازد و از نزدیک راز و نیاز کند و استعانت نماید و هر آنچه می‌خواهد، از او بطلبد و در جهت سلامتی روح و صفای درون، پیش برود. به این حدیث از قول خدا گوش فرا دهید که می‌فرماید: «نماز را میان خود و بنده‌ام تقسیم کرده و بنده‌ام هر چه بخواهد، به دست می‌آورد.چون بنده گوید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾، خداوند گوید: بنده‌ام ستایشم نمود و چون می‌گوید: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾، خدا گوید: مرا ثنا گفت. و چون گوید: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾، خدا گوید: بنده‌ام مرا بزرگ داشت و چون گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾، خدا گوید: این، میان من و بنده‌ام مشترک است و خواستهٔ بنده‌ام رواست. و چون گوید: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ٧﴾، خداوند گوید: این مال بندهٔ من است و مرادش داده خواهد شد[1].

پیامبر اکرمص در تعبیر استحکام رابطهٔ بنده و پروردگارش به هنگام نماز، می‌گوید: «هنگامی که شخص به نماز مشغول می‌شود، خداوند توجه کاملی نسبت به او پیدا می‌کند و از او منصرف نمی‌شود تا وقتی که از نماز دست بکشد یا نمازش به هم بخورد»[2].

نماز، عامل نظافت و زیبائی است

نماز در اسلام، فقط یک عبادت روحی نیست، بلکه در ضمن، نظافت و پاکیزگی و آرایش و زیبائی نیز هست. خداوند برای نماز، پاکیزگی لباس، بدن و مکان را از هر آلودگی و پلیدی، لازم شمرده و طهارت با غسل یا وضو را واجب گردانیده است. نماز، کلید بهشت است و طهارت، کلید نماز.

۱- روایت از مسلم.

۲- روایت از ابن ماجه، البوصیری در الزوائد گفته است که: راویانش مورد اعتمادند.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ وَإِن كُنتُمۡ جُنُبٗا فَٱطَّهَّرُواْ﴾ (مائده/ 6).

«ای مؤمنان، چون به [قصد] نماز برخیزید، روی خود و دستهایتان را تا آرنجها بشویید و سرتان را مسح کنید و پاهایتان را تا دو قوزک [بشویید] و اگر جنب باشید، غسل کنید».

نظافت، در اسلام از لوازم ایمان شمرده شده و از قول رسول خداص روایت شده است که: «**تنظفوا فإن الإسلام نظيف**» «نظافت پیشه کنید که اسلام با نظافت است»[1].

«**إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ يُحِبُّ الطَّيِّبَ نَظِيفٌ يُحِبُّ النَّظَافَةَ**» «خداوند، پاک است و پاکی را دوست دارد و نظیف است و نظافت را دوست دارد»[2].

قرآن اهل مسجد قباء یا مسجد پیامبرص را به خاطر جدیت در نظافت و پاکیزگی، ستایش نموده و فرموده است:

﴿... لَّمَسۡجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقۡوَىٰ مِنۡ أَوَّلِ يَوۡمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِۚ فِيهِ رِجَالٞ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْۚ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُطَّهِّرِينَ﴾ (توبه / 108).

«مسجدی که از روز اول براساس تقوا بنیان نهاده شد، برای ایستادن و نماز خواندن تو سزاوارتر است، در آن مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه شوند و خدا پاکان را دوست دارد».

مسلمان موظف گردیده است که در نماز، خود را بیاراید و با بوی خوش و لباس خوب و پیراسته از چیزهایی مانند بوی نامطبوع و یا لباس ناپاک، که باعث آزردگی برادرانش می‌شوند به مسجد برود، همچنانکه مسواک زدن قبل از هر نمازی مستحب

۱- روایت از ابن حبان در بخش ضعفاء.

۲- روایت از ترمذی.

است: «مسواک، تمیز کنندۀ دهان و خشنود کنندۀ پروردگار است»[1]. و توصیه شده است که روز جمعه غسل کنید و پاکیزه شوید و بهترین لباسش را بپوشید و با همان لباس کار خود به مسجد نروید.

مسلمانان نخستین چنین می‌کردند، حسن هنگام ایستادن به نماز بهترین لباس خود را می‌پوشید، علتش را پرسیدند گفت: خداوند زیباست و زیبائی را دوست می‌دارد بدین لحاظ می‌خواهم برای خدای خودم، آرایش نمایم زیرا که می‌گوید:

﴿يَـٰبَنِيٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ﴾ (اعراف/ 31).

«ای فرزندان آدم، در هر نمازی زینت خود را برگیرید».

این، در حالی بود که کشیشان و راهبان در اروپای قرون وسطی، کثافت و آلودگی را شرط و عامل نزدیکی به خدا می‌دانستند و نظافت و زیبائی را کار شیطان به حساب می‌آوردند.

بطوری که یک راهب در ستایش و تمجید دیگری گفت: خدا رحمتش کند، در تمام عمر خویش مرتکب گناه پا شستن نگردید!!

نماز ورزش بدنی است

نماز، ورزیدگی را در روح می‌نشاند و ماهیچه‌های بدن را نیرومند می‌سازد، زیرا که باعث سحرخیزی و آغاز فعالیت روزانه پیش از دمیدن آفتاب می‌باشد و با کیفیتی که از رسول خداص باز مانده است، به تمرینهای فنی ورزشی که ورزشکاران امروزی برای تقویت بدن و ورزیدگی اندامها بدان می‌پردازند، شباهت دارد.

پیامبرص در حال نماز به طور معمولی و معتدل می‌ایستاد و خود را به سرشکستگی و افسردگی نمی‌زد. عمر τ مردی را دید که در نماز، حالت افسرده به خود می‌گیرد، به او فرمود: خدا بکشدت، دین ما را به صورت مرده در نیاور... و دیگری را دید که برای

۱- به روایت احمد از ابوبکر و شافعی و احمد و نسائی و ابن حبان و حاکم و بیهقی از عایشه، و ابن ماجه از ابوامامه، «السِّوَاکُ مَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ»

اظهار خشوع، گردنش را خم می‌کند و به او گفت: سرت را بلند کن، زیرا که خشوع به دل مربوط می‌شود، نه به گردن.

همچنین پیامبرص در حال رکوع، کمرش را به طور افقی خم می‌کرد و عمود بر پاهای خود قرار میداد و چون سجده می‌نمود، بازوهایش را از رانها دورتر قرار می‌داد و هنگام فرود آمدن به سجده و یا برخاستن از سجود، بر دستها تکیه نمی‌داد.

بدینگونه، نماز حرکت و فعالیتی دربرگیرندهٔ تمام جوانب وجود آدمی و شخصیت او می‌باشد: بدن از طریق نشستن و برخاستن و رکوع و سجده، فعالیت می‌کند و زبان با قرائت و تکبیر و تسبیح و فکر از راه تدبر و اندیشه در آنچه می‌خواند یا می‌شنود و قلب با توجه داشتن به حضور خدا و احساس خضوع و محبت و علاقه نسبت به او.

نماز، نیروی روحی و معنوی است

نماز واقعی و مورد نظر اسلام، شخص مؤمن را با نیروئی معنوی و درونی یاری داده او را در برابر مشکلات زندگی و گرفتاریهای دنیا تقویت می‌کند. به همین جهت خداوند فرموده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ﴾ (بقره/ 153).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید با صبر و نماز، نیرو بجویید که خداوند با صابران است».

﴿وَٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى ٱلۡخَٰشِعِينَ ٤٥ ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمۡ وَأَنَّهُمۡ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ (بقره/ 45-46).

«از بردباری و نماز استعانت کنید و آن جز برای افراد متواضعی که گمان ملاقات پروردگارشان را دارند و فکر می‌کنند که به سوی او باز خواهند گشت، بزرگ و سنگین است».

پیامبر اسلامص به هنگام روبرو شدن با تنگناهای سخت به نماز پناه می‌برد[1].

مؤمن در موقع نماز، با تمام وجود خویش به خدا روی می‌آورد و غم و اندوهش را با او در میان می‌گذارد و از رحمتش گشایش می‌طلبد و حتی از او باران می‌خواهد:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِى يُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ مِنۢ بَعۡدِ مَا قَنَطُواْ وَيَنشُرُ رَحۡمَتَهُۥۚ وَهُوَ ٱلۡوَلِىُّ ٱلۡحَمِيدُ﴾ (شوری/ 28).

«و اوست کسی که باران را پس از آنکه [مردم] ناامید شده‌اند فرو می‌فرستد و رحمتش را می‌گسترد و اوست کارساز ستوده».

در نماز، به مؤمن آرامش و خرسندی و اطمینان دست می‌دهد. نماز را با تکبیر آغاز می‌نماید و در همان حال احساس می‌کند که خداوند، از هر چیز قابل توجه و شایان اعجاب در این دنیا، بزرگتر است. فاتحه را می‌خواند و با آن، از اساس و لمس نعمت خدا، سیراب می‌شود:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ۝٢ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ۝٣﴾ و عدل او را به کمال در می‌یابد: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ۝٤﴾ و سرشار از احساس نیاز به ارتباط با خدا و کمک او می‌گردد: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ۝٥﴾ و احتیاج به هدایت خدا را با همۀ وجود می‌فهمد: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ۝٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ۝٧﴾.

جای تعجب نیست که نماز شخص مؤمن را با نیروی حیاتی عظیم و توان معنوی سرشاری یاری کند. پیامبرص در بیان اینکه اثر درونی نماز و مقدمات آن از قبیل وضو و

۱- احمد و ابوداود ازحذیفه نقل کرده‌اند: « كَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا حَزَبَهُ أَمْرٌ صَلَّى» و سندش خوب است. بعضی‌ها از همین استحباب نماز بلا را که دو رکعت می‌باشد، برداشت کرده‌اند و ابن عباس چنین می‌کرد و می‌گفت: چیزی را که خداوند با عبرت «واستعینوا بالصبر...» فرمان داده است، انجام می‌دهیم و این در «تیسیر المناوی» ج ۲،ص ۲۴۵آمده است.

ذکر خدا چه اندازه است و اینکه چگونه مؤمن نمازگزار، روز خود را از سر می‌گیرد و هر سپیده‌دم زندگی تازه‌ای را آغاز می‌کند، فرموده است: «شیطان در پس سرشما به هنگام خواب، سه گره می‌بندد و با هر گرهی می‌گوید: بخواب که شب درازی در پیش داری! وقتی که شخص برمی‌خیزد و خدا را یاد می‌کند، یک گره باز می‌شود و چون وضو می‌گیرد، گرهٔ دوم گشوده می‌شود و هنگامی که به نماز می‌ایستد، گرهٔ سوم نیز باز می‌شود و خوشحال و با نشاط می‌گردد. در غیر این صورت بدحال و کسل خواهد بود»[1].

در روزگار فعلی ما نیز در میان دانشمندان زیست‌شناسی پزشک نامداری همچون «دکتر الکسیس کارل» دیده می‌شود که در یکی از مباحث خود، راجع به نقش و نهایت نیرویی که شخص مؤمن از طریق نماز به دست می‌آورد چنین گفته است:

«شاید نماز، بزرگترین منبع نیروی محرکه‌ای باشد که تاکنون شناخته شده است. من به عنوان یک پزشک، بیماران زیادی مشاهده کرده‌ام که داروها در معالجه آنان کاری از پیش نبرده‌اند و پس از اینکه پزشک از تلاش خود نومیدانه دست کشیده است، نماز به میدان آمده و بیماری مزبور را بهبود بخشیده است. نماز همچون منبع «رادیو» یک مرکز تشعشع و مولد تحرک و نشاط درونی است. از راه نماز است که مردم بهنگام گفتگو با مبدأ نیروی پایان‌ناپذیر در افزایش فعالیت محدود خویش می‌کوشند.

ما وقتی که نماز می‌گزاریم، خود را با قدرت عظیمی که بر تمام هستی حاکم است، مربوط می‌سازیم و با التماس، شعله‌ای از آن نیرو می‌طلبیم که به وسیلهٔ آن بر دشواریهای زندگی فایق آییم. حتی خود التماس به تنهایی، عاملی برای ازدیاد نیروی فعال ما می‌باشد و کسی را پیدا نمی‌کنیم که حتی یکبار پیش خدا التماس و تضرع کرده باشد و بهترین دستاوردها را تحصیل ننموده باشد»[2].

این، ویژگی نماز به مفهوم کلی آن است. چه برسد به نماز خاص اسلام!

۱- روایت بخاری.

۲- از کتاب (دع القلق) دیل کارنگی، ص ۲۹۹، ط ثانیه.

نماز به عنوان یک نیروی اخلاقی

در این نیرو، یک امداد و آن هم چه نیکو امدادی، برای ضمیر شخص مؤمن وجود دارد که آن (وجدان یا ضمیر) را در جهت عمل به خیر و ترک شر و دوری از آن یاری می‌نماید.

این نیرو، توجه به خدا و رعایت حدود وی و حس وقت‌شناسی و دقت در وعده‌ها و استقامت در برابر سستی و هواپرستی و نقاط ضعف انسانی را در دل استوار می‌کند. قرآن کریم در این باره چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ خُلِقَ هَلُوعًا ١٩ إِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ جَزُوعًا ٢٠ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلۡخَيۡرُ مَنُوعًا ٢١ إِلَّا ٱلۡمُصَلِّينَ ٢٢ ٱلَّذِينَ هُمۡ عَلَىٰ صَلَاتِهِمۡ دَآئِمُونَ﴾

(معارج/ 19-23).

«انسان حریص آفریده شده است وقتی که شری به او می‌رسد، بیتابی می‌کند و چون خیر به او رسد، بخل می‌ورزد، مگر نمازگزارانی که نمازشان را ادامه می‌دهند».

﴿... وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ﴾

(عنکبوت/ 45).

«نماز را بپای دار که نماز، از بدی و زشتی باز می‌دارد».

اگز نمازگزارانی را می‌بینیم که اخلاقشان به انحطاط گرائیده و یا رفتار انحرافی دارند، دلیلش آن است که نماز آنها، قالبی فاقد محتوا و حرکاتی بدون حضور اندیشه و خشوع قلب می‌باشد و؛

﴿ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ﴾ (مؤمنون/ 2).

«(رستگاری، از آن مؤمنانی است) که در نمازشان خشوع دارند».

کسانی که به ظاهر نماز می‌گزارند و از رقت قلب و گشایش و پذیرائی سینه برای خیر و نیکی بی‌بهره‌اند، شایستهٔ این وعدهٔ خدا هستند که می‌فرماید:

﴿فَوَيۡلٞ لِّلۡمُصَلِّينَ ٤ ٱلَّذِينَ هُمۡ عَن صَلَاتِهِمۡ سَاهُونَ ٥ ٱلَّذِينَ هُمۡ يُرَآءُونَ ٦ وَيَمۡنَعُونَ ٱلۡمَاعُونَ﴾ (ماعون/ 4-7).

«پس وای بر نمازگزارانی که از نماز خود غافلند و تظاهر می‌کنند و دیگران را از وسایل ضروری زندگی منع می‌نمایند. (یعنی مواد و ابزارهای اصلی را در انحصار خویش نگاه می‌دارند)».

امتیازات نماز جماعت

گذشته از همهٔ اینها، نماز اسلامی، به شکل بی‌نظیری در تاریخ ادیان و عبادات، یک تربیت اجتماعی نیرومند و آموزشگاه عالی انسان است.

اسلام، وظیفهٔ هر مسلمان را تنها در این خلاصه نکرده است که به صورتی منفرد و برکنار از جامعهٔ خویش یا محیطی که در آن زندگی می‌کند، به انجام نماز بپردازد. بلکه او را به طور جدی به انجام نماز به صورت جماعت و بخصوص در مساجد فرا خوانده است.

پیامبرص می‌خواست خانهٔ کسانی را که از جماعت سرپیچیده بودند، آتش بزند[1]. بنابراین، اگر جماعت از نظر اسلام واجب نگردیده است، در عوض بیست و هفت درجه از نماز فردی بالاتر می‌باشد[2].

مسلم، از ابن مسعود روایت نموده است که گفت: «هر کس علاقه دارد که فردا خدا را در حالیکه مسلمان است ملاقات کند، می‌باید به این نمازها بگونه‌ای که بدان فراخوانده شده است، مقید باشد. خداوند تعالی راههای هدایت را برای پیامبرتان معلوم داشته است و نمازها از جملهٔ این راهها و روشها می‌باشند. اگر شما مانند این بندهٔ متخلف در خانهٔ خود نماز بگزارید، سنت پیامبرتان را مراعات نکرده‌اید و اگر سنت پیامبرص را مراعات نکنید، گمراه می‌شوید. هیچکس نیست که به نحو صحیح تطهیر نموده، به یکی از این

۱- بنابر حدیث متفق علیه.

۲- روایت مورد اتفاق.

مساجد روی آورد، مگر آنکه خداوند بازای هر گامی که برمی‌دارد، ثوابی برایش می‌نویسد و گناهی از او می‌آمرزد. ما چنین می‌کردیم و کسی جز منافق از آن غفلت نمی‌ورزید و کسانی بودند که از شدت مرض و ناتوانی، به دو نفر تکیه می‌دادند تا در صف نماز جماعت حضور یابند».

اعلام فرا رسیدن وقت نماز، در اسلام مانند ادیان پیشین از طریق نواختن ناقوس یا دمیدن شیپور یا بر افروختن آتش قرار داده نشده و برای این منظور طریق دیگری معین گردیده است که به علت قوت عبارات، شکل بیان و روشنی محتوا، متضمن مفهوم شعار و آواز و سرود ملی مؤثری می‌باشد و این همان اذان است: «**الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، الله أكبر، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ الله، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَّسُولُ الله، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَّسُولُ الله، حي على الصلاة، حي على الصلاة، حي على الفلاح، حى على الفلاح، الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلا الله**».

این سرود الهی، در یک وقت از حنجرۀ مؤذنین برمی‌آید و مؤمنان آن را اجابت می‌کنند و روزانه پنج نوبت در مسجد محلۀ خود گرد می‌آیند.

سپس به طور وسیعتری در نماز جمعه گرد می‌آیند. این فریضۀ هفتگی که خداوند جماعت را در آن واجب نموده و گفته است:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوۡمِ ٱلۡجُمُعَةِ فَٱسۡعَوۡاْ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلۡبَيۡعَۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ (جمعه/ 9).

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر گاه برای نماز در روز جمعه فرا خوانده شدید پس به سوی یاد خدا بشتابید هر معامله را ترک کنید، این برای شما بهتر است اگر بدانید».

و تخلف بدون عذر از آن را روا ندانسته است: «هر کس سه جمعه را بدون عذر و از روی سستی و سهل‌انگاری ترک نماید، خداوند بردلش مهر می‌زند»[1]. و «یا باید مردم از فروگذاری نماز جمعه دست بردارند و یا اینکه خداوند بر دلشان مهر می‌زند و در شمار غفلت پیشگان قرار خواهند گرفت»[2].

این اجتماع هفتگی در بردارندۀ نوعی آموزش و توجیه و موعظه و یادآوری و تجدید پیمان و احیای حس برادری و استحکام وحدت و اظهار قوت می‌باشد.

در نماز عید، دایرۀ شمول باز هم وسیعتر می‌شود. هدف اسلام از این نماز، آنست که انجمنی فراگیر و جشنی بزرگ ترتیب داده همۀ مردم را در نقطه واحدی گرد آورد و مردان و زنان، حتی کسانی که عذری دارند، در آن شرکت نمایند.

از ام‌عطیه ل روایت شده است که گفت: «رسول خداص به ما دستور داد که در روز فطر و اضحی، زنان حائض و پرده‌نشین را نیز با خود بیاوریم، اما اشخاص حائض نماز نمی‌خوانند ولی شاهد دعوت عام مسلمین و خیرات آن خواهند بود. من گفتم: یا رسول‌اللهص، اگر کسی پوششی نداشت چطور؟ گفت: خواهرانش او را با روپوش خود بپوشانند»[3].

نماز، یک تربیت نظامی است

در نماز جماعت، نوعی تربیت نظامی که اساس آن را نظم و فرمانبری تشکیل می‌دهد، وجود دارد و ملتهای نوخاسته [مانند اعراب زمان بعثت] چقدر نیازمند آموزش عملی فرمانبرداری و پایبندی به نظم و تسلیم در برابر قانون و احترام بزرگان می‌باشد! و این چیزی است که از طریق نماز جماعت تأمین می‌شود.

۱- هر پنج تن روایت نموده‌اند و ترمذی آن را حسن دانسته است، همچنان که ابن خزیمه و ابن حبان نیز در صحیح خود نقل کرده‌اند و حاکم گفته است: به شرط مسلم صحیح است.

۲- روایت از مسلم و ابن ماجه و دیگران.

۳- موارد متفق علیه.

آیا نظامی کاملتر و زیباتر از صفوف جماعت دیده‌اید که بگونه‌ای راست و مستقیم، بدون شکاف، به هم پیوسته، پهلو به پهلو و قدم به قدم شکل گرفته و امامشان هشدار می‌دهد که خداوند به صف کج نظر نمی‌کند و به آنها می‌آموزد که راست بودن صفوف، لازمهٔ اقامهٔ نماز و تمامیت آن است و از قول پیامبرص گوشزد می‌کند که: شکافها را ببندید و صفوف را سر راست کنید و حالتهای گوناگون نداشته باشید تا خداوند قلب‌هایتان را دگرگون نسازد.

با تکبیر پیش‌نماز، همگی تکبیر می‌گویند و هنگام قرائت او، خاموش می‌شوند و هماهنگ با او، به رکوع و سجده می‌روند و با او سلام می‌دهند.

کسی که از این نظام سرپیچی کند، مثل اینست که از انسانیت سرپیچیده است. پیامبرص می‌گوید: «آیا کسی که قبل از امام رکوع و سجده می‌کند، از اینکه خداوند، سر او را به سر الاغ تبدیل کند بیم ندارد؟»[1].

این وضعیت را کسی غیر از سرباز شیطانی به هم نمی‌زند و این فرد کسی است که از هرج و مرج شادمان و از نظم و هماهنگی ناراحت می‌گردد. «کسی که قبل از امام، رکوع و سجده کند، پیشانیش به دست شیطان است»[2].

نقش مسجد در زندگی

مسجد به عنوان محل زندگی انجام روزانهٔ پنج بار نماز جماعت، در اسلام و زندگی مسلمانان، موقعیت پراهمیتی پیدا کرده است. بدین سبب مانند دیر راهبان و عزلتگاه بیکاران نیست. زیرا که در اسلام، رهبانیت وجود ندارد و پیامبرص به ابوذر فرموده است: «به جهاد روی آور که رهبانیت امت من، جهاد است»[3].

خداوند از عمر τ خشنود باد که وقتی گروهی را دید که بعد از نماز جمعه، به بهانهٔ توکل برخدا در مسجد مانده‌اند، شمشیر خود را به طرفشان بلند کرد و سخن معروف

۱- روایت از مسلم و بخاری و صاحبان سنن.

۲- «الذی یرکع ویسجد قبل الإمام إنما ناصیته بید الشیطان» روایت از بزار و طبرانی با سند خوب.

۳- روایت از ابن حبان و حاکم.

خود را گفت که: هیچیک از شما نباید از طلب روزی باز ایستد و بگوید خداوندا به من روزی بده، در حالی که می‌داند که از آسمان طلا و نقره نخواهد بارید! خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ﴾

(جمعه/ 10).

«هنگامی که نماز به جای آورده شد روی زمین پراکنده شوید و از فضل خدا بجویید».

بخاری روایت می‌کند که حبشیان در مسجد پیامبرص شمشیربازی می‌کردند (یا با سلاحی دیگر) و پیامبرص به آنها می‌نگریست و به عایشه ل هم نشان می‌داد، گویا عمر τ به خاطر تعصب و خشونتی که داشت، چندان خوشش نیامد و خواست به طرف آنها سنگریزه پرتاب کند، اما پیامبرص فرمود: عمر کاری نداشته باش!

علماء از این حدیث برای جواز بازی با اسلحه در مسجد، استدلال نموده و گفته‌اند: مسجد محل امور اجتماعی مسلمانان است و هر کاری که برای دین و پیروان دین مفید باشد، در آنجا روا می‌باشد.

در ضمن گفته‌اند: بازی با سلاح، فقط یک بازی نیست، بلکه عامل تمرین آموزش افراد شجاع برای نگام جنگ و مقابله با دشمن است...»[1].

مسجد در زمان طلوع اسلام، یک مرکز ملی برای تعلیم و تربیت، کنگره‌ای محلی برای مشورت و همفکری و انجمنی برای کسب آشنایی و پیوند دوستی مسلمانان و آموزشگاهی برای پرورش عملی اساسی بود.

مسجد، یک آموزشگاه ملی است

کدام آموزشگاه مردمی همچون مسجد، همگان را در شب و روز و تابستان و زمستان در برمی‌گیرد و هیچ شاگردی از پیر و جوان را باز پس نمی‌راند و هیچ تشریفات و هزینه و قید و بندی ندارد؟

۱- مسجد مکانی است برای نماز و هرکاری که برای جامعة مسلمین اهمیت داشته باشد.

کدام دانشگاهی اینچنین اصول اعتقادی و تکالیف عبادی و ارزش‌های اخلاقی و آداب نیک و شیوۀ معاملات را آموزش می‌دهد و حلقه‌های علمی پر از رحمت و برکتی را تشکیل می‌دهد و آرامش می‌بخشد و به وسیلۀ ملائکه احاطه شده است؟

جلسات علمی مساجد منحصر به علوم دینی خالص نبوده و تمام موضوعات مربوط به عقل و اندیشۀ اسلامی از قبیل معارف ادبی و انسانی را نیز شامل می‌گردید. بنابراین ملاحظه می‌کنیم که از صدر اسلام، اجتماعاتی همچون جلسۀ عبدالله بن عباس که در برگیرندۀ علوم و معارف گوناگون بوده و هر روز به موضوعی اختصاص داشت، تشکیل می‌شد و علم به عبادت پیوسته بود و دانشگاه‌های بزرگی در زیر سقف مساجد جامع بوجود آمده رو به رشد می‌نهاد.

کدامیک از ما می‌تواند ارزش علمی جامع الأزهر در مصر و جامع قرویین در مراکش و جامع زیتونه در تونس و خدمات علمی و فرهنگی این مساجد یا دانشگاهها در طول قرون متمادی را انکار کند؟

مسجد، کنگرۀ دائمی

کدام مجلس ملی با این مسجد که نمایندگانش «توبه‌گران، عبادت پیشگان، ستایشگران راه‌پویان، راکعان و ساجدان، امر به معروف و نهی از منکرکنان و نگهبانان حدود خدا» هستند، برابری تواند کرد؟

﴿ٱلتَّٰٓئِبُونَ ٱلۡعَٰبِدُونَ ٱلۡحَٰمِدُونَ ٱلسَّٰٓئِحُونَ ٱلرَّٰكِعُونَ ٱلسَّٰجِدُونَ ٱلۡأٓمِرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱلنَّاهُونَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡحَٰفِظُونَ لِحُدُودِ ٱللَّهِۗ﴾ (توبه/ 112).

مجلس و کنگره‌ای که زمامداران، در آن سیاست خود را عرضه و روش خود را معین می‌کردند و ملت، بدون ترس و فشاری، با آنان مقابله و گفتگو می‌کردند! آیا تاکنون یک نطق سیاسی جامع و مختصر از رئیس دولتی شنیده‌ایم که نظیر و شبیه نطق حضرت ابوبکر τ در روز تصدی خلافت باشد: «ای مردم، من زمامداری شما را برعهده گرفتم،

در حالی که بهترین شما نیستم. هرگاه مرا در راه حق دیدید، یاریم کنید و چون براه باطل مشاهده کردید، به راه راستم بیاورید، بدانید که ناتوانهای شما نزد من نیرومندند تا حقشان را بستانم و نیرومندان شما نزد من ناتوانند تا حق را از آنها بازستانم. تا وقتی که من مطیع خدا بودم، اطاعتم کنید و چون از راه فرمانبرداری خدا منحرف شدم، موظف به فرمانبرداری نیستید. این سخن را می‌گویم و از خدا برای خود و شما آمرزش می‌طلبم».

این بیانی بود که خلیفه ایراد نمود! می‌فرماید و دروغ از آن در نمی‌آید، وعده می‌دهد و از آن تخلف نمی‌ورزد، امت هم آن را می‌شنود و هرگز فراموش نمی‌کند و حساب می‌کشد و ترس به خود راه نمی‌دهد. چگونه می‌شود خلیفه تخلف کند و یا امت فراموش نماید، در حالی که کنگره‌اش روزانه پنج بار منعقد می‌شود و هیچگاه به عنوان تعطیلی یا مرخصی بسته نمی‌شود؟

مسجد، یک انجمن است

کدام انجمن یا مجمعی همچون مسجد می‌تواند در هر نماز، خلاصه‌ای از مردم یک محله و در هر جمعه، برگزیده‌ای از تمامی منطقه را گرد هم آورد؟ اسلام است که مردم را به نماز جماعت فراخوانده و آن را بیست و هفت درجه از نماز فردی بالاتر شمرده و رسول خداص می‌خواست خانۀ کسانی را که از جماعت اعراض می‌کردند، بسوزاند!

اسلام، فرزندان خود را به جماعت فراخوانده است تا با یکدیگر آشنا شوند و بیگانه نباشند.

به همدیگر نزدیک شوند و دور نباشند، نسبت به هم محبت ورزند و کینه نداشته باشند و در جبهۀ واحدی قرار گیرند و کشمکش ننمایند.

گذشتگان ما، ارزش مسجد را به عنوان انجمنی فراگیر شناخته بودند و بدین جهت پیمانهای ازدواج خود را به منظور امتثال به حدیث «نکاح را آشکار نمایید و در مساجد منعقد کنید و برای آن دف بزنید»[1] در مساجد برگزار می‌نمودند.

اگر مسلمانان امروز هم از این کار پیشینیان خود سرمشق گیرند، در هزینه‌های بسیار گزافی که در محافل پرزرق و برق هدر می‌روند و ثروتهای زیادی که در جهت خودنمایی و چشم و هم‌چشمی مصرف می‌شوند صرفه‌جویی خواهند کرد.

مسجد، مرکز تربیت عملی است

مسجد کشتزاری است که تعالیم نظری دین، در محدودهٔ آن مورد آزمایش قرار می‌گیرند و اصول انسانی آن آمادهٔ اجرا می‌شوند.

یکی از برتریهای اسلام، اینست که اصول خود را به صورت یک امر ذهنی مجرد یا صرف محض در سر یا زبان قرار نداده است، بلکه آن اصول را به صورتی ناگسستنی به زندگی و نظام برنامهٔ روزانهٔ فرد مسلمان پیوند داده است. بنابراین آزادی، برادری و برابری اسلامی را که دوازده قرن پیش از انقلاب فرانسه مطرح گردیدند، در مساجد به شکل حقایق علمی و حقیقی که بدون سر و صدا و حرف زیاد نمایانگر خویش هستند، مشاهده می‌کنیم.

آزادی

کدام آزادی از آزادی نمازگزار مسجد بالاتر است؟ او از هر بندگی جز بندگی خدا آزاد است و تنها برای او رکوع و سجود می‌کند و فقط در برابر او تواضع و خشوع نشان می‌دهد. اما انسانها هر قدر هم بزرگ باشند، بنده‌ای مانند او هستند که سلطه‌ای بر او ندارند:

۱- «أَعْلِنُوا هَذَا النِّكَاحَ وَاجْعَلُوهُ فِي الْمَسَاجِدِ وَاضْرِبُوا عَلَيْهِ بِالدُّفُوفِ» در کشف الخفاء می‌گوید: این را ترمذی از عایشه روایت کرده ولی ضعیف دانسته است، اما شواهدی دارد که شاید خوب باشد. ج۱، ص ۱۴۵.

﴿وَأَنَّ ٱلۡمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا﴾ (جن/ 18).

«مساجد به خدا تعلق دارد پس با خدا هیچکس دیگر را نخوانید (یعنی در مسجد یا در بندگی)».

این همان آزادی وجدان انسانی و بالاترین و راسخترین آزادیها می‌باشد.

اما دربارۀ آزادی عقیده و ارزیابی و انتقاد، همین بس که هرگاه امام در گفتار یا کرداری در ضمن نماز اشتباه کند، نمازگزارانی که پشت سر او هستند، موظف به اصلاح خطا و راهنمایی او می‌باشند و این مورد برای پیر و جوان و مرد و زن یکسان است. این قرائتش را تصحیح می‌کند، آن یکی سبحان‌الله می‌گوید و دیگری بر دستش می‌زند... تا به حق و درستی باز گردد.

همینطور وقتی که ناطق بر منبر می‌رود، نمی‌تواند همچون دیکتاتوری نظریات خود را بر مردم تحمیل نماید بلکه مردم نیز در مسئولیت او سهیمند و در صورت غفلت می‌باید تذکرش بدهند و اگر فراموش کرد، بخاطرش بیاورند و در صورت انحراف از راه راست، هدایتش کنند، هر چند که ناطق مزبور خلیفۀ مسلمین باشد.

امیرالمؤمنین عمر τ تصمیم گرفت که حدی برای مهریه قرار دهد و این موضوع را در مسجد اعلام نمود، زنی به محافظت برخاست و گفت: «چطور اینکار را می‌کنی درحالی که خداوند فرموده است:

﴿وَإِنۡ أَرَدتُّمُ ٱسۡتِبۡدَالَ زَوۡجٖ مَّكَانَ زَوۡجٖ وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡـًٔاۚ أَتَأۡخُذُونَهُۥ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا﴾

(نساء/20).

«و اگر خواستید، به جای زنی، زن [دیگری] جایگزین کنید و به یکی از آنها مال هنگفتی داده باشید، چیزی از آن مال را باز پس مگیرید. آیا آن را به بهتان و گناه آشکار [باز پس] می‌گیرید؟».

خلیفه، واکنشی جز انصراف از عقیده خویش نشان نداد و با صراحت گفت: «این زن درست گفت و عمر اشتباه کرد»!

برادری

دربارۀ برادری همینقدر کافی است که مسجد، اهالی محل را همه روزه پنج بار گردهم می‌آورد و بدین ترتیب، بدنها به هم می‌خورند و چهره‌ها با هم آشنا می‌گردند و دستها درهم می‌فشرند و زبانها با یکدیگر زمزمه می‌کنند و دلها با هم انس می‌گیرند و افراد به وحدت هدف و روش، دست می‌یابند. کدام وحدتی از وحدت نمازگزاران در جماعت که پشت سر شخص واحدی می‌ایستند و خدای واحدی را می‌خوانند و کتاب واحدی را قرائت می‌کنند و به سوی قبلۀ واحدی روی می‌کنند و کارهای یکسانی از قبیل قیام و قعود و رکوع و سجود، انجام می‌دهند، کاملتر و عمیقتر است؟

این وحدتی است که در سطح و پوسته نمی‌ماند و به مغز و درون راه می‌یابد. وحدتی در نگرش، اندیشه، هدف، جهت، حرف و عمل. وحدتی که مظهر و نمایانگر محتوای این آیه می‌باشد:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ (حجرات/ 10).

«براستی که مؤمنان برادرند».

کدام تصویری جالب‌تر از منظرۀ مسجد پیامبرص در مدینه است که نژادهای گوناگون غیرعرب همچون صهیب رومی، سلمان فارسی و بلال حبشی را در دامن خود گرفته است، همچنانکه قبائل مختلف عرب از قبیل انصار قحطانی و مهاجرین عدنانی را شامل گردیده، در حالی که همین قبائل هر یک تیره‌هایی داشتند که دشمنی و کینه‌توزی دوران جاهلیت مدت درازی میانشان جدائی انداخته بود، مانند اوس و خزرج.

مسجد، همگی اینها را در آغوش مهربان خود گرفت و در دامن گسترده خویش گرد آورد و سرانجام، به موهبت خدا، برادران یکدیگر شدند، به طوری که یکی از آنها گرسنه می‌خوابید تا برادرش سیر شود:

﴿... وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞ ...﴾ (حشر/ 9).

«و [دیگران را] بر خودشان- و لو نیازمند باشند- ترجیح می‌دهند».

و شب هنگام، با دلی پیراسته از کینه و عداوت و خشم و نفرت، بخواب می‌رفتند تا نمازشان باطل و در نزد خدا مردود نباشد، زیرا که روایت شده است: «سه گروه‌اند که نمازشان از سرشان بالاتر نمی‌رود: مردی که امامت (رهبری) گروهی را برعهده گیرد و آن گروه به رهبری او راضی نباشند، زنی که شب را بگذراند و همسرش از او خشمگین باشد و دو برادری که با هم نزاع و دشمنی داشته باشند»[1]. و این بدان معنی است که نماز واقعی، به هیچ عنوان با جو نفرت و خشم و درگیری نمی‌سازد.

برابری

کدام برابری و مساواتی از مساوات موجود در صفوف بهم فشردهٔ جماعت در مسجد، واضحتر و نمایانتر است؟ فرمانروا در کنار نگهبان، توانگر در مجاورت تهی‌دست، ارباب پیوسته به مستخدم و دانشمند در کنار کارگر و کشاورز!

قانونی برای مسجد وجود ندارد که صف اول را به وزیران و صف دوم را به وکیلان و سومی را به مدیران یا مسئولان درجهٔ اول یا مالکان بزرگ اختصاص دهد.

همگان مثل دندانه‌های شانه برابرند. بنابراین هر کس زودتر به مسجد آمد، با هر منزلت و کاری که دارد، در صفوف جلو جای می‌گیرد.

محمد اقبال لاهوری می‌گوید: «تعیین قبلهٔ واحد برای نماز مسلمانها، به منظور تقویت و حفظ وحدت نظر عموم بوده است و شکل کلی آن، به احساس مساوات اجتماعی و تحکیم پیوندهای آن، تحقق می‌بخشد. تا آنجا که می‌خواهد بینش طبقاتی یا نظریهٔ برتری قومی نسبت به قومی دیگر را از میان بردارد.

اگر برهمایی اشراف منش جنوب هند، به همردیف و پهلو به پهلو ایستادن با طبقهٔ نجس‌ها تن در دهد، انقلاب معنوی عظیمی روی خواهد داد!!

۱- روایت از ابن ماجه، اسنادش صحیح و روایاتش موثق هستند، چنانکه بوصیری در «الزوائد» گفته است: «ثَلاَثَةٌ لاَ تَرْتَفِعُ صَلاَتُهُمْ فَوْقَ رُءُوسِهِمْ شِبْرًا رَجُلٌ أَمَّ قَوْمًا وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ وَامْرَأَةٌ بَاتَتْ وَزَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ وَأَخَوَانِ مُتَصَارِمَانِ».

وحدت ذاتی در برگیرندۀ همۀ اشیاء که تمامی موجودات را می‌آفریند و بدانها پایداری می‌بخشد، همان چیزی است که به وحدت انکارناپذیر همۀ بشریت منجر می‌شود و تقسیم و پراکندگی انسانها به صورت نژادها، ملتها و تیره‌ها [چنانکه در قرآن آمده است] برای سهولت آشنایی و تشخیص بوده است و نه چیز دیگر.

بر این اساس، نماز جماعت در اسلام، علاوه بر ارزش فکری خود، به آرمان تحقق وحدت بشریت به عنوان یکی از حقایق زندگی اشاره می‌کند و این آرمان، فقط با برچیدن همۀ تفاوتها و اختلافاتی که یک انسان را از دیگری متمایز می‌سازد، تحقق می‌پذیرد[1].

بسیاری از مستشرقین نتوانسته‌اند از اظهار شگفتی نسبت به نماز اسلامی و اثر عمیق آن در نهاد آدمی خودداری کنند، بویژه نماز جماعت که وجه تمایز اسلام و الهام بخش والاترین اصول انسانی اجتماعی که غیر مسلمانان تا قرن اخیر از آن بی‌اطلاع بوده‌اند، می‌باشد.

از این قبیل است آنچه که فیلسوف فرانسوی، رنان [علیرغم کج‌فهمی‌هایی که از اعراب و اسلام دارد] اظهار داشته است: «من به هیچ مسجدی از مساجد مسلمانان داخل نمی‌شوم مگر آنکه احساس خشوع و حسرت از اینکه مسلمان نیستم، به من دست می‌دهد!» و توماس آرنولد راجع به نماز می‌گوید: «این تکالیف عبدی منظم الهی، از بزرگترین علائم امتیاز نظام دینی مسلمین در مقایسه با دیگران می‌باشند که جهانگردان در سرزمینهای شرقی ملاحظه و مشاهده می‌کنند، زیرا نحوۀ برگزاری بسیاری از آیینهایی که در سرزمینهای شرقی مشاهده می‌شوند، خالی از تأثیر معنوی است».

سپس مطلبی را در بارۀ شور انگیزی نماز اسلامی، از قول یک اسقف بازگو کرده چنین ادامه می‌دهد: «اینک از نماز فردی به سراغ نماز جماعت رفته، می‌گوییم: امکان ندارد کسی در طول زندگی خود، شاهد منظره‌ای شبیه اجتماع حدود پانزده‌هزار نمازگزار در محوطۀ مسجد جامع «دهلی» هند در روز آخرین جمعۀ ماه رمضان، درحالی که از هر

۱- از کتاب «تجدید التفکیر الدینی فی الإسلام» اقبال، ترجمه عربی از عباس محمود، ص ۱۰۸.

جنبش آنان، بزرگترین علائم تعظیم و تقوا نمایان است، بوده باشد و از دیدن آن، تأثیر قلبی عمیق پیدا نکرده و برتری ممتاز این شیوۀ عبادی نسبت به شیوه‌های دیگر را ملاحظه ننموده باشد.

اذان برای نمازهای روزانه هم که در اوقات معینی طنین‌انداز می‌شود؛ در نخستین لحظات سحر، و هنگام نیمروز که مردم به سختی در تکاپو و سرگرم کارهای خود هستند، و هنگام عصر... با شکل و کیفیتی که انجام می‌گیرد، عیناً همان عظمت را دارد»[۱].

مسجد پیامبر ρ در مدینه

رسول خداص نقش و اهمیت مسجد را در نظام زندگی اسلامی دریافته بود و بنابراین اولین برنامه‌ای که در مدت اقامت کوتاه خویش در میان بنی سالم بن عوف [که سر راه مدینه ساکن بودند] مورد توجه قرار داد، ساختن مسجد قباء بود که این آیه دربارۀ آن فرود آمده است:

﴿لَّمَسۡجِدٌ أُسِّسَ عَلَى ٱلتَّقۡوَىٰ مِنۡ أَوَّلِ يَوۡمٍ...﴾ (توبه/ 108).

«به راستی مسجدی که از روز نخست بر تقوی بنیان نهاده شده است...».

نخستین بنیادی هم که بعد از استقرار در مدینه پی‌ریزی نمود، بنای مسجد بزرگ خویش بود که در ساختن آن، با دست خود کار می‌کرد و حمل سنگهایش را به عهده داشت و در ضمن کار می‌گفت: «خدایا، زندگی واقعی جز زندگی آخرت وجود ندارد، پس بر انصار و مهاجران ببخشای».

یارانش نیز کار می‌کردند و این سرود را می‌خواندند:

«لا يستوى من يعمر المساجدا   يعمل فيها قائماً وقاعداً

ومن يرى عن الغبار خائداً»[۲].

۱- از کتاب «الدعوة إلى الإسلام» ترجمه (عربی) حسن ابراهیم حسن و همکارش.

۲- کسی که مسجد می‌سازد   و ایستاده و نشسته در آن کار می‌کند

و کسی که از گرد و خاک فرار می‌کند، برابر نیستند.

این مسجد نبوی، نخستین مرکز دعوت اسلامی و بزرگترین محل دولت اسلامی بود.

همان مدرسه‌ای که درهایش را به روی نژادها و اقوام گوناگون عرب، عجم، سفید، سیاه و قشرهای مختلف از قبیل ثروتمندان و تهیدستان و دستجات متنوع پیر و جوان و کودک گشوده بود و آغوش خود را برای زنانی که در جماعت شرکت می‌نمودند و در آموزشهای علمی حاضر می‌شدند، باز کرده بود و این در زمانی بود که برای زن حق علم‌آموزی و مشارکت و همگامی با مردان، قابل تصور نبود!

مدرسه‌ای که علم و عمل را با هم آموزش داده و جسم و جان را تطهیر نموده و هدف و وسیله را نشان داده، حق و تکلیف را می‌شناساند و تربیت را پیش از تعلیم و تجربه را پیش از نظریه و پیرایش نهاد آدمی را قبل از آرایش سرها و قیافه‌ها، مورد توجه قرار می‌داد.

پس جای تعجب نیست که از دامن آن، خلفایی همچون ابوبکر و عمر و عثمان و علی ψ، فرماندهانی مثل ابوعبیده و خالد و عمرو، قاریانی مانند ابن مسعود و ابی‌بن کعب و دانشمندانی چون زیدبن ثابت و ابن عباس و زنان فاضلی همچون فاطمه، عایشه، حفصه، ام عماره و ام سلیم بیرون بیایند.

مسجد محمدی در همان حالی که آموزشگاه دعوت بود، مرکز حکومت نیز محسوب می‌شد. پیامبرص در آنجا برای بیکاران، کار و برای نادانان، آگاهی و برای فقیر، اعانه تهیه می‌کرد و به راهنمایی‌های بهداشتی و اجتماعی می‌پرداخت و اخبار جامعه را پخش می‌کرد و با نمایندگان دولتها دیدار می‌نمود و در جنگها به آرایش و ترتیب نیروهای رزمی همت می‌گمارد و در حال صلح به گسیل مبلغان و نمایندگان می‌پرداخت.

مسجد در زمان پیامبر اینچنین بود و در عهد صحابه و تابعین هم همین وضع را داشت.

با این همه، چه کسی می‌تواند ادعا کند که نماز یک ابتهال روانی مجرد و برکنار از زندگی می‌باشد و یا یک واکنش منفی، که اثری در جهت بخشیدن و ترقی دادن زندگی ندارد؟ هرگز...

گفتار خود، راجع به نماز و مسجد را با سخن ارزشمندی از یک محقق مسلمان به پایان می‌بریم که می‌گوید:

در مسجد، امتیازات و تبعیضات مقامی، مالی، نژادی و رنگی ناپدید می‌شوند و تمام محیط آن، از هوای پاک برادری، برابری و محبت آکنده است. این، نعمت بزرگی است که آدمی روزانه، در میان دنیایی تیره از جنگ و جدال، پنج بار از جو دوستی و آرامش کامل بهره‌مند گردد و در حالی که تفاوت و اختلاف، خصیصه‌ای معمولی به شمار می‌رود، از فضای مساوات برخوردار شود و در میان شعله‌های کینه و درگیریها و دشمنیهای بی‌شمار زندگی روزمره، در محیطی سرشار از محبت قرار گیرد.

این، واقعاً بالاترین موهبت است، زیرا نمونهٔ آشکاری از حیات است. انسانی که ناگزیر است در میان تبعیض و کشمکش و درگیری فعالیت نماید و شاهد مظاهر گوناگون خشم و کینه و دشمنی باشد، هر روز پنج بار، خویشتن را از این پدیده‌ها بیرون می‌کشد تا به حقیت مساوات، برابری و محبت به عنوان سرچشمه‌های واقعی خوشبختی انسان دست یابد.

به همین خاطر، وقتی که برای انجام نماز مصرف می‌شود، از دیدگاه خیر و فایده و استفادهٔ عملی بشریت، به هدر نرفته است و برعکس با آموزش این درسهای گرانمایه‌ای که زندگی را گوارا و قابل تحمل می‌کند، نهایت ارزش را دارد. درسهای مزبور دربارهٔ برادری، برابری، دوستی و محبت، با تمرین و تجربهٔ عملی در زندگی روزانه، پایه‌ها و زمینه‌هایی برای وحدت نوع بشر و حفظ و پایداری تمدن ابدی انسانی را تشکیل می‌دهند.

زکات

زکات، عبادت مالی و اجتماعی پراهمیت و بزرگی است.

این عبادت، دومین فریضهٔ اسلامی است که قرآن، در دهها مورد هم‌ردیف نماز قرارش داده است. یکبار با واژهٔ زکات و جای دیگر با واژهٔ صدقه و گاه نیز با کلمهٔ انفاق از آن یاد نموده است.

خداوند، در اوایل سورۀ بقره، متقین را که از هدایت کتابش برخودار می‌باشند، به عنوان کسانی معرفی کرده است که:

﴿ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ﴾(بقره/ 3).

«کسانی اند که به غیب ایمان دارند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه روزیشان گردیده است، انفاق می‌کنند».

و در آیات دیگری می‌گوید:

﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَمَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنۡ خَيۡرٖ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِ...﴾ (بقره/ 110).

«نماز را اقامه کنید و زکات را بدهید و هر نیکی و خوبی که انجام دهید، در نزد خدا از آن خویش خواهید یافت».

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ﴾ (بقره/ 277).

«به راستی آنان که ایمان آورده‌اند و کردار شایسته کرده‌اند و نماز را بر پای داشته‌اند و زکات را پرداخته‌اند، پاداش خویش را به نزد پروردگارشان دارند و بیمی بر آنان نیست و آنان اندوهگین نشوند».

زکات در ادیان پیشین

زکات با مفهوم ساده و ابتدائی آن [کمک به فقیر با بخشی از دارایی] یک عبادت قدیمی است که در آیینهای آسمانی پیشین شناخته شده و خداوند، آن را در سفارشات خود به پیامبران و در سفارشات پیامبران به امتهای خویش، یادآوری نموده است. برای نمونه، در بارۀ ابراهیم خلیل و فرزندش اسحاق و نوه‌اش یعقوب می‌فرماید:

﴿وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَهۡدُونَ بِأَمۡرِنَا وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡهِمۡ فِعۡلَ ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِۖ وَكَانُواْ لَنَا عَٰبِدِينَ﴾ (انبياء/ 73).

«و آنان را پیشوایانی گردانیدیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند و انجام دادن نیکیها و بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم و عبادتگزار ما بودند».

و اسماعیل را مورد ستایش قرار داده می‌فرماید:

﴿وَكَانَ يَأۡمُرُ أَهۡلَهُۥ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِۦ مَرۡضِيّٗا﴾ (مریم/ 55).

«و خانواده‌اش را به [گزاردن] نماز و [پرداخت] زکات فرمان می‌داد و در نزد پروردگارش پسندیده بود».

همچنین در شمار پیمانهای خود، با بنی‌اسرائیل، زکات را ذکر نموده است:

﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ لَا تَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَانٗا وَذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسۡنٗا وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ ... ﴾ (بقره/ 83).

«و هنگامی که از بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و احسان به پدر و مادر را مراعات کنید و نیز خویشاوندان و یتیمان و درماندگان را، و با مردم سخن نیکو بگویید و نماز را بپای دارید و زکات را بدهید..».

﴿وَلَقَدۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ وَبَعَثۡنَا مِنۡهُمُ ٱثۡنَيۡ عَشَرَ نَقِيبٗاۖ وَقَالَ ٱللَّهُ إِنِّي مَعَكُمۡۖ لَئِنۡ أَقَمۡتُمُ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَيۡتُمُ ٱلزَّكَوٰةَ وَءَامَنتُم بِرُسُلِي وَعَزَّرۡتُمُوهُمۡ وَأَقۡرَضۡتُمُ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنٗا لَّأُكَفِّرَنَّ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ وَلَأُدۡخِلَنَّكُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۚ فَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ فَقَدۡ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ﴾ (مائده/ 12).

«خداوند از بنی‌اسرائیل، پیمان گرفت. از میان آنها دوازده نماینده (و ضامن) برگزیدیم و خداوند گفت: من با شما هستم. اگر نماز بپا داشتید و زکات دادید و به فرستادگان من ایمان آورده و آنها را یاری کردید، و قرض خوبی به خدا دادید، از بدیهای شما در می‌گذرم و شما را به بهشتهایی که جویهایی از زیر آنها روانند، وارد می‌سازم. کسی هم که پس از این همه، کفر ورزد، از راه راست منحرف گردیده است».

از زبان مسیح نوزاد نیز می‌گوید:

﴿... وَأَوۡصَٰنِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمۡتُ حَيّٗا﴾ (مریم/ 31).

«... مرا تا وقتی که زنده‌ام، به نماز و زکات سفارش نموده است».

همچنین دربارۀ عموم اهل کتاب می‌گوید:

﴿وَمَا تَفَرَّقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَةُ ۝٤ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلۡقَيِّمَةِ﴾ (بینه/ 4-5).

«کسانی که کتاب داشتند، پراکنده نشدند (به جدل و منازعه و چند دستگی نپرداختند) مگر بعد از آمدن نشانه و هدایت. آنها دستور نداشتند جز این که خدا را با اخلاص دین و راست‌رو، بپرستند و نماز را اقامه کنند و زکات را بپردازند. که دین استوار همین است».

زکات در ادیان آسمانی این چنین بود و این ادیان نمی‌توانستند این جنبۀ اخلاقی رسالت خویش، یعنی نیکی به فقرا و احسان به درماندگان را نادیده بگیرند.

پیش از هجرت

از آغاز طلوع اسلام در مکه و روزگاری که مسلمانان افراد معدودی بوده و آیین خود را پنهان می‌داشتند و در سرزمین خود گرفتار آزار و شکنجه بودند، این جنبۀ انسانی و اجتماعی، مورد عنایت کامل قرآن عزیز قرار گرفت. به همین جهت گردنه‌ای که هر

انسانی می‌باید برای نیل به خشنودی خدا و بهشت، از آن گذر کند، در شکل نیکی به مردم، نجات بردگان و تغذیهٔ بیچارگان و یتیمان جلوه‌گر شده است:

﴿وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلۡعَقَبَةُ ١٢ فَكُّ رَقَبَةٍ ١٣ أَوۡ إِطۡعَٰمٞ فِي يَوۡمٖ ذِي مَسۡغَبَةٖ ١٤ يَتِيمٗا ذَا مَقۡرَبَةٍ ١٥ أَوۡ مِسۡكِينٗا ذَا مَتۡرَبَةٖ ١٦ ثُمَّ كَانَ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡمَرۡحَمَةِ ١٧ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلۡمَيۡمَنَةِ﴾

(بلد/ 12- 18).

«چه می‌دانی که گردنه چیست؟ آزاده‌ای برده است! و یا غذا دادن در روز گرسنگی به یتیمی نزدیک یا درمانده‌ای خاکسار، سپس (بعد از اینها) از کسانی می‌شود که ایمان آورده و به استقامت و بزرگواری سفارش می‌کنند واین گروه مورد رضایتند (توافق متقابل)».

در سورهٔ الضحی نیز که از نخستین بخشهای نازل شده قرآن است می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا ٱلۡيَتِيمَ فَلَا تَقۡهَرۡ ٩ وَأَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنۡهَرۡ﴾ (الضحی/ 9-10).

«پس یتیم را مورد خشم قرار مده و درخواست کننده را مران».

و در سورهٔ مدثر، اعتراف گناهکاران در میان آتش را خاطرنشان می‌سازد:

﴿قَالُواْ لَمۡ نَكُ مِنَ ٱلۡمُصَلِّينَ ٤٣ وَلَمۡ نَكُ نُطۡعِمُ ٱلۡمِسۡكِينَ﴾

(مدثر/ 43- 44).

«گویند از نمازگزاران نبودیم و به درمانده غذا نمی‌دادیم».

همچنین در سوره ذاریات، ضمن توصیف تقواپیشگان فرموده است:

﴿وَفِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ﴾ (ذاریات/ 19).

در سوره معارج می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ فِيٓ أَمۡوَٰلِهِمۡ حَقّٞ مَّعۡلُومٞ ٢٤ لِّلسَّآئِلِ وَٱلۡمَحۡرُومِ﴾

(معارج/ 24- 25).

«در اموالشان حق معین و شناخته شده‌ای برای سائل و محروم وجود دارد»

در سورهٔ قلم نیز حکایت باغدارانی را که تصمیم گرفتند میوه‌ها را هنگام شب بچینند تا بیچارگان از آن بی‌نصیب بمانند، شرح داده و فرموده است:

﴿فَطَافَ عَلَيۡهَا طَآئِفٞ مِّن رَّبِّكَ وَهُمۡ نَآئِمُونَ ١٩ فَأَصۡبَحَتۡ كَٱلصَّرِيمِ﴾ (قلم/ 19-20).

«هنگامی که هنوز در خواب بودند، حادثه‌ای برای باغ روی داد، آن گاه مانند کشت درو شده شد».

و در سورهٔ ماعون می‌فرماید:

﴿أَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي يُكَذِّبُ بِٱلدِّينِ ١ فَذَٰلِكَ ٱلَّذِي يَدُعُّ ٱلۡيَتِيمَ ٢ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِينِ﴾ (ماعون/ 1-3).

«آیا دیدی کسی را که دین را تکذیب می‌کند؟ این، همان کسی است که یتیم را می‌راند و اطعام مسکین را مورد تشویق قرار نمی‌دهد!».

در سورهٔ حاقّه نیز کیفر کسی را که در جهنم می‌سوزد و با زنجیرها و بندها کشانده می‌شود، چنین تعلیل شده است:

﴿إِنَّهُۥ كَانَ لَا يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ ٱلۡعَظِيمِ ٣٣ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِينِ﴾ (حاقه/ 33-34).

«او به خدای بزرگ ایمان نمی‌آورد و به غذای مسکین (غذا دادن به او) ترغیب نمی‌کرد».

در سورهٔ فصلت، مشرکان را هشدار داده و امتناع از دادن زکات را از ویژگیهای مخصوص آنان برشمرده است.

﴿... وَوَيۡلٞ لِّلۡمُشۡرِكِينَ ٦ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ كَٰفِرُونَ﴾ (فصلت/ 6-7).

«وای بر مشرکان، آنها که زکات نمی‌دهند و به آخرت کفر می‌ورزند».

در سورهٔ شوری، جامعهٔ مؤمن را می‌ستاید و می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِرَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ﴾ (شوری/ 38).

«و کسانی هستند که ندای پروردگارشان را اجابت کرده، نماز برپا می‌دارند و کارشان را از طریق شورای میان همهٔ افراد خودشان انجام می‌دهند و از آنچه که روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌نمایند».

در سورهٔ انعام نیز می‌فرماید:

﴿كُلُواْ مِن ثَمَرِهِۦٓ إِذَآ أَثۡمَرَ وَءَاتُواْ حَقَّهُۥ يَوۡمَ حَصَادِهِۦ ...﴾ (انعام/ 141).

«از محصولش بخورید و روز برداشت، حقش را بپردازید».

و در سورهٔ مزمل می‌فرماید:

﴿... وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَقۡرِضُواْ ٱللَّهَ قَرۡضًا حَسَنًا ...﴾ (مزمل/ 20).

«نماز را برپا کنید و زکات را بدهید و بدهی خوبی پیش خدا برای خود قرار دهید».

اینها قسمتی از توجه و اصرار قرآن به نیکی و رعایت حال بیچارگان و پرداختن حق فقیر و محروم است.

زکات اسلامی، نظامی نوین

اما زکات معروف اسلامی، چیزی بالاتر از نیکی و انفاق به مفهوم کلی و زکات مطلقی که قبل از هجرت تشریع شده بود، و حتی زکاتی که در ادیان سابق معمول بوده است؛ می‌باشد. زکاتی که در مدینه و پس از هجرت تشریع و مقرر گردید، در هیچ دین آسمانی و نظام زمینی سابقه نداشته است.

این، یکی از پایه‌های اسلام و تکیه‌گاه ایمان است و دادن آن، همراه با اقامهٔ نماز و گواهی به یگانگی خدا و رسالت محمدص شرط اساسی دخول در اسلام و کسب شایستگی برادری با مسلمانان است.

﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمۡ ...﴾ (توبه/ 5).

«اگر توبه کردند، و نماز بپای داشتند و زکات دادند، راهشان را باز کنید (و کاری به آنها نداشته باشید)».

﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِ...﴾ (توبه / 11)

«اگر توبه کرده، نماز بپای داشتند و زکات دادند، برادران دینی شما می‌شوند».

زکات، فریضهٔ واجبی است که انکارش منجر به کفر و جلوگیری از آن، مستلزم فسق می‌باشد و کسی که با ترک آن با جماعت مسلمین مقابله نماید، سرکوب می‌گردد. برای اثبات این موضوع، همین کافی است که خلیفهٔ اول، حضرت ابوبکرτ برای کارزار با کسانی که از دادن زکات خودداری می‌کردند، یازده پرچم برافراشت و سخن معروف خود را فرمود که: «به خدا قسم، با کسی که نماز و زکات را از هم جدا کند می‌جنگم، به خدا اگر عقالی را که به پیامبر ص می‌دادند از من دریغ کنند، برای گرفتن آن خواهم جنگید».

زکات در اسلام، یک «بخشش و بزرگواری» نیست که ثروتمندی به وسیلهٔ آن بر فقیری منت نهد یا فرد دارایی به فرد نداری احسان کند، بلکه امری عمیقتر و وسیعتر است.

زکات، بخشی از نظام اقتصادی اسلام است. این نظام یگانه‌ای که مسأله فقر یا مسأله ثروت را پیش از این که هیچ نظامی در دنیا، به علاج آن توجه کند، حل نموده است.

اسلام، اموالی را که زکات آنها واجب است و پایین‌ترین حد دارایی را که مشمول زکات می‌گردد و زمان وجوب و مقدار آنرا معین کرده است.

بدین‌ترتیب از بعضی از اموال، باید یک دهم داده شود، مانند محصولاتی که خداوند از زمین می‌رویاند و از طرف انسان، تلاش قابل ملاحظه‌ای نمی‌طلبد... در صورتی که اگر با وسایل دیگری آبیاری شود (به وسیلهٔ انسان)، مقدار مزبور (زکات) یک بیستم می‌شود و این زکات، همهٔ محصولات کشاورزی را شامل می‌شود.

برخی دیگر از اموال، همچون طلا و نقره و درآمد تجارت متکی بر پول، مشمول قانون یک چهلم، یعنی 2/5 درصد می‌باشند و این زکات، در مدت هر سال قمری که بر اموال مزبور می‌گذرد، واجب می‌گردد.

برای زکات مالی هم که به صورت حیواناتی از قبیل گاو، شتر و گوسفند ملاحظه می‌شود، نظام خاصی از طرف اسلام، تدوین شده است.

حکمت تفاوت مقادیر تعیین شده در زکات، این است که هر چه تلاش انسان در کسب مالی، کمتر و نقش قدرت خداوندی نمایانتر باشد، نسبت واجب، بیشتر می‌شود و در صورت معکوس، عکس این جریان پیش می‌آید.

امام ابن قیم، بدین موضوع توجه نموده و در کتاب «زاد المعاد» خود با اشاره بدان گفته است: «مقدار زکات مال، برحسب اندازهٔ کوشش صاحبان مال در به دست آوردن آن و سهولت یا سختی آن تفاوت می‌کند.

بنابراین، در مواردی که انسان به مجموعهٔ آماده‌ای از اموال، به صورت گنج یا معدن دست می‌یابد، زکات یک پنجم قرار داده شده است و گذشت سال در مورد آن شرط نیست، بلکه هر گاه به دست آمد دادن یک پنجم آن واجب می‌شود.

در چیزهایی مانند محصولات کشاورزی که زحمت کسب و دشواری و رنج به دست آوردنش بیشتر است، نصف این مقدار تعیین گردیده و این در صورتی است که آدمی فقط شخص زمین و بذرافشانی آن را برعهده داشته باشد و آبیاری آن، به طور طبیعی و از طرف خدا انجام گیرد (دیم)، اما در مواردی که زحمت و هزینه آبیاری، بر عهدهٔ شخص قرار می‌گیرد، نصف یکدهم یعنی یک بیستم واجب گردیده است.

در مورد کارهایی هم که تحصیل درآمد، مستلزم فعالیت مداوم صاحب مال بوده حرکت و اداره و مراقبت همیشگی لازم دارد، نصف یک بیستم، یعنی یک چهلم تعیین شده است. زیرا بدون شک، زحمت این کارها از کشاورزی و زراعت بیشتر است و رشد کشت و میوه، نمایانتر و افزونتر از رشد بازدهی تجارت است[1] و بنابراین زکات آن هم بیشتر از زکات محصولات کشاورزی مقرر شده است. استفاده از بازدهی زراعت در مواردی که با آب طبیعی سیراب می‌شود هم، افزونتر از مواردی است که با ابزارهای دیگر آبیاری می‌گردد...»

اسلام، دارایی اندک را از مالیات زکات معاف کرده و برای هر نوع مالی، حد نصاب معینی قرار داده است که در صورت رسیدن بدان حد و زیادی از مقدار مورد نیاز صاحبش، مشمول زکات خواهد بود و شاید منظور این آیه همین باشد که می‌فرماید:

﴿... وَيَسۡـَٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ ٱلۡعَفۡوَ ...﴾ (بقره/ 219).

«می‌پرسند چه چیزی را انفاق کنند؟ بگو: زیادی را».

البته اسلام حد نصاب را آنقدر بالا قرار نداده است که زکات، بر کسی غیر از افراد خیلی ثروتمند و گنجینه‌دار واجب نگردد، بلکه طوری قرار داده است که اکثر مسلمانان، فرصت و امکان سهیم شدن در تأمین احتیاجات جامعه و یاری نیازمندان و کمک به مصالح عمومی مسلمین را داشته باشند.

زکات را دولت جمع‌آوری می‌کند

کسی چنین نپندارد که زکات، یک نوع بزرگواری و امتنان از طرف ثروتمند و دریوزگی و خواری از طرف شخص فقیر است. برای این که در زکات، بدانگونه که اسلام ترتیب داده

۱- البته همیشه اینطور نیست. گاه پیش می‌آید که سرمایه، در ضمن تجارت، چندین دست می‌گردد و سود کلانی بر خود می‌افزاید. به همین جهت زکات در تجارت، هم بر سرمایه تعلق می‌گیرد و هم برسود حاصله، اما در کشاورزی فقط بر اصل محصول.

است، رابطه و برخورد مستقیمی میان ثروتمند و فقیر وجود ندارد، بلکه این حکومت است که به عنوان نمایندۀ فقیر، زکات را از توانگران می‌گیرد.

به همین دلیل خداوند به پیامبر خود گفته است:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا﴾ (توبه/ 103).

«از اموالشان صدقه بگیر و بدان وسیله، پاک و پیراسته‌شان بگردان».

و پیامبرص هنگامی که معاذ را به عنوان والی و مبلغ به یمن می‌فرستاد، به او گفت: «به اطلاعشان برسان که خداوند، صدقه‌ای بگردنشان نهاده است که از ثروتمندان گرفته و به تهیدستان داده می‌شود»[1].

نخستین چیزی که از این سفارش و تعلیم پیامبرص بر می‌آید، این است که «زکات» در اسلام جز مصرف بخشی از اموال جامعه که در دست ثروتمندان قرار گرفته است برای همان جامعه که تهی‌دستان نماینده‌اش هستند، چیز دیگری نیست. به عبارت دیگر: زکات، صرفاً انتقال بخشی از دارایی جامعه، از یک دست آن [اغنیاء] به دست دیگرش [فقرا] می‌باشد[2].

تنها حکومت است که مسئول جمع‌آوری زکات می‌باشد[3]. اسلام بر این نکته تأکید نموده و به همین سبب یکی از موارد مصرف آن را، دستمزد گردآوران زکات «العالمین علیها» قرار داده است. دلایل محول کردن گردآوری زکات به دولت اسلامی، و واگذار نکردن آن بر عهدۀ وجدان افراد عبارتند از:

۱-«فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً فِي أَمْوَالِهِمْ، تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ وَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ» روایت مسلم و بخاری.

۲- از کتاب «الإسلام، عقيدة و شريعة» شیخ شلتوت.

۳- علما بر این نکته اتفاق و تأکید دارند که اگر امام یا سلطان، ظالم و ستمگر بود و زکات را به مصارف تعیین شده خود نرساند بهتر است که اشخاص، خودشان زکات را به مصارف شرعی آن برسانند (یعنی به دست حکومت ندهند).

اول: ممکن است وجدان بسیاری از مردم، مرده و یا گرفتار ضعف و بیماری باشد. در اینصورت تضمینی برای فقیرانی که پرداخت حقشان به اینگونه اشخاص محول شده است، وجود نخواهد داشت.

دوم: اگر فقیر، حق خود را از دولت بگیرد و نه از ثروتمندان، شخصیتش محفوظ می‌ماند و آبرویش با درخواست و گدایی از توانگران نمی‌رود.

سوم: اگر این کار به عهدۀ خود افراد واگذار شود، نحوۀ توزیع حقوق مزبور آشفته می‌گردد و در نتیجه ممکن است به یک فقیر چندین ثروتمند کمک کنند و در همان وقت، فقیر دیگری باتمام فقر و احتیاجی که دارد، فراموش گردیده مورد توجه کسی نباشد.

چهارم: مصرف زکات منحصر به فقرا و اشخاص نیست، بلکه از جمله موارد مصرف آن، مصالح عمومی مسلمانان است که از قدرت افراد خارج بوده و تنها از مسئولان امور جماعت مسلمین ساخته است. مانند خرج زکات، برای جلب علاقه تمایل غیر مسلمانان و تجهیز ابزار و افراد برای جنگ در راه خدا[1].

بیت‌المال از آن امت است

اموال زکات، پس از جمع‌آوری به کجا می‌روند؟

این اموال به «بیت‌المال» می‌روند که همان خزینۀ عمومی درآمدهای دولت اسلامی از قبیل زکات، فیء غنائم، خراج و غیره می‌باشد و اگر زکات در محل جداگانه‌ای قرار می‌گیرد و با اموال عمومی دیگر مخلوط نمی‌شود، برای اینست که حق فقرا محفوظ و مطمئن بماند و نیازهای مصرفی و ضروریات دیگر، بر آن پیشی نگیرند و این یک رسم معمول و مورد تصریح تمامی فقهاء می‌باشد.

بعضی از دشمنان اسلام پنداشته‌اند که خلفای مسلمین حق دارند و می‌توانند از بیت‌المال، هر چه بخواهند و در هر جهتی میل داشته باشند، خرج کنند، مثل این که

۱- برای توضیح بیشتر، به کتاب «فقه الزکاة» ما، ج۲، فصل طریقة ادای زکات، بخش «علاقة الدولة بالزکاة»

خزینهٔ شخصی آنهاست، و تصور نموده‌اند که اسلام هیچ اصل و قاعده‌ای در این باره ندارد. اما حقیقت این است که بیت‌المال به همهٔ مسلمانان تعلق دارد و خلیفه یا زمامدار، نقش یک خزینه‌دار امین را برعهده دارد و غیر از حقوقی که برایش تعیین گردیده است، حق دیگری ندارد.

این، شیوهٔ درستکاران هدایت یافته‌ای است که پیامبر ص به ما دستور پیروی از شیوهٔ آنان و پافشاری در راهشان را داده است.

این ابوبکر صدیق است که وقتی برای خلافت بیعت گرفت، به سوی بازار حرکت کرد تا طبق معمول داد و ستد کند و خرج خود و خانواده‌اش را درآورد. عمر به او برخورد و پرسید: کجا می‌روی؟ گفت: به بازار. عمر گفت: تو که زمامدار مسلمین شده‌ای، دربازار چکار داری؟ گفت: پس خانواده‌ام را از کجا سیر کنم؟ عمر گفت: برو پیش ابوعبیده، که امین بیت‌المال است تا برایت حقوقی تعیین کند! ابوبکر نزد ابوعبیده رفت و او به خلیفه گفت: برای تو به اندازهٔ خرج یک نفر مهاجر که نه بالاتر باشد و نه پایین‌تر، به علاوهٔ لباس تابستان و زمستان، مقرر می‌کنم. هر گاه یکی از لباسها را پاره کردی بیاور تحویل بده و یکی دیگر بگیر!

و این عمر است که می‌گوید: «می‌خواهید بگویم که، چه مقدار از مال خدا را برای خود حلال می‌دانم؟ دو دست لباس، یکی برای تابستان و یکی برای زمستان، و یک مرکب برای انجام حج و عمره و خرج خانواده‌ام در حد مخارج یک خانواده قریش که نه فقیرترین و نه غنی‌ترین آنهاست. بعد از این، من یکی از مسلمانان هستم و هر چه به آنان برسد، به من هم می‌رسد».

باز هم از او نقل شده است که گفت: من با این دارایی، همچون سرپرست یتیم هستم. اگر چیزی داشته باشم، خودداری می‌کنم و اگر نیازمند باشم، در حد صحیح و مجاز از آن می‌خورم.

همچنین عمر، کسی را نزد عبدالرحمن بن عوف روانه کرد تا چهارصد درهم قرض بگیرد. عبدالرحمن گفت: تو با آن که بیت‌المال را در دست داری، از من قرض

می‌خواهی؟ چرا از بیت‌المال برنمی‌داری تا دوباره برگردانی؟ عمر گفت: می‌ترسم مقام من باعث شود که تو و دوستانت بگویید: این مقدار را به امیرالمؤمنین ببخشید. آن وقت در روز قیامت از من بازخواست شود (برداشته شود) اما اکنون از تو که می‌دانم چقدر خسیس هستی، قرض می‌کنم که اگر بمیرم، می‌آیی و از میراثم می‌گیری!

این علی است که شخصی به دیدارش می‌آید و می‌بیند که فقط یک قطیفهٔ پاره و کهنه بر تن دارد و از شدت سرما می‌لرزد. می‌گوید: یا امیرالمؤمنین، خداوند تبارک و تعالی در این مال، برای تو و خانواده‌ات هم سهمی قرار داده است، چرا با چنین وضعی به سر می‌بری؟ در پاسخ فرمود: به خدا، من از مال شما (بیت المال) چیزی بر نخواهم داشت»[1].

با این همه، چه کسی می‌تواند تصور نماید که زکات، در بیت‌المال جمع می‌شود تا خلفاء و فرمانروایان، بر طبق میل و هوس خود مصرف نمایند؟!

اصلاً رهنمود اسلام دربارهٔ زکات این است که در همان نقاطی که جمع‌آوری می‌شود، توزیع گردد. چنانکه سنت، بر این مطلب تصریح نموده است: «**تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ وَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ**»[2].

از عمران بن حصین روایت شده است که مأمور گرفتن صدقه شد و هنگامی که بازگشت، به او گفتند: اموال کجاست؟ گفت: «مگر ما را برای آوردن مال فرستاده بودید؟ ما آن را همانطور و از همان جایی (کسانی) که زمان رسول خدا ص می‌گرفتیم، گرفتیم و در همان جا و مواردی که آنوقت قرار می‌دادیم، قرار دادیم»[3].

فقط در صورتی که مقداری از زکات، از احتیاج اهل منطقه زیادی بیاید، انتقال آن به نقطهٔ دیگری که درآنجا کسی نیازمند باشد و یا انتقالش به بیت‌المال مرکزی مجاز است.

۱- این قبیل نمونه‌ها راجع به موضوع خلفا نسبت به بیت‌المال را ابوعبید، در کتاب «الأموال» ص ۲۶۶ به بعد نقل کرده است.

۲- روایت از مسلم و بخاری: «از ثروتمندان منطقه گرفته می‌شود و به فقیرانش داده می‌شود».

۳- روایت از ابوداود.

ابوعبید می‌گوید: معاذ، یک سوم زکات را از یمن به سوی عمر فرستاد. عمر این کار را نپسندید به او گفت: من تو را برای مالیات ستانی و یا جزیه گرفتن نفرستاده‌ام، بلکه برای این فرستاده‌ام که از مردم ثروتمند بگیری و به فقیران بدهی. معاذ پاسخ داد: اگر کسی را می‌یافتم که بگیرد، چیزی به سوی تو نمی‌فرستادم[1].

بنابراین، سیاست اسلام این نیست که اموال، از روستاها و مناطق مختلف گرفته شود و به مصرف پایتختهای بزرگ برسد، بلکه زکات می‌باید در همان جایی که گرد آورده می‌شود، مصرف شود و این چیزی است که عدالت و روش صحیح برنامه‌ریزی و توزیع بدان حکم می‌کند و شخص فقیر در هر منطقه‌ای می‌فهمد که در این اموالی که ملاحظه می‌کند، سهمی دارد و بدان علاقه‌مند می‌شود. و این دلایلی است که باعث آگاهی مردم در عصر ما از نظام «ادارهٔ محلی» و بهره‌برداری از مزایای آن گردیده است.

زکات در چه مواردی و برای چه کسی مصرف می‌شود؟

گذشته از نکات مذکور، اسلام جهات و موارد مصرف زکات را معین نموده و بدین ترتیب آن را به هوسها و تمایلات حاکمان وانگذارده است که در جهت خوشگذرانی خود و یا برای پیروان و یاران اطراف خویش مصرف نمایند. همچنین به میل کسانی که بدون احتیاج و استحقاق در آن طمع می‌بندند، بستگی ندارد.

در زمان رسول خداص چشم گروهی از منافقان به اموال صدقه افتاد و آب دهانشان برای تصرف آن سرازیر شد و خداوند در بارهٔ آنان فرمود:

﴿وَمِنۡهُم مَّن يَلۡمِزُكَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ فَإِنۡ أُعۡطُواْ مِنۡهَا رَضُواْ وَإِن لَّمۡ يُعۡطَوۡاْ مِنۡهَآ إِذَا هُمۡ يَسۡخَطُونَ﴾ (توبه/ 58).

«بعضی از آنها دربارهٔ صدقات بر تو ایراد می‌گیرند، اگر از صدقات به آنها داده شود راضی می‌شوند و اگر داده نشود، عصبانی می‌گردند».

سپس در بیان موارد مصرف زکات می‌گوید:

۱- کتاب (الأموال) ابوعبید.

﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلۡفُقَرَآءِ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡعَٰمِلِينَ عَلَيۡهَا وَٱلۡمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمۡ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَٱلۡغَٰرِمِينَ وَفِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِۖ فَرِيضَةٗ مِّنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ﴾ (توبه/ 60).

«صدقات از آن تهی‌دستان و درماندگان و کارگزاران آن و کسانی که دلشان متمایل می‌گردد، و در راه بردگان و ورشکستگان و در راه خدا و در راه ماندگان (فرزندان راه) می‌باشد، این حکمی از جانب خداست و خداوند آگاه و کاردان است».

و بدینگونه خداوند، خود توزیع زکات را در کتاب خویش انجام داده و کسی حق ندارد آن را از مصارف هشتگانۀ مزبور، به مصارف دیگری در خدمت هوسهای خود و برخلاف دستور خدا انتقال دهد.

مورد اول: فقراء، اولین گروه و مورد مصرف زکات هستند.

مورد دوم: مساکین یعنی درماندگان.

فقرا و مساکین، دو گروه تنگدست و نیازمند هستند. هر گاه در حکمی، یکی از آنان ذکر شده باشد، دیگری را هم شامل می‌شود و موقعی که هر دو با هم بیایند، مانند آیۀ فوق بهتر است که منظور از فقیر، کسی دانسته شود که چیزی ندارد و یا دارائیش از حد لازم کمتر است و مسکین به فرد محتاجی گفته شود که حالش بهتر و دارایی و ثباتش از گروه نخست بیشتر است.

پیامبرص می‌گوید: مسکین کسی نیست که یکی دو خرما و یا یکی دو لقمه غذا به او داده می‌شود، مسکین کسی است که آبرومندی می‌کند.

﴿لَا يَسۡـَٔلُونَ ٱلنَّاسَ إِلۡحَافٗا﴾ (بقره/ 273).

«از مردم، چیزی، با اصرار، نمی‌طلبد».

و در حدیث دیگری می‌فرماید: «مسکین کسی نیست که در میان مردم می‌چرخد و یکی دو لقمه یا خرمایی به او داده می‌شود. مسکین کسی است ثروتمندی او را می‌بیند تا تأمینش کند و خبر ندارد تا صدقه‌اش بدهد و خود او نیز نمی‌رود از مردم گدایی کند»[1].

این حدیث، از مسأله مهمی پرده بر می‌دارد. بسیار اتفاق می‌افتد که مردم، چهرهٔ شخص مسکین یا فقیر را همانند فردی مشهور به فقر و متظاهر به درماندگی که دستش را برای سؤال دراز کرده باشد، تصور می‌نمایند. اما آن کسی که پیامبر خداص او را به عنوان مسکین برای مردم معرفی کرده است، بر انبوهی از خانه‌نشینان و عیالمندان با آبرو که روزگار بر آنها سخت شده و منابع روزی‌شان، قادر به رفع نیازهایشان نگردیده‌اند و یا درآمد فعالیتشان پاسخگوی احتیاجات معقول و متوسط آنها نیست، منطبق می‌گردد. در نتیجه مانعی ندارد که سهمی از اموال زکات، به اینها داده شود.

مردی از حسن بصری، دربارهٔ کسی که دارای خانه و خدمتگزار است، پرسید که، آیا می‌تواند صدقه بگیرد؟ جواب داد: اگر نیاز داشته باشد می‌گیرد و مسأله‌ای نیست!!

مقصود این نیست که یک یا دو درهم داده شود و آن اشخاص، پیوسته محتاج و دست خالی بمانند. بلکه منظور آنست که چیزی به او داده شود که باعث رفع نیاز و برآورده شدن احتیاجش می‌گردد. عمر گفته است: وقتی که بخشش می‌کنید، بی‌نیاز کنید. و به مردی که از وضعیت هلاکت‌بار زندگیش اطلاع یافته بود، سه شتر داد تا از تهیدستی درآید و گفت: صدقه بر نیازمندان را بیافزایید و تکرار کنید، اگر برای هرکدامشان به صد شتر برسد. قاضی عبدالوهاب نیز می‌گوید: مالک، برای صدقه حدی قرار نداده و گفته است: به شخصی که دارای مسکن و چارپا و خادم باشد، در صورتی که دارائیش بطور کامل نیازش را تأمین نمی‌کند، صدقه داده می‌شود (می‌توان صدقه داد).

۱- لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِى يَطُوفُ عَلَى النَّاسِ تَرُدُّهُ اللُّقْمَةُ وَاللُّقْمَتَانِ وَالتَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ، وَلَكِنِ الْمِسْكِينُ الَّذِى لاَ يَجِدُ غِنًى يُغْنِيهِ، وَلاَ يُفْطَنُ بِهِ فَيُتَصَدَّقُ عَلَيْهِ، وَلاَ يَقُومُ فَيَسْأَلُ النَّاسَ». مورد اتفاق.

بنابراین، بهتر است که به شخص معامله‌گر آنقدر داده شود که بتواند تجارتش را از سر گیرد و به صنعتکار و پیشه‌ور تا آن حدی که ابزار حرفهٔ خود را بخرد... و دیگران نیز به همین ترتیب.

فقیه بزرگوار تابعی «عطاء» گفته است: اگر کسی زکات مال خود را به خانوادهٔ مسلمانی بدهد و آن خانواده را بی‌نیاز کند و روبراه گرداند، نزد من بهتر است.

همچنین ابوعبید در کتاب ارزشمند خود، «الأموال» پس از ذکر این قبیل نمونه‌ها و رهنمودها از صحابه و تابعین، گفته است: همهٔ این نمونه‌ها، نشان می‌دهند که مقدار زکات قابل پرداخت به یک نفر مستحق و نیازمند، حد معین و اندازهٔ محدودی ندارد که فرد مسلمان نتواند از آن فراتر رود، با آن که ضرر نمی‌کند (یعنی بیش از مقدار زکات مالش را نمی‌پردازد) بلکه این روش، به شرطی که از روی بند و بست و ریاکاری نباشد، مطلوبتر و بهتر است.

مثلاً کسی خانوادهٔ صالح مسلمانی را می‌بیند که فقیر و درمانده است و او مال زیادی دارد و خانوادهٔ مزبور، فاقد منزلی است که در آن اقامت گزیند و محفوظ باشد، بنابراین خانه‌ای برای آنها می‌خرد تا از سوز سرمای زمستان و حرارت تابستان در امان باشند، و لباسی تهیه می‌کند که تن آنها را بپوشاند و از گرما و سرما نگاه دارد، و یا هنگامی که برده‌ای را گرفتار ارباب کج خلق مشاهده می‌کند که به او بدی و آزار می‌رساند و او را از زیر یوغ ارباب آزاد می‌کند، و یا چون مسافر غریبی در حال سختی و مشقت و دور از وطن، نزدش می‌آید و او آن شخص را با خریدن یا کرایهٔ وسیله‌ای به سوی خانه و زادگاهش می‌فرستد... آیا نظایر این کارها که جز با صرف اموال زیاد امکان‌پذیر شخصی و شخصی حاضر نمی‌شود که این مخارج را به عنوان عمل مستحبی تحمل نماید و در نتیجه از زکات مالش به حساب می‌آورد، نمی‌تواند انجام تکلیف بشمار رود؟ چرا، و بلکه انشاءالله مطلوب و مقبول خواهد بود و من از عاقبت کسانی که مانع چنین کارهایی از سوی مردم می‌شوند، بیمناکم! زیرا که آنها (مردم) بطور دلخواه حاضر به انجام چنین

کارهایی نمی‌شوند و این افراد هم از انجام آن، بعنوان ادای فریضه جلوگیری می‌کنند. در نتیجه، حقوقی پایمال و نیازمندان مستحقی محروم و هلاک می‌شوند.

منظور و هدف از برنامهٔ زکات، تشویق تنبلی و کمک به مفت‌خواران نیست، بطوری که بعضی به غلط گمان می‌کنند. اصلاً چنین نیست، زیرا که پیامبرص گفت: «صدقه برای شخص بی‌نیاز و کسی که سالم و نیرومند است، روا نمی‌باشد»[1].

دو نفر در حجةالوداع، نزد پیامبرص که در حال تقسیم صدقه بود، آمدند و از او درخواست کمک نمودند. پیامبرص نگاهی به آنها انداخت و ایشان را نیرومند و قوی هیکل دید، آنگاه گفت: اگر می‌خواهید، می‌دهم ولی شخص توانگر و نیز کسی که قدرت دارد و می‌تواند کار کند، حقی در آن (زکات) ندارد»[2].

پس بر هر مسلمانی واجب است که کار کند و دولت هم وظیفه دارد که برای هرکس، کار مناسبی فراهم کند و در صورتی که شخصی، قدرت کار و تأمین احتیاجاتش را نداشت، نباید در جامعهٔ اسلامی از بین برود، بلکه زکات، نیازمندیهای معقول و به جای او را تأمین خواهد کرد.

مورد سوم: سومین گروه مستحق زکات، عاملان و مسئولان کارهای مربوط به آن می‌باشند. فرقی نمی‌کند که عامل جمع‌آوری زکات (از اشخاص واجد شرایط) باشند و یا عاملان حفظ و خزانه‌داری و یا عاملان و مسئولان نگهبانی و ثبت آن در دفاتر و یا عاملان توزیع و تقسیم زکات میان مستحقان و مصرف آن در موارد شرعی.

مورد چهارم: مؤلفه قلوبهم، یعنی جماعتی که جلب و انس دادن و متمایل ساختن دلهایشان به اسلام موردنظر می‌باشد، با این هدف که یا مسلمان شوند و یا اگر مسلمان شده‌اند، ثبات قدم پیدا کنند و یا از وجودشان در دفاع از مسلمین بهره برداری شود و یا احتمال خطر و شرشان از مسلمانان منتفی گردد. پیامبرص به کافرانی همچون صفوان

١- «**لا تَحِلُّ الصَّدَقَةُ لِغَنِيٍّ وَلا لِذِي مِرَّةٍ سَوِيٍّ**» روایت از ابوداود و ترمذی شخص اخیر حدیث را صحیح دانسته است.

٢- «**إِنْ شِئْتُمَا أَعْطَيْتُكُمَا، وَلَا حَظَّ فِيهَا لِغَنِيٍّ، وَلَا لِقَوِيٍّ مُكْتَسِبٍ**» ابوداود و نسائی.

بن‌امیه، یکی از اشراف و بزرگان و سخنوران جاهلیت، که امیدی به گرویدن و ایمان آوردنش داشت، بخشش مالی نمود و او هم اسلام آورد و مسلمان خوبی از آب درآمد. همچنانکه به برخی از سرکردگان قبایل، نظیر عیینه بن حصن و اقرع بن حابس نیز اموالی داد و هدفش این بود که ایمانشان را تثبیت و تقویت نماید و از آنها در جنگ با مشرکان استفاده کند.

تشخیص صلاحیت افراد مشمول این مورد، به عهدهٔ رهبر یا شورای مسلمانان است که اگر دیدند قلب گروهی به یک معنی و شکلی از اشکال یادآوری شده، تألیف و انعطاف می‌پذیرد، می‌توانند سهمی از مال زکات را به آنها بدهند و اگر ضرورتی برای این کار ندیدند [همانطور که عمر چنین تشخیص داد] لازم نیست که به هر شکل ممکن، گروهی را تحت این عنوان دست و پا کنند و بیافرینند!! بلکه در این صورت سهم آنان ساقط می‌گردد همانطور که اگر فقرا و یا غارمین با بردگانی یافت نشوند، پرداخت سهم زکاتشان منتفی است.

از این جا نادرستی برداشت کسانی را که فکر می‌کنند عمر حکمی از کتاب خدا را تعطیل نموده است، بوضوح در می‌یابیم. عمر سهم تألیف قلوب را از گروه طمعکاری که به لطف خدا هیچ امیدی نداشتند، قطع کرد و حق هم داشت که چنین کاری بکند.

در زمان ما این سهم می‌تواند برای تبلیغ و ترویج اسلام به کار رود. همانطور که مخالفان اسلام نیز از چنین روشهایی استفاده می‌کنند، و می‌تواند به مسلمانانی داده شود که کفار می‌خواهند نظرشان را جلب نموده و داخل دین و یا تحت حمایت قرارشان دهند. ما شاهدیم که بعضی از دولتهای سودجوی استعماری، برای اسارت عموم مسلمانان اموالی را اختصاص داده‌اند که بعضی از آنها را به مسیحی شدن و خروج از اسلام متمایل می‌کنند و بعضی را به دخول در تحت حمایت خود، آیا مسلمانان برای چنین کاری سزاوارتر از آنها نیستند؟

مورد پنجم: مصرف پنجم زکات، آزادی بردگان و رهایی آنان از زیر یوغ بردگی است: «وفی الرقاب». اسلام در حالی ظهور کرد که نظام برده‌داری در سراسر عالم گسترش و

رواج تام یافته بود و با این وضع نمی‌توانست آن را با نوشتن یک فرمان لغو کند و به جای این کار، آموزشها و موضعگیریهایی را وضع نمود که به تدریج و آرامی آن را از میان می‌برد. از جملهٔ وسایلی که اسلام برای الغاء یا محدودیت برده‌داری به کار برد این بود که آزادسازی برده‌ها را از بالاترین عبادات و عوامل تقرب به خدا قرار داد و آن را کفارهٔ بسیاری از گناهان اشخاص مسلمان، از قبیل شکستن سوگند، محسوب داشت و ضمن یک فرمان عمومی به مسلمانان دستور داد که با بردگان خود، در صورتی که افراد صالحی بودند، قراردادی ببندند که با پرداخت مبلغی بطور اقساط، آزادی خویش را به دست آورند. همانطور که به کلیهٔ مسلمانان دستور داد که بردگان را در ادای مبالغ مزبور یاری کنند و قرآن در این باره فرمود:

﴿وَٱلَّذِينَ يَبۡتَغُونَ ٱلۡكِتَٰبَ مِمَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ فَكَاتِبُوهُمۡ إِنۡ عَلِمۡتُمۡ فِيهِمۡ خَيۡرٗاۖ وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ ءَاتَىٰكُمۡۚ﴾ (نور/ 33).

«کسانی از بردگان شما که قرارداد می‌خواهند، در صورتی که خیری در آنها دیدید، قرارداد بنویسید و از مالی که خدا به شما داده است به آنان هم بدهید».

اسلام این برنامهٔ مهم [آزادسازی بردگان] را تنها بر عهدهٔ افراد ننهاده است بلکه سهمی را هم به گردن دولت انداخته است و آن، اختصاص بخشی از اموال زکات برای کمک به مکاتبین (برده‌هایی که با اربابان خویش قرارداد باز خرید و آزادی خود را می‌بستند) در جهت پرداختن اقساط خویش و یا خریدن و آزاد نمودن بردگان می‌باشد و این اولین قانون و برنامهٔ عملی برای آزادی بردگان مظلوم در تاریخ انسانیت است.

اسلام با اختصاص یک هشتم از درآمد زکات یا بیشتر از آن [که هرسال سر میلیونها می‌زند] برای آزادی بردگان، کار کوچکی انجام نداده است. حتی بعضی از مواقع تمام زکات، در این جهت مصرف می‌گردید. چنانکه در زمان خلیفهٔ عادل، عمربن عبدالعزیز دربارهٔ صدقات آفریقا معمول گردید.

مورد ششم: «غارمون» یعنی کسانی که بدهی زیادی به گردنشان افتاده و امکان پرداخت آن را ندارند، به شرطی که این بدهی‌ها در راه گناه و معصیت و از روی حماقت

و زیاده‌روی مصرف، ایجاد نشده باشند، زیرا با مال خدا نمی‌توان شخصی را در معصیت خدا کمک نمود و یا کسی را در سفاهت خویش یاری داد، مگر هنگامی که توبه کرده به راه درست آمده و توبه و استقامت خود را در عمل نشان داده باشد. اسلام دوست ندارد که فرد مسلمان زیر بار قرض برود و هنگامی هم که برای هدفی مشروع مقروض گردید، او را در جهت رهایی از زیربار آن مدد می‌کند، قرض باعث پریشانی آدم در شب و احساس خواری در روز است و اسلام، نه پریشانی را می‌پسندد و نه خواری و شرمندگی را. بنابراین فرد مقروض را از گرفتاری در می‌آورد و از سقوط نجات می‌دهد و نمی‌گذارد که در بند بدهی‌ها بیافتد و درماندگیش نمایان گردد.

بدین‌ترتیب، اسلام دست بدهکار تحت فشار را می‌گیرد و او را مؤظف به فروش امکانات اولیه زندگی برای پرداخت دیون خویش نمی‌گرداند که با اینکار، از وسایل ابتدائی زندگی محروم گردد و روزگارش سخت بگذرد! هرگز چنین روشی مطرح نیست.

عمر بن عبدالعزیز در زمان خلافت خود به فرماندارانش نوشت: بدهی ورشکستگان را بپردازید. یکی از آنها در جوابش نوشت: ما در میان بدهکاران به کسانی بر می‌خوریم که خانه و خادم و اسب و اثاث دارند. عمر به او نوشت: هر شخص مسلمانی باید بناگزیر خانه‌ای داشته باشد تا در آن سکونت کند و کسی که کارهایش را انجام دهد و دارای اسبی باشد و به کمک آن با دشمنش بجنگد، و چگونه می‌شود کسی در خانه‌اش اثاثی نداشته باشد؟... آری چنین کسی «غارم» است و بدهیش را بپردازد.

در میان غارمین، گروهی صاحبدل و بزرگوار نیز پیدا می‌شوند که در جوامع عربی و اسلامی دیده شده‌اند. یکی از این اشخاص، برای اصلاح روابط دو خانواده یا دو قبیله، پیشقدم می‌شد و پرداخت خونبها و تاوانهای لازم برای تحقق صلح را به گردن می‌گرفت تا آتش فتنه فرو نشیند و آرامش و امنیت برقرار شود. امتیاز اسلام در اینست که از رهگذر زکات، به چنین اشخاصی برای چنان مقاصد ارجمند، یاری می‌رساند.

امام احمد و امام مسلم از قول قبیصه بن مخارق هلالی روایت کرده‌اند که گفت: «من دَینی را برعهده گرفتن و سپس نزد رسول خدا ص آمدم و کمک طلبیدم. آن حضرت

گفت: تحمل کن تا صدقه جمع‌آوری شود و از آن به تو بدهیم، سپس فرمود: ای قبیصه، درخواست کمک جز برای سه دسته روا نیست: یکی آن فردی که دین و تاوانی را برعهده می‌گیرد و به همین سبب درخواست برایش حلال است تا آنجا که تعهد مزبور را تأمین نماید و چیز بیشتری نطلبد، دیگر آن کسی که به مصیبتی گرفتار می‌شود و همهٔ دارائیش را از دست می‌دهد و حق دارد که تا آن حدی که زندگیش را ثبات و استحکام بخشد درخواست اعانه کند، و سوم آن کسی که دچار فقر و تهیدستی می‌شود بطوری که سه نفر از اطرافیانش بگویند فلانی فقیر است، برای او نیز حلال است که درخواست (کمک مالی) نماید تا زندگی خود را روبه‌راه گرداند. غیر از اینها، هر درخواستی، ای قبیصه، باطل است و حرام خواری».

بسیار قابل توجه است که اسلام، به هرخسارت دیده‌ای در راه اصلاح روابط و برقراری صلح و آرامش کمک می‌کند و قرنها پیش از مطرح شدن تأمین و بیمهٔ اموال در برابر خطرات و حوادث، ورشکستگان و خسارت دیدگان را کمک اقتصادی می‌نماید و دستشان را می‌گیرد تا بتوانند برخیزند و بازوی خود را برای امداد فقیری که سه تن از اطرافیان و اقوامش به فقر و ناداری او گواهی دهند و نه فقط کسانی که اظهار فقر و بیچارگی می‌کنند، گشوده است.

و بسی جالب است که هدف از بخشیدن مال به این یا آن فقیر و نیازمند را، روبراه شدن زندگی یا قوام یافتن معیشت یعنی چیزی که زندگی را تأمین نموده و وضعیتش را به سامان آورد، قرار داده است، نه صرفاً تأمین نیازهای بسیار ابتدائی.

مورد هفتم: فی سبیل الله، یعنی در راه خدا، که طریق منتهی به رضای خدا می‌باشد و نخستین چیزی که از آن به ذهن متبادر می‌شود، جهاد و مبارزه است و این، به خاطر کثرت استعمال جهاد، در کنار فی‌سبیل‌الله، در قرآن و سنت است و شامل فراهم آوردن وسایل و تجهیز مجاهدین و کمک مالی به آنان، گر چه بی‌نیاز باشند، تا وقتی که حقوقی از دولت نمی‌گیرند نیز می‌شود.

در این جا منظور از جهاد، جهاد اسلامی است که پیامبرص با این بیان خویش، آن را معین و مشخص نموده است: «کسی که برای اعلای دین خدا نبرد کند، در راه خدا جنگیده است». بخاری و مسلم این حدیث را روایت کرده‌اند.

به نظر بعضی از صاحب‌نظران، این مورد، یعنی فی‌سبیل‌الله، هر مصلحت عمومی را که متضمن خیری برای ملت و جامعهٔ مسلمین باشد در برمی‌گیرد، از قبیل: بنای مساجد و مدارس اسلامی و غیره.

بنظر من باید این مورد در انحصار جهاد اسلامی و هر عملی که در جهت برافراشتن پرچم اسلام و یاری به دعوت اسلامی و تحکیم نظام و آیین اسلام در زمین و برتری بخشیدن بدان انجام و صورت می‌گیرد، باشد[۱].

مورد هشتم: ابن السبیل، یعنی کسی که دسترسی به مال خود ندارد، هر چند که در سرزمین خود ثروتمند و توانگر باشد. اسلام نیز چنین کسی را درنظر گرفته و به خاطر غربتش، او را گرامی داشته و این بخش از زکات را برای او تعیین کرده است. مسلمانان پناهنده و ستمدیده‌ای که از ظلم فرمانروایان کافر یا شبه کافر گریخته‌اند، نیز از این جمله بشمار می‌روند.

اینها، مصارف هشتگانه‌ای است که قرآن برای زکات معین داشته[۲] و تماماً موارد اسلامی خالص می‌باشند. بنابراین، زکات نمی‌تواند جز برای مسلمانان مستحق و در جهت مصالح عمومی اسلامی و جامعهٔ مسلمین به مصرف برسد. همانگونه که از غیر مسلمانها گرفته نمی‌شود زیرا پیش از آن که یک مالیات باشد، یک عبادت و آیین دینی است و به همین خاطر بر افراد غیر مسلمانی که در دامن اسلام و حکومت اسلامی بسر می‌برند، مقرر نشده است، به این علت که تکالیف عبادی و شعائر دینی فقط بر عهدهٔ مسلمانهاست.

۱- مراجعه شود به کتاب (فقه الزکاة) ج۲، ص ۶۳۵-۶۶۹.

۲- درباب چهارم کتاب «فقه الزکاة» دراین باره به تفصیل گفتگو کرده‌ایم هر کس خواهان است به آنجا مراجعه کند.

بدین ترتیب در می‌یابیم که اموال زکات با بودجۀ عمومی دولت آمیخته نمی‌شود تا در میان آن گم شود و در مجاری هزینه‌های گوناگون و متعدد حکومت بکار رود، بلکه بودجۀ خاصی است که در موارد بخصوص مذکور در قرآن مصرف می‌شود.

زکات یک حق بی‌منت است

براساس توضیحات گذشته، می‌فهمیم که زکات یک منّت‌گذاری و بخشش از طرف یک انسان به دیگری نیست بلکه طبق گفتۀ خداوند یک «حق معلوم» است.

حق فقیر

زکات، حق فقیر، به عنوان یک برادر دینی و نوعی ثروتمند است. اسلام جامعه را همچون خانوادۀ واحدی قرار داده است که بعضی از افراد آن، بعضی دیگر را تأمین می‌کنند. بلکه مانند پیکری که اگر قسمتی از آن ناراحت باشد، تمامی وجودش ناراحت می‌گردد. حق فقیری که نمی‌تواند کار کند و یا می‌تواند اما کاری پیدا نمی‌کند و یا کار می‌کند ولی حاصل و مزدکارش برای تأمین مخارجش کافی نیست و یا کافی است، اما حوادثی روی داده و او را محتاج کمک دیگران کرده است ... این است که باید یاری شود و دستش گرفته شود. لازمۀ ایمان و انسانیت این نیست که بعضی از مردم چندان سیر باشند که دل درد بگیرند و در کنار آنها کسی آنقدر محروم باشد که از درد گرسنگی بنالد!

برای مؤمن روا نیست که در چارچوب منافع فردی خود و بی‌خبر از وظایف خویش در برابر بیچارگان و ضعیفان، زندگی بگذراند. این نقص ایمان است و موجب خشم خدا در دنیا و آخرت می‌گردد. قرآن کریم در رابطه با این موضوع، منظره‌ای از جریانات آخرت، میان اصحاب یمین و اصحاب شمال یعنی بهشتی‌ها و جهنمی‌ها را نشان داده و می‌گوید:

﴿إِلَّآ أَصۡحَٰبَ ٱلۡيَمِينِ ﴿٣٩﴾ فِي جَنَّٰتٖ يَتَسَآءَلُونَ ﴿٤٠﴾ عَنِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿٤١﴾ مَا سَلَكَكُمۡ فِي سَقَرَ ﴿٤٢﴾ قَالُواْ لَمۡ نَكُ مِنَ ٱلۡمُصَلِّينَ ﴿٤٣﴾ وَلَمۡ نَكُ نُطۡعِمُ ٱلۡمِسۡكِينَ﴾ (مدثر/ 39-44).

«اصحاب یمین در بهشت‌هایی جا گرفته و از مجرمان می‌پرسند که چه چیزی شما را به جهنم آورد؟ گفتند: ما از نمازگزاران نبودیم و مسکین را طعام نمی‌دادیم».

در این جا ترک تغذیهٔ مسکین، عامل خلود در جهنم محسوب شده است. جالبتر و شگفت‌تر این که قرآن به واجب کردن مسکین و همراه آن، پوشاندن و رسیدگی به نیازمندیهایش بسنده نکرده و اضافه بر این، مؤمن را ملزم دانسته است که دیگران را هم به کوشش در جهت تغذیه و تأمین مسکین وادارد و ترک این کار یعنی تحریک و تشویق به اطعام مسکین را لازمهٔ کفر به خدا و تکذیب دین بشمار آورده است:

﴿أَرَءَيْتَ ٱلَّذِى يُكَذِّبُ بِٱلدِّينِ ۝١ فَذَٰلِكَ ٱلَّذِى يَدُعُّ ٱلْيَتِيمَ ۝٢ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلْمِسْكِينِ ۝٣ فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ۝٤ ٱلَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ۝٥ ٱلَّذِينَ هُمْ يُرَآءُونَ ۝٦ وَيَمْنَعُونَ ٱلْمَاعُونَ﴾ (ماعون).

«آیا نگریسته‌ای به کسی که جزای اعمال را دروغ انگاشت؟ آن شخص همان کسی است که یتیم را [با اهانت از خود] می‌راند. و بر خوراک دادن بینوا ترغیب نمی‌کند. پس وای بر آن نمازگزاران. همان کسانی که از نماز خویش غافلند. آنان که خودنمایی می‌کنند [و] از زکات باز می‌دارند»

و بدین‌صورت، راندن و طرد یتیم و سهل‌انگاری در مراعات و توجه به وضع مسکین، از دلایل تهی بودن قلب از ایمان به آخرت و عدم تصدیق حساب و جزا قرار داده شده و اگر هم اینگونه افراد نمازی داشته باشند، نماز بی‌توجهان و ریاکاران است.

خداوند راجع به اصحاب شمال می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَـٰبَهُۥ بِشِمَالِهِۦ فَيَقُولُ يَـٰلَيْتَنِى لَمْ أُوتَ كِتَـٰبِيَهْ ۝٢٥ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ ۝٢٦ يَـٰلَيْتَهَا كَانَتِ ٱلْقَاضِيَةَ ۝٢٧ مَآ أَغْنَىٰ عَنِّى مَالِيَهْ ۜ ۝٢٨ هَلَكَ عَنِّى سُلْطَـٰنِيَهْ﴾ (حاقه/ 25- 29).

«کسی که کتابش به دست چپش داده می‌شود، می‌گوید: ای کاش کتابم را دریافت نمی‌داشتم و از حسابم آگاه نمی‌شدم، ای کاش گذرا بود اکنون ثروتم دردی از من دوا نمی‌کند، سلطه و اقتدارم نیز از میان رفته است!».

و سپس حکم شایسته و در خور آنان را صادر کرده می‌فرماید:

﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ۝ ثُمَّ ٱلۡجَحِيمَ صَلُّوهُ ۝ ثُمَّ فِي سِلۡسِلَةٖ ذَرۡعُهَا سَبۡعُونَ ذِرَاعٗا فَٱسۡلُكُوهُ﴾ (حاقه/ 30-32).

«بگیریدش و به بند کشیدش، آنگاه در زنجیری که طولش هفتاد ذراع است، بکشانیدش».

بعد از آن، دلیل این حکم شدید را اینطور باز می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ كَانَ لَا يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ ٱلۡعَظِيمِ ۝ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِينِ﴾ (حاقه/ 33-34).

«او به خدای بزرگ ایمان نداشت و به اطعام بیچارگان ترغیب نمی‌کرد».

دنیا کتابی همچون قرآن به خود ندیده است که سهل‌انگاری در توجه و کوشش برای جلب عنایت به محرومان را موجب سقوط در جهنم و عذاب دردناک معرفی نماید!

حق جامعه

زکات [ضمن این که حق فقیر است] حق جامعه نیز می‌باشد. انسان دارائی خود را تنها با کوشش فردی خویشتن به دست نمی‌آورد بلکه تلاشها، اندیشه‌ها و دستهای متعددی به طور قصدی یا غیرقصدی و از دور یا نزدیک با او همکاری می‌کنند و تمامی اینها عوامل کمکی مؤثر در وصول مال به صاحب آن می‌باشند. مثلاً اگر به کیفیت کسب و جمع مال تاجری نگاه کنیم، سهم بزرگ جامعه را در کار او مشاهده می‌کنیم: اگرجامعه نباشد، از چه کسی می‌خرد و به چه کسی می‌فروشد؟ با چه کسی همکاری می‌کند و رفت و آمد می‌نماید؟ همینطور کشاورز و صنعتگر و هر صاحب مالی دیگر.

بنابراین، جامعه و دولتی که بر کارهایش نظارت می‌کند و به نمایندگی از طرف آن، مصالحش را منظور می‌دارد و کمبود افرادش را جبران می‌کندف حق دارد که سهمی در

مال مزبور داشته باشد. اگر هم در جامعهٔ اسلامی افراد فقیر یا مسکین وجود نداشته باشند، باز هم بر مسلمان واجب است که زکاتش را بپردازد تا ذخیره‌ای برای جامعه باشد که بهنگام ضرورت خرج کند و در راه خدا که موردی کلی و دائمی و زوال‌ناپذیر است، به مصرف برساند.

حق خدا

زکات، علاوه بر همهٔ اینها، حق خداوند متعال می‌باشد، زیرا خداوند مالک حقیقی همهٔ موجودات و موجودی‌های زمین و آسمان است و مال هم در حقیقت مال اوست، برای این که پدیدآورنده و بخشنده و در دسترس گذارندهٔ آن خداوند بوده و انسان، امکان و قدرت کسب مال خود را از او گرفته است.

وقتی که انسان، چیزی می‌کارد و آن چیز می‌روید و یا نهالی می‌نشاند و آن نهال بارور می‌گردد، عمل دست او در شخم زدن و آبیاری و نگهداری، چقدر می‌تواند با عمل دست خدا، که زمین را هموار و مطیع کرده، از آسمان آب فرستاده و در زمین جویها روان ساخته و غذای تخم گیاه را در دل خاک آماده نموده است تا به صورت درختی پرشاخ و برگ و بارور درآید، قابل مقایسه است؟! آیا کار و تلاش انسان در برابر توجهات خداوندی، بسیار اندک و بی‌مقدار نیست؟ تازه اگر خداوند، ابزار کار و اندیشه و دقت انسان را فراهم نکند، از او چه کاری ساخته است؟

به همین جهت، قرآن، فضل و بخشش خدا بر بندگانش را تشریح نموده، حق را به جایگاه خود باز آورده و می‌فرماید:

﴿أَفَرَءَيۡتُم مَّا تَحۡرُثُونَ ٦٣ ءَأَنتُمۡ تَزۡرَعُونَهُۥٓ أَمۡ نَحۡنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ٦٤ لَوۡ نَشَآءُ لَجَعَلۡنَٰهُ حُطَٰمٗا فَظَلۡتُمۡ تَفَكَّهُونَ ٦٥ إِنَّا لَمُغۡرَمُونَ ٦٦ بَلۡ نَحۡنُ مَحۡرُومُونَ ٦٧ أَفَرَءَيۡتُمُ ٱلۡمَآءَ ٱلَّذِي تَشۡرَبُونَ ٦٨ ءَأَنتُمۡ أَنزَلۡتُمُوهُ مِنَ ٱلۡمُزۡنِ أَمۡ نَحۡنُ ٱلۡمُنزِلُونَ ٦٩ لَوۡ نَشَآءُ جَعَلۡنَٰهُ أُجَاجٗا فَلَوۡلَا تَشۡكُرُونَ﴾ (واقعه/ 63-70).

«آیا آنچه را که می‌کارید، ندیده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانید یا ما؟ اگر بخواهیم، آن را خشک می‌کنیم و شما با شگفتی زمزمه می‌کنید که: ما زیان دیده و بلکه بی‌نصیب شده‌ایم! آبی را که می‌آشامید چطور؟ آیا شما آن را از ابر فرو می‌ریزید یا ما؟ اگر بخواهیم آن را شور و تلخ می‌کنیم، پس چرا سپاس نمی‌گزارید؟».

و در سورهٔ دیگری می‌فرماید:

﴿فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ ﴿٢٤﴾ أَنَّا صَبَبۡنَا ٱلۡمَآءَ صَبّٗا ﴿٢٥﴾ ثُمَّ شَقَقۡنَا ٱلۡأَرۡضَ شَقّٗا ﴿٢٦﴾ فَأَنۢبَتۡنَا فِيهَا حَبّٗا ﴿٢٧﴾ وَعِنَبٗا وَقَضۡبٗا﴾ (عبس/ 24- 28).

«انسان باید به غذایش توجه کند که ما آب را به نحو خاصی فرو ریختیم، سپس زمین را شکافتیم و در آن دانه و انگور و خرما رویاندیم».

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَءَايَةٞ لَّهُمُ ٱلۡأَرۡضُ ٱلۡمَيۡتَةُ أَحۡيَيۡنَٰهَا وَأَخۡرَجۡنَا مِنۡهَا حَبّٗا فَمِنۡهُ يَأۡكُلُونَ ﴿٣٣﴾ وَجَعَلۡنَا فِيهَا جَنَّٰتٖ مِّن نَّخِيلٖ وَأَعۡنَٰبٖ وَفَجَّرۡنَا فِيهَا مِنَ ٱلۡعُيُونِ ﴿٣٤﴾ لِيَأۡكُلُواْ مِن ثَمَرِهِۦ وَمَا عَمِلَتۡهُ أَيۡدِيهِمۡۚ أَفَلَا يَشۡكُرُونَ﴾ (یس/ 33- 35).

«زمین مرده هم نشانه‌ای است برای آنها، که زنده‌اش کردیم و از آن دانه‌ای درآوردیم که می‌خورند و در آن باغهایی از انواع خرما و انگور قرار دادیم و چشمه‌هایی جوشاندیم. تا از ثمره‌اش و از محصول کار دست‌های خود بخورند، پس چرا سپاس نمی‌گزارند؟».

آری، چرا سپاس نمی‌گزارند، در حالیکه از حاصل فعالیت دست خود که در واقع نتیجهٔ عمل دست خداست، می‌خورند؟ خداوندی که زمین مرده را احیاء نموده دانه‌ها را از آن رویانید و باغستانهایی پدید آورد و چشمه‌ها باز کرد.

عمل دست خدا، منحصر به کار زراعت نیست، بلکه در هر جنبه‌ای از زندگی، کشاورزی، صنعت و دیگر کارها دخالت دارد. مثلاً در صنعت مادهٔ اولیه‌ای پیدا نمی‌کنیم

که محصول کار انسان باشد و نه خدا. برای همین است که خداوند آهن را نعمتی بر مردم شمرده و اظهار منت نموده و گفته است:

﴿... وَأَنزَلْنَا ٱلْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ ...﴾ (حدید/ 25).

«و آهن را نازل کردیم که سختی زیاد و منافعی برای مردم دارد».

منظور از تعبیر «نازل کردن» این است که خداوند، آهن را با تدبیری آسمانی و عالی که انسان هیچ دخالتی در آن ندارد، آفریده است.

راه یافتن و توجه به صنایع نیز، نتیجهٔ الهام خدا و تعلیم او می‌باشد. چنانکه راجع به داود پیامبرص می‌فرماید:

﴿وَعَلَّمْنَٰهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِتُحْصِنَكُم مِّنۢ بَأْسِكُمْ ۖ فَهَلْ أَنتُمْ شَٰكِرُونَ﴾ (انبیاء/ 80).

«به او حرفهٔ زره‌بافی را آموزش دادیم تا شما را در جنگها محفوظ نگاهدارد، آیا سپاس‌گزاری می‌کنید؟».

حاصل آن که ثروت، رزقی است که خداوند آن را به عنوان یک فضل و نعمت در اختیار انسان قرار داده و انسان ضمن یادآوری عمل و کوشش خود در کسب آن باید نقش قدرت الهی را نیز در ایجاد و امداد، یادآور شود و با این حال عجیب و بی‌جا نیست که انسان [بندهٔ خدا] قسمتی از آنچه را که خداوند نصیبش کرده است، به منظور انجام حکم او و سپاسگزاری در برابر نعمتهایش در اختیار بندگان خدایی که برادران او می‌باشند، بگذارد. برای این است که خداوند می‌فرماید:

﴿... أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقْنَٰكُم ...﴾ (بقره/ 254).

«از آنچه به شما داده‌ایم انفاق کنید».

﴿وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ﴾ (بقره/ 3).

«و از آنچه که ما به ایشان داده‌ایم انفاق می‌کنند».

و بیان می‌کند که مال، مال خداست و انسان جز امانتدار و مسئول حفظ و باروری و انفاق و بهره‌برداری و بهره رساندن از آن، نمی‌باشد. خداوند می‌گوید:

﴿وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ ءَاتَىٰكُمۡ﴾ (نور/ 33).

«از مالی که خدا به شما داده است به آنها نیز بدهید».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَأَنفِقُواْ مِمَّا جَعَلَكُم مُّسۡتَخۡلَفِينَ فِيهِ﴾ (حدید/ 7).

«از چیزهایی که شما را در آن مسئول و جانشین قرار داده است، انفاق کنید».

این طرز تلقی زکات به عنوان حق خدا، چیزی است که آن را از مالیات نظامهای مادی دیگر، متمایز می‌کند. زکات، هم نوعی مالیات است و هم نوعی عبادت... مالیات بودنش از آن لحاظ است که حق مشخص و مفروض و غیرقابل گذشتی است که مسئولیت گردآوری و توزیع آن بر عهدۀ دولت اسلامی قرار داده شده است، و عبادت بودنش به خاطر این که فرد مسلمان، آن را به منظور اطاعت از دستور خدا و شکر و سپاس و اقرار به فضل او می‌پردازد. به همین جهت، اسلام ادای رسمی این مالیات را در صورتی که با نیت نزدیکی به خدا همراه نباشد، قبول ندارد، بلکه حتی دوست ندارد که مسلمان آن را از روی بی‌میلی و ناراحتی و همچون یک تاوان (و باج و خراج) بپردازد و پیامبرص به دهندۀ زکات سفارش نموده است که هنگام پرداخت آن بگوید: «خداوندا این را به عنوان یک فرصت نیکو و خوش‌اقبالی قرار ده، نه به عنوان یک تاوان و غرامت»[1]. همچنین گفته است: «هر کسی این سه کار را انجام دهد مزۀ ایمان را چشیده است: تنها خدا را به عنوان این که معبودی جز او نیست، بندگی کند، زکات مالش را با

۱- «اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا مَغْنَمًا وَلاَ تَجْعَلْهَا مَغْرَمًا» روایت از ابن ماجه.

خرسندی و رضایت قلبی، بپردازد و...»[1]. و یکی از عوامل خطرناک برای این امت را، غنیمت شمرده شدن امانت و غرامت به حساب آمدن زکات دانسته است[2].

اهداف زکات

واژهٔ زکات در زبان عربی دو معنی دارد: 1- پاکی و نظافت 2- رشد و افزایش

اسلام از آن جهت این کلمه را برای بیان فریضهٔ مالی مشخص، برگزیده است که می‌تواند نشان دهندهٔ هدف و مقصود اسلام از این فریضه باشد.

بنابراین، زکات، هر دو مفهوم پاکی و رشد را دارا می‌باشد. از طرفی به معنی طهارت درونی فرد ثروتمند از بخل نفرت‌انگیز می‌باشد. این آفت روانی مؤثری که می‌تواند آدمی را به ریختن خون و از دست دادن آبرو یا فروختن وطن وادار سازد و هیچ فرد یا جامعه‌ای که گرفتار آن باشد (یعنی حرص و آز) رستگار نمی‌شود:

﴿... وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ﴾ (حشر/ 9).

«کسانی که از خسیسی نفس خود محفوظ شوند آنان سرفرازانند».

و از طرف دیگر باعث طهارت نفس فقیر از حسد و بدخواهی نسبت به ثروتمند انبازکنندهٔ مال خدا که:

﴿ٱلَّذِى جَمَعَ مَالاً وَعَدَّدَهُۥ ۝ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُۥٓ أَخْلَدَهُۥ﴾ (همزه/ 2-3).

«ثروت می‌اندوزد و آن را می‌شمارد و خیال می‌کند که ثروتش باعث جاودانگی اوخواهد بود»

۱- «ثَلاَثٌ مَنْ فَعَلَهُنَّ فَقَدْ طَعِمَ طَعْمَ الإِيمَانِ مَنْ عَبَدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَأَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَعْطَى زَكَاةَ مَالِهِ طَيِّبَةً بِهَا نَفْسُهُ..» روایت از ابوداود.

۲- این را ترمذی از قول علی روایت کرده و با این عبارت آغاز می‌شود که «هر گاه امت من پانزده صفت را دارا شد، گرفتار بلا می‌گردد...» و حدیث ضعیفی است.

می‌گردد. زیرا که لازمۀ بخشش و نیکی، انعطاف قلب انسان است، همانطور که محرومیت یک طرف و بهره‌مندی طرف دیگر، موجب لبریزی قلب محرومان از خشم و کینه می‌باشد.

زکات، باعث مصونیت کل جامعه [چه ثروتمند و چه تهیدست] از عوامل نابودی و تفرقه و کشمکش و فتنه و تباهی است و شاید منظور آیۀ کریمۀ زیر، اشاره به همۀ این آثار باشد:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا ...﴾ (توبه/ 103).

«از اموالشان صدقه‌ای (زکاتی) بگیر، که به وسیلۀ آن پاکیزه‌شان کنی و رشد و نمو به نفس آنان دهی».

زکات همچنین باعث پاکی مال می‌شود. چون وقتی که حق کس دیگری به مال تعلق گرفت، آنرا آلوده می‌سازد و این آلودگی تا وقتی که حق مزبور از آن جدا گردد، باقی خواهد بود. بعضی از گذشتگان دراین قبیل موارد گفته‌اند که: «سنگ غصبی در خانه، خرابی آن را در گرو دارد». پولی هم که به فقیری تعلق گیرد، آلودگی همه مال را در گرو دارد و از پیامبرص نقل شده است که «چون زکات مالت را پرداختی، شر و آفت آن را از خود رانده‌ای»[۱]. و حتی روایت شده است که «اموال خود را با دادن زکات محفوظ بدارید»[۲].

ثروتمندان خیلی به این مصونیت احتیاج دارند! بخصوص در عصر ما که اصول اعتقادی بنیان کن و انقلابات سرخ آغاز و گسترش یافته‌اند!!

از سوی دیگر [گذشته از طهارت و پاکی] زکات دربردارندۀ رشد و فزونی است، رشد شخصیت و موجودیت معنوی فرد ثروتمند به عنوان انسانی که خیر می‌رساند و نیکی می‌کند و از دارایی و دستاورد خود می‌بخشد تا برادران دینی و انسانی خود را بلند کند وحق خدا را بجا آورد. در درون احساس شخصیت پیروزمند و مبارزی به او دست

۱- «إِذَا أَدَّيْتَ زَكَاةَ مَالِكَ فَقَدْ أَذْهَبْتَ عَنْكَ شَرَّهُ» روایت از حاکم.

۲- «حَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ» ابوداود، ضمن روایات مرسل نقل کرده است.

می‌دهد و می‌بیند که عملاً بر ضعف خود و بر شیطان حرص و هوای نفس غلبه یافته است. این همان رشد نفسانی و زکات معنوی است و شاید بتوانیم آن را از عبارت ﴿تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم﴾ در آیهٔ گذشته، برداشت کنیم.

در این جا اضافهٔ تزکیه (تزکیهم) به تطهیر، مطلبی را که بیان کردیم می‌رساند، زیرا در قرآن، هر کلمه‌ای معنا و دلالت ویژهٔ خود را دارد.

همچنین زکات، باعث رشد شخصیت فقیر می‌شود، زیراکه او خود را به خاطر فقر و ناتوانی، در جامعه پایمال و بی‌اهمیت و متروک احساس نمی‌کند و در نتیجه فقر و ناتوانی، از درون به تباهی و نابودی کشانده نمی‌شود. بلکه برعکس، جامعهٔ او برای نجاتش از گرفتاری و سقوط و برداشتن بارهای سنگین از گردنش، سعی می‌کند و با تمام قدرت خویش، دست کمک به سویش می‌گشاید. از این همه گذشته، زکات را از یک شخص دریافت نمی‌کند که در برابرش احساس خواری نموده برتری او را نسبت به خود بپذیرد، بلکه آن را به عنوان حق خود، از دولت می‌گیرد تا آسیبی به حیثیتش نرسد. موقعی هم که قرار باشد افراد شخصاً زکات بدهند، قرآن آنها را از منت‌گذاری و ناراحت کردن فقیر برحذر داشته می‌فرماید:

﴿قَوۡلٞ مَّعۡرُوفٞ وَمَغۡفِرَةٌ خَيۡرٞ مِّن صَدَقَةٖ يَتۡبَعُهَآ أَذٗىۗ وَٱللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٞ﴾ (بقره/ 263).

«سخن پسندیده و گذشت، از صدقه‌ای که آزاری در پی دارد بهتر است و خدا غنی و بردبار است».

دیگر این که زکات، سبب رشد مال و برکت یافتن آن می‌شود. شاید گروهی از این سخن تعجب کنند و آن را بعید بدانند، زیرا زکات، در ظاهر چیزی از مال می‌کاهد و چگونه ممکن است عامل ازدیاد و افزایش آن باشد؟

اما آگاهان می‌دانند که در پشت این کاهش ظاهری، یک افزایش حقیقی وجود دارد. افزایش در مجموع ثروت جامعه و حتی افزایش در مال شخص توانگر! زیرا که این مبلغ پرداختی اندک، از طریق دیگری دانسته یا ندانسته به صورت چند برابر به او بر می‌گردد.

در همین رابطه است که می‌بینیم برخی از دولتهای غنی با کمک مالی به بعضی از دول فقیر، اظهار بخشش و بزرگواری می‌کنند و نه برای خدا، بلکه به منظور ایجاد نیروی خرید برای تولیدات خود.

اگر یک نگرش عمیق به مسأله داشته باشیم، می‌بینیم که یک دینار در دست فردی که دلها برای محبت او می‌طپند و زبانها ثناگویش هستند، خیلی قویتر و فعالتر از چندین دینار دارائی شخص خودبین و خودپرستی است که همگان، آرزومند شکست و نابودیش می‌باشند.

شاید این تفسیر اقتصادی از رشد و نمو است که در ضمن آیات زیرین قرآن، مورد اشاره قرار گرفته است:

﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَهُوَ يُخۡلِفُهُۥۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ﴾

(سباء/ 39).

«هر چیزی را انفاق کنید خدا جای آن را پر می‌کند و او بهترین روزی‌دهنده است».

﴿ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ وَٱللَّهُ يَعِدُكُم مَّغۡفِرَةٗ مِّنۡهُ وَفَضۡلٗاۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ﴾ (بقره/ 268).

«شیطان وعده فقر می‌دهد و شما را به فحشا وا می‌دارد و خدا وعدهٔ مغفرت و فضل خود را می‌دهد و او گشایش‌گر و داناست».

﴿وَمَآ ءَاتَيۡتُم مِّن زَكَوٰةٖ تُرِيدُونَ وَجۡهَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُضۡعِفُونَ﴾

(روم/ 39).

«هر زکاتی را که به خاطر خدا بدهید، از کسانی خواهید بود که فزونی می‌گیرند».

﴿يَمۡحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰاْ وَيُرۡبِي ٱلصَّدَقَٰتِ﴾ (بقره/ 276).

«خداوند ربا (سود سرمایه بدون کار) را به نابود و نقصان می‌کشاند و صدقات را نمو می‌دهد».

در این جا نباید علاوه بر تأثیر علل و عوامل شناخته شده، نقش عنایت الهی در جریان این جایگزینی و افزایش را نادیده گرفت. خداوند از فضل خویش به هر کس که بخواهد، می‌دهد و فضل و بخشش عظیمی دارد.

علاوه بر آنچه گفته شد، زکات یکی از وسایل تضمین اجتماعی است که از طرف اسلام مطرح گردیده است. اسلام نمی‌پذیرد که در میان جامعه و امتش کسانی یافت شوند که امکان تأمین روزی کافی، لباس، مسکن و پناهگاهی برای خود را نداشته باشند. اینها ضروریاتی می‌باشند که برای همهٔ اشخاص تحت پوشش اسلام به وفور پیدا می‌شوند و فرد مسلمان می‌باید این ضروریات و سایر نیازمندیها را از طریق سعی و تلاش خود به دست آورد. اما اگر قادر به این کار نبود، بوسیلهٔ جامعه تأمین و تضمین می‌گردد و همچون صید بی‌پناهی در مقابل گرسنگی و برهنگی و درماندگی رها نمی‌شود.

بدین‌ترتیب، اسلام به مسلمانان آموخته است که همچون پیکر واحدی باشند و هر گاه قسمتی به درد آمد، همگی احساس درد کنند، و زکات برنامهٔ اساسی این کفالت اجتماعی زندگی افراد ناتوان و محروم است که از سوی اسلام مقرر شده است.

زکات، یکی از وسائل مورد نظر برای کاستن فاصلهٔ میان ثروتمندان و فقیران می‌باشد، زیرا اسلام [به عنوان دینی که فطرت انسانی را تأیید نموده و در اصلاح و ترقی آن کوشیده و برای ریشه‌کن ساختن و سرکوبیش اعلان جنگ ننموده است] مالکیت فردی ناشی از یک عامل مشروع را پذیرفته و به احساساتی که انسان را خواستار تملک و رقابت و ذخیره‌سازی می‌نماید، پاسخ داده است. به عبارت دیگر، اسلام به تفاوت ذاتی مردم از نظر بهره‌مندیها نسبت به یکدیگر که بی‌تردید زاییدهٔ تفاوتها و اختلافات اساسی دیگری در امکانات و خصایص و تواناییهای افراد است، اعتراف نموده است ولی این بدان معنا نیست که ثروتمند را در ازدیاد ثروت خویش و تهیدست را در مسیر شدت گرفتن فقر و تیره‌روزی رها نماید تا در نتیجه، جدایی میان دو دسته زیادتر گردد و اغنیاء قشری شوند که سرنوشتشان زندگی در برج عاج باشد و فقیران، قشری که می‌باید در

ویرانه‌های بدبختی و محرومیت جان سپارند. بلکه با تشریفات قانونی و توصیه‌های اخلاقی، برای کمتر ساختن مسافت میان اینها و آنها، دخالت نموده و در نهایت برای طغیان ثروتمندان حدی قرار داده و سطح فقیران را بالاتر برده است.

این جا در پی بیان روشها و ابزارهای اسلام در این تقریب، از قبیل تحریم ربا و احتکار و اسراف و عیاشی و ... نیستم، بلکه فقط از زکات می‌گویم که بارزترین نمونه اینگونه وسایل است و عبارت می‌باشد از: گرفتن از اغنیاء و دادن به فقراء.

زکات، برنده‌ترین سلاح در جنگ با ذخیره‌سازی و خارج کردن پول از انبارها و سوراخها به منظور جریان یافتن در میدان فعالیت و تولیدات است، به جای آن که همچون منابعی بی‌کار و بی‌فایده بماند. کسی که ثروت را گنجینه می‌سازد و از جریان باز می‌دارد، شبیه کسی است که سربازی از ارتش اسلام را حبس نموده و از فعالیت در میدان جهاد باز دارد و این تشبیه درستی است. زیرا پول در گردش و مورد استفاده، سربازی است که در خدمت ملت و آسایش و سربلندی آن قرار گرفته و پول انباشته و گنجینه شده، به سرباز بازنشسته و یا محبوس می‌ماند.

اسلام به همین جهت کنز را حرام کرده و قرآن، از خشم خدا نسبت به ذخیره‌سازان حریص اطلاع داده و فرموده است:

﴿وَٱلَّذِينَ يَكۡنِزُونَ ٱلذَّهَبَ وَٱلۡفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٖ ﴿٣٤﴾ يَوۡمَ يُحۡمَىٰ عَلَيۡهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكۡوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمۡ وَجُنُوبُهُمۡ وَظُهُورُهُمۡۖ هَٰذَا مَا كَنَزۡتُمۡ لِأَنفُسِكُمۡ فَذُوقُواْ مَا كُنتُمۡ تَكۡنِزُونَ﴾ (توبه/ 34-35).

«کسانی را که زر و سیم را بر هم انباشته می‌کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به عذابی دردناک بشارت بده، روزی که (پولها) داغ کرده شوند و بر روها و پهلوها و چهره‌ها و پشتهای آنان نهاده شوند: این، همان چیزی است که ذخیره کردید برای خودتان، پس بچشید مزهٔ ذخیره‌سازی خود را».

حتی به این وعده نیز اکتفا ننموده و علاوه بر آن نقشه‌ای عملی در جهت مبارزه با کنز ترسیم نموده است که همان زکات می‌باشد. کدام انسانی قبول می‌کند که هر ساله 2/5 درصد از سرمایه‌اش کاسته گردد و آن سرمایه همچنان بدون فعالیت ورشد باقی بماند؟

اگر در صدد جبران کاهش مالش برنیاید و آن را در راه تولید و استفاده قرار ندهد، زکات پس از چند سال همۀ آن را خواهد بلعید... با توجه به همین موضوع بود که رسول اکرمص به سرپرستان اموال یتیمان دستور داد که آنها را به جریان بازرگانی بیاندازند تا با پرداختن زکات، تمام نشوند[۱].

گواهی نویسندگان بیگانه

زکات در اسلام چنین وضعی دارد و اینها قسمتی از اهداف و اسرار آن بود. بنابراین جای شگفتی نیست اگر ببینیم که بسیاری از نویسندگان و محققان غربی آن را می‌ستایند و از اسلام به خاطر برنامه‌ریزی ممتاز آن، تمجید می‌کنند.

«لئودورویچ» می‌گوید: «در اسلام، راه حل دو مشکلی که دنیا را به خود مشغول داشته‌اند، پیش‌بینی شده است: یکی این سخن قرآن که می‌گوید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ (حجرات/ 10).

«مؤمنان برادر همدیگر اند».

و زیباترین اساس اشتراکیت می‌باشد. و دومی مقرر کردن «زکات بر هر صاحب مالی»[۲].

مؤلف کتاب «الإسلام والنظام العالمی الجدید» از قول مارکس [غیر از کارل مارکس اشتراکی] راجع به زکات چنین نقل می‌کند: این مالیات، یک تکلیف دینی است که پرداختنش بر همگان واجب است و علاوه بر این ویژگی دینی، یک نظام کلی اجتماعی بوده و منبعی است که دولت اسلامی محمدی، از طریق آن امکان کمک به نیازمندان را

۱- مضمون حدیثی که ترمذی روایت کرده است.

۲- از کتاب «الإسلام والحضارة الغربیة» تألیف کردعلی.

فراهم می‌آورد و براساس یک روش محکم و استوار و نه شیوه‌ای استبدادی و اجباری و نه سطحی و موقتی، پی‌ریزی شده است.

اسلام، اولین بنیانگذار این نظام در سراسر تاریخ بشر بوده است. مالیات زکاتی که از طبقات مالک و تاجر و ثروتمند گرفته می‌شود تا به وسیلهٔ دولت، برای افراد نیازمند و درمانده مصرف شود، حصارهای عامل جدایی و فاصلهٔ گروههای تشکیل دهندهٔ جامعه و دولت واحد از یکدیگر را منهدم ساخته و مردم را در یک چهارچوب اجتماعی عادلانه متحد نموده است و بنابراین نظام اسلامی ثابت می‌کند که بر پایهٔ امتیازات و تبعیضات نفرت‌انگیز استوار نمی‌باشد.

همچنین از قول «ماسیفیون» خاورشناس معروف نقل می‌کند که: «دین اسلام کفایت لازم برای تلاش در جهت عملی ساختن اندیشهٔ مساوات را دارد. یکی از راه زکات و دیگری از راه مبارزه با وامهای بهره‌دار و مالیاتهای غیرمستقیم که بر ضررویات اولیهٔ مردم بسته می‌شوند، در عین حال مالکیت فردی و سرمایه‌داری تجاری را می‌پذیرد و بدین‌ترتیب بار دیگر موضعی متوسط در میان نظریات سرمایه‌داری و برنامه‌های اشتراکی اتخاذ می‌کند».

پایبندی به زکات، برای بازگرداندن عظمت اسلامی کافی است

شیخ رشید رضا / در تفسیر خود می‌گوید: «اسلام به خاطر مقرر داشتن زکات، بر همهٔ ادیان و آیینها برتری یافته است [همانطور که متفکران و اندیشمندان همهٔ ملتها به این اعتراف دارند] و چنانچه مسلمانان این اصل دینی خود را برپای دارند، در میان آنها با روزی و نعمت فراوان و گسترده‌ای که خداوند به آنان بخشیده است، فقیر مستمند و یا خسارت دیدهٔ بدبختی پیدا نخواهد شد. ولی بیشتر آنها، این فریضه و تکلیف را کنار نهاده و به دین و ملت خود ستم روا داشتند و در نتیجه از همهٔ ملتها در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی، بدبخت‌تر و بیچاره‌تر شده و عزت و شرافت خود را از دست دادند و طفیلی دیگر ملتها گردیدند و حتی در پرورش دختران و پسران خود به دیگران وابسته شدند. آنها هم در مدارس خود، تبلیغات مسیحیت و یا بی‌دینی را به آنان تلقین می‌کنند و

دین و دنیایشان را به تباهی کشیده، پیوندهای ملی و نوعیشان را می‌گسلند و آمادۀ بندگی اجانب می‌سازند. وقتی هم که گفته می‌شود: چرا خودتان مثل این راهبان و مبلغان بی‌دین و بی‌بندو بار، مدارسی ایجاد نمی‌کنید؟ می‌گوید: امکان مالی این کار را در اختیار نداریم، اما حقیت آنست که اینها دین و عقل و بلند همتی و غیرت چنین کارهایی را ندارند! آنها می‌بینند که افراد ملتهای دیگر، بدون داشتن الزام دینی و فقط برای تعهد عقلی و ملی و قومی، برای مدارس وجمعیت‌های خیریه و سیاسی پول خرج می‌کنند ولی از دیدن این واقعیتها، حرکت و احساس مسئولیتی نمی‌کنند و به همین که سربار آنها باشند خرسند و راضی هستند، دینشان را ترک نمودند و در نتیجه دنیایشان هم تباه گردید:

﴿نَسُواْ ٱللَّهَ فَأَنسَىٰهُمۡ أَنفُسَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ﴾ (حشر/ 19).

«خدا را فراموش کردند و او هم خودشان را از یادشان بردف آنها فاسقانند».

بنابراین، بر همۀ اصلاحگران جوامع اسلامی لازم است که از اصلاح آثار باقیمانده از دین و شرف در میان آنها (مسلمین) آغاز کنند و این کار از طریق تشکیل جمعیتی برای تنظیم برنامۀ جمع‌آوری زکات و صرف آن قبل از هر چیزی در مصالح وابستگان این جمعیت، انجام‌پذیر است. همچنین می‌باید این نکته در برنامۀ جمعیت مزبور، مورد توجه باشد که سهم «المولفة قلوبهم» می‌تواند در مبارزه با کفر و ارتداد مصرف شود و سهم «فی الرقاب» هنگامی که مورد مصرفی در آزادگی بردگان نداشته باشد، قابل مصرف در جهت رهایی ملتهای مستعمره از بندگی استعمار می‌باشد و سهم «فی‌سبیل الله» نیز با مصرف در راه کوشش برای احیای حکومت اسلامی که از جهاد برای نگهداری آن از تجاوز دشمن، در زمان وجودش بالاتر می‌باشد، منطبق است. دعوت به اسلام و دفاع زبانی و قلمی از آن در صورتی که دفاع با شمشیر و نیزه میسر نباشد، مورد مصرف دیگری برای سهم مذکور می‌باشد.

بدانید که زکات دادن همه یا اکثریت مسلمانان و مصرف آن از روی نظم و حساب، برای بازگشتن عظمت اسلام کافی است و بلکه می‌تواند سبب باز پس گرفتن سرزمینهای از دست رفتۀ اسلامی و نجات مسلمانان از سلطه کفار باشد و زکات چیزی جز پرداخت

یک دهم یا یک چهلم از زیادی اموال ثروتمندان نیست و ما شاهدیم که ملتهای حاکم بر مسلمانان حتی پس از کسب برتری و حاکمیت، مبلغی بیشتر از این انداز را بی‌آن که تکلیف و التزام دینی داشته باشند، در راه جامعه و ملت خویش بذل می‌کنند»[1].

زکات فطر

نوع بی‌نظیری از زکات اسلامی وجود دارد که همچون زکات پول، تابع سرمایه و مانند زکات میوه‌ها و زراعت، وابسته به محصول و حبوبات نمی‌باشد میزان سختی و آسانی و رسیدن به حد نصاب را ندارد و آن عبارت است از «زکات فطر» و به خاطر این که در پایان ماه رمضان هر سال واجب می‌گردد، بدین اسم خوانده شده است.

این برنامه بطور سالیانه تکرار می‌شود و یک بخشش و کمک فوری از مواد غذایی غالب اهل منطقه است که به مناسبت سرآمدن روزه‌داری و فرا رسیدن عید و برای سپاسگزاری از خدا به خاطر نعمت موفقیت در روزه‌داری و شادباش عید و به عنوان همیاری فرد مسلمان با برادران محتاج خود و بی‌نیاز کردن آنان از درخواست و التماس، در روز عید پرداخت می‌شود و چون برای چنین مناسبتی مقرر گردیده است، وقت پرداختن آن به مدت قبل از نماز عید محدود گردیده. و از ابن‌عباس در این باره نقل شده است که: «رسول خداص زکات فطر را برای پاکی روزه‌دار از بیهوده کاری‌ها و نیز به خاطر کمک به درماندگان مقرر نمود. هر کس آن را پیش از نماز به جای آورد، مقبول است و هر کس بعد از نماز پرداخت نمود، یک صدقۀ معمولی به شمار خواهد آمد»[2].

ابن عمر، زکات فطر را یکی دو روز قبل از عید می‌پرداخت ... و شافعی گفته است که: جلو انداختن آن از اول ماه نو، مجاز است.

اسلام، این زکات را بر هر مسلمانی که مقدار تعیین شدۀ آن را که یک صاع از گندم یا جو یا خرما و غیره می‌باشد، علاوه بر غذای خود و خانواده‌اش در روز و شب عید داشته

۱- تفسیر المنار، ج ۱۰، ص ۵۹۷ و ۵۹۸، چاپ دوم.

۲- روایت از ابوداود و ابن ماجه و دار قطنی.

باشد، واجب کرده است و هر مسلمانی می‌باید آن را از طرف خود و کسانی که مسئول مخارج آنان می‌باشد مانند همسر، فرزندان و مستخدم بپردازد.

مسلم و بخاری از ابن عمر نقل کرده‌اند که گفت: «رسول خداص زکات فطر رمضان را یک صاع خرما یا یک صاع جو برای هر مسلمان آزاد و بنده، مرد و زن و کوچک و بزرگ واجب کرد».

این، نشانهٔ دوراندیشی و ژرف‌نگری ممتاز اسلام است که این زکات را فقط برعهدهٔ دارندگان اموال بیشتر از حد نصاب قرار نداده بلکه تقریباً بر همهٔ مسلمانان واجب گردانیده است. زیرا خیلی کم پیدا می‌شوند کسانی که یک کاسه و ثلث آن، حبوباتی افزون برغذای شبانه روز خود نداشته باشند. دوراندیشی و حکمت مزبور در تشویق مسلمان به بخشش و آموزش انفاق به او هر چند که در فقر و سختی باشد، و آگاه ساختنش از بزرگواری و شخصیت خود، در حالی که دستش را به عنوان بخشنده و نه درخواست کننده دراز می‌کند، نمایان می‌شود. بدین‌جهت از جمله ویژگی‌های متقین که خداوند، بهشتی به پهنای آسمانها و زمین را برایشان مهیا کرده، این است که آنان؛

﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ﴾ (آل عمران/ 134).

«کسانی هستند که در گشایش و سختی، انفاق می‌کنند».

وقتی که این حکمت والا را دریافتیم، از این که این زکات را کسی هم که خود مستحق زکات است، می‌پردازد و زیانی هم نمی‌کند، در شگفت نخواهیم بود. زیرا که وی از یک طرف می‌دهد و از چندین طرف می‌گیرد. پیامبر اکرمص در این باره می‌فرماید: «یک صاع گندم بر هر فردی کوچک، بزرگ، آزاد، بنده، مرد، زن، دارا و ندار واجب است. دارا به خاطر این که خداوند او را از این طریق تزکیه می‌نماید و ندار برای این که خداوند بیش از آن مقداری که داده به او برمی‌گرداند»[1].

۱- روایت از احمد و ابوداود.

در مال، حقی به غیر از زکات نیز هست

زکات، تنها حق پرداختنی در مال شخص مسلمان نیست، بلکه یک حق مکرر و معین و معمولی است. در ثروت، حقوق دیگری باقتضای شرایط و نیازها و براساس اعتقاد به وجدان فرد مسلمان و احساسات پاک اسلامی او وجود دارد که اندازه و زمان محدود معینی ندارد.

از انس بن مالک τ روایت شده است که مردی از بنی تمیم نزد پیامبرص آمد و گفت: یا رسول‌الله، من ثروت فراوانی دارم و دارای قبیله و مال و سرزمینی می‌باشم، می‌گویید: چکار کنم و چطور انفاق نمایم؟ رسول خداص فرمود: مقدار زکات را از مالت جدا کن تا تو را پاکیزه گرداند و به خویشاوندان خود رسیدگی کن و حق مسکین و همسایه وسائل را بشناس و بجاآور[1]. و بدین‌سان، رسیدگی به خویشان به وسیلهٔ مال و درک حق مسکین و همسایه و درخواست کننده را حقوقی افزون بر زکات قرار داده است. خداوند راجع به حقیقت نیکی و عناصر تشکیل دهندهٔ آن فرموده است:

﴿لَّيْسَ ٱلْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأٓخِرِ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلْكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ وَءَاتَى ٱلْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِي ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَٰمَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينَ وَٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِي ٱلرِّقَابِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَٰهَدُواْۖ وَٱلصَّٰبِرِينَ فِي ٱلْبَأْسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلْبَأْسِۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُتَّقُونَ ١٧٧﴾ (بقره/ 177).

«نیکی آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، آن کسی نیک است (یا نیکی در آن کسی است) که به خدا و روز قیامت و ملائکه و کتاب و پیامبران، ایمان آورده و مال را با وجود علاقه داشتن بدان، به نزدیکان و یتیمان

۱- روایت از احمد و راویانش، راویان صحیح می‌باشند.

و درماندگان و دور از وطنان (براه مانده) و برای آزادی بردگان بدهد و نماز بپای دارد و زکات بپردازد و نیز پایبندان به عهد و پیمان خویش و صبرکنندگان در سختی و زیان و هنگام جنگ. اینها هستند کسانی که راست گفتند و اینهایند تقواپیشگان».

در این آیه یکی از عناصر نیکی را، دادن مال به نزدیکان و دیگران، در کنار زکات و همراه با نماز قرار داده است.

انفاق مستحب

همهٔ آنچه برشمردیم، به انفاق واجب مربوط بود. ولی دامنهٔ انفاق علاوه بر اینها، هرکار خیر مورد تمایل و رغبت دلهای مؤمن و هر تلاش در جهت فایده‌رسانی را در برمی‌گیرد. اسلام، بگونه‌ای این کارها را تشویق نموده است که قلب و احساس افراد بخشنده را می‌گشاید و اشخاص بخیل را نیز به دادن وامی‌دارد، زیرا خداوند تعالی صدقه را با دست خویش قبول می‌کند و همانطور که ما یک هسته را پرورش می‌دهیم و آن را به تپهٔ خرمایی به اندازهٔ کوه احد تبدیل می‌کنیم؛ آن را پرورش و رشد می‌دهد و این چیزی است که رسول خداص برای ما تصویر نموده و قرآن همچنین مجسم نموده است:

﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٍ مِّاْئَةُ حَبَّةٍۗ وَٱللَّهُ يُضَٰعِفُ لِمَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ﴾

(بقره/ 261).

«کسانی که اموال خویش را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند دانه‌ای هستند که هفت سنبل می‌رویاند و در هر سنبلی صد دانه بوجود می‌آید. خداوند برای هر کس بخواهد چند برابر می‌کند که او گشایندهٔ داناست».

یکی دیگر از ترغیبات قرآن:

﴿مَّن ذَا ٱلَّذِي يُقْرِضُ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥ وَلَهُۥٓ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾

(حدید/ 11).

«کیست که به خدا قرض نیکو دهد و او برایش چندبرابر کند و پاداش بزرگوارانه‌ای بدهد؟».

همچنین از عایشه ل روایت شده است که، «گوسفندی را سربریدند و قسمتی از آن را صدقه دادند، پیامبرص می‌فرمود: از آن چیزی باقی ماند؟ پاسخ داد: فقط شانه‌اش مانده است. پیامبرص می‌فرمود: همه‌اش باقی مانده است غیر از شانه‌اش!!»[1] و نیز فرموده است: «انسان می‌گوید: مال من، مال من، در حالی که از مال او فقط سه چیز به خودش تعلق دارد: 1- آنچه که می‌خورد و از بین می‌رود. 2- پوشیدنی‌ها که سرانجام کهنه می‌شوند 3- آنچه که انفاق می‌کنند و نزد خدا برای خویش ذخیره می‌سازد. غیر از اینها، هر چه باشد، از دستش می‌رود و برای مردم می‌ماند»[2].

از ابن مسعود نقل شده است که رسول‌خداص گفت: کدامیک از شما، مال وارث را از مال خود بیشتر دوست می‌دارید؟ گفتند: یا رسول‌اللهص همهٔ ما مال خود را بیشتر دوست می‌داریم: فرمود: پس بدانید که مال شما چیزی است که پیش از خود فرستاده‌اید و آنچه باقی بگذارید، مال وارثتان است»[3].

به خاطر این سفارشات و دستورات بود که مسلمانان اولیه، اموال مورد نیاز و علاقهٔ خود را می‌بخشیدند و دستهایشان سرشار از خیر و نیکی بود و پرداخت زکات و سایر حقوق مالی، نمی‌توانست تشنگی آنان به نیکی و تقرب را برطرف نماید و با میل و ارادهٔ خویش زیادتر از آن می‌دادند تا خشنودی و نعمت خدا را به دست آورند، زیرا که نعمتهای او بهتر و پایدارترند.

برای ما همین بس که از امام لیث بن سعد یاد کنیم که هرچه داشت، صدقه می‌داد و یکسال اموالش را در دست خود نگاه نمی‌داشت و گفته‌اند که، درآمد سالیانه‌اش هشتاد هزار دینار بود.

۱- روایت از مسلم.

۲- ترمذی روایت کرده و گفته است که، حسن و صحیح می‌باشد.

۳- روایت از بخاری و نسائی.

همینطور عبدالله بن جعفر که هرگز فقیری را از در خانه‌اش رد نکرد و چون علتش را پرسیدند پاسخ داد: خداوند، راجع به من رفتار (و شیوه‌ای) دارد و من هم در برابر بندگانش عادتی پیدا کرده‌ام. رسم او برآنست که به من موهبت نماید، من هم عادت کرده‌ام که به بندگانش کمک نمایم و می‌ترسم که اگر از این عادت خود دست بکشم، او نیز روش خود را نسبت به من تغییر دهد!

روزه

گوناگونی عبادات در اسلام

اسلام در عبادات خود تنوع به کار برده است. برخی از آنها مانند: دعا، ذکر خدا، دعوت به خیر، امر به معروف، نهی از منکر، آموزش نادان، هدایت گمراه و غیره با حرف و گفتار انجام می‌پذیرند.

برخی دیگر در عمل نمایان می‌گردند: یا همچون نماز، بدنی هستند و یا همچون زکات، مالی و یا آمیخته‌ای از کار بدنی و کار مالی از قبیل حج و جهاد در راه خدا.

برخی هم نه گفتاری هستند و نه عملی، بلکه تنها خودداری و امتناع می‌باشند. مانند روزه که شامل امتناع از خوردن و آشامیدن و آمیزش جنسی، از طلوع سپیده تا غروب آفتاب است.

روزه در حقیقت یک عمل مثبت است

این خودداری و امتناع، اگر چه به ظاهر یک عمل منفی است، اما در حقیقت و روح خویش، یک عمل مثبت می‌باشد. زیرا عبارت است از بازداشتن نفس از آنچه می‌طلبد، به نیت نزدیکی به خدای تعالی. بنابراین یک عمل نفسانی ارادی است که ارزش ویژهٔ خود را در میزان حق و خیر و پذیرش نزد خدا، واجد می‌باشد.

نیت، نقطه عطف در هر اقدام و امتناعی است و آیا دین جز اقدام و امتناع، چیز دیگری است؟ عمل و اقدام به چیزهایی که بطور وجوب یا استحباب مورد سفارش قرار گرفته‌اند و امتناع از چیزهایی که به طور تحریم یا کراهت مورد نهی واقع گردیده‌اند، بلکه آیا فضیلتی جز انجام آنچه می‌باید و ترک آنچه نمی‌یابد، وجود دارد؟

روزه، عبادتی است کهن که در ادیان پیش از اسلام نیز معمول بوده است و مردم، کیفیت آن را تعریف و دگرگون ساختند، خداوند گفته است:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾ (بقره/ 183).

«ای گروه مؤمنین، روزه بر شما فرض گردید همانگونه که بر پیشینیان شما واجب گشته بود، باشد که تقوی پیشه کنید».

اما روزۀ اسلام با همۀ روزه‌های دیگر فرق دارد.

ماه روزۀ واجب

خداوند، برای روزه در اسلام، ماه مبارک و پرباری را که نزد مسلمانان جایگاهی گرامی دارد در نظر گرفته است. ماهی که در آن، اولین آیات قرآن توسط روح‌الأمین به قلب رسول اکرمص نازل گردید. ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ١...﴾ (علق/ 1) «بخوان به [یمن] نام پروردگارت که [سراسر هستی را] آفرید»

ماهی که خداوند، آن را برای فرو فرستادن بهترین کتابش به بهترین بنده‌اش برگزیده است، شایستگی آن را دارد که این عبادت سالانه (روزه) در آن قرار گیرد. خداوند می‌فرماید:

﴿شَهۡرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلۡقُرۡءَانُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡهُدَىٰ وَٱلۡفُرۡقَانِۚ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهۡرَ فَلۡيَصُمۡهُۖ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَۗ يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ...﴾ (بقره/ 185).

«ماه رمضان، ماهی است که قرآن برای هدایت مردم و به عنوان نشانه‌هایی از هدایت و فرقان در آن فرود آمده است. پس هر که در این ماه حاضر بود باید روزه بگیرد و هر کس بیمار و یا در سفر بود، تعدادی از روزهای دیگر را باید روزه بگیرد (به جای رمضان) خداوند راحتی شما را می‌خواهد و سختی نمی‌خواهد».

حکمت و آثار روزه

خداوند، روزۀ ماه رمضان را بر ما واجب گردانیده و این کار را به خاطر آثار و اسرار والا و حکمتهای انکارناپذیری که بخشی از آنها را می‌فهمیم و بخشی را درک نمی‌کنیم، انجام داده است. برماست که در حکمت خدا که در پشت این گرسنگی و تشنگی وجود دارد، دقت کنیم و علت و انگیزۀ تشریع روزه را دریابیم تا آنگونه که خدا می‌خواهد، بجایش آوریم نه بطوری که میل مردم اقتضاء می‌کند.

روزه، عامل تقویت روح است

تا وقتی که راز وجود انسان را درنیافته باشیم، نمی‌توانیم به راز روزه پی ببریم، راستی انسان و حقیقت وجود او چیست؟

آیا او همین پیکر ایستاده و هیکل مجسم است؟ آیا او همین مجموعۀ متشکل از دستگاهها و اندامها و گوشت و استخوان و عصب است؟ اگر انسان این باشد، چقدر ناچیز و کوچک است!!

آری انسان فقط همین هیکل محسوس نمی‌باشد، بلکه روحی آسمانی دارد که در این پیکر زمینی مسکن گزیده و رازی است از جهان بالا در پوششی از خاک!

حقیقت انسان، چیزی غیر از این روح ربانی و جوهر معنوی که از سوی خدا به او داده شده، نیست. چیزی که به وسیلۀ آن تعقل و تفکر می‌کند، درک و احساس می‌نماید، روی زمین را توسط آن می‌گرداند و به ملکوت آسمان آگاهی و نفوذ پیدا می‌کند و خداوند به خاطر آن، فرشتگان را مأمور سجده برای آدم نمود، نه به خاطر لجن خشکیده و گل محفوظ شده!

﴿إِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقُۢ بَشَرٗا مِّن طِينٖ ٧١ فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ﴾ (ص/ 71- 72).

«و چون پروردگارت به ملائکه فرمود: بشری از گل می‌آفرینم و چون او را تکمیل کردم و از روح خویش در او دمیدم، برایش به سجده افتید».

این است انسان، یک روح فرازین و جسدی فرودین. جسد همچون یک خانه است و روح ساکن آن. جسد مرکب است و روح سوار آن. خانه، برای خودش ساخته نشده و مرکب نیز به خودی خود ارزش ندارد، بلکه خانه برای مصلحت صاحبخانه و مرکب برای استفادۀ مسافر پدید آمده است. بنابراین، کار آدمهایی که خود را فراموش می‌کنند و توجه خویش را مصروف خانه‌های خود می‌دارند و به صورت خدمتگزار مرکبهای خویش درمی‌آیند و روح خود را گذشته، بندۀ جسدها می‌شوند و تنها برای بدن می‌کوشند و در جهت اشباع غرائز دنیوی خود سعی می‌کنند و گرد شکمها و اعضای تناسلی خود می‌گردند و شعار همیشگی آنان مضمون این شعر است:

دنیا فقط خوردن و آشـامیدن و خوابیـدن اسـت   وقتی اینها را نداشتی، فاتحه دنیا را بخوان!

واقعاً تعجب‌انگیز است.

اینها کسانی هستند که خداوند در توصیفشان می‌فرماید:

﴿أَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيۡهِ وَكِيلًا ٤٣ أَمۡ تَحۡسَبُ أَنَّ أَكۡثَرَهُمۡ يَسۡمَعُونَ أَوۡ يَعۡقِلُونَۚ إِنۡ هُمۡ إِلَّا كَٱلۡأَنۡعَٰمِۖ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ (فرقان/ 43-44).

«آیا کسی را که هوایش را معبود خود گرفته است، می‌بینی؟ آیا تو وکیل او می‌شوی؟ یا گمان می‌کنی که بیشترشان تعقل و شنوایی دارند، اینها غیر از چارپایان و بلکه گمراه‌تر از آنان چیز دیگری نیستند».

خلاصه اینکه انسان مرکب از روح و بدن است. جسد او خواسته‌های از نوع خواسته‌های عالم پایین خود دارد و روح نیز تمایلاتی از نوع تمایلات عالم بالای خود.

اگر انسان تمایلات روحی خویش را زیر سلطۀ گرایشهای بدنی قرار دهد، از شکل انسان صاحب اختیار، به حیوانی منفور بلکه به شیطانی ملعون مبدل می‌گردد. این چنین کسی همان است که شاعر مؤمن خطاب به او می‌گوید:

«ای خدمتگزار تن، تا چند در خدمتش می‌کوشی؟ آیا از چیزی که سراپا زیان است، سود می‌جویی؟ به روان خویش روی‌آور، و برتریهای آن را به کمال رسان، که انسان بودنت با روان است، نه تن!»[1].

هنگامی که انسان ارزش نفس خود را دریابد و به راز خدایی آن پی ببرد و جنبۀ آسمانیش را بر جنبۀ زمینی حاکم گرداند و قبل از مرکب، به راکب و پیش از چاردیواری، به ساکن خانه توجه نماید و اشتیاق روانی را بر برانگیزۀ بدنی چیره سازد، انسان صاحب اختیار و توانگری شده است:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ خَيۡرُ ٱلۡبَرِيَّةِ﴾ (بینه/ 7).

«همانا آنان که ایمان آوردند و کار نیک را انجام دادند آنان بهترین مردمند».

از این جاست که خداوند، روزه را مقرر نموده است تا انسان به وسیلۀ آن از سلطۀ غرایز و زندان بدن خویش آزاد شده، بر تحریکات شهوانی خود غالب گردیده و بر مظاهر حیوانی خویش حاکم شود و به فرشتگان همانند گردد. بنابراین شگفتی ندارد که روح شخص روزه‌دار اوج گرفته، به جهان بالاتر نزدیک شده، در آسمان را با دعای خویش بکوبد و آن را بگشاید و پروردگار خود را بخواند و پذیرفته شود و خداوند به او بگوید: لبیک بندۀ من، لبیک! پیامبر اسلامص در این باره می‌فرماید: «دعای سه نفر بی‌پاسخ نمی‌ماند: روزه‌دار وقتی که افطار کند، پیشوای دادگستر و مظلوم دادخواه ...»[2].

روزه بگیرید تا سالم شوید

۱- «یا خادم الجسم کم تسعی لخدمته   أ تطلب الربح مما فیه خسران

اقبل علی النفس واستکمل فضائلها   فأنت بالنفس لا بالجسم إنسان!»

۲- «ثَلاَثَةٌ لاَ تُرَدُّ دَعْوَتُهُمُ الصَّائِمُ حَتَّى يُفْطِرَ وَالإِمَامُ الْعَادِلُ وَدَعْوَةُ الْمَظْلُومِ» روایت و تحسین از ترمذی، احمد و ابن ماجه و ابن خزیمه و ابن حبان هم روایت کرده‌اند.

روزه ضمن آنکه زمینه‌ای برای تقویت روح است، فرصتی برای تقویت بدن نیز می‌باشد. بسیاری از بیماری‌های مردم، ناشی از شکمهای آنهاست که هر چه می‌خواهند بدون استثناء در آن می‌انبانند. در حدیث آمده است که: «آدمی هیچ ظرفی بدتر از شکم خود را پر نکرده است، برای آدمی چند لقمه‌ای که او را سرپا نگهدارد، کافی است. اگر به این هم قانع نبود، یک سوم ظرفیت خود را به غذا و یک سوم را به آشامیدن و یک سوم را برای تنفس خود اختصاص دهد»[1].

اگر شکم انباشته از نارحتیها و معده، مرکز بیماریهاست، در برابر، خویشتنداری (از غذا) بهترین دارو می‌باشد و هیچ فرصتی مانند روزه، برای آسایش معده و نجات بدن از مواد زیادی و مضر پیدا نمی‌شود. یکی از مجلات نوشته بود که سیصدنفر بوسیلهٔ روزه، از مرض قند بهبود یافتند و رسول خداص راست گفته است که: «روزه بگیرید تا تندرست شوید»[2].

روزه پرورش اراده است

روزه دارای نوعی تقویت اراده و تمرین استقامت می‌باشد. روزه‌دار، گرسنه می‌شود در حالی که غذای مطبوعی در برابر دارد و با آن که آبی گوارا در دسترس او قرار دارد، تشنه می‌ماند و با وجود آن که همسرش در کنار اوست، خویشتنداری می‌کند. هیچ مراقبی جز خدا و هیچ حاکمی غیر از ایمان بالای سرش نیست و چیزی غیر از ارادهٔ نیرومند خود، نگاهش نمی‌دارد و این کار را هر روز در طول حدود پانزده ساعت و یا بیشتر و بیست و نه یا سی روز در هرسال تکرار می‌کند.

۱- «مَا مَلأَ آدَمِيٌّ وِعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنِه، بِحَسْبِ ابْنِ آدَمَ لُقَيْمَات يُقِمْنَ صُلْبَهُ، فَإِنْ كَانَ لابُدَّ فَثُلُثٌ لِلطَّعَامِ، وَثُلُثٌ لِلشَّرَابِ، وَثُلُثٌ لِلنَّفَسِ» روایت و تحسین از ترمذی، ابن ماجه و ابن حبان هم به عبارتی نزدیک به این روایت کرده‌اند.

۲- روایت از طبرانی با اسناد موثق چنان که در «الترغیب» منذری آمده است. «صُوْمُوْا تَصِحُّوْا»

کدام مدرسه‌ای مانند مدرسهٔ روزه که اسلام آن را در هر ماه رمضان بطور اجباری و در مواقع دیگر به صورت اختیاری می‌گشاید، می‌تواند این چنین به تربیت ارادهٔ انسانی و آموزش صبر و شکیبائی بپردازد؟!

یک دانشمند روانشناس آلمانی، پیرامون تقویت اراده مطلبی نوشته و در آن ثابت کرده است که روزه، بزرگترین وسیلهٔ این کار است. اما اسلام بر دانشمندان روانشناس هم نظیر پزشکان، پیش جسته و کافی است به این پیام رسول خداص به جوانان گوش فرا دهیم که می‌فرماید:

«ای جوانان، هر کدام از شما، توانایی دارید ازدواج کنید، زیرا که چشمتان را (از لغزش) می‌پوشاند و غریزهٔ جنسی را از انحراف باز می‌دارد و هر کس نمی‌تواند، روزه بگیرد که روزه برای او سپر است»[1].

به خاطر ویژگی صبرآموزی ماه رمضان است که رسول خداص آن را به صبر نسبت داده و فرموده است: «روزهٔ ماه صبر و سه روز از هر ماه، تیرگی دل را می‌زداید»[2]. و در حدیث دیگری آمده است: «هر چیزی زکاتی دارد و زکات بدن، روزه است و روزه نصف صبر است»[3].

روزه به این دلیل نصف صبر است که در انسان سه گرایش وجود دارد: 1- گرایش شهوانی که در جانوران نیز هست 2- گرایش خشم و غضب که درندگان هم دارند و 3- گرایش روحی همانگونه که در فرشتگان وجود دارد. وقتی که نیروی گرایش روحی او بر یکی از دو نیروی دیگر چیره می‌شود، نصف صبر است و چون به هنگام روزه، فرد

۱- «يَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ. فَإِنَّهُ أَغَضُّ لِلْبَصَرِ، وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ، فَإِنَّهُ لَهُ وِجَاءٌ» روایت از بخاری.

۲- «صَوْمُ شَهْرِ الصَّبْرِ وَثَلاَثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ يُذْهِبْنَ وَحَرَ الصَّدْرِ» روایت از احمد و ابن حبان در صحیح خود، و بیهقی و بزار و راویانش، راویان صحیح می‌باشد.

۳- ابن ماجه حدیث راروایت کرده است: «لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَزَكَاةُ الْجَسَدِ الصَّوْمُ وَالصَّوْمُ نِصْفُ الصَّبْرِ»

مسلمان بر نیروی شهوت جنسی و شهوت شکم فائق می‌آید، به حق آن را نصف صبر دانسته‌اند.

اسلام دین تسلیم و گوشه‌نشینی نیست، بلکه دین جهاد و مبارزهٔ دائمی است. اولین وسیلهٔ لازم برای جهاد نیز صبر و ارادهٔ نیرومند است. در نتیجه، کسی که با خود مبارزه نکرده باشد، هرگز نمی‌تواند با دشمن بستیزد و در صورتی که بر نفس و شهوات خویش غلبه نکرده باشد، محال است که بر دشمن خود پیروز گردد و کسی که بر گرسنگی صبر نداشته باشد، بعید است که دوری از وطن و نزدیکان خویش را به خاطر هدف بزرگی تحمل نماید. روزه، به خاطر ویژگی صبر و خویشتنداری آن، از نمایانترین وسایل اسلام برای آماده‌سازی مؤمن شکیبا و مرزدار و مجاهدی است که تنگدستی، گرسنگی و محرومیت را تحمل می‌نماید و سختی و خشونت و دشواری و زندگی را تا وقتی که در راه خدا متحمل آنها می‌گردد، با گشاده‌رویی می‌پذیرد.

شناسانیدن نعمت

یکی از حکمت‌های روزه اینست که آدمی را به اندازهٔ نعمتهای خدا نسبت به خود، آگاه می‌سازد، زیرا وقتی که نعمتها در مورد انسانی تکرار گردید، احساس و درک وی نسبت به آنها کاهش می‌پذیرد. نعمتها در صورت فقدان شناخته می‌شوند. مثلاً قدر شیرینی هنگامی معلوم می‌شود که تلخی چشیده شود و ارزش روز، آنگاه که شب فرا می‌رسد، و اشیاء مختلف در رابطه با چیزهای متضاد شناخته می‌شوند.

بنابراین، روزه باعث درک ارزش غذا، آب، سیری و سیرابی است و این ادراکات، فقط هنگامی دست می‌دهند که بدون، حرارت تشنگی و رنج گرسنگی را حس می‌کند. در همین رابطه از پیامبرص نقل شده است که: «خداوند به من پیشنهاد کرد که سرزمین مه را برایم انباشته از طلا کند، من گفتم: نه، پروردگارا، بلکه می‌خواهم یک روز سیر باشم و

روز دیگر گرسنه... هنگامی که گرسنه شوم، بسوی تو روی آورده، یادت می‌کنم و چون سیر شوم، شکر و سپاست می‌گویم»[۱].

یادآوری درماندگی محرومان

از جمله آثار اجتماعی روزه، تذکر علمی نسبت به گرسنگی گرسنه‌ها و سختی و بیچارگی فقیران است. تذکری بدون نطق شیوا و زبان گویا! یادآوری و تذکری که شخص روزه‌دار آن را از طریق صدای معده و رودهٔ خود می‌شنود. شاید کسی که در دامن رفاه پرورش یافته و هیچگاه طعم گرسنگی و رنج تشنگی را احساس ننموده است، تصور کند که همه مثل او هستند و همانطوری که او از امکانات زندگی برخوردار است، مردم نیز برخوردارند! و تا وقتی که خود از گوشت پرندگان دلخواه و میوه‌های مورد علاقهٔ خویش استفاده می‌کند، نمی‌تواند محرومیت مردم از نان و موادغذایی ساده را دریابد. بنابراین عجیب نیست که خداوند، روزه را مظهری برای اشتراکیت صحیح و مساوات کامل قرار داده و گرسنگی را یک مالیات اجباری دانسته است که فقیر و ثروتمند، مکلف به پرداخت آن می‌باشند. هم کسی که ثروت هنگفت دارد و هم آن که غذای روزانه‌ای را پیدا نمی‌کند. تا ثروتمند بفهمد که در کنار او، معده‌های خالی و شکمهای تهی و بدنهایی که غذای بخور و نمیر و امکان فرو نشاندن سوز درون خود را نمی‌یابند، هم وجود دارند تا شاید به خاطر انسانیت و مسلمان بودن و ایمان داشتن، قلبش متأثر شود و به نیازمندان یاری کند و دست بیچارگان را بگیرد. زیرا خداوند رحیم است و بندگان رحیمش را دوست می‌دارد و رسول خداص راست گفته است که «خداوند، به رحم کنندگان، رحم می‌نماید، به کسی که روی زمین است رحم کنید، تا آن که در آسمان است، به شما رحم کند»[۲].

۱- «عَرَضَ عَلَيَّ رَبِّى لِيَجْعَلَ لِى بَطْحَاءَ مَكَّةَ ذَهَبًا قُلْتُ لاَ يَا رَبِّ وَلَكِنْ أَشْبَعُ يَوْمًا وَأَجُوعُ يَوْمًا أَوْ قَالَ ثَلاَثًا أَوْ نَحْوَ هَذَا فَإِذَا جُعْتُ تَضَرَّعْتُ إِلَيْكَ وَذَكَرْتُكَ وَإِذَا شَبِعْتُ شَكَرْتُكَ وَحَمِدْتُكَ» روایت و تحسین از ترمذی.

۲- «الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ ارْحَمُوا أَهْلَ الأَرْضِ يَرْحَمْكُمْ مَنْ فِى السَّمَاءِ».

همچنین روایت شده است که یوسف ÷ با آن که ثروت‌های زمین و تمام امور دارایی و خرج و انفاق آن را در اختیار داشت، خیلی روزه می‌گرفت و چون علتش را پرسیدند، گفت: از آن می‌ترسم که اگر سیر باشم، گرسنگی فقیر را از یاد ببرم!

بندگی کامل برای خدا

گذشته از همهٔ اینها، روزه نمایانگر تسلیم در برابر خدا و کمال بندگی برای پروردگار، فرمانروا و معبود مردم است.

این، حکمت مشترک همهٔ عبادات و عالیترین هدف هر فریضه‌ای بوده و بی‌آن، نه عبادتی به معنی واقعی وجود خواهد داشت و نه بنده‌ای، بدانگونه که خداوند بگوید: فلان امر و نهی را کردم، و بنده بگوید:

﴿سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ﴾ (بقره/ 285).

«شنیدیم و فرمان بردیم، پروردگارا آمرزش تو را می‌خواهیم و حرکت، به سوی توست».

این تسلیم و بندگی، بخصوص در مورد روزه بسیار آشکار است. روزه‌دار، با آن که وسایل غذا و رفع تشنگی را در اختیار دارد، به خاطر محبت خدا و علاقه به خرسندی او و ایثار امکانات خویش، گرسنگی و تشنگی را تحمل می‌کند. بدین سبب خداوند، روزه را از آن خویش محسوب نموده و پاداش روزه‌داران را شخصاً برعهده گرفته و گفته است: «آدمی هر کاری بکند برای خود اوست، مگرروزه که از آن من است و من خود، جزایش را می‌دهم، زیرا که روزه‌دار خوردن و آشامیدن و لذت و همسرش را به خاطر من کنار می‌گذارد»[1].

روزهٔ اسلام این چنین است. خداوند، روزه را برای عذاب آدمی یا انتقامگیری از او مقرر نکرده است. چگونه چنین نباشد در حالی که آیهٔ صوم، با این سخن پایان گرفته است که:

۱- «**كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ لَهُ إِلَّا الصِّيَامَ فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ، يدع الطعام من أجلي، ويدع الشراب من أجلي، ويدع لذته من أجلي، ويدع زوجته من أجلي**» به روایت ابن خزیمه در صحیحش.

﴿... يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ...﴾ (بقره/ 185).

«خداوند راحتی شما را می‌خواهد نه سختی شما را».

خداوند روزه را به منظور بیداری روح و سلامت بدن و تقویت اراده، خوگیری به صبر، قدرشناسی از نعمت، پرورش احساس مهرورزی و آموزش کمال تسلیم در برابر خدای جهان، تشریع نموده است.

روزه و مسلمانان

اینها، حکمتهایی بودند که می‌باید به نحو شایسته‌ای مراعات و هنگام روزه‌داری در نظر گرفته شوند، تا روزهٔ ما رسالت و نقش خویش را ایفا نموده و هدف خویش نایل گردد.

کاش می‌دانستم که آیا مسلمانان، اسرار روزه را فهمیده و از ماه رمضان بهره برمی‌دارند؟ پیشینیان که از نتایج و ثمرات آن برخودار می‌بودند و از آن، روح توانایی و توانایی روح می‌گرفتند. روزشان سراسر فعالیت و تولید و عاقبت‌اندیشی بود و شب نیز دیدار و عبادت و تلاوت قرآن داشتند و تمامی ماه رمضان برای آنان آموزش و بندگی و نیکی بود. زبانهاشان روزه می‌داشت و روزهٔ خود را با بیهوده‌گویی یا جهالت ضایع نمی‌کردند، گوشهایشان هم روزه‌دار می‌بود و به باطل یا لغو توجه نمی‌کرد، چشمهایشان هم به حرام نمی‌نگریست و دستهایشان نیز روزه‌دار بود و به باطل یا لغو توجه نمی‌کرد، چشمهایشان هم به حرام نمی‌نگریست و دستهایشان نیز روزه‌دار بود و به آزار و بدی دراز نمی‌شد و دلهایشان هم روزه‌دار بود و قصد گناه و لغزش نمی‌نمود.

اما مسلمانان امروز! بعضی از آنها رمضان را موسم طاعت خدا و افزونی خیرات دانسته، روزهایش را به شکل مطلوبی روزه می‌گیرند و شبها به نیکوترین وجه، به عبادت برمی‌خیزند و خداوند را به خاطر نعمتهایش سپاس می‌گزارند. بعلاوه، برادران ضعیف و محروم خود را نیز فراموش ننموده، از پیامبر گرامیص خود که در رمضان بیشترین بخشندگی را از خود نشان می‌داد، سرمشق می‌گیرند.

در کنار این گروه، عده‌ای دیگر هستند که از رمضان، استفاده‌ای و از روزه و نیایش آن بهره‌ای نمی‌برند. خداوند روزه را برای قلب و روح قرار داده و آنها آن را به شکم و معده اختصاص می‌دهند، خدا آن را برای صبر و بردباری قرار داده، اما آنها روزه را با خشم و غضب می‌گذرانند، خداوند آن را برای آرامش و متانت وضع نموده ولی آنان رمضان را ماه فحاشی و درگیری قرار می‌دهند. خداوند آن را فرصتی برای دگرگونی خصایل نفسانی قرار داده ولی آنها فقط وعده‌های غذایی خود را دگرگون ساخته‌اند!

خداوند رمضان را وسیلهٔ اصلاح ثروتمند مرفه و زمینهٔ همیاری با تنگدست محروم قرار داده است، اما این مسلمانان ناشایسته، آن را میدان تفننها و نمایش خوردنیها و آشامیدنیها گردانیده‌اند و طوری شده است که در آن، ثروت دارا و حسرت فقیر با شدت یکسانی افزایش می‌یابند!!

امید آن که مسلمانان، روزه را آنگونه که موردنظر قرآن است بگیرند، تا به تقوای خدا رهبریشان کند و در حالی رمضان را پشت‌سر بگذارند که پاک پیراسته و آمرزیده شده باشند.

حج

حجّ، چهارمین عبادت اصلی اسلام و آخرین آیین شعائری و عبادت کاملاً مشخص و معینی است که از طرف خدا مقرر و ترسیم گردیده است. زیرا بنابر صحیحترین روایت، در سال نهم هجری تشریع شده است.

حج، همان حرکت بی‌نظیر در میان همهٔ حرکتها و سفرهاست که فرد مسلمان در ضمن آن با تن و جان خویش به سوی «بلدأمین» مکانی که خداوند در قرآن بدان سوگند یاد کرده است، حرکت می‌کند، برای ایستادن در عرفات و گردیدن به دور خانه حرام خداوند که در اسلام، رمز توحید و یگانگی مؤمنان تلقی شده است. بدین جهت هر مسلمانی باید روزانه پنج نوبت برای به جای آوردن نمازها، رو به سوی آن قرار گیرد.

﴿... وَحَيۡثُ مَا كُنتُمۡ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمۡ شَطۡرَهُۥ ...﴾ (بقره/ 144).

«و هر جا بودید، روی خود را به سوی آن بگردانید».

و مؤظف گردیده است که شخصاً یکبار در طول زندگانی به سویش حرکت کند و طواف نماید.

پیوند مسلمان با کعبه و بنیانگذارش

این خانۀ باستانی، اولین خانه‌ای است که به منظور عبادت خدا در روی زمین برپا شده است و بنیانگذار آن، ابراهیم و فرزند فدائیش، اسماعیل بودند که هر دو پیامبران بزرگواری بودند و خداوند، این امت را فرزندان آنها برشمرده و دعایشان را پذیرفته است:

﴿وَإِذۡ يَرۡفَعُ إِبۡرَٰهِـۧمُ ٱلۡقَوَاعِدَ مِنَ ٱلۡبَيۡتِ وَإِسۡمَٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ١٢٧ رَبَّنَا وَٱجۡعَلۡنَا مُسۡلِمَيۡنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةٗ مُّسۡلِمَةٗ لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبۡ عَلَيۡنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١٢٨ رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُزَكِّيهِمۡۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ﴾ (بقره/ 127- 129).

«هنگامی که حضرت ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانۀ خدا را بالا می‌بردند و می‌گفتند: پروردگارا از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی، پروردگارا! ما را تسلیم خویش قرار ده و از اولادمان امت مسلمانی بوجود آور و راه بندگی‌مان را نشانمان بده و ما را بیامرز که آمرزندۀ مهربانی. پروردگارا در میانشان رسولی برانگیز که آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت آموخته، تزکیه‌شان کند که تو عزیز و حکیمی».

حضرت ابراهیم υ، در تاریخ به عنوان دشمن شرک و درهم شکنندۀ بتها و مظهر توحید شناخته شده است. آیین ابراهیم، اسلام خالص بوده و از پیش ما را مسلمان نامیده است و با این حال شگفت‌آور نیست که میان او و مؤمنان این امت، پیوندهای معنوی ناگسستنی وجود داشته باشد و با گذشت روزگاران دراز، به سستی نگراید. پیوندها و

روابطی که پیوسته زنده کنندۀ شخصیت و امتیاز این پدر گرانقدر، در خاطرۀ امت اسلام، می‌باشد:

﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٦٧﴾ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ (آل عمران/ 67- 68).

«ابراهیم، نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه مسلمانی حنیف بود و از مشرکان هم نبود، نزدیکترین افراد مردم به ابراهیم، پیروان او هستند و این پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند».

در پرتو این مفاهیم و ادراکات و پیوندهای اتصال مسلمانان به کعبه و بنیانگذار آن (حضرت ابراهیم) بوده است که خداوند حج را بر هر شخص توانایی واجب دانسته و ترک آن را توهین به کعبه و کفر به خدا و خروج از دین محسوب داشته است:

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ ﴿٩٦﴾ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ ۖ وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا ۗ وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا ۚ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾

(آل عمران/ 96- 97).

«نخستین خانه‌ای که برای مردم قرار داده شد، همان است که در مکه و مبارک و مظهر هدایت جهان می‌باشد. در آن نشانه‌های روشنی وجود دارد و مقام ابراهیم است و هر کس درون آن شود، ایمن است، حج خانه خدا، بر گردن هر کسی از مردم که توانائی داشته باشد، نهاده شده است و هر کس کفر ورزد خداوند از جهانیان بی‌نیاز است».

اعمال حج

حج با میقات [که مکان معینی برای احرام است] آغاز می‌شود. احرام عبارت است از نیت حج و برکندن لباس معمولی که عامل خودنمایی و تفاخر و آرایش مردم است و اکتفا به لباس سفید رنگ ساده‌ای که هیچ کار و تفننی در آن به کارنرفته و خیلی شبیه به کفن مردگان مسلمانان است و بازگشت به پاکی و سادگی طبیعی را که فلاسفه‌ای همچون «روسو» مبلغ آن بودند و نتوانستند عملی سازند، تحقق می‌بخشد.

پس از اینکار، حاجیان صدای خود را با این شعاری که سرود عمومی تمام حجاج در طول ایام حج می‌باشد، بلند می‌کنند: «**لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لاَ شَرِيْكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إنَّ الْحَمْدَ، وَالنِّعْمَةَ، لَكَ وَالْمُلْكَ، لاَ شَرِيْكَ لَكَ**» «گوش بفرمانم، ای الله، گوش بفرمانم، تو شریکی نداری، گوش بفرمانم، همانا ستایش و نعمت و سلطنت از آنِ تو است، و تو شریکی نداری»

گوئی با این شعار به ندای الهی قدیمی که خداوند، ابراهیم را مأمور اعلام و فریاد آن در میان مردم قرار داده است، پاسخ می‌دهند:

﴿وَإِذۡ بَوَّأۡنَا لِإِبۡرَٰهِيمَ مَكَانَ ٱلۡبَيۡتِ أَن لَّا تُشۡرِكۡ بِي شَيۡـٔٗا وَطَهِّرۡ بَيۡتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلۡقَآئِمِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ ٢٦ وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ﴾ (حج/ 26- 27).

«و هنگامی که جایگاه خانه را برای ابراهیم آماده کردیم، که به من چیزی شریک نگیر و خانه‌ام را برای طواف کنندگان و قائمان و رکوع‌گزاران و سجده‌کنندگان پاکیزه کن، و در میان مردم به حج فراخوان تا پیاده و سوار بر مرکبهای لاغر از فاصله‌های دوردست به سویت بشتابند».

مهمترین اعمال حج پس از احرام، طواف کعبه، سعی میان صفا و مروه و توقف روز نهم ذی‌حجه در عرفه می‌باشند.

بعد از این کارها از نظر اهمیت، رمی جمرات و شب زنده‌داری در منی و قربانی قرار دارند به علاوۀ سنتها و مستحبات دیگر.

بسیاری از این اعمال، در حج دوران جاهلیت نیز وجود داشت که از آیین ابراهیم به ارث مانده بود. اما آنها (بت پرستان) حق و باطل و درست و نادرست را در هم آمیخته و در نتیجه حج را از مسیر خود منحرف نموده، کعبه [خانۀ توحید] را پر از بتها و مجسمه‌ها کردند و آنها را در کنار خدا، معبود خویش قرار داده و به منظور نزدیکی جستن به خدا پرستش نمودند، نذرها و قربانیها را نثار آنها نموده گفتند: این مال خداوند، و این هم مال شریکان ما! سپس روشها و آدابی در حج پدید آوردند از جمله این که، به صورت برهنه به گرد خانۀ خدا طواف می‌کردند، با این خیال که طواف با لباسهای آلوده به گناه، سزاوار خانۀ خدا نیست! همچنین برخی از نعمتهای پاک خدا از قبیل چربی و غیره را برخود حرام کردند.

اسلام آمد و حج را از انحرافات جاهلی و آلودگیهای شرک پیراست و آن را تماماً و خالص، در جهت بندگی خدا قرار داد و بر آن برهنگی زشت و تحریم خودسرانۀ نعمتهای خدا حمله نمود.

و این سخن خدا، در چنین زمینه‌ای نازل شد:

﴿يَـٰبَنِيٓ ءَادَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمۡ عِندَ كُلِّ مَسۡجِدٖ وَكُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ وَلَا تُسۡرِفُوٓاْۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُسۡرِفِينَ ۝ قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِ﴾ (اعراف/ 31- 32).

«ای آدمیان، در هر فرصت و مکان عبادتی، زیور خود را برگیرید و بخورید و بیاشامید و زیاده‌روی نکنید که او [خدا] اسرافکاران را دوست ندارد. بگو: چه کسی زینتهای خدایی و روزیهای پاکیزه را که برای بندگان خود پدید آورده، حرام کرده است؟».

کعبه رمز توحید و یگانگی

برای اسلام عیب نیست که آداب صحیح اعراب و آیینهایی را که از دین ابراهیم ارث برده بودند، حفظ نماید و با این کار مراحل بعدی تاریخ ایمان را به مراحل پیشین آن اتصال می‌دهد و وحدت دین حق نزد خدا را به اثبات می‌رساند.

صاحب مجلهٔ «الشهاب» خدا رحمتش کند می‌گوید:[1]

«بعضی از کسانی که قدرت فهم حکمت بزرگ و نظر بلند موجود در این تشریع پرمایه را ندارند، اسلام را به تأثیرپذیری از بقایای بت‌پرستی عرب متهم می‌کنند و طواف گرد کعبه و استلام حجرالأسود و مراسم و مفاهیم دینی و تقدیس و تکریمهای مربوط به آنرا از جمله مظاهر این تأثیر محسوب می‌دارند. اما این سخن خالی از صحت و دور از صواب می‌باشد، زیرا مسلمانی که کعبه را طواف می‌کند، یا بر حجرالأسود دست می‌مالد، بطور قطع معتقد است که مجموعهٔ اینها، سنگهای بی‌اثر و بدون ارزشی می‌باشند و با انجام آیینهای مربوطه، مفاهیم رمزی تجسم یافته در آنها [مفاهیم برادری فراگیر انسانی و یگانگی جهانی] را احترام و تقدیس می‌نماید. خداوند در این‌باره می‌فرماید:

﴿جَعَلَ ٱللَّهُ ٱلۡكَعۡبَةَ ٱلۡبَيۡتَ ٱلۡحَرَامَ قِيَٰمٗا لِّلنَّاسِ...﴾ (مائده/ 97).

«خداوند، کعبه، بیت‌الحرام را قیامی برای مردم قرار داد».

«رمزی بودن» تنها عبارت قابل استفاده برای تجسم دریافتهای ظریف و مفاهیم دقیقی است که الفاظ و عبارات، امکان تصویر و نمایش آنها را ندارد.

کسی که پرچم کشور خود را احترام می‌کند، به خوبی آگاه است که آن پرچم بخودی خود، تکه پارچهٔ بی‌ارزشی بیش نیست، اما در ضمن احساس می‌کند که پارچهٔ مزبور نشان‌دهندهٔ همهٔ عظمتها و بزرگیهای مورد افتخار وطن او می‌باشد و دقیقترین احساسات ملی را تصویر می‌کند و بنابراین به خاطر مفاهیم و نشانه‌های مذکور است که به تجلیل و احترام آن پرچم می‌پردازد.

۱- شماره سوم، ص ۵۱ از مقالة شهید حسن البنا.

کعبه، به منزلهٔ پرچمی است که خداوند برای نمایش روشنترین مفاهیم برادری و زیباترین جلوه‌های وحدت انسانی و استواری هر چه بیشتر آن، در زمین قرار داده است و چه زیباست که حضرت ابراهیم خلیل بنیانگذار آن گردیده است.

حجرالأسود نیز فقط برای نشان دادن نقطهٔ آغاز طواف و تشخیص در این بنا جای گرفته و محلی برای بیعت انسانها با خداوند زمین و آسمان، بر ایمان و تصدیق و عمل و پایداری می‌باشد: «خدایا، این عمل را به منظور ایمان به تو [نه به سنگ] و تصدیق کتاب تو [نه خرافات] و پایداری بر پیمان تو [توحید خالص و نه شرک] وپیروی از سنت پیامبر بت‌شکن تو انجام می‌دهم».

این معانی رمزی والا کجا و آن مظاهر خرافی بت‌پرستی کجا؟ کعبه، یک رمز پابرجا و همیشگی است که اسلام، از دامن آن عالیترین و مقدسترین مفاهیم انسانی و جاودانی و برادری همگانی بشریت را گسترش داد:

﴿وَإِذۡ جَعَلۡنَا ٱلۡبَيۡتَ مَثَابَةٗ لِّلنَّاسِ وَأَمۡنٗا﴾ (بقره/ 125).

«و چون این خانه را مکان بهره‌مندی و ایمنی مردم قرار دادیم».

بخشی از اسرار مناسک

وقتی که این واژهٔ رمز را [که در جهانی بودن و گستردگی ممتاز است] فهمیدیم. باید بسیاری از اسرار مناسک و اعمال حج را دریابیم.

«احرام به مفهوم حقیقی خود، چیزی جز به در آمدن از هوسها و شهوات و بازداشتن خویشتن از هر چه غیر خداست و مشغول کردن آن به اندیشه در عظمت او نمی‌باشد.

و لبیک گفتن (تلبیه) چیزی جز گواهی بر تجرد نفس و التزام طاعت خدا و فرمانبرداری او نیست. طواف، پس از تجرد چیزی غیر از گردش دل به گرد تقدس خداوند به عنوان واکنش یک دوستدار، با محبوب بخشندهٔ خویش که نعمتهایش را می‌بیند اما به ذاتش راه نمی‌یابد، نیست.

سعی هم، پس از طواف مزبور صرفاً رفت و آمد میان دو پرچم مظهر رحمت برای خواهش مغفرت و طلب خشنودی می‌باشد.

توقف بعد از سعی (در عرفه) هم جز بذل کوشش در جهت اظهار تضرع با دلی سرشار از خشیّت و دستهایی برافراشته به امید اجابت و زبانی گرم نیایش و آرزوهای صمیمانه در برابر مهربانترین رحمت آوران، چیز دیگری نیست.

رمی هم پس از قدمهای پیشین که نورخدایی را در دلها پرتو افکن می‌سازند، چیزی نیست مگر اظهار و تجلی خواری و تحقیر عوامل شر و لغزش و رمز ملموس صدق نیت در جهت طرد گرایشهای تباهگر افراد و اجتماعات.

همچنین قربانی [که نقطهٔ پایان ترقی به مقام پاکی و صفا می‌باشد] چیزی جز ریختن خون پلید، با دستی که آمادهٔ پی‌ریزی بنیاد فضیلت گردیده و نشانه‌ای از ایثار و فدائی‌گری، در برابر انبوهی از سربازان پاک و نیکوکار خداوند نمی‌باشد»[1].

نتایج حج در انسان و زندگی

در بخشهایی از این کتاب خاطرنشان ساختیم که اولین هدف عبادات، فرمانبرداری از خدا و وفا به حق او می‌باشد، معذلک انکار نمی‌کنیم که آثار و منافع زیبا و زیادی در زندگی فرد و جامعه دارند.

و حج بیش از همهٔ عبادات اسلامی دارای امور تعبدی، که دلیلش به طور دقیق و مفصل دریافت نمی‌شود می‌باشد. ولی شاید آثاری واضحتر از دیگر عبادات هم در زندگی فردی و قومی مسلمین داشته باشد. چرا چنین نباشد و حال آن که خداوند فرموده است:

﴿وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلۡحَجِّ يَأۡتُوكَ رِجَالٗا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٖ يَأۡتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٖ ﴿٢٧﴾ لِّيَشۡهَدُواْ مَنَٰفِعَ لَهُمۡ وَيَذۡكُرُواْ ٱسۡمَ ٱللَّهِ﴾ (حج/ 27-28).

۱- از کتاب «الإسلام عقیدة وشریعة» تألیف شیخ شلتوت.

«در میان مردم به حج فراخوان تا پیاده و سواره از فاصله‌های دور به سویت آیند و شاهد منافعی برای خود باشند و نام خدا را یاد کنند...».

این توجیه قرآن، از چنین حرکت مبارکی که مردم پیاده و سواره از نقاط دور دست آن را در پیش می‌گیرند! دریچۀ وسیعی برای دقت در منافع آشکاری که قرآن آنها را بر ذکر نام خدا مقدم داشته است، به روی ما می‌گشاید.

الف) حج، یک منبع نیروی معنوی و عاطفی

حج، یک مولد نیروی معنوی بزرگ است که به مسلمان توان می‌دهد و وجود او را از فروتنی و تقوا در برابر خدا و تصمیم به اطاعت و پشیمانی از نافرمانیش پر می‌سازد و عاطفۀ محبت به خدا و رسول خداص و یاران و پیروان او را در وی سیراب می‌گرداند و احساسات برادری نسبت به فرزندان اسلام، در هر مکانیکه باشند را در او زنده کرده و آتش حماسۀ اعتقادی و تعصب نسبت به مقدسات را در سینه‌اش می‌افروزد.

سرزمین مقدس و خاطرات آن، شعائر و آداب حج و آثار درونی آنها، نیروی جماعت و الهامات فکری و رفتاری آن و ... همۀ اینها به روشنی آثار خود را در ژرفای وجود فرد مسلمان بجا می‌گذارند و او با قلبی زلالتر و شیوه‌ای پاکیزه‌تر و تصمیمی نیرومندتر برای خیر و نیکی و مقاومتی سرسختانه‌تر در برابر انگیزه‌های شر از سفر خویش باز می‌گردد و هر قدر حجتش نزد خدا مطلوبتر و پسندیده‌تر باشد، به همان اندازه در زندگی آینده‌اش مؤثرتر خواهد بود.

بنابراین نیروی عاطفی و روحی مزبور، موجودیت معنوی انسان را به طور قابل ملاحظه‌ای رشد و جهش می‌بخشد و بلکه به او خلقتی نوین می‌دهد و او را همچون یک موجود تازه متولد شده به استقبال زندگی سراسر پاکی و پیراستگی می‌فرستد. به همین خاطر است که پیامبرص می‌فرماید: «کسی که حج بگذارد و در حین حج مرتکب آلودگی و انحرافی نگردد، مانند روزی که از مادر زاده شد، از گناهان زدوده شده است»[1].

ب) حج، یک منبع فرهنگی و مشق و تمرین است

۱- روایت از بخاری، مسلم، احمد و نسائی. «مَنْ حَجَّ فَلَمْ يَرْفُثْ وَلَمْ يَفْسُقْ رَجَعَ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ»

حج، وسعت بخشنده به دیدگاه فرهنگی شخص مسلمان و پیونددهندۀ او با دنیای بزرگ پیرامون خویش است. می‌گویند: مسافرت نصف علم است و مثلی است که می‌گویند: «حکیمی گفت: هر کس زندگی کند چیزهای زیادی می‌بیند و دیگری گفت: اما آن که مسافرت می‌کند، زیادتر می‌بیند».

سفر حج دربردارندۀ درس تحمل سختیها، دوری از وطن، جدایی از خویشان و چشم‌پوشی از آسایش و فراغت زندگی در میان خانواده و دوستان است. حکمت الهی نخواسته است که این سفر به سوی سرزمینهای زیبایی همچون سوئیس یا لبنان که تفریحگاه تابستانی و زمستانی مردم شمرده می‌شوند، انجام گیرد، بلکه اراده نموده است که حج در بیابان بی‌آب و علفی که نه برای تفریح تابستان مناسب است و نه بهار، انجام گیرد و این، وسیلۀ تربیتی است برای فرد مسلمان در تحمل دشواریها و ناگواریها و مقابله با زندگی، همانطوری که خداوند آن را با گلها و خارها، نوش و نیش و گرمی و خنکی توأم ساخته است.

بنابراین، حج نیز در آماده‌سازی مسلمان برای جهاد، با روزه مشترک است.

زندگی حج گزار، از نظر سادگی و خشونت، بسیار شبیه زندگی جهانگرد است، زندگی سراسر مسافرت و جابجایی و اعتماد به نفس و دوری از خوشگذرانی و تظاهر و پیچیدگی، که متناسب با زندگی در خیمه‌های عرفات و منی می‌باشد.

این حکمت هنگامی نمایان گردید که خداوند حج را همراه سال قمری در حال گردش قرار داد. ماههای معین برای حج، از ماه شوال آغاز و به ذی حجه پایان می‌گیرند و اینها چنانکه می‌دانیم ماههایی هستند که گاه در گرمای سوزان تابستان و گاهی در سرمای زمستان فرا می‌رسند و این بدان جهت است که مسلمان آمادگی تحمل همۀ وضعیتها را داشته باشد و بتواند در برابر مشکلات رنگارنگ بردباری کند.

ج) منافع بازرگانی

از نظر مادی، حج فرصت با ارزشی برای مبادلۀ منافع تجاری میان مسلمانان در سطحی وسیع می‌باشد.

برخی از مسلمانان روزگار پیامبرص از معامله در ایام حج کناره می‌گرفتند و از هر فعالیت دنیوی که سود و درآمدی نصیب آنها می‌کرد از ترس سقوط پاداش خدا و نقصان عبادت خویش اکراه می‌ورزیدند. اما خداوند کریم اجازهٔ این کار را به شرطی که نیت خالص باشد و هدف اساسی همان حج تلقی شود به آنها داد و هر کسی به نتیجهٔ متناسب با نیت خود می‌رسد.

بخاری از ابن عباس ب روایت نموده است که «عکاظ و مجنه و ذوالمجاز» بازارهای زمان جاهلیت بودند. مردم از این که در موسم حج داد و ستد کنند، احساس گناه نمودند و از رسول خداص در این باره پرسش کردند و این آیه نازل گردید:

﴿لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَبۡتَغُواْ فَضۡلٗا مِّن رَّبِّكُمۡ﴾ (بقره/ 198).

«گناهی ندارد که از فضل خدا بجویید».

در تفسیر المنار گفته است که: بعضی از مشرکین و گروهی از مسلمانان از هرکاری در ایام حج احساس گناه می‌کردند و حتی دکانهای خود را هم می‌بستند، اما خداوند به آنها آموخت که جستجوی فضل خدا با نیت خالص گناهی ندارد و عبارت ﴿**مِّن رَّبِّكُمۡ**﴾ می‌رساند که طلب روزی همراه با درنظرداشتن این که بخشش و منتی از خداوند متعال است، نوعی عبادت به شمار می‌رود و روایت شده است که عمر τ به کسی که راجع به این موضوع پرسش نموده بود، گفت: آیا ما جز براساس داد و ستد زندگی می‌کردیم؟

د) برابری، وحدت و صلح

حج، آموزش و تمرین عملی اصول متعالی انسانیت موردنظر اسلام برای فرد مسلمان است.

اسلام دوست ندارد که اصول و ارزشهای اجتماعی آن در شکل شعار و حرف محض باقی بماند بلکه میان عبادات و شعائر خویش، پیوندی محکم برقرار نموده است تا به عنوان یک درک احساس ویژه به درون اندیشه و قلب انسان راه یابد و مسیر عملی و فکری او را در زندگی ترسیم نماید.

در رابطه با نماز جماعت دیدیم که چگونه مفاهیم اخوت و برابری و آزادی را رشد می‌دهد و اینک در حج نیز معنی برابری را در نمایانترین و کاملترین شکل آن مشاهده می‌کنیم، در حج همگان پوشاکها و زرق و برقهای آرایش خود را که برحسب اختلاف و گوناگونی سرزمینها طبقه‌ها، امکانات و سلیقه‌ها مختلف هستند، دور می‌افکند و لباس ساده‌ای همانند کفن مرده‌ها که برای پادشاه و زمامدار و فقیر و مسکین یکسان است بر تن می‌کنند و همگی با هم بدون این که تمایزی میان سرمایه‌داران و گنج‌اندوزان با تهی‌دستان گرسنه وجود داشته باشد، به گردخانه طواف می‌کنند و هزاران هزار نفر در عرفات می‌ایستند و هر چه نگاه کنی، اثری از فقر تهی‌دستان و برخورداری ثروتمندان مشاهده نمی‌کنی و همگی با آن لباس سفید و اجتماع انبوه، فقط تصویر اجتماع مردمی را که در روز رستاخیز از گورها برمی‌خیزند، در ذهن مجسم می‌کنند.

قبیلهٔ قریش از زمان جاهلیت، خود را از اعراب دیگر برتر شمرده و از وقوف همراه آنان در عرفات امتناع کرده، در مزدلفه گرد می‌آمدند. اما اسلام، این شیوه را باطل کرد و خداوند پس از شمردن بعضی از اعمال حج، فرمود:

﴿ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنۡ حَيۡثُ أَفَاضَ ٱلنَّاسُ﴾ (بقره/ 199).

«از همان جا که مردم راه می‌افتند، راه بیافتید!».

گوئی می‌خواهد بگوید: «پس از روشن شدن اعمال حج که در آن اعمال، هیچ فرد یا گروهی امتیازی نسبت به فرد یا گروه دیگر نداشت و دانستید که از جمله هدفهای این آیین عبادی، مساوات و کنار نهادن برتری طلبی‌هاست! باید به نکتهٔ دیگر که عبارت است از بی‌اعتباری این شیوه‌های امتیازطلبانه، توجه نمایید و بنابراین، باید همراه مردم دیگر از مکان واحدی راه بیافتید»[۱].

همچنین با توجه به این که موسم حج را میدان تفاخر به نژادها و نیاکان خود مبدل می‌ساختند، پیامبر اکرمص در اواسط ایام تشریق، این اصل جهانی اسلام را اعلام و خطاب به آنان اظهار داشت:

۱- از تفسیر آیهء مزبور در المنار.

«ای مردم، پروردگار همهٔ شما یکی است و پدرتان هم یکی، بدانید که هیچ عربی بر عجمی و هیچ عجمی بر عربی و هیچ سرخی نسبت به سیاه و هیچ سیاهی نسبت به سرخ، جز با تقوا برتری ندارد، آیا مطلب را رساندم و خوب فهمیدید؟» مردم گفتند: آری، پیامبر خداص موضوع را ابلاغ نمود[1].

روشنی مفهوم یگانگی در حج

یگانگی در احساسات، یگانگی در شعائر، یگانگی در هدف، یگانگی در عمل و یگانگی در سخن! نه اثر از اختلاف جغرافیائی و نژادی وجود دارد و نه تعصبی نسبت به رنگ و جنس و طبقه! همگی مسلمان هستند، به خدای واحدی ایمان دارند، گرد خانهٔ واحدی می‌گردند، کتاب واحدی را می‌خوانند، از پیامبرص واحدی پیروی می‌کنند و کارهای واحد و مشابهی انجام می‌دهند. کدام وحدتی ژرفتر و پهناورتر از این؟

یکی دیگر از اصولی که اسلام در فراخواندن بدان سبقت گرفته است صلح است، و حج طریقهٔ بی‌مانندی برای تجربه و آموزش صلح به فرد مسلمان و سیراب ساختن روحش از صلح‌طلبی می‌باشد، زیرا حج عبارت است از حرکتی صلح‌جویانه به سرزمین صلح و در زمان صلح (ماههای حرام).

محل حج، سرزمین حرام و خانهٔ حرامی است که خداوند آن را مخصوص آرامش و امنیت مردم قرار داده:

﴿وَمَن دَخَلَهُۥ كَانَ ءَامِنًا﴾ (آل عمران/ 97).

«کسی که وارد آن شد در امن بسر می‌برد».

و مکانی است که عمر درباره‌اش گفت: اگر قاتل پدرم را در آنجا پیدا کنم، به او دست نخواهم زد.

۱- «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَلاَ إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ أَلاَ لاَ فَضْلَ لِعَرَبِىٍّ عَلَى أَعْجَمِىٍّ وَلاَ لِعَجَمِىٍّ عَلَى عَرَبِىٍّ وَلاَ لأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ وَلاَ أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ إِلاَّ بِالتَّقْوَى أَبَلَّغْتُ». قَالُوا بَلَّغَ رَسُولُ اللَّهِ ρ» روایت از احمد.

آنجا منطقۀ امن منحصر به فردی است که پرنده را در آسمان و صید را در بیابان و گیاه را در زمین فرا می‌گیرد. بنابراین شکار این منطقه صید نمی‌شود، پرنده و جانورش تهدید نمی‌گردد و درخت و علوفه‌اش کنده و بریده نمی‌شود!!

قسمت عمدۀ اعمال حج در دو ماه (ذی القعده و ذی الحجه) از ماههای حرام که خداوند آنها را زمان صلح اجباری برای غلاف کردن شمشیرها و حفظ خونها و توقف کارزار قرار داده است انجام می‌گیرد.

﴿جَعَلَ ٱللَّهُ ٱلۡكَعۡبَةَ ٱلۡبَيۡتَ ٱلۡحَرَامَ قِيَٰمًا لِّلنَّاسِ وَٱلشَّهۡرَ ٱلۡحَرَامَ﴾

(مائده/ 97).

«خداوند کعبه را که «بیت الحرام» است و ماه حرام را مایه قوام [امور] مردم قرار داده است».

بدین ترتیب، حق ندارد که گیاهی را برکند و یا درختی را قطع نماید، همانطور که حق ندارد حتی حیوانی را که دیگری شکار نموده است، سر ببرد و یا صیدی را در داخل یا خارج محوطۀ حرم نشانه بگیرد.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقۡتُلُواْ ٱلصَّيۡدَ وَأَنتُمۡ حُرُمٞ﴾ (مائده/ 95).

«ای مؤمنان، در حالی که در احرامید، شکار را نکشید».

﴿وَحُرِّمَ عَلَيۡكُمۡ صَيۡدُ ٱلۡبَرِّ مَا دُمۡتُمۡ حُرُمٗا﴾ (مائده/ 96).

«و تا وقتی که در احرام هستید، شکار زمین بر شما حرام گردیده است».

برای شخص محرم، تراشیدن مو یا کوتاه کردن ناخن خود نیز تا وقتی که از احرام بیرون نیامده، جایز نیست. آیا دنیا چنین نمونۀ عملی برای صلح و تجربه آن که در اسلام در ضمن سفر حج پدیدار می‌شود، به خود دیده است؟ سفری همراه با صلح، به سرزمین صلح و در زمان صلح؟!

هـ) حج، یک انجمن جهانی است

حج به فرد مسلمان امکان می‌دهد تا شاهد بزرگترین گردهم‌آئی سالیانه اسلامی باشد، انجمنی که نه از طرف پادشاه یا رئیس حکومت یا جمعیتی، بلکه از سوی خدا بدان فراخوانده شده است.

در این جا، یک مسلمان، برادران خود از پنج قارهٔ دنیا را می‌بیند که سرزمینها، رنگ‌ها و زبانهایشان تفاوت دارد و تنها، پیوند ایمان و اسلام آنان را دور هم گرد آورده است و شعار واحدی سر داده‌اند: «لبیک اللهم لبیک».

این انجمن، چندین معنی و چندین الهام دارد، روح امید را در وجود فرد مسلمان زنده می‌کند، عوامل نومیدی را عقب می‌راند و همت برمی‌انگیزد و اراده می‌آفریند. اجتماع و اتفاق همیشه نمایانگر قدرت و بیدارکنندهٔ آرمانهای خفته می‌باشد و گرگ، تنها گوسفندان پراکنده را می‌خورد.

این انجمن، بزرگترین عامل یادآوری حقوق برادران دینی با وجود دوری سرزمینها و تذکر برادری اسلامی و پیوند اعتقادی به شخص مسلمان است.

این گردهمایی، چون کوره‌ای است که انگیزه‌های قومی و اقلیمی را با حرارت خود ذوب می‌کند و همهٔ نشانه‌ها و نژادها و مشخصه‌ها را ناپدید می‌سازد و تنها این شعار باقی می‌ماند که:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ (حجرات/ 10).

«همانا فقط مؤمنین برادرند».

در این اجتماع، دانشمندان و اصلاحگران و سیاستمداران با هم دیدار می‌کنند و چه خوب فرصتی است برای آشنایی و همفکری و همکاری درجهت یافتن بهترین راهها، برنامه‌ها و ابزارهای رسیدن به هدفها و تحقق آرمان‌ها (در شرایطی که برای هدف واحدی به هم رسیده‌اند).

پیامبر اکرم ص با وسیله قرار دادن حج برای اعلام و پخش مهمترین قرارها و پیامهای مربوط به امور سیاسی همگانی مسلمانان، ارزش این انجمن را خاطر نشان کرده است.

پیامبرص در اولین سالی که مسلمانان با فرماندهی و راهنمایی ابوبکر حج گزاردند. علی را در پی ابوبکر فرستاد تا الغای پیمانهای مسلمین با مشرکان پیمان‌شکن و ممنوعیت حج گزاردن مشرکان و طواف بطور برهنه پس از آن سال را به مردم اعلام دارد.

در سال بعد هم که خود رسول خداص به حج پرداخت، در ضمن آن، خطبهٔ معروف به «بلاغ» و یا «وداع» را که مشتمل بر اصول و قوانین اساسی اسلام بود، برای تودهٔ مردم بیان داشت.

علمای اسلام، ارزش این انجمن را دریافته و آن را فرصتی برای تبادل نظریات و برخورد اندیشه‌ها و شرح وقایع و اطلاعات محسوب داشته‌اند.

همچنان که خلفا نیز ارزش و اهمیت این موسم را دریافته و آن را میدان ملاقات خود و افراد خلقی که از فاصله‌های دوردست گرد می‌آمدند و دیدار با مأمورین زمامداری که از سوی خود در نقاط مختلف قرار داده بودند. بدین جهت کسانی که دادخواهی یا شکایتی داشتند، در این فرصت به طور مستقیم به خود خلیفه عرضه می‌کردند و مردم بدون هیچ ترس و هراسی، در برابر حاکمان و فرمانداران و خلیفه قرار می‌گرفتند و در نتیجه، ستمدیده یاری و مظلوم امداد می‌گرفت و حق، هر چند از فرماندار یا خلیفه، به اهل خود بازگردانیده می‌شد!!

عثمان بن عفان، زمامدار و خلیفهٔ مسلمین به همهٔ نقاط سرزمین‌های اسلامی نامه‌ای نوشت و در آن گفت:

«من هر سال در موسم حج، همهٔ کارگزاران، یعنی فرمانداران خودم را بازخواست می‌کنم. من امت را مجاز به امر به معروف و نهی از منکر می‌دانم، بنابراین اگر روزی چیزی با من یا کارگزارانم نزاع داشته باشد، آن را به او (امت) می‌دهم و من یا عمال من حق تقدمی بر مردم نداریم، مگر در چیزی که متروک افتاده باشد. اهل مدینه شکایت کرده‌اند که بعضی‌ها می‌زنند و آزار می‌رسانند، هرکس در این باره ادعایی دارد، باید در موسم حج به حج بیاید و حق خویش را از هر کس که باشد، من یا کارگزاران و مأمورینم، بستاند و یا آن که ببخشد، که خداوند بخشندگان را پاداش می‌دهد».

در اینجا نکتهٔ شایان تذکر اینست که این انجمن و گردهمایی، فقط به مسلمانان فرصت دادخواهی از حاکمان خود و طلب حقشان را نمی‌دهد، بلکه غیر مسلمانانی که در سایهٔ حکومت اسلام زندگی می‌کنند هم، چنین فرصت و امکانی را در این موقع به دست می‌آورند.

همهٔ ما از داستان آن شخص قبطی اطلاع داریم که با پسر والی و فاتح مصر، یعنی عمرو بن عاص، مسابقه گذاشت و از او برد و پسر عمرو بن عاص او را کتک زد و بدین خاطر پدر آن شخص در نزد عمر (خلیفه) دادخواهی نمود و در برابر چشم و گوش هزاران حج‌گزار او را قصاص نمود. سپس عمر، سخن معروف خود را در برابر اجتماع بزرگ مردم خطاب به فرماندار خود گفت: «ای عمرو، چه وقتی مردم را بندهٔ خود ساخته‌اید، در حالی که مادرانشان آنها را آزاد به دنیا آوردند؟!»

پس جای تعجب نیست که این عبادت (حج) خاری در چشم بسیاری از دشمنان اسلام باشد و قلمهایشان را برای زشت‌نمایی یا تمسخر آن نشانه روند. اما خداوند اراده‌ای جز کمال نور خود ندارد، هر چند کافران را خوش نیاید.

سالها پیش یکی از مبلغان مسیحی، در گزارشی راجع به میزان تأثیر تبلیغات آنان در سرزمین‌های اسلامی ما، به ویژه مصر نوشت: تا وقتی که این تکیه‌گاههای چهارگانهٔ اسلام، یعنی قرآن ... الأزهر... اجتماع هفتگی جمعه ... و انجمن سالیانهٔ حج وجود داشته باشد، اسلام همچون صخرهٔ سخت و درهم شکنندهٔ کشتی تبلیغ مسیحیت باقی خواهد ماند...»

این چهار پدیده نیز به خواست خدا تا پایان تاریخ زندگی بشر، روی این کرهٔ خاکی برجا مانده و دشمنان باید از خشم خود بمیرند!! با وجود آن که مسلمانان [متأسفانه] به نحو شایسته از این اجتماع بزرگ استفاده نمی‌کنند و شاید به تدریج به خود آیند.

گواهی دیگران

بعضی از بیگانگان هم به برتری این آیین اسلامی بزرگ گواهی داده و به نتایج و آثار درونی و حیاتی آن اشاره کرده‌اند. از جملهٔ این افراد، استاد ایتالیایی خانم «والگیری» در کتابی که به نام «دفاع از اسلام» ترجمه شده است، راجع به حج می‌گوید:

«بر هر مسلمانی واجب است که در صورت دارا بودن شرایطی، حداقل یکبار درطول زندگی خود به حج برود. ویژگی و طبیعت و آثار عمیق و اسرارآمیز این آیین چنان است که عقل آدمی از درک و تشریح آن، جز در حدی بسیار اندک، ناتوان است. با این حال همان اندازه برداشت و درکی هم که از آثار مزبور امکان‌پذیر می‌باشد، به سادگی و راحتی از حکمت کاملی پرده برمی‌دارد. کسی نمی‌تواند منکر فوایدی باشد که اسلام از اجتماع سالیانهٔ مسلمانان در مکان واحدی که از نقاط مختلف جهان به سوی آن می‌شتابند، به دست می‌آورد. عرب، ایرانی، افغان، هندی، اهالی شبه جزیرهٔ ملایو، مراکشی، سودانی و دیگران، همگی برای طلب آمرزش از خداوند رحمان و رحیم به طرف کعبه روی می‌آورند و هنگامی که در چنین مکانی برای چنان هدفی به همدیگر برمی‌خورند، روابط نوینی از محبت و برادری ایجاد می‌کنند.

حداقل یکبار در زندگی مسلمانان، همهٔ امتیازات میان فقیر و ثروتمند، گدا و زمامدار به طور کامل باطل می‌شوند و این به خاطر آنست که هر شخص حج‌گزار در حین انجام این فریضهٔ مقدس، لباس ساده‌ای می‌پوشد و نشانه‌های شخصی خود را ترک می‌نماید و فقط یک شعار (الله اکبر) برای خود انتخاب می‌کند، نه شعاری دیگر.

آیینهایی که انجامشان بر حاجیان مقرر گردیده، از قبیل طواف خانهٔ خدا (کعبه) در وجود آنها، خاطرات پیامبران و پدران ارجمندی را که طی قرن‌های گذشته در همین سرزمین‌ها زندگی کرده‌اند، بیدار می‌سازند و اعمال ابراهیم، بنیانگذار دین خالص و کارهای فرزندش اسماعیل و همسرش هاجر را از نو زنده می‌کنند و در برابر فرد حج‌گزار، انگیزه و شوق پیروی از احساسات و تسلیم آنان در برابر خواست خدا را نیرو می‌بخشند».

بهترین روش در آموزش عبادت

- فقه عبادت نه علم عبادت
- بازگشت به دوران سادگی
- آسانگیری به جای وسوسه و سختگیری
- بازگشت به کتاب و سنت، نه تعصب فرقه‌ای
- اهتمام به فرائض قبل از هر چیز

پیشگفتار

وقتی که عبادت خداوند، اولین حق او به گردن ما باشد، یادگیری و آموزش آن به دیگران هم نخستین وظیفهٔ واجب ما خواهد بود.

نخستین عبادات، از نظر لزوم شناخت و فهمیدن آنها، عبادات شعائر هستند، یعنی عبادتهایی که دارای اشکال، اوصاف و کیفیت معینی هستند و اگر طبق همان ویژگیهای مقرر شده انجام نگیرند، پذیرفته نخواهند شد. این آیینها عبارتند از: نماز، روزه، زکات و حج که اسرار و آثارشان را در زندگی مورد بررسی قرار دادیم.

این آیینهای بزرگ چهارگانه، همان چیزهایی هستند که از سوی پیامبر اسلامص پس از شهادتین، پایه‌های اساسی دین معرفی شده‌اند.

فقهاء به این آیینها، در برابر چیزهایی که در تقسیم فقهی خود «معاملات» خوانده‌اند، عنوان «عبادات» بخشیده‌اند. برای این که از طرف دین به وجود آمده‌اند و پیش از آن وجود نداشته‌اند.

اما در مورد شاخهٔ «معاملات» چنین نیست و دین، فقط اصلاح و تصحیح آنها را برعهده دارد. برای این که زندگی مردم هیچگاه خالی از مبادله و داد و ستد نبوده است و

هنگامی که دین آمد، کارش تأیید جنبه‌های درست و حذف بخشهای فاسد آن بوده است. به همین جهت، پیشوایان محقق اسلام این نکته را اذعان دارند که: در عبادات بنای کار بر خودداری است مگر در چیزهایی که به وسیلۀ دین تشریع و توصیه شده‌اند، اما در عادات و معاملات تکیه بر اباحه (تجویز) است مگر در مواردی که از طرف دین ممنوع گشته باشند.

در این جا از روش نمونۀ آموزش این عبادات که رعایت و پیروی آن ضروری و برخاسته از طبیعت و روح دین و شریعت ماست، گفتگو می‌کنیم.

این عبادتها با گذشت زمان از نظر شیوۀ آموزش، اشکال و مراحل گوناگونی به خود گرفته و تا آن حد از انشعاب و سختی و پیچیدگی رسیده‌اند که وقت یک فرد معمولی در عصر ما گنجایش فراگیری و شناخت همۀ آنها را ندارد و اگر وقتش نیز امکان بدهد، ذهن و روحش ظرفیت آن را ندارد.

مفهوم این سخن آن نیست که ما بخواهیم عبادات را تغییر شکل بدهیم تا برای معدۀ راحت طلب عصر ما قابل هضم گردیده با روح نوین آن سازگار شود.

هرگز چنین نیست، زیرا که عبادات قابل دگرگونی و تحول نمی‌باشند و با تغییر زمان هم تغییر نمی‌پذیرند، زیر بار اجتهاد یا قیاس و یا اجماع نیز نمی‌روند و همچون خمیر نرمی نیستند که در دست نانوا به هر شکلی که او می‌خواهد، درآیند.

عبادات، ثبات همیشگی دارند و آنچه که ما در پی تغییرش هستیم، روش آموزش آنها می‌باشد و منظورمان اینست که با استفاده از این روش به حالت و شیوۀ روزگار پیام خداص و اصحاب هدایت یافتۀ او بازگردیم.

فقه عبادت نه علم عبادت

برای این که حرکتمان صحیح باشد، باید هدف خود را بشناسیم. هدف ما از این شیوۀ تعلیم و آموزش، جلب هر چه بیشتر محبت مردم نسبت به پروردگار خود می‌باشد، بدین منظور که او را از روی مهر و سپاس و رغبت پرستش کنند، نه به صورت مراسم و قالبها و اشکال ظاهری... آنان را به روح عبادت متوجه سازیم، نه فقط به شکل عبادت و بس.

به عبارت دیگر، می‌خواهیم در جهت «فقه عبادت» بکوشیم، نه «علم عبادت». فقه مفهومی بالاتر از علم دارد و تفقیه بر تعلیم فضیلت دارد. علم، به اندیشه‌ها و مغزها مربوط می‌شود، ولی فقه، از این حد گذشته و به دلها و نهادها می‌رسد و پیامبر اسلامص خیر و بهره‌مندی را به فقه نسبت داده است، نه به علم خشک ظاهری و گفته است: «**مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ**»[1].

مفهوم اصیل فقه، تحت تأثیر تحولات و در نتیجهٔ ریزه‌کاریها و افزودن شاخه‌های ظاهری و احکام تبعی و انبوهی از فرضیات و مسائل دقیقی که چیزی جز مغالطه یا زحمت آفرینی نمی‌باشند، مصداق خود را از دست داده و به علم خشک و خالی تبدیل گردیده است. امام غزالی[2] در بیان تغییرات و تحریفات واژه‌های اسلامی و عناوین پسندیده‌ای که به خاطر مقاصد فاسد به معانی دیگری جز معانی موردنظر گذشتگان صالح و فرهنگ قرن اول منتقل و مبدل گردیدند، پنج واژه را که نخستین آنها واژهٔ فقه می‌باشد، ذکر کرده است، واژهٔ فقه را با تخصیص دادن و نه جابجایی و تبدیل دگرگون ساختند، زیرا آنها به شناخت شاخه‌ها و فروع عجیب و غریب ... و اطلاع از علل دقیق و ظریف و پرحرفی دربارهٔ موضوعات مزبور و حفظ گفتارهای مربوطه، محدود نمودند. بگونه‌ای که هر کس در این زمینه‌ها تعمق افزونتری داشت، فقیه‌تر (افقه) شمرده شد. اما در قرن اول، این عنوان، برای دانستن راه آخرت و شناخت مشخصات آفات درونی و مفاسد عملی و قدرت تسلط و غلبه بر دنیا (انگیزه‌های مادی) و آگاهی از مواهب اخروی و خوف و هراس داشتن دل به کار می‌رفت. دلیل این سخن آیهٔ شریفهٔ قرآن است که می‌فرماید:

﴿لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوۡمَهُمۡ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيۡهِمۡ﴾ (توبه/ 122).

«تا در دین تفقه نمایند (بینش و آگاهی پیدا کنند) و چون به میان قوم خود بازگشتند آنها را بیم دهند».

۱- روایت از بخاری: «اگر خداوند بخواهد به کسی خیر دهد، او را آگاهی دینی می‌بخشد».

۲- «الإحیاء» ج۱، ص ۳۲، چاپ دارالکتب العربية.

آنچه که به هشدار و انذار منتهی می‌گردد فقه نام دارد، نه شاخ و برگهای طلاق، عتاق، لعان و سلم و اجاره! زیرا که اینها راه به انذار و خودآگاهی نمی‌برند و حتی اشتغال محض و مداوم بدانها باعث قساوت و سختی دل گردیده خوف و حساسیت را از آن دور می‌سازد، همانطور که در مورد فقیهان امروز شاهدیم، و خداوند تعالی فرموده است:

﴿لَهُمۡ قُلُوبٞ لَّا يَفۡقَهُونَ بِهَا﴾ (اعراف/ 179).

«دلهایی دارند که با آن درک نمی‌کنند».

که منظورش از فقه، معانی ایمان است... به جان خودم، فقه و فهم در لغت مترادف هستند و بحث فقط بر سر طرز استعمال قدیم و جدید آن است.

خداوند می‌فرماید:

﴿لَأَنتُمۡ أَشَدُّ رَهۡبَةٗ فِي صُدُورِهِم مِّنَ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَوۡمٞ لَّا يَفۡقَهُونَ﴾ (حشر/ 13).

«ترس و هیبت شما در دل آنها از ترس خدا بالاتر است و این بدان سبب است که آنها گروهی بی‌فقه و شناخت می‌باشند».

در این جا نقصان خوف از خدا و بزرگ دانستن هیبت مخلوقات، به کمی فقه نسبت داده شده است. حالا ببینید که اگر این(قلت خوف از خدا) را حاصل عدم حفظ مسائل و فتواهای پراکنده یا نتیجهٔ عدم علوم ذکر شده بدانیم (فقه به معنی اصطلاحی) آیهٔ فوق چه مفهومی پیدا می‌کند...؟

پیامبرص فرمود: آیا فقیه به تمام معنا را به شما معرفی کنم؟ گفتند: آری، گفت: او کسی است که بندگان خدا را از رحمت خدا مأیوس و از مکر او خاطرجمع نسازد و از عنایات الهی نومید نگرداند و از قرآن به چیز دیگری منحرف و متمایل نشود...[1].

فرقد سبخی از حسن چیزی پرسید و او پاسخ داد: فرقد گفت: اما اکثر فقها مخالف نظرتو هستند! حسن / گفت: مادرت به عزایت نشیند، ای فرقدک! آیا تو اصلا فقیهی

۱- روایت از ابن عبدالبر.

دیده‌ای؟ فقیه کسی است که از دنیا روگردان و مشتاق آخرت باشد، از دینش آگاه، در عبادت پروردگار خود کوشا و مداوم و با تقوا و خویشتندار باشد، به حقوق و اموال مردم نظری نداشته، خیرخواه و راهنمای آنان باشد... غزالی ادامه می‌دهد که: فقه، عنوان ویژۀ فتواهای مربوط به احکام ظاهری نمی‌باشد بلکه مسائل مزبور را نیز به خاطر عمومیّت خود یا به عنوان دنباله‌ها و ضمیمه‌های طبیعی فرا می‌گیرد و بهرحال بیشتر در مورد علم آخرت استعمال می‌شود.

این بود سخن امام غزالی و به این ترتیب روشن گردید که منظور ما از فقه عبادت، مفهوم اصلی و نخستین فقه در صدر اسلام بوده و عبارت از بینشی است که دل را تحریک و نفس آدمی را پاک نموده، آخرت را به یاد او می‌آورد و راه حرکت به سوی خدا را روشن می‌کند.

مثلاً فقه نماز به معنی درک اسرار آن و راه یافتن به مغز و محتوایش می‌باشد، اما علم نماز شناسایی خشک و خالی شرایط، ارکان، واجبات و مستحبات آن را در برمی‌گیرد.

فقه نماز، در الگویی همچون حاتم اصم تجسم می‌یابد که وقتی از او پرسیدند چگونه نماز می‌خوانی؟ جواب داد: بطور صحیح و کامل وضو می‌گیرم، سپس با آرامش و اطمینان به نماز می‌ایستم، با وقار تکبیر می‌گویم، به صورتی شمرده قرائت می‌کنم، با خشوع به رکوع می‌روم و با فروتنی سجده می‌کنم و در حین نماز، بهشت را در سمت راست و جهنم را در سمت چپ و صراط را زیر پایم و کعبه را پیش رو، فرشتۀ مرگ را بالای سر، گناهان را محیط بر خود و چشم خدا را متوجه به سوی خویش تصور می‌کنم و آن را واپسین عبادت خود محسوب می‌دارم و تا آنجا که بتوانم با اخلاص به جا می‌آورم. سپس سلام می‌دهم و نمی‌دانم که نزد خدا مقبول افتاده است یا مردود؟!

راه ما در این جهت، آنست که عبادات را همچون قوانین هندسه و یا نظریات شیمی، خشک و جامد نیانگاریم، بلکه آن را به صورتی شفاف، درخشان و مرتبط با کلمات خدا و رسولص و حرکت مؤمنان صالح درنظر بگیریم و حکمتها و اسرارش را به اندازۀ

توانائی خود و بدون قصد افراط و موشکافی و از یاد بردن هدف اساسی تمامی عبادات که ذکر حق خدا بر گردن بنده است، درک و بررسی نماییم.

بنابراین می‌بینیم که پیدا کردن و شناخت عبادات از کتب حدیث، بهتر و آسانتر از این‌همه کتب فقهی مذهبی خشک است. بخصوص که این کتب شکلها و شاخه‌ها را افزایش داده و اهمیتی به ادلهٔ کتاب و سنت نداده‌اند و نتیجه این شده است که فقه منجمد موجود، قلب را خنک و شاد نمی‌کند و روان را غذایی نمی‌دهد و تقوایی ببار نمی‌آورد.

بازگشت به دوران سادگی

ما گذشته از آنچه گفته شد، مؤظفیم که روش آموزش عبادات را به سادگی اولیه‌اش بازگردانیم و این شکل عریض و طویل، پرشاخ و برگ و پیچیده را که شکم کتب فقهی ما را با انبوهی از ارکان، شروط فرضیّات، واجبات، سنن و مستحبات، مبطلات و مکروهات و انشعابات و ضمیمه‌های پی‌درپی متورم ساخته و کار بدانجا رسانیده است که فقط بحث طهارت [یکی از مقدمات نماز] صدها صفحه را به خود اختصاص داده است، کنار بگذاریم.

واقعاً عجیب است که ما [یعنی واعظان و رهبران دینی] می‌خواهیم عباداتی به این صورت را که نیازمند تخصص و فراغت و بسیاری شرایط دیگر برخلاف خواست خدا و رسولص می‌باشند، به مردم عادی یاد بدهیم! شاید برای یک دانشمند متخصص ممکن باشد که عبادات را برای خود بدینگونه مورد بررسی قرار دهد، اما تعلیم آنها به مردم با همین صورت اشتباه محض است.

خدایتعالی می‌فرماید:

﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ﴾ (احزاب/ 21).

«در پیامبر خدا برای شما الگوی خوبی وجود دارد».

اکنون باید دید که رسول خدا ص در تعلیم شعائر و عبادات دین چه روشی به کار می‌برد، یک نفر از بیابان [پس از هدایت و گرایش به اسلام] نزد او می‌آمد و می‌خواست که دین را یاد بگیرد. چند سؤال از پیامبرص می‌پرسید و پاسخهایی کاملاً ساده و روشن

می‌گرفت و در بعضی از نمازهای پیامبرص شرکت می‌جست و با مشاهدۀ عینی و نه با حفظ و تلقین، کیفیت نماز خواندن را فرا می‌گرفت... زیرا پیامبرص به مردم فرمود: ببینید من چگونه نماز می‌خوانم، شما هم همانگونه بخوانید.

با این روش فرد تازه وارد مزبور، پس از یک یا چند جلسه، مسائل واجب و لازم دینی را فرا می‌گرفت و به محیط زندگی و خاندان خود باز می‌گشت.

شیوۀ آموزش عبادت در زمان پیامبرص و اصحابش چنین بود. آنها نصوص را سبک نمی‌شمردند و الفاظ را گسترش نمی‌دادند و به فلسفه‌بافی و تأویل نمی‌پرداختند. وقتی که خداوند فرمود: «صورتهایتان را بشویید» دیگر بحث درازی راجع به تعریف ماهیت «شستن» و تفاوت آن با «مسح» و یا تعیین حدود مساحت چهره (صورت) و این که طولش از رستنگاه مو تا زیر چانه و پهنایش حد فاصل دو نرمۀ گوش است و ... ترتیب نمی‌دادند و باب مفصلی در این باره نمی‌گشودند.

آری، آنها چنین نمی‌کردند برای این که هر کسی می‌دانست شستن یعنی چه و صورت به چه چیزی گفته می‌شود و هر گونه بحث و تشریحی در این مورد، خود آغاز پیچیدگی و دشوارسازی است.

آیا هیچ شخص مسلمانی می‌تواند از کلمۀ «الله أکبر» که در اسلام، مقدمۀ اذان و اقامه و نماز قرار داده شده است، غافل باشد؟ اما کتابهای فقهی به هنگام بحث از «تکبیرة الإحرام» که مقدمه و شروع نماز است، آن را با شرایط گوناگون و فراوانی محاصره می‌کنند تا چنین وانمود سازند که بیان این واژه که بر زبان هر مسلمانی جاری است دشواری خاصی دارد! به خدا قسم که دشواری در کلمۀ تکبیر و زبان فراگیرندگان و بیان کنندگانش نیست بلکه در مغز و روح تعلیم‌دهندگان آن است، اینها می‌خواهند به مردم از روی کتابهایی که برای متخصصان ریزه‌کار و موشکاف تدوین گردیده است، نه عموم افراد که به کارها و مسائل زندگی اشتغال دارند، آموزش دهند. در حالی که بعضی از این کتب انباشته از تعقید و تکلف است و برخی دیگر به اضافات و بدعتهای خلاف حکم خدا آمیخته می‌باشد.

من وقتی که بعضی از افراد روستایی را به نماز خواندن توصیه و تشویق می‌کردم، آنها با تبرئه خود عذر می‌آوردند که احکام و شرایط و واجبات نماز را نمی‌دانند! مثل این که نماز چیزی است که به آموزش و تلاش درازمدتی نیاز دارد که مردم نیز واقعاً از این کار معذورند، زیرا آن کسی که می‌خواهد وضو را به آنها تعلیم دهد، چند شب و روز بحث می‌کند و باز هم تمامی ندارد. مثلاً به آنها می‌آموزاند که در آغاز وضو بگویند: «**الحمدلله الذی جعل الماء طهوراً والإسلام نوراً**» و هنگام استنشاق بگویند: «**اللهم ارحنی رائحة الجنة وأنت عنی راض**» و موقع شستن صورت فلان ذکر و برای شستن یا مسح هر عضوی دعایی مخصوص به خاطر بسپارد. فرد عامی بیچاره نمی‌تواند این همه دعا را که مورد نظر کتاب و سنت هم نمی‌باشند حفظ کند و از طرفی می‌پندارد که وضو بدون اینها درست نیست! در نتیجهٔ همین دشوارسازی‌های خودسرانه و خودساخته، وضو برایش گران می‌آید و از نماز می‌گریزد.

چطور می‌شود نماز را از روی کتابی همچون «الإقناع فی حل ألفاظ ابن شجاع» که در فقه شافعی نوشته شده است، به مردم تعلیم دهیم همانگونه که بعضی از ملایان مساجد عبادات را بر مبنای آن آموزش می‌دهند! فکر و اندیشهٔ مردم چگونه گنجایش دارد بفهمد [چنانکه کتاب مزبور می‌گوید] که نماز هیجده رکن دارد، سپس به تشریح و بحث دربارهٔ یک رکن مثل نیت و استحضار که چندین صفحه حجم دارد، بپردازیم. انگار، «نیت» احتیاج به تشریح و موشکافی دارد و یا در نظر داشتن آن کار مشکلی است!! سپس دربارهٔ تکبیرة الإحرام بحث نماییم و این که پانزده شرط دارد و اگر یکی از آنها مراعات نشود، نماز باطل خواهد بود؟!

مجموع کتب فقهی به استثنای موارد قلیلی همین وضعیت را دارند که بخش عمدهٔ آن نمونه‌های نادر هم مهجور واقع شده‌اند.

آیا پذیرش روش تعلیم آسان و سادهٔ رسول خداص که هیچ سختی و ناهمواری ندارد، از این روش بهتر و مناسبتر نیست؟

دربارۀ ویژگی و کیفیت نماز، کافی است به روایت احمد و بخاری و مسلم از ابوهریره توجه کنیم، «مردی وارد مسجد شد و نماز گزارد و سپس نزد پیامبرص آمد و سلام داد. پیامبرص پاسخ سلامش را داد و فرمود: برگرد و از نو نماز بخوان، تو نماز نخواندی. او بازگشت و دوباره نماز خواند و این کار سه دفعه تکرار شد. در آخر گفت: تو را به آن که بر حق مبعوث نموده است سوگند می‌دهم که اگر شیوۀ بهتری وجود دارد، به من یاد بده! پیامبرص گفت: وقتی که به نماز ایستادی تکبیر بگو، آنگاه هر اندازه از قرآن برایت ممکن بود بخوان، سپس به رکوع برو و صبر کن تا رکوع تمام شود، سپس برخیز و به طور معمولی بایست، آنگاه به سجده برو و چندان صبر کن تا از تمام شدن سجده مطمئن شوی، سپس با آرامش سر بردار و بنشین، سپس دوباره سجده کن و سجده را به پایان برسان و همین روش را در سرتاسر نماز بکار بند». این همان حدیثی است که به نام حدیث فراموشکار در نماز شناخته شده است.

پیامبر اسلامص و یارانش، از همۀ مردم به سادگی و آسانی متمایلتر و از همگان نسبت به تکلف و موشکافی و دشوارسازی بی‌میلتر و دورتر بودند و خداوند متعال خطاب به پیامبرش ص فرموده است:

﴿قُلۡ مَآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُتَكَلِّفِينَ﴾ (ص/ 86).

«بگو من در برابر آن (رسالت) از شما پاداش نمی‌طلبم و اهل تکلف هم نیستم».

انس ابن مالک می‌گوید: ما نزد عمر τ بودیم و شنیدیم که می‌گفت: «ما از تکلف منع شده‌ایم».

نمونۀ دیگر این که عمر، معنی واژۀ ابّ در آیۀ ﴿وَفَٰكِهَةٗ وَأَبّٗا ٣١﴾ (عبس: 31) را فراموش کرده بود وقتی که خواست از معنی دقیق آن پرسش کند، ترسید که این کار، نوعی تکلف باشد که مورد نهی قرار گرفته است و با خود گفت: اگر عمر، معنی ابّ را نداند، چه می‌شود؟

ابن مسعود گفته است: «باید از آن که مرده است، الگو بگیرید، زیرا فرد زنده در معرض انحراف و اشتباه است. اصحاب محمدص شایستۀ پیروی هستند که بهترین افراد

این امت به شمار می‌آمدند، دارای پاکترین دل و عمیقترین آگاهی و کمترین تکلف بودند و خداوند ایشان را برای همراهی رسول خدا و اقامهٔ دینش برگزید. برتری آنان را دریابید و از روش و آثارشان پیروی کنید، زیرا که هدایت مستقیم یافته بودند».

امام شاطبی نیز این حقیقت مهم را تذکر داده است[1] که تعلیم شریعت و بیان موضوعات دینی، می‌باید به شیوه‌ای متناسب و در خور تودهٔ مردم و بدون ریزه‌کاری‌های پیچیدهٔ فلسفی انجام گیرد. مثلاً اگر پرسیده شد: ملک (فرشته) چیست؟ گفته شود: یکی از مخلوقات خداوند است که به فرمان او کاری را انجام می‌دهد. یا دربارهٔ معنی کوکب گفته شود: همین چیزی که شبها در آسمان می‌بینیم. مفهوم بیان و توضیح مسائل در شریعت نیز بر این پایه استوار است. چنانکه پیامبرص می‌فرماید: «الْكِبْرُ بَطَرُ الْحَقِّ وَغَمْطُ النَّاسِ»[2]. یعنی کبر، عبارت است از دشمنی با حق و خوار شمردن مردم. پیامبرص کبر را با ویژگی ضروری آن که بر هر کسی آشکار است، تفسیر نموده ... و حج را با عمل و گفتار خویش به گونه‌ای قابل فهم و در خور تودهٔ مردم تعیین کرده است و در مورد سایر امور نیز همچنین. چون عادت عرب بر این بوده و این شریعت نیز عربی است و امت نیز امتی ساده و فطری می‌باشد، بنابراین جز یک بیان امی، یعنی ساده و آسان، شایستهٔ آن نیست.

اسلام، ژرف‌اندیشی و تعمقی را که برای عموم سزاوار و ممکن نمی‌باشد، موردنظر و توصیه قرار نداده است، زیرا که راههای دشواری دارد:

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖ﴾ (حج/ 78).

«در دین سختی را برای شما قرار نداده است».

همچنانکه اگر مفهوم ملک یا فرشته خواسته شود، به مفهومی مشکلتر از خود آن دست می‌یابیم: «ماهیتی مجرد از ماده به طور بنیادی» یا هنگامی که می‌پرسند کوکب

۱- مقدمه ششم از کتاب (موافقات) جلد ۱ ص ۵۶.

۲- امام مسلم حدیث را روایت کرده است.

چیست؟ پاسخ داده می‌شود: «یک جسم بسیط کروی که مکان طبیعیش خود فلک می‌باشد...» و اینگونه حرفها و مفاهیم که اعراب آنها را نمی‌شناسند و جز با طی روزگارانی در تحقیق و درک معانی مزبور، رسیدن به آنها ممکن نیست و معلوم است که صاحب شریعت چنین هدفی ندارد و بدان سفارش نکرده است.

نظیر این سخن را دربارۀ شیوۀ استدلال نیز می‌توان گفت. آنچه که در خور تودۀ مردم است، عبارتست از مقدمات دلیل که دارای دلالت ضروری و یا نزدیک به ضروری است و این چیزی است که نمونه‌هایی از آن در قرآن مورد توجه قرار گرفته است، از جمله این آیات:

﴿أَفَمَن يَخۡلُقُ كَمَن لَّا يَخۡلُقُ﴾ (نحل/ 17).

«آیا کسی که آفرینش دارد با آن که آفرینش ندارد، مساوی و یکسان است؟».

﴿قُلۡ يُحۡيِيهَا ٱلَّذِيٓ أَنشَأَهَآ أَوَّلَ مَرَّةٖ﴾ (یس/ 79).

«بگو: همان کسی که آن را بار نخست پدید آورد، زنده‌اش می‌کند».

از این نمونه‌ها در آیات قرآن بسیار است. شاطبی می‌افزاید: با این روش بود که گذشتگان صالح ما در پخش و انتشار دین میان موافقان و مخالفان پیش رفتند و موفق گردیدند و هر کس به نحوۀ استدلال آنها در اثبات احکام تکلیفی توجه کرده باشد، می‌داند که آنها آسانترین و نزدیکترین راه نسبت به عقل و ذهن متعلمین و پرسشگران را در نظر گرفته‌اند، اما ترتیب متشکل و نظم دقیقی نداشته‌اند، از هر شاخه و به هر ترتیبی که پیش می‌آمد آغاز می‌کردند و در صورت رسا و به سهولت قابل فهم بودن، به شکل و ترتیب کلام اهمیت نمی‌دادند.

اگر مطالب گفته شده دربارۀ تمامی شریعت صدق کند، عبادات به طریق اولی شایسته و مستلزم چنین سادگی و اجتناب از تکلف و پیچیدگی خواهند بود.

هر دشواری و پیچیدگی در زمینۀ آموزش عبادات، فقط خود آن را خشک و عقیم و نفرت‌انگیز نمی‌گرداند، بلکه به مصداق اصل معروف «هر اسرافی به ناگزیر حقی را ضایع می‌سازد» زیانی حتی به تعلیم شرایع و آداب اسلامی دیگر می‌رساند.

برای توضیح بیشتر این موضوع پیشامدی را که برای خود من روی داد ذکر می‌کنم: ماه رمضان بود و شب هفدهم آن یعنی شب غزوهٔ بدر کبری، و من برای ایراد موعظه در یک روستا دعوت شده بودم، مردم گفتار مرا به خوبی پذیرفتند و چیزهایی از تاریخ دین و رفتار پیامبرص خود را که نمی‌دانستند، فرا گرفتند. اما این سخنان برای یک نفر که از شیوخ فرتوت بود و به مردم تعالیم دینی می‌آموخت و امام مسجده ده نیز بود، جالب نیافتاد. شیخ اینگونه موعظه‌ای را سراغ نداشت و همچون دیگر همقطارانش [که به چشم خود دیده و به گوش خود شنیدم] در طول شبهای رمضان برای مردم از آداب استنجاء و واجبات و مستحبات و مبطلات و موانع وضو و آبهایی که برای تطهیر قابل استفاده‌اند و آبهای غیرقابل استفاده و ... چیزهایی که در فقه اصطلاحی سراغ داریم، بحث می‌کرد، بدینسان ماه مبارکه به سر می‌آمد و مردم بیچاره هنوز از توالتها خارج و فارغ نشده بودند!!

شیخ مزبور به من گفت: استاد، گفتارت بزرگ بود، اما سودمندتر از آن، این بود که مردم در چنین شبهایی چیزی از امور دین خود را فرا می‌گرفتند.

به او گفتم: آیا سیرت رسول خداص و مبارزات او، جزء مسائل و امور دینی نیست؟! سعد بن ابی‌وقاص گفته است: ما همانطور که سوره‌های قرآن را به فرزندان خود یاد می‌دادیم، غزوات و مبارزات رسول خداص را هم نقل می‌کردیم!

شیخ گفت: منظورم آن است که طرز انجام وضو و غسل را یاد بگیرند و شرایط، واجبات، مستحبات و ... چیزهایی که صحت نماز بدانها بستگی دارد را، بشناسند.

گفتم: جناب شیخ، تو که قرآن خوان هستی، می‌توانی به من بگویی که خداوند، مسائل وضو و غسل و امور مربوط به آنها را در چند آیهٔ قرآن ذکر نموده است؟

شیخ ساکت ماند، من گفتم: فقط یک آیه وجود دارد که تمام این مسائل را در برگرفته است[1].

۱- آیه دیگری هم در سوره نساء آمده است که موضوع را به طور خلاصه و فشرده مطرح نموده ولی مانند آیه ۶ مائده به تفصیل نپرداخته است و این، کل بحث قرآن در زمینهٔ طهارت را تشکیل می‌دهد.

خداوند در سورهٔ مائده می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ وَٱمۡسَحُواْ بِرُءُوسِكُمۡ وَأَرۡجُلَكُمۡ إِلَى ٱلۡكَعۡبَيۡنِۚ وَإِن كُنتُمۡ جُنُبٗا فَٱطَّهَّرُواْۚ وَإِن كُنتُم مَّرۡضَىٰٓ أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ أَوۡ لَٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمۡ تَجِدُواْ مَآءٗ فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدٗا طَيِّبٗا فَٱمۡسَحُواْ بِوُجُوهِكُمۡ وَأَيۡدِيكُم مِّنۡهُۚ مَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيَجۡعَلَ عَلَيۡكُم مِّنۡ حَرَجٖ وَلَٰكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمۡ وَلِيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ﴾ (مائده/ 6).

«ای مؤمنان وقتی که به نماز برخاستید صورت خود و دستهایتان را تا آرنج بشویید و به سرتان مسح بکشید و پاهایتان را هم تا دو برآمدگی، و اگر جنب بودید خود را پاکیزه کنید و اگر مریض یا در سفر بودید یا از قضای حاجت آمدید؛ یا با زنها نزدیکی کردید و آبی نیافتید بر زمین پاکی تیمم کنید و از آن صورت و دستهای خود را مسح کنید. خداوند نمی‌خواهد برای شما سختی ایجاد کند بلکه می‌خواهد پاکتان سازد و نعمتش را تمام گرداند تا شاید سپاسگزار باشید».

سپس گفتم: در چند سوره به موضوع جهاد و قتال در راه خدا اشاره شده است؟ باز هم شیخ سکوت کرد، من افزودم: تعدادی ازسوره‌های قرآن هستند که نامشان به تنهایی موضوع مورد اشارهٔ آنها را نشان می‌دهند. از قبیل: انفال یعنی غنائم جنگی، توبه یعنی پشیمانی سرپیچی دیدگان از جهاد، احزاب، قتال، الفتح، الصف، الحشر، الحدید، العادیات یعنی اسبهایی که در جنگ می‌دوند و النصر.

این غیر از سوره‌های زیادی هستند، همچون سوره‌های بقره، آل عمران، نساء و غیره که آیات متعددی راجع به قتال و غزوات را شامل می‌شوند.

چگونه چیزی را که قرآن در سوره‌ها و آیات فراوان خود، اینهمه بدان توجه و عنایت نموده است، نادیده انگاریم و یک ماه تمام و یا حتی بیشتر، همچون گاو آبکش به گرد یک آیهٔ تنها بچرخیم؟!

ما باید قرآن را معیار و ملاک تعیین درجهٔ اهتمام به یک چیز قرار دهیم و به هر کاری همان اندازه که قرآن اهمیت داده است، اهمیت بدهیم، نه کمتر و نه زیادتر و این عادلانه‌ترین معیار است و چه حکمی بالاتر از حکم خدا؟

آسانگیری به جای وسوسه و سختگیری

برماست که در تعلیم عبادات، سخن پیامبرص را به یاد داشته باشیم، که وقتی یارانش به یک عرب که از روی نادانی و جهالت در محوطهٔ مسجد ادرار می‌کرد هجوم آوردند، به آنها گفت: «جلو ادرارش را نگیرید، شما مأمور به آسان‌سازی هستید نه سختی آفرینی».

وقتی هم که ابوموسی و معاذ را به یمن گسیل داشت، به آنها این سفارش گرانمایه را گوشزد فرمود: «آسان کننده باشید نه سخن گیرنده، بشارت دهید و نفرت نیانگیزید، نرمش کنید و ناسازگاری در پیش نگیرید».

آسانگیری چیزی بالاتر از سادگی است، سادگی فقط در آموزش صدق می‌کند، اما آسانگیری، عمل و رفتار آدمی را نیز در بر می‌گیرد.

ما در عصری زندگی می‌کنیم که مردم شدیداً سرگرم زندگی مادی خود هستند و انگیزه‌های دنیوی مادی آزمندانه بر آنان چیره شده است و شیطان بازاری گرم و کالایی راجی و عاملانی کارآزموده پیدا کرده است ... بر ما، آموزگاران برای مردم زمان خود، یک دین آسان و تصفیه شده و گوارا ابداع کنیم، بلکه دین خدا خود آسان است و سختی در آن نیست. همان دینی که گفته است:

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖ﴾ (حج/ 78).

و این یک ردّ و نفی عام برای هر گونه دشواری در دین است. بنابراین به هر دشواری و سختی واقعی برخورد کردیم، باید بدانیم که آن، ساخته و پرداختهٔ مردم است نه دستور خدا.

بعضی از دینداران پاک نیت به یک بیماری درونی به نام «وسوسه» دچار می‌شوند، در نتیجه برخلاف قانون خدا در کتاب و سنت و با آن که همهٔ گذشتگان صالح این امت با وسوسه مخالفت نموده و بر آن تاخته و آن را اختلالی در عقل و نقصانی در دین دانسته‌اند، خود را به سختی و گرفتاری افکنده‌اند.

راستی کدام اختلال عقلی و نقصان دینی از این آشکارتر است؟ امام ابن قدامهٔ حنبلی[1] (متوفی به سال 620 هجری) در رسالهٔ خود راجع به «سرزنش وسوسه‌گرایان و برحذر داشتن از وسوسه» چنین می‌گوید:

«گروهی از وسوسه‌گرایان، پیروی شیطان را تحقق بخشیده، تلقینات او را پذیرفته و به قبول سخن و فرمانبرداری او نسبت داده شده‌اند و از پیروی رسول خداص و روش او روی گردانیده‌اند. تا آنجا که یکی از آنها اگر ببیند که همچون رسول خداص وضو می‌گیرد یا نماز می‌خواند، وضو و نماز خود را باطل و نادرست می‌داند و هنگامی که همچون رسول خداص با بچه‌ها هم غذا می‌شود و غذای همهٔ مسلمانان را می‌خورد (یعنی مهمانی یا غذای دستپخت آنها را می‌پذیرد) خویشتن را آلوده به نجاست می‌پندارد و باید دستش را هفت بار آب بکشد! مثل این که در غذای مزبور سگی افتاده یا گربه‌ای ادرار کرده است!!

سپس تحت استیلای ابلیس و فرمانبرداری از او، به نوعی جنون رسیده و به مذهب سوفسطائیانی که حقیقت موجودات و امور محسوس را انکار می‌نمایند، نزدیک شده‌اند.

۱- واژهٔ «حنبلی» در میان مردم مصر نشانگر و مظهر وسوسه و سختگیری و تکلف است. اما محققان می‌دانند که مذهب حنبلی اگر نگوییم آسانترین مذهب فقهی است، از جمله آسانترین مذاهب است در همهٔ مسائل عبادات و معاملات، و این حقیقت از نوشته‌های امام ابن قدامه و شیخ الإسلام ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم، به وضوح پیداست. من سه تن از نام‌آوران حنبلی را سراغ دارم که همگی در کتابهای خود، حمله سختی بر وسوسه و سختگیری نموده‌اند که در هیچ مذهب دیگری مشابه آن دیده نمی‌شود و اینها عبارتند از: ابن قدامه (در کتاب مذکور)، ابن قیم (در کتاب اغاثة اللهفان) و ابن الجوزی (در کتاب تلبیس ابلیس).

زیرا که علم انسان نسبت به خودش از امور یقین و ضروری است و اینها یک عضو خود را می‌شویند و با چشم خود می‌بینند که شسته‌اند و تکبیر می‌گویند و قرائت نماز را می‌خوانند و همهٔ اینها را با گوش خود می‌شنوند و با دل خود در می‌یابند، حتی دیگران هم مشاهده می‌کنند و یقین دارند، اما باز هم شیطان را تصدیق می‌کنند و دیده‌ها و شنیده‌ها و کارهای قطعی و یقینی خویش را انکار می‌نمایند و شک می‌کنند که آیا این کار را کرده‌اند یا خیر؟!

شیطان، اینها را در نیت و مقصود خود نیز که به طور یقینی آن را می‌دانند و دیگران هم براساس قرائن و دلایلی مطلع می‌شوند، به تردید می‌اندازد. اینها تلقین شیطان مبنی بر عدم نیت و قصد نماز را، برخلاف عینیات و یقین درونی خود می‌پذیرند و شکاک و سرگردان می‌مانند، مثل این که به چیز بسیار عجیبی خیره شده و یا پدیده‌ای را از باطن خود استخراج می‌کنند! همهٔ این کارها نشانهٔ زیاده‌روی در پیروی ابلیس و پذیرش وسوسه‌های اوست و هر کسی به این حد برسد، در واقع به آخرین درجهٔ شیطان پرستی قدم نهاده است و تلقین او را برای عذاب نفس خود می‌پذیرد و در صدمه زدن به جسم خود از او فرمانبرداری می‌کند (با فرو رفتن در آب سرد یا استعمال زیاد آن و یا مالش بیش از حد بدن در هنگام شستشو) و چه بسا که چشم خود را در آب گشوده و داخل آن را هم بشوید و بدین‌سان به بینایی خود آسیب رساند و یا این که کارش به کشف عورت خود برای مردم بیانجامد و به وضعی افتد که مورد مسخرهٔ بچه‌ها و مشاهده‌کنندگان خود قرار گیرد.

وسوسهٔ این گروه ممکن است باعث فوت جماعت و فوت وقت نماز گردد و یا در اثر شدت وسوسه در نیت، تکبیر اول از دستشان برود و از یک یا چند رکعت محروم گردند.

برخی از آنان با خود می‌گویند: «حتما استقامت می‌ورزم و زیادتر به جا می‌آورم ... ولی دروغ می‌گویند. بعضی هم در ادای حروف وسواس به خرج می‌دهند. تا آنجا که یک حرف را دو سه بار تکرار می‌کنند! من خود، یکی از اینها را دیدم که می‌گفت: ... اککک‌بر

...! و با شخص دیگری برخورد نمودم که اظهار می‌داشت: از گفتن «السلام علیکم» عاجز شده‌ام! به او گفتم: همانطوری که الان گفتی، بگو و خودت را راحت کن!

نظایر این افراد زیادند، شیطان توانسته است اینها را در دنیا عذاب دهد و از پیروی پیامبرص برگزیده‌شان خارج سازد و در زمرۀ خود آزاران و افراطیان درآورد. با اینحال تصور می‌کنند که روش خوبی دارند! پناه بر خدا از شیطان رجیم.

ابن قدامه / می‌افزاید: «هر کس می‌خواهد از این بلا خلاص گردد، باید به صحت مطالبی که در پیروی از گفتار و کردار پیامبر خداص بیان داشتیم، پی ببرد و به پیمودن راه او مصمم گردد و بدون شک بداند و بپذیرد که راه پیامبرص هدایت مستقیم بوده و مخالفت با پیامبرص نتیجۀ فریب و اغوای شیطان و تلقینات اوست و یقین داشته باشد که شیطان، دشمن است و به راه خیر نمی‌خواند و به خوشبختی هدایت نمی‌کند.

﴿إِنَّمَا يَدۡعُواْ حِزۡبَهُۥ لِيَكُونُواْ مِنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ﴾ (فاطر/ 6).

«او حزب خود را به این فرا می‌خواند که اهل آتش باشند».

آنگاه باید بداند که در میان رسول خداص و یارانش، فرد وسواسی نبوده است و اگر وسوسه چیز خوبی بود، خداوند آن را از پیامبرص و یاران پیامبر که بهترین و شایسته‌ترین بندگانش بودند، دریغ نمی‌داشت.

پیامبرص وسوسه‌گرایان را توبیخ و نکوهش می‌نمود و عمر آنها را می‌زد و تنبیه می‌کرد و اگر یکی از اصحاب رسولص به چنین افرادی برمی‌خورد، از او روی می‌گردانید».

چیزی که باعث فریاد زدن شیخ ابن قدامه، بر سر این وسوسه‌گرایان سختی آفرین گردیده است، موضع سختگیری و دست و پایبندی آنان در مواردی است که دین، آسان ساخته و سهل گرفته است.

از جمله موارد آسانگیری اسلام، حکم حرکت با پای برهنه و نماز بدون شستن پاهاست.

ابوداود با اسناد خود، از یک زن از قبیلۀ بنی عبدالاشهل روایت نموده است که گفت: «به پیامبرص گفتم: یا رسول‌الله! در سر راه ما به مسجد یک محل زباله و کثافت وجود دارد، وقتی که تطهیر نمودیم (و عازم نماز شدیم) چکار کنیم؟ فرمود: راه پاکتری وجود ندارد؟ گفتم: چرا، فرمود: راه پاک بعدی باعث پاکی کثافت قبلی می‌شود».

همچنین نماز خواندن با کفش را می‌توان نام برد. پیامبرص و یارانش با کفش نماز می‌خواندند... پیامبرص فرموده است: «وقتی که یکی از شما وارد مسجد می‌شود باید نگاه کند و اگر در کفشهایش کثافتی دید، برطرف سازد و سپس با آنها نماز بگزارد...» از ابوهریره τ روایت شده است که «رسول خداص گفت: هنگامی که به کفشهای شما نجاستی رسید خاک آن را پاک می‌سازد». و در یک قول دیگر فرمود: «خاک، پاک‌کنندۀ آلودگی کفش است». این را ابوداود روایت نموده است.

نمونۀ دیگر اینکه پیامبرص هر جایی بود، چون وقت نماز فرا می‌رسید همانجا نماز می‌خواند و فرموده است: «تمامی زمین برای من عبادتگاه و پاکیزه قرار داده شده است، بنابراین هنگام فرا رسیدن وقت نماز در هر کجا بودید، نماز بگزارید». پیامبرص در خوابگاه گوسفندان نماز می‌گزارد و این کار را صحیح می‌شمرد ... و نیز گفته است: «تمامی زمین غیر از حمام و مقبره، مسجد است». از ابن عمر نقل شده است که سگها به مسجد می‌آمدند و می‌رفتند و بول می‌کردند و کسی ایراد نمی‌گرفت.

بنابر حدیث مورد اتفاق همگان، پیامبرص امامه دختر عاص بن ربیع را که بچه‌ای بود و در نظر وسواسگران نمی‌توانست به دور از نجاست باشد، با خود حمل می‌کرد. همچنین لباسی که مشرکین آنها را نجس کرده بودند می‌پوشید و با آنها نماز می‌گذاشت ... و هنگامی که عمر τ به جابیه (شام) آمد، لباسی را از یک نصرانی امانت گرفت و پوشید تا جامۀ خودش شسته شود... و از ظرف آب نصرانی وضو ساخت.

اینک دو راه نمایان: یکی راه آن وسوسه‌گرایان بیمارگونه و دیگری راه پیامبرص و اصحاب پاکش. کدامیک از این دو را منطقی‌تر و صحیح‌تر است و پیروی از کدامیک از نظر دین مقبول و برای دنیا مفیدتر است؟

شکی نیست که راه رسول خداص مستقیم و منتهی به رضوان خداوند بوده و راههای دیگر طرف درهم و پیچیده‌ای هستند که بر سر هر یک شیطانی گمراهگر ایستاده و به زشتی و بدی فرا می‌خواند و خداوند راست گفته است که:

﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾ (انعام/ 153).

«اینست راه مستقیم من، از آن پیروی کنید و راههایی را که شما را پراکنده و سرگردان می‌سازند در پیش نگیرید. این را به شما سفارش کرد تا شاید تقواپیشه کنید».

چقدر صحیح گفته است خلیفهٔ درستکار، عمربن عبدالعزیز که: «پیامبرص و رهبران پس از او روشهایی برای ما به جا گذاشته‌اند که پیروی از آن روشها، لازمهٔ تصدیق کتاب خدا و کمال اطاعت او و تقویت دین اوست. هیچ فردی حق تبدیل و تغییر این شیوه‌ها و اتخاذ راهی برخلاف آنها را ندارد. هر کس بدان اقتدا کند، هدایت یافته و هر کس از آن یاری طلبد، یاری می‌شود. و هر کس از آن سرپیچی نماید و راهی جز راه مؤمنان را در پیش گیرد، خداوند او را به سزای عمل خود رسانده و به جهنمش در می‌افکند و سرانجام بدی خواهد داشت».

بنابراین، سرانجام کسی که از هدایت رسول خداص که آسانگیری و تخفیف است، بیرون رود جهنم خواهد بود که جایگاه بسیار بدی است. اما چنین کسی قبل از آخرت نیز باید بهایی برای انحراف خود بپردازد. به این حکایت پند آمیز و جالب توجه کنید:

ابوداود و ابن ماجه از جابربن عبدالله روایت می‌کنند که گفت: برای سفری به راه افتادیم، یکی از همراهان با سرش در اثر برخورد یک سنگ، شکست و بعد از آن هم محتلم گردید. از اطرافیانش پرسید: آیا من می‌توانم تیمم کنم؟ گفتند: برای تو که به آب دسترسی داری مجال تیمم نمی‌بینیم. بنابراین غسل کرد و در اثر آن درگذشت. وقتی که نزد رسول خداص آمدیم از جریان مطلع گردید و فرمود: «خدا بکشدشان که او را کشتند! چرا چیزی را که نمی‌دانستند، نپرسیدند؟ علاج مسأله سؤال است. برای او همان

کافی بود که تیمم کند و روی زخمش پارچه‌ای ببندد، سپس روی آن مسح کند و سایر قسمتهای بدن را بشوید».

هنگامی که رسول خداص به این گروه، با وجود عذر بی‌اطلاعی می‌گوید: «قتلهم الله» (خدا بکشدشان) دربارهٔ کسانی که اجازه و رضایت خدا را می‌دانند و با وجود این، بر بندگان خدا سخت می‌گیرند، چه خواهد گفت؟ راستی اینها با وسوسه و سختگیری خود چند نفر را ناخوداگاه کشته و هلاک ساخته‌اند؟

بازگشت به کتاب و سنت، نه تعصب فرقه‌ای

یکی از مظاهر وسوسه و زحمت آفرینی بیهوده که در زمینهٔ آموزش و اظهارنظر (فتوا) دامنگیر ما شده است، اجبار مردم به پیروی از مذهب واحد در جمیع مسائل عبادت و معامله می‌باشد، هر چند که ممکن است آن مذهب در مسأله مورد نظر ما، دیدی ضعیف و دلیلی نادرست و دست و پاگیر داشته باشد! گویی پیروی از یک مذهب معین تکلیف واجب و صریح می‌باشد!

هیچ مذهبی چیزی به جز مجموعه‌ای از مسائل اجتماعی یک مجتهد که مدعی عصمت نیز نمی‌باشد، نیست که اگر نظریه‌اش درست باشد، دو پاداش و اگر اشتباه باشد، یک پاداش خواهد گرفت و هیچ امام مجتهدی رسیدن به صواب را منحصر به خود نکرده و به مردم وانمود نساخته است که هر چه می‌گوید، جزء مسلمات دین و پیروی و تقلیدش واجب است.

امام مالک گفته است: سخن هر کس به جز صاحب این قبر پیامبرص پس گرفته و متروک می‌شود.

امام شافعی نیز گفته است: وقتی که به اشتباه سخن من پی بردید، آن را به دیوار بکوبید (پرتاب کنید). این سخن به هر چهار امام مشهور نسبت داده شده و غیر از این هم نمی‌تواند باشد. همچنین گفته است: من نظر خودم را صحیح می‌دانم ولی احتمال خطا دارد و نظر دیگران را اشتباهی می‌دانم که ممکن است صحیح بوده باشد.

ابوحنیفه گفته است: اگر حدیثی از رسول خداص به ما برسد، به روی چشم و سر، و اگر از صحابه باشد، باز هم روی چشم و سر، اما اگر از تابعین باشد، آنها هم اشخاصی مثل ما هستند (یعنی ما مؤظف به پیروی از آنها نیستیم).

امام احمد می‌گوید: من در شگفتم از کسانی که صحت و سند حدیثی را می‌فهمند و باز هم از نظریهٔ سفیان پیروی می‌کنند (یعنی مقتضی حدیث پیامبرص را نادیده می‌انگارند) در حالی که خداوند فرموده است:

﴿فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نور/ 63).

«پس آنهائیکه از فرمانش سر می‌پیچند، بترسند از این که به فتنه‌ای گرفتار شوند و یا عذاب دردناکی گریبانشان را بگیرد».

البته منظور من آن نیست که شخص مسلمان، همچون پرنده‌ای در میان مذاهب، از این شاخه به آن شاخه بپرد و به هیچ اصل و معیاری پایبند نباشد و از هر مذهب آن قسمتی را که باطبع و تمایلات خویش سازگار یافت، اختیار کند. خیر، بلکه منظورم اینست که فرد مسلمان تابع دلیل باشد و هنگامی که حجت حکمی نیرومند و قانع‌کننده بود و با اصول شریعت و روح اسلام هماهنگی داشت، آن را بپذیرد.

این روشی است که گذشتگان ما پیش از انتشار و تأسیس مذاهب فعلی و قبل از فراگیر شدن نظام تقلید به کار می‌بسته‌اند، پس برای چه مردم را به چیزی که خداوند مقرر نکرده است، ملزم کنیم و در تمام مسائل آنها را مؤظف به پیروی از مذهب واحد و امام مشخصی بدانیم و حق هیچگونه تخلف و تخطی از آن را برای آن قائل نباشیم؟ این از همان سلسله سخت‌گیری‌ها و دست‌وپا بستنهایی است که خداوند آنها را از دین به دور دانسته است.

نمونه‌هایی از آسانگیری در برخی از مذاهب

بر علماء واجب است که بر مردم، آن هم در این روزگاری که دین ضعیف شده و تدین کاهش یافته است، آسان بگیرند.

مدفوع و ادرار حیوانی که گوشتش خوردنی باشد، پاک است

یکی از این نمونه‌ها آنست که بخش عمدۀ مسلمانان روستاهای مصر، پیرو مذهب امام شافعی هستند و می‌دانیم که مذهب شافعی در مورد مسائل طهارت و نجاست دشوارترین موضع را دارد، مخصوصا برای روستائیان. در حالی که مذهب مالکی می‌گوید: هر چیزی که گوشتش خوردنی باشد، بول و مدفوعش پاک است ولی مذهب شافعی تمام اینها را نجس می‌انگارد. دلیل مذهب مالکی قویتر و بهتر و با روح اسلام و احتیاج مردم سازگارتر است.

ابن قیم می‌گوید: طبق یکی از دو روایتی که از احمد رسیده و شیخ ما آن را به خاطر دوری از مشقت پذیرفته است، مقدار کم مدفوع قاطر و الاغ و حیوانات وحشی، قابل چشم‌پوشی است.

ولید بن مسلم نیز گفته است: به اوزاعی گفتم: ادرار چارپایانی که گوشتشان خورده نمی‌شود، مانند استر و الاغ چه حکمی دارد؟ پاسخ داد: مسلمانان در جنگها به آنها آلوده می‌شدند و هیچوقت بدن یا لباس خود را آب نمی‌کشیدند.

از همین جمله است تأکید و تصریح احمد بر این که، ودی (مایعی که پس از ادرار انسان خارج می‌شود) هم، اگر زیاد نباشد مانند مذی (مایعی که قبل از منی بیرون می‌آید) پاک است و استفراغ اندک هم همینطور.

و شیخ ما گفته است: شستن لباس به خاطر عرق و چرک و زرداب واجب نیست، برای این که دلیلی برای نجاست آنها اقامه نشده است و بعضی از علما نیز پاکشان می‌دانند[1].

۱- اغاثة اللهفان، ج ۱، ص ۱۵۱.

آب، جز با دگرگونی نجس نمی‌شود

آنچه که از سنت و آثار صحابه معلوم می‌شود، اینست که آب هر چند کم باشد، تا هنگامی که طعم و یا رنگ و یا بویش در اثر نجاست دگرگون نشود، نجس نمی‌گردد. این نظر مردم مدینه و عموم گذشتگان و بسیاری از اهل حدیث است. عطاء، سعید بن مسیب، جابر بن زید، اوزاعی، سفیان ثوری، مالک بن انس و عبدالرحمن بن مهدی بدان فتوا داده، ابن منذر نیز آن را برگزیده و اهل ظاهر هم بدان قائل بوده، احمد نیز در یکی از دو روایت خود بر آن تصریح دارد و گروهی از امامان حنبلی از قبیل ابن عقیل، ابن تیمیه و ابن قیم آن را اختیار نموده‌اند.

امام احمد و صاحبان سنت از ابوسعید روایت کرده‌اند که گفت: از رسول خداص پرسیده شد که آیا از چاه بضاعه [چاهی که در آن خون، لاشهٔ سگ و مردار افتاده باشد] می‌توان وضو ساخت؟ در جواب فرمود: «آب پاک است و چیزی آن را نجس نمی‌کند». ترمذی گفته است: حدیث، حسن است و امام احمد نیز گفته است: حدیث بضاعه صحیح است. ابن ماجه نیز از ابی امامه بطور مرفوع نقل می‌کند که: «چیزی آن را (آب را) نجس نمی‌کند مگر وقتی که مزه، بو یا رنگش را دگرگون سازد». و این استثناء از جهت سند صحیح نمی‌باشد اما فقها روی آن اتفاق دارند.

امام غزالی هم سختگیری امام شافعی در مسائل نجاست را ملاحظه نموده و در بخش طهارت از کتاب «الإحیاء» خود با اشاره به مذب شافعی گفته است: «من دوست می‌داشتم که مذهب او نیز در این که آب هر مقداری باشد، جز با دگرگونی نجس نمی‌شود، مانند مذهب مالک / می‌بود. زیرا که آب مورد احتیاج فراوان است و مشروط کردن مقدار، باعث برانگیختن وسواسی می‌شود و به همین جهت این حکم برای مردم دشوار می‌آید و به جان خودم باعث مشقت است. کسی که تجربه یا تأملی داشته باشد، این را می‌فهمد...» غزالی [که خود شافعی مذهب بود] نظریهٔ مالک را با هفت دلیل تأیید کرده است. هر کس خواهان اطلاع است، به بخش طهارت کتاب الإحیاء مراجعه کند.

لمس همسر، به وسیلهٔ شخص وضودار

شافعی معتقد است که لمس زن [هر چند همسر و بدون شهوت باشد] وضو را باطل می‌کند و به این آیه استدلال کرده است که می‌فرماید:

﴿أَوۡ لَـٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ﴾ (مائده/ 6).

«و یا زنان را لمس کردید».

این نیز باعث مشقت مردم روستاها می‌باشد و کس که در آیه دقت کند می‌فهمد که نظر مذهب حنفی درست‌تر و روشن‌تر می‌باشد:

الف) ابن عباس [که مفسر قرآن است] می‌گوید: لمس و ملامست و مس در قرآن به معنی آمیزش (جماع) به کار رفته‌اند. مثلا خداوند فرموده است:

﴿وَإِن طَلَّقۡتُمُوهُنَّ مِن قَبۡلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ﴾ (بقره/ 237).

«و اگر زنان را پیش از مس کردن طلاق دادید».

و در جای دیگر آمده است:

﴿وَلَمۡ يَمۡسَسۡنِي بَشَرٞ﴾ (مریم/ 20).

«با این که بشری مرا لمس نکرده است».

ب) با تفسیر ملامست به آمیزش، آیهٔ شریفه، هم قضای حاجت را در بر می‌گیرد که با عبارت؛

﴿أَوۡ جَآءَ أَحَدٞ مِّنكُم مِّنَ ٱلۡغَآئِطِ﴾ (مائده/ 6).

«یا یکی از شما از قضای واجب آمد».

مورد اشاره قرار گرفته است و هم جنابت را که با عبارت ﴿أَوۡ لَـٰمَسۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ﴾ بیان شده است، و تیمم نیز بر طبق صریح آیه می‌تواند در صورت فقدان آب، جای وضو و غسل را بگیرد. اما اگر ملامست به معنی ظاهری (یعنی لمس کردن) حمل شود، آیه چنین چیزی را نمی‌رساند.

ج) احادیث متعددی وجود دارند که تفسیر ابن عباس از این آیه را تأیید می‌کنند. بزار، با سندی خوب و اسحاق بن راهویه از عایشه ل نقل کرده‌اند که رسول خداص او را در حال روزه بوسید و گفت: «بوسیدن، باعث نقض وضو و شکستن روزه نمی‌شود» عبدالحق دربارهٔ این حدیث گفته است: من دلیلی برای وجوب ترک آن (بوسیدن) نمی‌بینم.

همچنین مسلم و ترمذی از او (عایشه) روایت کرده‌اند که شبی رسول خداص را در بستر ندید، به جستجویش پرداخت و او را در مسجد در حال نماز یافت و دستهایش را وسط قدمهای آن حضرت گذاشت (یعنی او را لمس کرد).

و نیز احمد و صاحبان سنن از او نقل کرده‌اند که پیامبرص یکی از همسرانش را بوسید و بدون تجدید وضو به نماز ایستاد. همینطور مسلم و بخاری از وی روایت کرده‌اند که: «من در برابر پیامبرص خوابیده بودم و پاهایم در جهت قبلهٔ او قرار گرفته بودند، وقتی که خواست به سجده رود، با دست اشاره نمود و پاهایم را کنار کشیدم» و در عبارت دیگری چنین آمده است: «وقتی که خواست به سجده برود، پایم را کنار زد».

توجیه این گونه احادیث به این که اشاره و دست نهادن روی پا، از روی پوشش بوده است، خلاف مقتضی ظاهر و بدون دلیل است.

مسح پا از روی جوراب

مسح روی جوراب هم از این جمله است. بیشتر راهنمایان دینی نمی‌توانند مسح از روی جوراب در هنگام وضو را به جای شستن پاها تجویز نمایند، با آن که بیش از ده تن از صحابی پیامبرص همچون عمربن خطاب، علی بن ابی‌طالب، ابن مسعود، ابن عباس، براء، انس بن مالک، ابوامامه، سهل بن سعد و عمرو بن حدیث و غیره ψ این کار را مجاز شمرده‌اند.

در زمان ما که در آوردن جوراب و شستن پاها در خارج از منزل دشوار شده است این اجازه به شدت مورد نیاز مردم است. بعلاوه این که شستن پا، بهانهٔ تنبلی بعضی از مردم برای وضو گرفتن در سرمای سخت زمستان می‌باشد.

نماز با لباس نجس از روی بی‌اطلاعی

یکی دیگر از آسانگیری‌هایی که مورد قبول بسیاری از مذهبی نمایان نمی‌باشد، نظریه‌ای است که از اصحاب، عبدالله بن عمر و از تابعین، عطاء ابن ابی رباح، سعید بن مسیب، طاووس، سالم، مجاهد، شعبی، ابراهیم نخعی و زهری و کسانی که بعد از آنان بوده‌اند، مانند یحیی بن سعید انصاری، حکم، اوزاعی، مالک، اسحاق بن راهویه، ابوثور و امام احمد بر طبق روایت صحیح از میان دو روایت موجود و دیگران بدان فتوا داده‌اند و آن این است که: «اگر انسان، بعد از نماز در لباس خود نجاستی ببیند که قبلا از آن اطلاع نداشته و یا اطلاع داشته ولی فراموش کرده بوده یا فراموش نکرده بوده بلکه امکان برطرف کردن آن را نداشته است، نمازش درست است و لازم نیست که دوباره آن را به جا آورد».

هیچ تزریقی روزه را نمی‌شکند

من در ماه رمضان خیلی با این سؤال مواجه شده‌ام که: آیا حقنه (اماله) روزه را می‌شکند؟ همینطور دوها و چیزهای مشابهی که در معالجۀ بواسیر و غیره به کار می‌روند؟

در میان مردم معروف است که حقنه و داخل کردن هر چیزی به اندازۀ یک بند انگشت روزه را باطل می‌کند، ولی من در جواب این سؤال نظر دیگری برگزیده و گفته‌ام:

معنی سادۀ روزه که عبارت است از خودداری از خوردن و آشامیدن و آمیزش که قرآن مورد تصریح قرار داده است، بر کسی پوشیده نیست و معنی این ممنوعات را نیز همگان می‌دانند، زیرا که اعراب سادۀ بیابانی در روزگار بعثت آنها را می‌فهمیدند و برای درک مفهوم خوردن و آشامیدن به تعریف و تشریح نیاز نداشتند. همچنین کسی از حکمت اصلی روزه که همان اظهار بندگی در برابر خداوند، از طریق ترک تمایلات بدن در جهت نیل به خوشنودی او می‌باشد، غافل نیست. چنان که در حدیث قدسی آمده است: «همۀ کارهای آدمیان برای خودشان است مگر روزه که متعلق به من و جزایش هم

بر عهدهٔ من است، زیرا که او خوراک و نوشیدنی و شهوت خود را به خاطر من کنار می‌گذارد».

وقتی که این موضوع را فهمیدیم، در می‌یابیم که انجام انواع حقنه و استعمال مرهم و چیزهای مشابه، نه در لغت و نه در عرف مردم، خوردن و آشامیدن محسوب نمی‌گردد و با هدف دین و حکمت روزه نیز منافات ندارد و سختگیری در موردی که خداوند در آن تنگی و سختی قرار نداده است، معنی ندارد. خداوند می‌گوید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ (بقره/ 185).

«خداوند راحتی شما را می‌خواهد، نه سختی شما را».

ابن حزم گفته است: نه حقنه[1] روزه را می‌شکند و نه قطره چکاندن در گوش یا سر آلت یا بینی و نه استنشاق حتی اگر به حلق هم برسد و نه مضمضه‌ای که بطور غیرعمدی وارد حلق شود و نه سرمه، چه در هنگام روز و چه شب، با میله یا هر چیز دیگر و نه غبار آرد و یا هر چیز نرم دیگر و نه عطر و حنظل یا هرچیز دیگر و نه مگسی که ناگهانی وارد حلق می‌شود...

این، عقیدهٔ یک فقیه ظاهری است که در هر حکمی، الفاظ نصوص را معتبر می‌شمارد. وی برای استدلال در عقیدهٔ خود می‌گوید: خداوند، ما را فقط از خوردن و آشامیدن و آمیزش و استفراغ و معصیت عمدی بازداشته است و ما هیچ خوردن و آشامیدنی سراغ نداریم که از طریق مخرج یا آلت یا گوش و چشم و بینی و یا زخمی در شکم یا سر انجام گیرد و حتی از رساندن چیزی به معده نیز اگر خوردن و آشامیدن محسوب نگردد، که صریحاً ممنوع نگردیده است، نهی نشده‌ایم.

شیخ‌الإسلام ابن تیمیه نیز راجع به سرمه و حقنه و قطره چکانی و دارو نهادن بر زخم سر یا شکم و ... می‌گوید: «ظاهر آنست که هیچ یک از این چیزها باعث ابطال روزه نمی‌شوند. روزه در دین اسلام چیزی است است که خاص و عام، نیازمند شناخت آن هستند و اگر این امور از سوی خدا و رسولص در هنگام روزه حرام بوده و روزه را

۱- منظور، تزریق روده‌ای است که از طریق مقعد انجام می‌گیرد.

باطل می‌ساختند، پیامبرص مؤظف بود که آنرا بیان کند و اگر بیان کرده بود، اصحاب خبر می‌داشتند و به امت می‌رساندند، چنانکه سایر احکام را رساندند. پس وقتی که هیچکس از اهل اعلم، حتی یک حدیث صحیح، ضعیف، با سند یا بی‌سند در این باره از پیامبرص نقل نکرده است، معلوم می شود که او در این مورد چیزی نگفته است».

سحری خوردن اشتباهی پس از طلوع فجر

عقیدۀ معروف در مورد کسی که پس از خوردن سحری، درمی‌یابد که هنگام غذا خوردن سپیده دمیده بوده، یا پیش از غروب آفتاب، به گمان فرا رسیدن مغرب افطار کرده، این است که روزۀ او باطل است و باید بقیۀ روز را هم امساک نماید وگرنه گناهکار محسوب خواهد شد و اگر ندانسته و غیرعمدی چنین اشتباهی را مرتکب شده است، باید یک روز به جای آن روز، به عنوان قضا روزه بگیرد.

اما نظر ابومحمد ابن حزم اینست که روزه در هر دو حال فوق، صحیح است. برای این که فرد مزبور قصد ابطال روزۀ خود را نداشته و خود را در غیر هنگام روزه پنداشته و حالش مانند حال فراموش‌کار است. هر دوی اینها خود را بیرون از وضعیت روزه تصور نموده‌اند و تفاوتی با هم ندارند. خداوند فرموده است:

﴿... وَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٞ فِيمَآ أَخۡطَأۡتُم بِهِۦ وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتۡ قُلُوبُكُمۡ ...﴾ (احزاب/ 5).

«در مواردی که اشتباه کرده باشید، گناهی بر شما نیست بلکه مسئول چیزهایی که قصد آن را کرده‌اید می‌باشید».

و پیامبر ص گفته است: «خداوند از امت من در مواردی که اشتباه یا فراموش کرده و یا مجبور شده باشند، می‌گذرد».

او می‌افزاید: این عقیدۀ همۀ گذشتگان است و با سند خود روایت می‌کند که مردم در زمان عمربن خطاب افطار نمودند و آبی از خانۀ حفصه آورده آشامیدند پس از آن یکباره خورشید از پشت ابر نمایان گردید. این بر مردم خیلی گران آمد و گفتند: این روز را قضا می‌کنیم. عمر گفت: برای چه قضا کنیم؟ به خدا ما قصد گناه نداشتیم! و از مجاهد نقل

می‌کند که گفت: کسی که بعد از طلوع سپیده، با تصور این که هنوز طلوع نکرده است غذا بخورد، لازم نیست که آن را قضا کند، زیرا خداوند می‌گوید:

﴿... حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلۡخَيۡطُ ٱلۡأَبۡيَضُ مِنَ ٱلۡخَيۡطِ ٱلۡأَسۡوَدِ مِنَ ٱلۡفَجۡرِ...﴾ (بقره/ 187).

«... تا وقتی که رشتهٔ سپید فجر از رشتهٔ سیاه، برایتان مشخص گردد».

نظیر این سخن را از حکم بن عتیبه، حسن بصری، جابربن زید، عطاء بن رباح و عروه ابن زید روایت کرده است. داود ظاهری نیز همین عقیده را دارد.

دلیل ابن حزم به روشنی استوار است و در مورد کسی که بعد از طلوع فجر غذا می‌خورد، واضحتر و قویتر است. زیرا که قرآن آمیزش و خوردن و آشامیدن را تا هنگام آشکار شدن فجر برای فرد مکلف روا ندانسته است و کسی که با خیال پایان نگرفتن شب غذا می‌خورد، فرا رسیدن سپیده برایش معلوم و آشکار نشده است.

به همین جهت می‌بینیم که روزه‌دار، مؤظف به اقدام و کوشش، بخصوص برای دریافتن غروب خورشید و آغاز شب گردیده است. بنابراین وقتی که از غروب آفتاب مطمئن شد و افطار نمود و بعداً فهمید که هنوز غروب نکرده است، فکر نمی‌کنم گناه و مسئولیتی داشته باشد. خداوند می‌گوید:

﴿فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُمۡ ...﴾ (تغابن/ 16).

«تا آنجا که می‌توانید نسبت به خدا تقوا پیشه کنید».

و عمر به همین دلیل گفت که: «به خدا قسم ما گناهکار نیستیم». نظیر چنین حکمی در مورد قبله صادق است. یعنی اگر کسی برای یافتن قبله و توجه بدان کوشش نمود و بعد از نماز معلوم شد که به جهت دیگری متوجه بوده است، نمازش درست و پذیرفته می‌باشد.

﴿فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِ...﴾ (بقره/ 115).

«به هر طرف رو کنید، خدا در همان جهت می‌باشد».

در درجة اول اهميت قرار دادن واجبات

یکی دیگر از وظایف مربیان دینی آنست که تشویق مردم به انجام فرائض را در درجۀ اول اهمیت قرار دهند.

ما در عصری زندگی می‌کنیم که اشتغالات مردم فراوان گردیده و گرایش دینی بسیاری از آنها ضعیف شده است. بنابراین باید اولین مسأله و انتظار ما از یک مسلمان «به جا آوردن واجبات و اجتناب از گناهان بزرگ» باشد.

از حکمت و موعظۀ نیکو به دور است که اگر کسی در نوافل و مستحبات کوتاهی ورزید، او را آماج تیرهای خشم و نکوهش قرار دهیم. آیا ما جز دین رسول خداص را داریم؟ آن حضرت از مردم فقط همین را می‌خواست که واجبات خود را بی‌کم و زیاد انجام دهند.

بخاری داستان عربی را نقل کرده است که نزد پیامبرص آمد و از احکام اسلام پرسش نمود. پیامبر ص در پاسخ او احکام اسلام را بدینسان برشمرد:

- پنج نماز روزانه.
- آیا غیر از اینها نیز وظیفه‌ای دارم؟ (یعنی نماز دیگری هم بر من واجب می‌باشد؟)
- پیامبرص فرمود: خیر ... مگر این که خودت علاقه داشته باشی.
- و روزۀ ماه رمضان.
- آیا بیش از آن وظیفه ندارم؟
- خیر، مگر این که داوطلبانه روزه بگیری.
- آنگاه پیامبر ص حکم زکات را بیان کرد.
- آیا غیر از این هم بر من واجب است؟ (چیزی باید بپردازم؟)
- نه، مگر به طور اختیاری.

و بدین ترتیب، رسول خداص او را از قوانین اسلام آگاه نمود و آن مرد هنگام بازگشت از نزد رسول خداص می‌گفت: به خدا قسم چیزی از آنچه خداوند واجب نموده است کم نخواهم کرد و بر آن نخواهم افزود. رسول خداص که این را شنید، فرمود: «اگر براستی چنین باشد، رستگار شده است».

همچنین مسلم از قول انس روایت نموده است که: ما از پرسش از رسول خداص منع شدیم ولی با کمال تعجب دیدیم که مردی از اهل بیابان نزد وی آمد و از او پرسید: ای محمد، فرستادهٔ تو نزد ما آمده و تو را رسول خداص معرفی می‌کند! پیامبرص گفت: راست می‌گوید. گفت: آسمان را چه کسی آفریده است؟ فرمود: خداوند. پرسید: زمین را چه کسی آفریده است؟ فرمود: خداوند. پرسید: این کوهها و پدیده‌های کوهستان را چه کسی برپا ساخته است؟ فرمود: خداوند. آن مرد گفت: تو را به آفریدگار آسمانها و زمین و برپادارندهٔ این کوهها سوگند می‌دهم که آیا تو واقعاً فرستادهٔ خدا هستی؟ فرمود: آری، آن مرد افزود: فرستادهٔ تو همچنین اظهار می‌دارد که بر ما هر شبانه‌روز، پنج نماز واجب است! فرمود: راست می‌گوید. گفت: و خیال می‌کند که باید از اموالمان زکات بدهیم! فرمود: درست است. گفت: تو را قسم به خدایی که مبعوث کرده، آیا اینها را خداوند به تو دستور داده است؟ فرمود: آری. آن مرد گفت: فرستادهٔ تو همچنین می‌گوید که: ما در ماه رمضان هر سال، مؤظف به روزه گرفتن هستیم! گفت: راست می‌گوید. گفت: تو را به خدا، این فرمان را خدا داده است؟ پیامبرص گفت: بلی. آن مرد افزود: او همچنین می‌گوید که: هر یک از ما امکان داشته باشد، باید به حج کعبه برود! گفت: صحیح است، مرد برگشت و به راه افتاد، در حالی که می‌گفت: قسم به آن کسی که تو را به حق برانگیخته است نه به این وظایف اضافه می‌کنم و نه کم خواهم کرد. پیامبرص و بزرگترین دعوت‌کنندهٔ آگاه به راه خداست. اما خیلی از متدیّن‌ها جز با انجام سنتها و نوافل و مستحبات، از مردم راضی نمی‌شوند و اگر اینها را انجام ندهند، به شدت رعد و برق می‌زنند و می‌غرند و کف می‌غرند برمی‌آورند!

خود من یکی از اینها را دیدم که جوان خوش قیافه و مؤدبی را که در صف نماز ایستاده بود، عتاب و خطاب می‌کرد! جرم جوان در نظر این آقا آن بود که با سر گشوده (برهنه) و موهای آراسته نماز می‌خواند! به او گفتم: آیا هیچیک از امامان پوشاندن سر به هنگام نماز را لازم شمرده است؟ گفت: نه گفتم: پس، اینگونه نماز خواندن بنابر اتفاق همگان صحیح است؟! گفت: آری گفتم: پس اینهمه خشم و ستیز با یک جوان برای

چیست؟ جوانان دیگر به سینما می‌روند و او به مسجد می‌آید، به نظر شما بهتر است این فرد هم به سینما برود، یا بدون پوشاندن سر نماز بگزارد؟...

روش درست آنست که عمدهٔ توجه خود را به واجبات اختصاص دهیم نه مستحبات و در اصول، سخت و در فروع، آسان بگیریم. زیرا وسواس و سختگیری در جزئیات فرعی ممکن است موجب عقب افتادن مردم در مسائل مورد اتفاق و حتی روگردانی آنان از کل دین بشود.

ما باید در فروع و جزئیات، سختی و تعصب نشان ندهیم و مردم نیروها و آمادگیهای خود را صرف اصول و کلیات نمایند. وظیفهٔ ما آنست که مردم را به واجبات اصلی متوجه سازیم. وقتی که یک مسلمان ادای فرائض را قبول کرد و طعم عبادت را چشید و بدان خو گرفت، خودبخود به مستحبات نیز سوق داده می‌شود تا کمبودهای احتمالی در واجبات را بدان وسیله جبران کرده، در مدارج عبودیت خدا صعود کند، تا آن که با کسب محبت خدا و درجهٔ رفیع توفیق یابد. در حدیث قدسی آمده است که: «هیچ وسیله‌ای بندهٔ مرا همچون فرائض مقرر شده، به من نزدیک نمی‌سازد، او با نوافل نیز بطور دائمی به من نزدیکی می‌جوید، تا آنجا که مورد محبت من قرار گیرد. وقتی هم که مورد محبت من قرار گرفت من گوش، چشم، دست و قدم او در شنیدن و دیدن و کوشیدن و دویدن خواهم بود و چنانچه از من درخواستی نماید، می‌پذیرم و در صورت پناه جستن، پناهش می‌دهم»[1].

از جمله تناقضاتی که در مورد بعضی از مسلمانها مشاهده می‌کنیم، این است که آنان در عبادات مستحبی زیاده‌روی می‌کنند و در مقابل، از واجبات قصور می‌ورزند.

مثلا بعضی را می‌بینیم که در انجام و تکمیل مستحبات نماز، ذکر و تسبیح و ... نهایت کوشش را به عمل می‌آورند و در عین حال با وجود توانگری، از دادن زکات شانه خالی می‌کنند و با آن که امکان و توانائی دارند، به حج نمی‌روند.

۱- روایت بخاری از قول ابوهریره.

همچنین به کسانی بر می‌خوریم که با اشتیاق فراوان هفت بار حج می‌دارند و حتی سعی می‌کنند که هر ساله به عمره و زیارت بروند، اما باعث ناراحتی والدین خویش شده یا نزدیکان خود را می‌آزاراند و یا نسبت به همسایگان و همشهریهای خود بخل می‌ورزند و یا در رابطه با مردم ظلم و حق‌کشی روا می‌دارند.

بر ما واجب است که به این گروه از مردم و افراد مشابه آنان، این اصل گرانقدر اسلامی را بیاموزیم که «خداوند عمل مستحبی را در صورت انجام ندادن واجبات نمی‌پذیرد». چگونه خداوند حج دوم یا چهارم که مستحب و نافله است را از کسی که همسایه و نزدیکان محتاج و گرسنه و بینوا را رها می‌کند و کمکی به آنها نمی‌رساند. قبول نماید؟ پیامبرص می‌فرماید: «کسی که سیر بخوابد و در کنارش گرسنه‌ای که از حالش اطلاع دارد، وجود داشته باشد، به من ایمان نیاورده است»[1].

برخی از برنامه‌های ارزشمند و مفید اسلامی به خاطر فقدان امکان مالی در حال تعطیلی بلکه مرگ است. در حالی که همه ساله، دهها هزار مسلمان پیدا می‌شوند که برای چهارمین یا هفتمین بار به حج می‌روند. ای کاش اینها، مخارج حج مستحبی خود را در این برنامه‌ها که بسیاری از آنها واجب کفائی بوده و در صورت انجام نپذیرفتن، همهٔ مسلمانان مسئول و گناهکار خواهند بود، مصروف می‌کردند.

مسلمان آگاه از دین خود، کسی است که می‌داند چگونه میان کارهای مختلف تعادل برقرار کند و می‌داند کدامیک مقدم و کدامیک در مرحلهٔ بعدی می‌باشند و بدین‌ترتیب، وظیفهٔ واجبی را به خاطر یک عمل مستحبی از دست نمی‌دهد و علاقه‌ای به کار مستحبی که او را به مکروه یا حرام گرفتار می‌کند، ندارد.

از جمله نظریات فقهی عمیق در این باره، نظریهٔ امام غزالی است که در ضمن گفتار از آداب دقیق و اعمال باطنی شایان توجه و مراعات حجاج، تحت عنوان دومین شرط می‌گوید:

۱- به نقل از طبرانی و بزار با سند خوب.

«با پرداختن خراج (مالیاتی که به ناحق مقرر می‌گردد) دشمنان خدای سبحان از قبیل حاکمان مکه‌ای که از ورود به مسجدالحرام جلوگیری می‌کنند و عربهایی که در راه کمین می‌کنند را یاری نکنند. زیرا که دادن مال (پول) به آنها، همکاری در ظلم و تهیهٔ اسباب ظلم برای آنان بوده، درست مانند یاری کردن با جان می‌باشد. بنابراین باید راهی برای گریز و خلاصی بیاندیشند. اگر ممکن نبود، به قول بعضی از علما مسأله‌ای نیست؛ او می‌گوید: ترک حرکت برای حج و بازگشتن از راه بهتر از یاری کردن ظالمان است، زیرا که این کار (خراج‌گیری) بدعتی است که تسلیم شدن بدان، موجب سنت گردیدن و عادی شدن آن می‌گردد، و متضمن خواری و ذلت مسلمین به صورت پرداخت جزیه می‌باشد و این درست نیست که این مبلغ را با زور می‌گیرند و من مجبورم! زیرا اگر شخص در خانه بنشیند و یا از وسط راه برگردد، چیزی از او گرفته نشود... و اوست که خویشتن را به حالت اجبار و اضطرار می‌افکند»[۱].

پیامبر اسلام ص امت خود را بدین حقیقت رهنمون گردیده است که عمل منجر به خیر و سودمند برای جامعه [در صورت درستی نیت] به مراتب نسبت به عبادات نافله (مستحب) برتری دارد، مانند اصلاح میان دو نفر یا دو گروه که در نظر پیامبرص از نماز و روزه و صدقه بالاتر است، همچنین پرداختن فرماندار عادل به کارهای مردم و مصالح امت در حدیث شریف آمده است که: «یک روز کار امام عادل از عبادت هفتاد سال بهتر است»[۲].

کسی خیال نکند که انجام اینگونه اعمال خیر و برجسته، هر چند که پرنتیجه و سودمند باشد از به جا آوردن عبادات واجب خداوند بالاتر است. خیر، واجبات محور اساسی تمام اعمال هستند و حدیث قدسی پیشین به این مطلب اشاره داشت: «بندهٔ من با هیچ وسیله‌ای به اندازهٔ فرائضی که بر او مقرر شده‌اند، به من تقرب نمی‌جوید»[۳].

۱- الإحياء، ص ۲۳۶، كتاب الحج، بخش عبادات.

۲- روایت از طبرانی با سند خوب.

۳- روایت بخاری در صحیح خود از قول ابوهریره τ.

فکر می‌کنم با روشی که اصول آن را در رابطه با آموزش عبادات ذکر نمودیم، می‌توانیم دست مردم را در حرکت به سوی خدا بگیریم و عبادت خدا را برای آنها دلپذیر و مطبوع گردانیم و با موج سرکش ماده‌گرایی که می‌خواهد انسان را با لقمهٔ نانی از حیات معنوی غافل سازد، مقابله کنیم.

پایان ترجمه 62/1/4